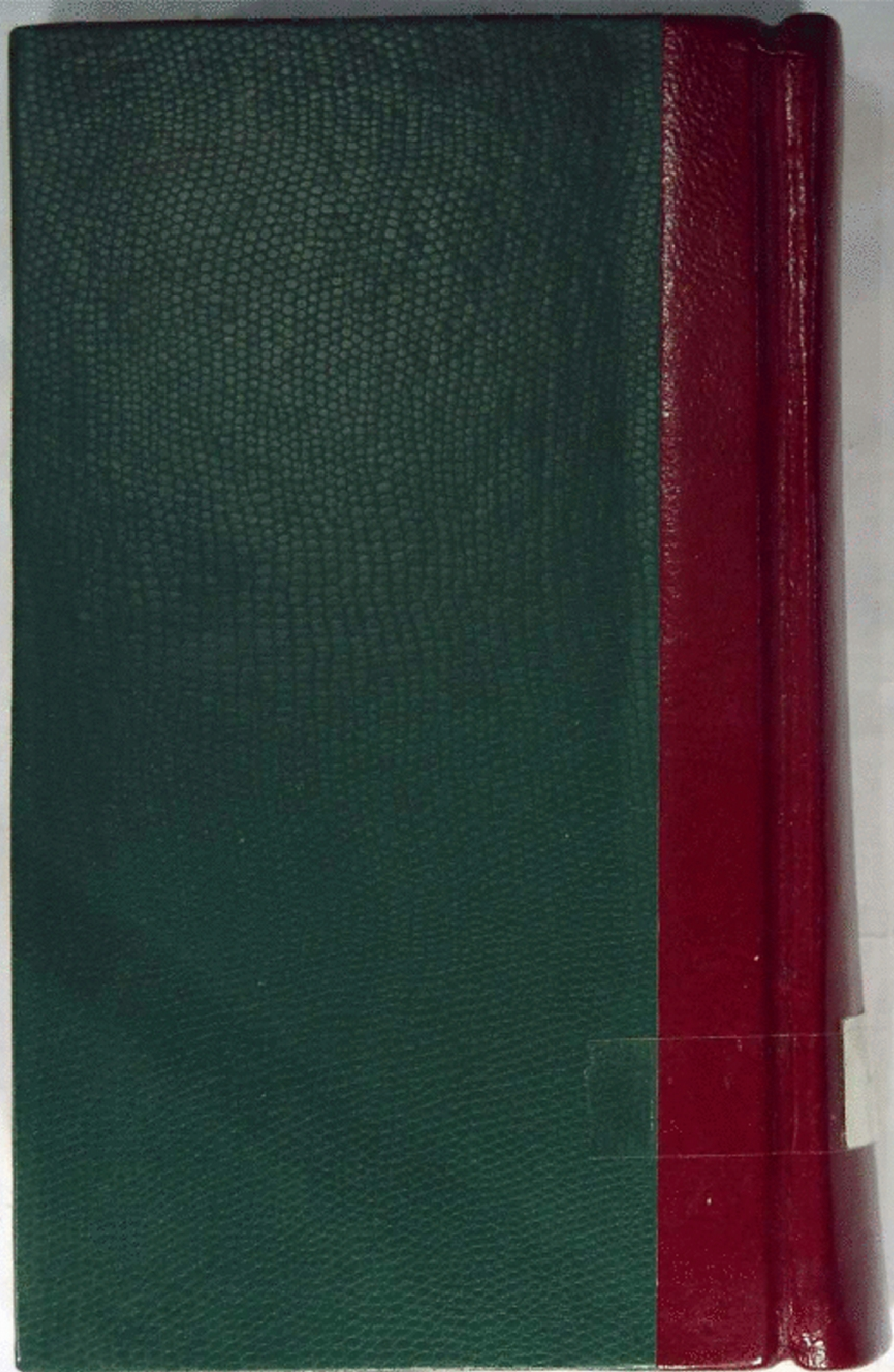
فقال انّ القوم يريدونني فقم بنا فقمت معه فلمّا ان رأوه
نهضوا نحوه فقال لهم كفّوا انفسكم عنّي ولا تؤذوني ولا
تعرضوني للسّلطان فانّي لست بمفتٍ لكم ثمّ اخذ بيدي
وتركهم ومضى فلمّا خرج من المسجد قال لي يا ابا محمّد
والله لو انّ ابليس سجد لله عزّ وجلّ بعد المعصية والتكبّر
عمر الدّنيا ما نفعه ذالك ولا قبله الله عزّ وجلّ ما لم يسجد
لآدم كما امره الله ان يسجد له وكذالك هذه الامّة
العاصية المفتونة بعد نبيّها صلعم وبعد تركهم الامام
الّذي نصبه نبيّهم لهم فلن يقبل الله عملا ولن يرفع لهم
حسنة حتّى يأتوا الله عزّ وجلّ من حيث امرهم ويتولّوا
الامام الّذي امروا بولايته ويدخلوا من الباب الّذي
فتحه الله عزّ وجلّ ورسوله لهم يا ابا محمّد انّ الله افترض
على امّة محمّد صلعم خمس فرائض الصلوة والزكوة والصيام
والحجّ وولايتنا فرخّص لهم في اشياء من الفرائض الاربعة
ولم يرخّص لاحد من المسلمين في ترك ولايتنا لا والله ما فيها
رخصة
تمّ الاحاديث الّتي نقلت من روضة الكافي



قال القاضي رحمه الله في احقاق الحقّ ولو تنزّلنا عن ذالك
نقول انّ صاحب الشرع جعلهم حجّة واقوالهم وافعالهم
مطاعة بقوله اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي
الامر منكم الآية والمراد باولي الامر امراء اولي الحقّ كما صرّح
به صاحب الكشّاف وغيره بل المعصومون كما اعترف به
فخر الدين الرازي امام الناصبة في هذا المقام من
تفسير الكبير حيث قال انّه تعالى امر بطاعتهم على سبيل
الجزم فوجب ان يكون معصوما لانّه قد احتمل اقدامه
على الخطاء والخطاء منهيّ عنه لزم اجتماع الامر
والنهي في الفعل الواحد وانّه محال ثمّ ذالك المعصوم
امّا مجموع الامّة او بعضها على ما يقوله الشيعة
من انّ المراد بهم الائمّة المعصومون او على ما زعم
بعضهم انّهم الخلفاء الراشدون الى آخر المقال وهذا
ايضا حجّة قاطعة راغمة لانف النّاصب كما لا يخفى
وقال بعد صفحة وقال القاضي نظام الدين
الاصفهاني الشافعي في شرح المنهاج ذكره
ما ذكره فخر الدين الرازي في هذا المقام ردّا على حجّة



تاریخ ولادت با سعادت ... ۱۱۸۷

## فی نعت سید الکونین صلی الله علیه وآله المصطفین

بسم الله الرحمن الرحیم

میمون بود بهارک جان خار ستم را — کو گریه که شاداب کند کشت الم را

صد شکر که در وادی تفسیده صحرا — دارد قدم در کره آبله‌ام را

ای فتنه سر عربده بردار که چون صبح — ما تیغ کشیدیم و کشودیم علم را

بخت ار نبود قوت بازوی هنر هست — بیچد قلمم پنجهٔ شیران اجم را

کو دل خارا جگر از طرب آموخت — نظمم که ز بور آمده داود نغم را

من باده کش کهنه سفال دل خویشم — بر تارک خورشید زنم ساغر جم را

از هر دو جهان با دل آزرده گذشتیم — دیوانه نه بتخانه شناسد نه حرم را

سودای الستست که مغرور زیانیم — بستند میان دل و غم بیع سلم را

شد خون دل از توبهٔ بی مصرفه حلالم — ریزم همه در ساغر خود اشک ندم را

از هیبت رنگینی سیلاب سرشکم — خون در رگ اندیشه زریرست بقم را

خونباری ابر مژه‌ام گر چه ببیکدم — بی صرفه کند خرج دل فیض شیم را

از چین نفتد موج کدورت بجبینم — کی تیره کند حرص تنک حوصلیم را

اشکم مژه را ریخت بامید و نداشت — کز ناز سر ما نبود خار ستم را

زد





زد جاذبهٔ عشق ره ملت و کیشم — گم کرده‌ام از بیخبری دیر و حرم را

تا جان بود ای عشق تقاضایی کامیم — بر لب نفسی هست بکش تیغ ستم را

گردیم در این دایره از تنگی فرصت — با صبح صباحت و بغل شام هرم را

وابستهٔ دامیم پی رشک صفیری — از ما برسان حلقهٔ مرغان حرم را

نازیم بافردی خویش که کرده است — در عرصهٔ هستی سپری راه عدم را

صحرای مغیلان هوس طرف شدن نیست — در دامن تجرید شکستیم قدم را

وحشت گر اضداد کجا مجلس انس است — الفت نتواند بهم شادی و غم را

...شد دم که قضا ساخته محراب جبینم — درگاه خداوند عرب را و عجم را

سلطان رسل احمد مرسل که ز نعتش — شان دگر افزوده رقم را و قلم را

او در گرانمایه که امواج ظهورش — انداخته از چشم جهان زاده یم را

آن رایت اقبال که خورشید جلالش — بر خاک کشد موی کشان پرچم جم را

آن کعبهٔ امید که تب لرزهٔ بیمش — از طاق دل برهمن انداخت صنم را

آن شمع هدایت که کند نور جبینش — هم منصب پروانه براهیم حکم را

...بت رحمت که تب و تاب سپندست — در مجمر خشم و غضبش تخم ستم را

...ره نشین دل و جان کاتش عشقش — در سینه نفس سوخته جان عجم را

بجروش حزین کز نفس سینه خراشت — نشتر کده کردید جگر مرغ حرم را

اسقی لقبا آمده تا بتکلم — تقویم کهن ساخته معجز دم را

گر لعل شکر ریز کشایی به تسلی — با چاشنی شهد کشم تلخی ستم را

حیرت زدهٔ حوصلهٔ صبر و غروریم — نشناخته بودیم من و ناز تو هم را

شوریده ام و دل بتولای تو جمع است — بر هم نزند حادثه پیوند قدم را

با تیغ توام نسبت اخلاص درست است — تا ناف بریدند غزالان حرم را

در دل دهیم گوشهٔ چشم ز تو باید — تا جاذبهٔ شوق نهد پیش قدم را

خود گو چه ز مجنون سراسیمه کشاید — بر نشکند ار شاهد حی طرف خیم را

در آتش عشق تو بلب آه ندارم — کاول دل بیطاقت من سوخته دم را

دل خام طمع نیست اگر غرق امید است — یکسان چمن و شوره بود ابر کرم را

با جود تو کش هر دو جهان صورت لا نیست — نشنیده کسی از دهن آز نعم را

باشد بکف راد تو ای گلبن احسان — خاصیت اوراق خزان دیده درم را

از سابقهٔ ربط که با نام تو دارد — قسمت همه جا فتح بود لام قسم را

نفس دنی خصم تو از بسکه بلید است — با فربهی تن ننهد فرق ورم را

گرگان سر خونریز اسیران تو دارند — واجب شمرد حزم شبان [illegible]

غنم را

ود



فریادرسا شکوه فشرده است گلویم — چون نی ز کفم برده نگهداری دم را

بپذیر و کرم کن اگر از ناله فرازم — بر کنگرهٔ طارم افلاک علم را

بشنو ز نفس بوی کباب جگر من — در دل بهم انداخته ام آتش و دم را

کلکم چو منزل رقم شکوهٔ غربت — دانکه چو تو نیست چه ره کش عدل و کرم را

گر لایق دیدار نیم لیک بلطفت — ز آیینهٔ طمع عیش بود زنگ ظلم را

دانم که ز آلایش دامان جهانی — تنگی نکند حوصلهٔ دریای کرم را

تا چند حزین از سخن شکوه تراود — هشدار و مدر پردهٔ ناموس همم را

ای صبح نفس ضامن فرصت نتوان بود — باری بفراغت بکش این یکدو سه دم را

شاها بود امید دلم اینکه بحشر — در ظل لوای تو کشم قامت خم را

کرده است باهنگ ثنای تو جهانگیر — مضراب زبان خامهٔ من ساز نعم را

از صولت نیروی مدیحت نی کلکم — ناخن کند از پنجه بردن شیر اجم را

نعت تو هر که کم نفس راست نایم — برباد دهم نکهت گلزار ارم را

حسن نمکین سخنم ساخته مجنون — لیلی عرب زاده و شیرین عجم را

لجهٔ احسان تو در یوزهٔ نطقم — سازد صدف در عدن جذر اصم را

تا کرد شت ختن نعت تو آموخت — مشکین رقمیها قلم غالیه دم را

بر عرش سخن صور سرافیل دمیدیم | آوازه بلند است زمانای قلم را

انصاف رقم کرد بنام قلم من | طغرای نواسنجی گلزار ارم را

دوران جهانگیری این کلک و دوات است | دادند خدیوانه بما طبل و علم را

کرده است سخن حاشیه داران کمیتم | فرسان عرب نغمه سرایان عجم را

صبح دم از پرتو انوار شناسی | نازد دم جانبخش مسیحای دو دم را

لیلی نسبان ماشطهٔ طلعت خورشید | زلف و رخ لوح و قلم آراسته هم را

در مکتب مدحت کرمت داده بدستم | استاد سخن بخش ازل لوح و قلم را

زین رو که بود مولد و دیرینه مقامم | نازش بعراقست صفادید عجم را

میرسیدم اما به نسب نامه ننازم | من آدم دهرم نشناسم اب و عم را

دعوی بحسب یا به نسب در همه عالم | سرمایهٔ عزت بود اصناف امم را

کس نخوت دیرینه بمیراث ندارد | این سالبه عام است اخص را و اعم را

جز من که ز فیض شرف نسبت آباء | آراسته ام مصطبهٔ فضل و کرم را

لب از ستایشگری خویش گزیدیم | حسرت نگزد تا دل حساد دژم را

باسنی رشب این نامه بانجام رساندیم | خواندیم ریاض الشعرا این تازه رقم را

هفتاد و سه گوهر ز سخا قلم ریخت | خشکی نفشارد رگ این ابر کرم را



# فی مدح سید الاوصیاء و سند الاولیاء صلوات الله علیه

آمد سحر زکوی تو دامن کشان صبا | اهدی السلام منک علی تابع الهدی

جز عشق هرچه هست ضلال است و گمرهی | از بنده راه راست بعشق است تا خدا

شد زان سلام زنده عظام رمیم من | گفتم بصد نیاز که اهلا و مرحبا

داری اگر دگر سخن از یار باز گو | گفتا زیاد از این نبود هوش آشنا

دارم حکایتی اگر از خویش میروی | خواهی شنید نشئه باشارات غمزدا

گشتم از این ترانهٔ دلکش بصد طرب | چون نی تهی ز خویش پر از زار بینوا

بیگانه ام چو دید ز خود درد لم دمید | در پرده هرچه داشت نوای آشنا

آن خوش نسیم کرد چو آهنگ بازگشت | باز آمدم بخویش از آن شکر دلکش

بدامن اشک در قدمش ریختم بعجز | گفتم باو نهفته که روحی لک الفدا

چون میکنی زیارت آن خاک آستان | چون میرسی بدرگه آن کعبهٔ صفا

زمین بکن بخاک درش عرض سجده | گردد اگر قبول زهی عز و اعتلا

پس بعد از این زمین ادب بوسه ده بگو | کان خسته نیست بی تو دمی از غمت جدا

گر زیست در جدائیت از جان سخت اوست | ور مرد در غم تو لک العزة البقا
مطرب ترانه دگر از پرده ساز کن | زیرا که حرف عشق ندارد انتها
یک شمه بی بقای ایام باز گو | افسانهٔ بسنج ز یاران بیوفا
بیهوده نیست قصهٔ این تیره خاکدان | در چشم عبرت این کف خاک توتیا
در سایه کس نبوده کسی را فراغتی | تا بوده است بر سر پا این کهن بنا
یکرنگ در زمانه کسی نیست با کسی | یک گل در این چمن ندهد بوی از وفا
سنگ هزارها نبود سر بسر که هست | در چشم عبرت آینهای بدن نما
هر بول خار ناوک مژگان دلبریست | هر مشت خاک پیکر شوخیست دلربا
هر غنچه ز رنگ حنائی نشان دهد | رخسار نو خطیست ز هر جا دمد گیا
هر لالهٔ نمونهٔ حسن بر شسته ایست | هر سنبلی خبر دهد از زلف مشک سا
مضمون تازه مصرع موزون قامتیست | هر جا دمیده سروی از این عاریت سرا
عبرت بود نصیب من از حادثات چرخ | روشن شود چراغ من از گرد آسیا
از تاب اگر گره نفتد بر زبان من | حرفی ز حال در هم خود میکنم ادا
روزی که بود در کف من دامن وطن | بایم همین بدامن خود بود آشنا
هرگز نبود خلوتم از اهل دل تهی | در دیده بود کلبهٔ من باغ دلکشا

چون



چون آفتاب نور ز هر خشت میدمید | هر صفه داشت همچو دل صوفیان صفا
بود آرچه در کفم همه سامان عشرتی | بودم نشسته بی همه با نقش مدعا
آشوب دهر زد سر پا بر بساط من | بگرفت ذره ذره کف خاک من هوا
برداشت صرصر از سر خاک آشیان من | افکند هر طرف خس و خاشاک آن جدا
حاجت روای شاه و گدا بود درگهم | اکنون فکنده در بدرم چرخ چون گدا
خوش نعمتیست دولت دنیا بشرط بدل | خوش دولتیست نعمت خوش لذت بیخبا
اکنون چو بید با کف خالی نشسته ام | شرمندگیست حاصلم از خویش و آشنا
در حیرتم که چون شده در یک مقام جمع | این همت رسای من و دست نارسا
آسودگی چگونه کنم در بساط فقر | نی میکند بناخن شیران ز بوریا
هر چند هست شعلهٔ غیرت زبانه زن | با آنکه هست پایهٔ همت سپهر سا
شد سرد دل ز رغبت دنیا و آخرت | از بسکه گرم بود تبم سوخت اشتها
بر تافته است روی دلم از بلند و پست | وجهت للذی فطر الارض والسماء
یا واهب المواهب ذا الجود والمنن | یا منزل الرغائب ذا الفضل والعطا
هر چند مدتی در بیگانگی زدم | یارب بحرمت دلهای آشنا ۵

مگذار پایمال دیار نژند تنم — یا باری البریة یا رافع السماء

بودم بکنج بیت حزن با دل حزین — یعقوب وار از همه کس رو در انزوا

بر روی دل کشاده در باغ وهم تم — پوشیده دیده از خس و خاشاک ماسوا

دیشب صبا نهفته بگوش دلم دمید — کای خامه ات ز نافه مشکین گره گشا

طبع سخنور تو بهار شکفتگیست — چون غنچه سر بجیب فرو برده چرا

آموخت کبک مست بدشت از تو قهقهه — در باغ بلبلان بتو دارند اقتدا

قفل در دلت زبان چون بود خموش — باشد ز دل گشودن این قفل مدعا

سر کن ره ستایش شاهنشهی که هست — نعلین پای زائرا و تاج عرش سا

نفس نبی علی ولی حجت جلی — صاحب لوای هر دو سرا شاه اولیا

جانم ز هوش رفت از این حرف دلکشش — یکبارگی ساخت از خودم این حرف آشنا

زد جوش آب و رنگ بهار طراوتم — شد شاخ خشک خامه من گلبن نوا

کای آستان قصر جلال تو عرش سا — وی مهر و مه براه تو کمتر ز نقش پا

روشن فروغ رای تو کالنور فی الظلم — در دل خیال روی تو کالبدر فی الدجی

خیاط قدرت ملک العرش دوخته — بر قد کبریای تو تشریف انما

تبلیغ



تبلیغ بلّغ است ز شان تو آیتی — توقیع کبریای تو تنزیل هل اتی

بردار ز مانه نور وجود تو تیرگی — ای نیر ظهور تو در حد استوا

میدان دین نداشته مردی بغیر تو — ثابت شد این قضیه ببرهان لا فتی

دریا گدای دست گهربارت از کرم — پیش کف تو ابر عرق ریز از حیا

برهان مستقیم فلک بر نیاز خود — در پیشگاه قصر تو آورده ز انحنا

بردارد آنکه در ره کویت ز جا قدم — اول نهد بکنگره کاخ کبریا

غیر از تو کیست آنکه توان گذاشتن — بر دوش سرور دو سرا پای عرش سا

توقیع کشای پرده نشینان حق تویی — یا عارف العوارف یا کاشف الغطاء

شبنم نباشد آنکه از او باغ تازه رویست — گل در عرق نشسته ز روی تو از حیا

تیغ تو اژدهابدم خویشتن کشید — موسی عصا بمعجز اگر کرد اژدها

پاکست ز اشتیاق گریبان خامه ام — بنخواست ریخت مطلعی از طبع نکته را

ای نور دیده را بغبار تو التجا — خاک درت بکعبه دلها دهد صفا

ختم منت و دست تو یا معدن الکرم — دست منت و دامنت ای مظهر التجا

ان بیش اگر چه از مدد طالع بلند — بودم بر آستانه ات از صدق جبهه سا

توفیق شد رفیق که چندی بکام دل — سودم جبین بخاک تو یا سید الوری
روی فلک سیاه که از بیم فرقتی — افکنده دورم از درت ای کعبهٔ وفا
دوری بیکطرف که بخاک سیاه هند — انداخته است تیرگی بخت من مرا
یوسف نیم چرا بته چاه محنتم — بختم بحبس هند چرا کرده مبتلا
هرگز ندیده است کسی کعبه در فرنگ — در مروه کی شده و در حبش صفا
آیینه ام سپهر بخاکسترم نشاند — این تیره جا و گر نه کجا و من از کجا
تا کی کنم مقام در این جا خاک تیره دل — تا کی کشم مذلت ازین خلق بی حیا
عار است همنشینی شان روی یکزمین — عیب است همزبانی شان زیر یک سما
بار غمیست بر دل و جان ما زرشت رو — داغی بود بکینهٔ دل مهر هر دغا
باشد ز دیو غمزه و ز غشوه جان کسل — غنج و دلال غول بود طرفه خوش ادا
خون شد دلم ز کاوش این پر گزند قوم — تنگ آمدم ز صحبت این خلق جان گزا
از بس گزیده ام ز رفیقان بدگهر — گویا که هست سایه مرا در پی اژدها
از بس کشیده ام ز دغا پیشگان خطر — وز بسکه دیده ام ز دغل سیرتان خطا
دیگر نمی شود دل رم خورده رام من — طبعم کند ز سایهٔ خود وحشت اقتضا

می



می بینم آسمان و زمینی بس عجب — خلقی در آن میان همه در ظلمت عما
دلی بی فروغ و سینه پر از جهل و دیده کور — نه ز ابتدای کار خود آگه نه ز انتها
دم عجب ز کجروشیهای آسمان — کردم صلا که فاعتبروا یا اولی النهی
یاران حذر کنید ازین چرخ سفله دوست — ای دوستان کناره ازین دهر فتنه زا
ای عمر تا بکعبهٔ کویش رسیدنم — من بندهٔ وفای تو گر میکنی وفا
خاکم بسر که روضهٔ رضوان طلب کنم — گر کام دل بر آید از آن خاک دلگشا
آیینه دار دوست شود چشم جان من — روشن کنم چو دیده از آن روح توتیا
هر چند عرض شوق نهایت پذیر نیست — در حضرتت کنم بهمین مطلع اکتفا
باشد ز شوق طوف تو ای کعبهٔ صفا — سرگشتگی مدار غبارم چو آسیا
گردی ز آستان تو یا مبدی النعم — چشم امید دوز مرا منتهی الرجا
سر کی فرود آیدم الا بطوق تو — لالای کمترین توام خالص الولا
جبهه داغ بندگیم بر تو روشن است — ای آفتاب پیش ضمیرت کم از سها
وای آفتاب قیامت نمی کنم — در سایهٔ ولای تو یا صاحب اللوا
شرح محامدت که از آن قاصرات عقل — کلک زبان بریدهٔ من چون کند ادا
تویی که از کرمت خاطر حزین — دارد ز خوشدلی برخ صبح خنده ها

هر صبحدم بصیقل مهر تو آسمان — آیینهٔ ضمیر مرا میدهد جلا

اکنون همای صبح سعادت گشوده پر — دل می‌پرد ببال دعاهای بی ریا

کامی که هست از تو طلب میکند دلم — چون ذات تست واسطهٔ رحمت خدا

باشد دوام وصل تمنای خاطرم — اذ لیس عند ربک صبح ولا مسا

دیگر امید آنکه دهی سرفرازیم — گردد سرم ز سجده بخاک تو عرش سا

خواهم که بطلبی من آواره را ز لطف — ای من سگ درت بکجا آرم التجا

بپسندی بیش ازین که تو غمخوار عالمی — کز بار غم شود الف قامتم دوتا

این بود مطلبم بجناب تو عرض شد — گردد اگر قبول دگر نیست مدعا

با یار مهربان ز دل دردکش حزین — آهی بس است طول سخن میدهی چرا

افتاده در صوامع افلاک غلغله — از بس رسا بود نی کلک ترا نوا

ختم سخن نما بدعایی ز روی صدق — اکنون که هست صبح اجابت جهان گشا

تا هست شور تو سرهای سرخوش — تا هست گرم عشق تو دلهای آشنا

از جوش ذکر و غلغل زوار روضه‌ات — پیوسته باد گنبد افلاک پر صدا

بیگانه نیست در نظر رهروان عشق — گر نام این قصیده کنم منهج الولا



## ایضاً فی مدحه سلام الله علیه

سکینه طرهٔ شب عنبرین لباس — آمد بخواب من پی آشفتن حواس

ز شب سواد چشم غزالان خوش نگه — ز خواب سرمه نظر پاک حق شناس

ز طرهٔ مشک کی دماغ نسیم خلد — پیچیده زان بمغز جهان جنان عطاس

در پرده داشت از شب مشکین برند زلف — شمعی که طور کرده ازان نور اقتباس

کام از تبسم شکرستان لبش شکرشکن — داغم ازان لب نمکستان کشیده کاس

کردم نثار رهگذرش جان بی نفس — بر مقدمش ز شوق زدم بوسه بهر آس

دم که نیست بانگهش شهد آشتی — کام امید جرعه کش آمد ز جام یاس

گفتم چه کرده ام که تغافل بهانه جوست — گفتا مگر نه‌ای خجل از طبع ناسپاس

لب بشکسته نفس از مدح گستری — خواهش نشسته‌ای ز ثنای امام ناس

شدم که جرم کدام و گناه چیست — بگشودم از شکنج نفس عقد احتباس

فته سر زلف سخن شانه کش شدم — آویختم کمیت قلم را ببر قطاس

ز جوش شوق بجنبش درای دل — انداختم خروش درین چرخ گوژ طاس

ای ذات بیمثال تو مصدوقهٔ سپاس — یا مبدی المحامد یا منتهی الحداس

بحر کرم علی ولی کز سخای او | دریا و کان همیشه کند گوهر اقتباس
بر خاک عاکفان بلند آستان او | افلاک را بناصیه ساییست التماس
با اعتلای قدر عظیمش سپهر پست | با نوبهار خلق کریمش صبا ادباس
از حکمت رحیق ختامش عقول مست | با فطرت دقیق ذکایش بلید ایاس
بر درگهش ملایک اعلام را عروج | بر سده اش محدب اجرام را تماس
از رفعتش مجامع امکان منیع قدر | وز طاعتش صوامع کیهان بلند اساس
بر منهجش اکارم سلاک را سلوک | بر معبدش مشاهد ابصار را سپاس
گل چیند از ریاض غنش دست کامجو | زر گردد از ثنای کفش طبع چون نحاس
گر تکیه میشود لقطب یقین او | سرگشتگی ز سعی نگشتی نصیب آس
ابر کفش چو مایه را مایه ور کند | در مزرع جهان نکشد خوشه جور داس
معموره مناقب مجد و علای اوست | کاخی که رخنه نیابدش از دهر انطماس
باشد بروزگار ز جرام الکتاب امین | مجموعه ثنایش از آسیب اندراس
تا جنس بی ادب ره او میرد و سپرد | مستکره از شرع ادیان شود رجاس
آمد ز جوش فیض مگر خاک درگهش | در چشم خضر چشمه حیوان بالتباس

دارد



دار دانا ازین خجالت مرداب کی هنوز | آب حیات در عرق شرم انغماس
شاها ز فیض مدح سرایت کلک من | نی میکند بناخن افکار بو نواس
لنگد چو همعنان نی خامه ام شود | در اولین قدم فرس طبع بو فراس
آتش بجان حب توام زیبد ار کند | از شمع خامه ام شجر طور اقتباس
حاسد کشد بسلک گهرهای من خزف | ابله زند به برد یمن پینه پلاس
با وحی نظم چه بود زراژ مدعی | ابلیس در برابر نص آورد قیاس
رمح قلم به پنجه عزم خصم جان اوست | قد ادبرت بمعرکه صولة الجواس
زاهد دگر بخاک تیمم چرا کند | در جوی مصر علم چو تو اگر دار تماس
عرض کمال عیب سزکی بود حزین | از بخردان نادره سنج هنرشناس
دست از دل برآر که صبح اثر دمید | کوتاه کن فغان ادب را بدار پاس
در بر لباس رومی روز است تا سپید | پوشند تا بزنگی شب نیلگون لباس
دارم امید آنکه بکیتر کند قضا | صبح امید دشمن جاهت بدل لباس

## ایضاً فی مدحه سلام الله علیه بحذاء الحکیم خاقانی

دل فلک معنویست عقل رصددان او | داغ محبت بود اختر تابان او
ابجد عشق و ولاست حکمت اشراقیان | والی یونان بود طفل دبستان او
ناقهٔ لیلی تن است نالهٔ زارش جرس | نایب مجنون دلست سینه بیابان او
منت احسان دل بر سر و چشم خوش است | دیده تو اگر وشست از گهر کان او
ملک سلیمان دل سخرهٔ اندیشه نیست | می نرسد دیو را خاتم فرمان او
عشق عیارم گرفت پلهٔ قدرم گران | خازن خسرو مراست سنجهٔ میزان او
برق بلا بارش است ابر بهاران عشق | دانهٔ ما سوخته است از نم احسان او
باختن دین و دل فایدهٔ عاشقیست | سود دو عالم برد صاحب خسران او
جذبهٔ دیوانگی گشته کمند افکنم | دل بطپیدن دهد یاد بیابان او
عشق نیارد نهفت هیچ دلی در ضمیر | پرده نگیرد بخود شعلهٔ عریان او
باد خزان را گذر در چمن عشق نیست | بوی وفا میدمد از گل و ریحان او
پرده شناسان عشق زانجمنم رفته اند | دل چو سخن سر کند کیست زبان دان او
تا گل داغم دهد شقهٔ دامان بدست | بلبل اشکم غزه بدستان او
دیده کن و ببین خلد برین است دل | یاد سهی قامتان سرو خیابان او
انکه ز شادی برید جان غم اندوز من | هیچ مبیناد غم خاطر شادان او

باب



با لب او بسته ام بیعت ایمان دل | از جگرم کم مباد شور نمکدان او
رابطه با یکدگر بسته چو شیر و شکر | دیدهٔ گریان من پستهٔ خندان او
سخت بهم در خورند دیدهٔ بد دور باد | عجز فراوان من ناز فراوان او
عشوه بود چیره دست غمزه بود صاف شست | نیست بجز از دل گذشت ناوک مژگان او
مرهم راحت ندید داغ دل یاد دست | هیچ خبر نیستش از پر و پیکان او
تا غم دوری شناخت تاب و توان باخت | گردهٔ شیران گداخت از تب هجران او
کرده تا شفتگی در شب هستی ستم | خاطر جمع مرا زلف پریشان او
معجزهٔ حسن اوست آشتی کفر و دین | هندوی خالش ببین لعل مسلمان او
طره نه تنها مرا دام بلای دلست | هست چو من عالمی بی سر و سامان او
شهرهٔ شهر است دل کو خاطر سوداییم | داده برسوائیم غمزهٔ پنهان او
فصل بهار خط است خاطر دیوانه خوش | مایهٔ آشفتگی است سنبل افشان او
بوسه بجز من برم زان لب شیرین سخن | مرغ شکرخواره ام در شکرستان او
ای بت پیمان گسل با غم دل چون کنم | بخیه نگیرد بخود چاک گریبان او
با تو ندارد اثر شیون غم ورنه دل | سینه خراشیده بود در افغان او
انجمن مخفی کرد عشق تو تا سینه را | شد دل آتش جگر مجمره گردان او

خویش

از رخ زاهد نیم در دو جهان شرمسار هر دو حجاب رهند کفر من ایمان او

قبلهٔ اسلامیان دیر مغان منست دل به نیاز تمام گبرِ صنم خوان او

کشور آسودگی وادی آزادگیست پنجهٔ دستان برد دستِ ضعیفان او

امت مشرب بود با همه مذهب یکی وز همه مذهب جداست بادیه گی دامان او

دهر بکام ار شود قابل اقبال نیست به که نسازد کسی هرزه بدوران او

گر بنوازد قدر قدرِ جهان سروران هم ز قضا بشکند قدرِ قدرخان او

زود بیغما رود خلعت خضرای خاک در پیِ نیسان بود خشکیِ آبان او

چرخ سیه کاسه ایست لب بنه از منت بگذر از دل خود می خورد مائده مهمان او

دزد سرای تن است روشنی ابرهان شمع بصیرت بس است شمسهٔ ایوان او

نامهٔ قارون بخوان قدر قناعت بدان مشت زری پیش نیست مایهٔ طغیان او

نفس فرومایه را سیم نسازد غنی زر ننماید بدل عنصر و ارکان او

بار حریت نکرد کم ز سر و دوش خر زینت افسار زر رونق پالان او

سست پی و بی بقاست تکیه بدولت مکن گر بفلک سر کشد رفعت بنیان او

دایهٔ بی مهر دهر پرورش آموز نیست زهر هلاهل چکد از سر پستان او

مهر زلیخای دهر کینهٔ دیرینه ایست یوسف ما پر شد مفت بزندان او

بزم



بزم محبت کجا سازِ شکایت کجا سمعِ رضا مشنواد پردهٔ الحان او

دقت سماع دل است پرده به هنجار زن تارِ نفس را بکش زخمه بدستان او

هیچ نوا خوشتر از مدح شهنشاه نیست هوش بطوفان دهد لجهٔ عرفان او

رهبر فقر و فنا پیشرو اولیا جان و دل اتقیا بندهٔ فرمان او

حیدر عالی نسب صفدر غالب لقب ملک کشای عرب حملهٔ میدان او

راه نمای یقین داغ کش کفر و کین ناصیه آرای دین غرهٔ ایمان او

دل بتمنا دهد در شبِ کفش خضر را جان بمسیحا دهد لعل سخندان او

منزلتش انما است منقبتش هل اتی است هر چه حدیث ثناست آمده در شان او

مالش شیران دهد پنجهٔ خصم افکنش آفت شریان بود خنجر بران او

خیره سران داشتند سجدهٔ حق عار و شد سجده گهِ گردنان تیغ سرافشان او

چون دل اهل وفا چرخ مقرنس نما کوی سراسیمه ایست در خم چوگان او

دیدهٔ بینا کند دودهٔ کلکش سواد نور به سینا دهد شمع شبستان او

خندهٔ دندان نماست از لب شیر ژیان زهره شکاف بقاست بخیهٔ خفتان او

صاعقهٔ دشمنست باد تکش در نورد سیلِ جبال افکن است قطرهٔ پیکان او

خاره سمی مشک دم پیل تنی شیر دل چشم غزال چگل واله جولان او

بی سپر و چیره دست لاله رخ و غم گسل نامیه سازد خجل یالِ گل افشان او

جنبش او غارتیست موجه نعمان دهد تاب رگ جان دهد طرهٔ پیچان او

کوه فرازنده ایست پیکر زیبنده اش ابر خرامنده ایست جسم خرامان او

امواج محیط شگرف فوج یلان جارحش عرصه تهی میکند لطمهٔ طوفان او

غارت ترکانه زد جلوهٔ شوخش بدل غمزه برزکانه زد تکیه بمژگان او

جستن او کرده تر بابکه از دیدها رفتن او کرده تر باعرق از ران او

داده بیغمای عشق عقل و شکیب مرا هوش دا فهم او چشم زبان دان او

دامن گلزارها بزم پریزادیش قلهٔ کهسارها تخت سلیمان او

آیت نوراست ها غرهٔ نورانیش آتش طوراست ها طلعت رخشان او

لیلی خیل عرب مجنون دل افتاده اش شاهد ملک عجم زابلهٔ پایان او

گشته تن لاله داغ از تب چون آذرش کرده دل ها ز خون موی چو قطران او

گلشن زیبائیش از خس و خار است پاک داغ سر غیش بود لالهٔ نعمان او

رنگ تن لعلیش رونق یاقوت برد لعل ز قیمت فکند کان بدخشان او

ساخته باد صبا گرد رهش را عبیر ریخته چون نقش پا عشوه بمیدان او

فیض رسان سرور عاشق زار هست قابل تعمیر تست خاطر ویران او

لب بشفاعت گری گر بگشائی سزد درخور احسان تست جرم نمایان او



ساقی کوثر توئی سوخته جانت حزین ساغر خود وا مگیر از لب عطشان او

مدح تو تا گشته است عقده گشای دلم صفحه بدامن برد زادهٔ عمان او

ورد ملایک بود نامهٔ اعمال من تا شده از صدق دل مدح تو عنوان او

بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام مرویست

که چون حق تعالی اراده کرد که این آیات را بزمین آورند چنگ زدند
بر عرش الهی و گفتند که پروردگارا ما را بسوی اهل خطاها
و گناهان میفرستی پس حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که بروید
بسوی زمین بعزت و جلال خودم سوگند یاد میکنم که تلاوت
نکند شما را احدی از آل محمد ص و شیعیان ایشان مگر
آنکه نظری رحمت کنم بسوی او و از رحمتهای پنهانی خودم
هر روز هفتاد نظر و در هر نظری هفتاد حاجت او را
برآورم و او را قبول کنم هر چند معصیت بسیار کرده باشد
و در روایت دیگر هر که این آیات را بعد از هر نماز بخواند
او را ساکن گردانم در حظیرهٔ قدس با هر گناهی که داشته
باشد و اگر نکنم نظر کنم بسوی او از نظری رحمت خاص خود
در هر روز هفتاد نظر کردن و اگر نکنم هر روز هفتاد حاجت

اورا برآورم که کمتر آنها آمرزیدن کناهان باشد واکر
نکنم پناه دهم اورا از شر هر دشمن ویاری دهم اورا بر ایشان
ومانع نشود اورا از داخل شدن بهشت بغیر از مرک
وآن آیات اینها است سورهٔ فاتحه تا آخر وآیة الکرسی
تا وهو العلی العظیم واکر تا هم فیها خالدون بخواند
بهتر است وآیهٔ شهادت یعنی شهد الله انه لا اله الا هو
الی آخر الآیة وآیهٔ ملک یعنی قل اللهم مالک الملک
و بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام منقولست
که هرکه آیة الکرسی بعد از هر نماز فریضه بخواند اورا هرگز
ضرر نرساند ودر حدیث معتبر دیکر فرمود که حضرت رسول
صلی الله علیه وآله فرمود یا علی بر تو باد بتلاوت آیة الکرسی
بعد از هر نماز فریضه بدرستی که محافظت نمی کند بر آن
مکر پیغمبری یا صدیقی یا شهیدی از مقباس آخوند ملا محمد باقر
منقول شد در بلده احمد شاهی کاتبه نعمت الله [illegible]
الفقیر فی تاریخ ربیع الاول سنه ۱۱۸۸
التماس دعا دارد از ناظر و قاری
در کار روانستان حاجی محمد یوسف [illegible]



## مقباس آخوند رحمه الله

بروایت شیخ کلینی وبرقی رحمة الله علیهما بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده اند که هرکه هر صبح این دعا را
بخواند اکر در آن روز بمیرد داخل بهشت شود وهرکه در شام
این دعا بخواند اکر در آن شب بمیرد داخل بهشت شود
اَللّٰهُمَّ اِنّی اُشْهِدُكَ وَاُشْهِدُ مَلٰائِكَتَكَ
الْمُقَرَّبِينَ وَحَمَلَةَ عَرْشِكَ الْمُصْطَفَيْنَ
اَنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ
وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَاَنَّ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ
وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ
مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى
وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ

والحجة بن الحسن علیهم السلام ائمتی
واولیائی علی ذالک احیا وعلیه
اموت وعلیه ابعث یوم القیامة
الجبت والطاغوت واللات والعزی
اللهم العن [illegible]
[illegible] لعنة الله علیهم [illegible]
هفتم وعلی اولیائهم سنت است
که چون از نماز فارغ شود بگوید اللهم صل علی
محمد وآل محمد واجرنی من النار
وارزقنی الجنة وزوجنی الحور العین
چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که باید بنده از نماز
فارغ نشود تا آنکه سوال کند از حق تعالی سوال کند
بهشت



بهشت را و پناه برد بخدا از آتش جهنم و سوال کند که
تزویج کند با و حور العین را منقول از مجالس مزبور شد
دهم سید بن طاوس از کتاب سعد بن عبد الله روایت
کرده است بسندهای صحیح از سلیمان جعفری و محمد بن اسماعیل بن
بزیع که گفت روزی بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم
حضرت را در سجده شکر یافتم و بسیار طول داد چون سر
برداشت فرمود که هر که این دعا را در سجده شکر بخواند
چنانست که در جنگ بدر در خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با کافران جنگ کرده باشد و تیر بر لشکر
ایشان انداخته باشد گفتم رخصت میفرمایی که بنویسیم
فرمود که بنویسید چون بسجده شکر روی بگو دعا اینست
اللهم العن الذین بدلا دینک وغیرا
نعمتک واتهما رسولک صلی الله علیه
وآله وخالفا ملتک وصدا عن سبیلک
وکفرا آلاءک وردا علیک کلامک
واستهزءا برسولک وقتلا ابن نبیک و

حرفا كتابك وجحدا آياتك وسخرا

بإمامك واستكبرا عن عبادتك وقتلا بآياتك خ

أوليائك وجلسا في مجلس لم يكن لهما بحق

وحملا الناس على أكتاف آل محمد اللهم

العنهما لعنا يتلو بعضه بعضا واحشرهما

وأتباعهما إلى جهنم زرقا اللهم إنا نتقرب

إليك باللعنة عليهما والبراءة منهما في

الدنيا والآخرة اللهم العن قتلة أمير

المؤمنين وقتلة الحسين بن علي ابن بنت

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اللهم

زدهما عذابا فوق العذاب وهوانا فوق

عذاب خ

هوان



هوان وذلا فوق ذل وخزيا فوق

خزي اللهم دعهما في النار دعا

واركسهما في أليم عقابك ركسا

اللهم احشرهما وأتباعهما إلى جهنم

زمرا اللهم فرق جمعهم وشتت شملهم

وخالف بين كلمتهم وبدد جماعتهم

والعن أئمتهم واقتل قادتهم وسادتهم

وكبرائهم والعن رؤساءهم واكسر

راياتهم وألق البأس بينهم ولا تبق منهم

ديارا اللهم العن أبا جهل والوليد

لعنا يتلو بعضه بعضا ويتبع بعضه

بعضا اللهم العنهما لعنا يلعنهما به كل

ملكٍ مقرّبٍ وكلّ نبيٍّ مرسلٍ وكلّ مؤمنٍ
امتحن قلبه للإيمان اللّهمّ العنهما
لعناً يتعوّذ منه أهل النار ومن
عذابهما اللّهمّ العنهما لعناً لا يخطر
ببالٍ اللّهمّ العنهما في مستسرّ سرّك
وظاهر علانيتك وعذّبهما عذاباً
في التقدير وفوق التقدير وشارك
معهما ابنتيهما وأشياعهما
ومحبّيهما ومن شايعهما إنّك سميع
الدعاء



از مبدأ جو تا بأقصای وجود — از کم عیب تا بإقلیم شهود
غوّاص خرد بجهات غوص نمود — دُرّی چو علی نیافت در بحر وجود

انگشتری را تمام آگاه است — دائم به یقین علیّ ولیّ الله است
اثبات علی و نفی اغیار علی — اقرار بلا اله الا الله است

غالی که لوای کفر افراخته است — در کیش محبت دین در باخته است
دائم بحق علی شناخت او دانسته — اما حق سلا درست نشناخته است

من صراط المستقيم

اتباع كلّ قوم اعرف بمذاهبهم فالشيعة اعرف بمذاهب
العترة اللتي رفع النبيّ الضلالة عمّن تمسّك بهم والعترة
فدلّت على الشيعة بالورع والديانة فيعلم كلّ عاقل
موافقتهم لها في العقايد والامانة ومن الله الاعانة

وفي موضع آخر

وانا اسئل الله خالقي بعظيم ثواب الشريف الفارسي في
ابوحنيفة عند القوم متّبع وباقر العلم فيهم ليس يتّبع

حيث قال

وجعفر عندهم في الصدق متهم … والشافعي امام صادق ورع
ومالك مالك للامر عندهم … مصدق في قوله الفقه متبع
وكلما جائهم عن احمد قبلوا … فيما يقول وما ياتي وما يدع
هذا يحلل ما هذا يحرمه … وذاك يرفع في الفتوى وذا يضع
وكل مخط مصيب عندهم ابدا … هذا لعمرك بئس المذهب الشنع
ويتركون المصابيح اللتي تم بها … الشرايع والاعياد والجمع

وقال ايضا

الشافعي من الائمة واحد … ولديه ذا الشطرنج غير حرام
وابو حنيفة قال وهو مصدق … فيما يبلغه من الاحكام
شرب المثلث والمنصف جائز … فاشرب على طرب من الايام
واباح مالك للسفاح تطرقا … وبه قوام الدين والاسلام
ولابن حنبل في النصوص فتاوى … ان رد ما قد ناله بتمام
ورواة مكة رخصوا في منعه … وهم رعاة مصالح الاعوام
فاشرب ولط وازن وقامر واحتج … في كل مسئلة بقول امام



بين الكتفين نقل منه بحار الانوار تم الكلام بعون الملك العلام

منقولات از مقباس من تصانيف الفاضل العلامه مولانا محمد باقر المجلسي رحمه الله

کفعمی از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت کرده است
که مردی با نحضرت شکایت کرد از بیماری وتنگدستی فرمود
که بعد از نماز فریضه بگو توکلت علی الحی الذی لا یموت
والحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له
شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل
وکبره تکبیرا وبروایت دیگر فرمود که هیچ
غم شدتی مرا روی نداد مگر آنکه جبرئیل علیه السلام
برای من متمثل شد وگفت این دعا را بخوان
ودر احادیث معتبره بسیار وارد شده است
که برای وساوس سینه وقرض وپریشانی وبیماری
مکرر این دعا را باید خواند ودر بعضی روایات
دارد که اولش لا حول ولا قوة الا بالله هست

سید بن طاوس رضی الله عنه از عبید بن زراره

روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت
صادق ع آمد و از تنگدستی شکایت کرد
وگفت هرچند در طلب روزی بشهرها
میکردم تنگی معیشت من زیاده میگردد
حضرت فرمود که چون از نماز خفتن فارغ
شوی با تأنّی این دعا بخوان راوی گفت که
بعد از اندک زمانی حال او نیکو شد و مال
بسیار بهم رسانید و دعا اینست اللّهمّ
انّه لیس لی علم بموضع رزقی و انّما اطلبه
بخطرات تخطر علی قلبی فاجول فی طلبه
البلدان و انا فیما انا طالب کالحیران لا ادری
انی سهل هو ام فی جبل ام فی ارض ام فی سماء

ام



ام فی برّ ام فی بحر و علی یدی من و من قبل من
وقد علمت انّ علمه عندک و اسبابه بیدک
وانت الذی تقسمه بلطفک و تسبّبه برحمتک
اللّهمّ فصلّ علی محمّد و آل محمّد واجعل یا ربّ
رزقک لی واسعا و مطلبه سهلا و مأخذه
قریبا و لا تعنّنی بطلب ما لم تقدّر لی به
رزقا فانّک غنیّ عن عذابی و انا فقیر الی رحمتک
فصلّ علی محمّد و آله وجد علی عبدک
بفضلک انّک ذو فضل عظیم

کفعمی رحمه الله روایت کرده است که مردی
بحضرت رسول صلّی الله علیه و آله شکایت
کرد از تنگدستی و پریشانی و بیماری حضرت
فرمود که هر صبح و شام ده مرتبه این دعا را بخوان

اوسه روز برآید عامداومت کرد حال او بصحت
وتوانگری ورفاهیت برگشت وشیخ طوسی
ودیگران در تعقیب نماز صبح ذکر کرده اند
دعا اینست لا حول ولا قوة الا بالله
توکلت علی الحی الذی لا یموت الحمد لله
الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک
فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره
تکبیرا عیاشی از عبید بن سنان روایت کرده
که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
رفتم حضرت فرمود که میخواهی که ترا دعای
تعلیم کنم که چون بخوانی حق تعالی قرض ترا ادا
کند وحال تو نیکو شود گفتم چه بسیار محتاجم
بچنین دعای حضرت فرمود که بعد از نماز صبح

توکلت



توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله
الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک
فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره
تکبیرا اللهم انی اعوذ بک من البؤس والفقر
ومن غلبة الدین والسقم وان تعیننی علی اداء
حقک الیک والی الناس وبروایت شیخ ودیگران
چنین است ومن غلبة الدین فصل علی محمد
وآله واعنی علی اداء حقک الیک والی الناس

ودیگر کلینی وشیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند
که آنحضرت بعد از هر نماز فریضه چهار مرد وچهار زن را لعنت میکردند
وایشان را نام می بردند در نسخه کم دعا دیدم بمضمون الآن تتقوا انهم
تا روی اینها سیاه نمود وحک شده بود اما خود واتم الحکم با فی مانده بود
دیگر شیخ بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که از چون از نماز برخیزی لعن کنی بنی امیه را پس باید بگوید اللهم العن بنی
امیة وجمیع اعداء محمد وآل محمد منقول از عباس

خواندم کتاب حسن تو را و در سر یک صفحه زان کتاب مه و دیگر آفتاب

هر شب که در خیال رخت میروم بخواب صبحم طلوع میکند از بستر آفتاب

کین ذره را ز شرف طلوع کند آفتاب
مطلع چو شد ازل [illegible] آفتاب
بر اوج فلک [illegible] آفتاب
لشکر کشی [illegible] آفتاب
بگذار [illegible] کوس [illegible] آفتاب
هندوی پاسبان تو را [illegible] آفتاب
بر بط نواز [illegible] آفتاب
در مجلس که خلافت تو [illegible]
روان [illegible] آفتاب
گردد [illegible] صبح [illegible] آفتاب

زیرا که هست مادح او مهتری که نیست ⁝ از جمله بندگان درش کمترین آفتاب ⁝ بدر منیر اوج خلافت که نیست ⁝ در [illegible] لا یفتح بحر او دیگر آفتاب

گردیده میر غلام [illegible] آفتاب
او بنده ام تو را که طفیل [illegible] آفتاب
ای آنکه هست [illegible] آفتاب
یا مظهر العجایب [illegible] آفتاب
باشد مدام [illegible] آفتاب
گر [illegible] لطف [illegible] آفتاب
از [illegible] آفتاب
رو [illegible] آفتاب
چون ماه بدر [illegible] آفتاب
[illegible] آفتاب

در رای [illegible] آفتاب
[illegible] آفتاب
[illegible] آفتاب
[illegible] آفتاب
چون مطلع جمال تو [illegible] آفتاب
[illegible] آفتاب
سر [illegible] آفتاب
چون صادق صبح [illegible] آفتاب
هر چند [illegible] آفتاب
هر چند که بنده [illegible] آفتاب

بی بدرقه ز عزم تو کی میکند قبول ⁝ گر با خجسته شهی شده تا خاور آفتاب ⁝ از مهر افتخار گشاد از خط شعاع ⁝ مجموعه کمال تو را سطر آفتاب

[illegible] آفتاب
[illegible] آفتاب
[illegible] آفتاب
[illegible] آفتاب
از عشق ماه روی [illegible] آفتاب
[illegible] آفتاب
[illegible] آفتاب
[illegible] آفتاب
[illegible] آفتاب

واندم که گردد از تف قهر عدو کمان
تف شده بجو کوره ... [illegible]
آلوده دامنی چه لو را حسب لوا
از ظل چو بشکنی ستم ... [illegible]
اما بتیغ زو قطع ... [illegible]
تا بد علی التوبه ... [illegible]
اکنون که ره دعا ... [illegible]
آمین ... [illegible]
حبذا که ماه ... [illegible]
دردیده گاه ... [illegible]

درجلوه گاه ماه جمال موفقت ❊ باشد بدیده ها رشک آصف رقمت ❊ مهرت بود منظر دلهای دوستان ❊ تابان و جلوه گر چو در این منظر افت

[illegible]

ای ... که جلال تو ... [illegible]
وی قهر که پای تو ... [illegible]
انت الذی ... [illegible]
چون ذره ... [illegible]
تا ... [illegible]
هر ... [illegible]
گردد ... [illegible]
ای ... [illegible]
اما ... [illegible]

خواهم شود زپرتو مهر شفاعت ❊ هر نقطه رصفحه آن دفتر افات ❊ از بهر قتل ... [illegible] ❊ باشد ملال تیغ تو را جوهر افت

بو بچه چون قلندری اسیر تو شدم ...
فغان ز رسم ... بر آمد ... قضا
بسی ز دو ... بسی ...
فغان که دشمن جانی مرا ...

ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدایی
چه کنم که هست اینها گل باغ آشنایی

بکدام مذهب است این بکدام ملت است این
که کشند عاشقی را که تو عاشقم چرایی

سر و برگ گل ندارم بچه رو روم بگلشن
که شنوده ام ز گلها همه بوی بی وفایی

بقمارخانه رفتم همه پاکباز دیدم
چو بصومعه رسیدم همه زاهد ریایی

بطواف کعبه رفتم بحرم رهم ندادند
که برون در چه کردی که درون خانه آیی

مژه‌های چشم یارم بنظر چنان نماید
که میان سنبلستان چرد آهوی ختایی

همه شب نهاده‌ام سر چو سگان بر آستانت
که رقیب درنیاید ببهانه گدایی

در دیده ... که ... در آید
که در ... ز ... بدر

فهرست اذکار مرحوم رضوان جایگاه میرزا محتشم ... رحمة الله علیه

این زرین کلاه بین بر سبز خنگ آسمان
وین پرچم زرتار بین بر برق چرخ روان

بنگر بوضع بوالعجب کز چرخ زرین سلب
شد چون قواره ... از عکس شمع خاوران

خورشید رخ افروخته انجم ... گرده نهان
گردون گهر اندوخته ...

شاهنشه خورشید چهر آمد چو بر خنگ سپهر
هر ذره گردید مهر از عکس او رشک خاوران

مرغ شب آهنگ سحر آمد برون از باختر
عنقای شب با صد خطر در کوه مغرب شد نهان

شب دیو و روز از خشم کین ... بقصد ... زمین
صد تیر پیکان آتشین همچون شهاب اندر کمان

گردون ظلمانی لباس از بسکه کرده اقتباس
از مهر نوری قیاس از نور کرده طیلسان

خورشید تیغ افراخته عالم ز شب پرداخته
ظاهر تجلی ساخته از قیروان تا قیروان

قندیل بزم عیسوی هر صبحگاهی از نوی
سازد چو دیر مانوی روشن همه ملک جهان

٢٢

## وقال القاضي رحمة الله عليه في احقاق الحق

فمن ذالك ما رواه سيد المتألهين حيدر بن علي العبيدي الاملي في كتاب الموسوم بجامع الاسرار ومنبع الانوار عن ابي حنيفه وهو انه قال جئت الى الحجام بمنى لحلق راسي فقال لي ادن ميامنك واستقبل القبلة وسم الله تعالى فتعلمت منه ثلاث خصلات لم يكن عندي فقلت له مملوك انت ام حر فقال مملوك قلت لمن قال لجعفر بن محمد الصادق ع قلت اشاهد ام غائب قال شاهد فصرت الى بابه واستاذنت عليه فحجبني وجاء قوم من اهل الكوفة فاستاذنوا فاذن لهم فدخلت معهم فلما صرت عنده قلت له يا بن رسول الله ص لو ارسلت الى اهل الكوفة فنهيتهم ان يشتموا اصحاب محمد ص فاني تركت بها اكثر من عشرة الف يشتمونهم فقال لا يقبلون مني فقلت ومن لا يقبل منك وانت ابن رسول الله ص فقال وانت اول من لا يقبل مني دخلت داري بغير اذني وجلست بغير امري وتكلمت بغير رايي وقد بلغني انك تقول بالقياس قلت نعم به اقول قال ويحك يا نعمان اول من قاس ابليس حين امره الله تعالى بالسجود لادم ع فابى وقال خلقتني من نار وخلقته من طين ايما اكبر يا نعمان القتل او الزنا قلت القتل قال فلم جعل الله في القتل شاهدين وفي الزنا اربعة ايقاس لك هذا قلت لا قال الايما انكر البول والمني قلت البول قال فلم امر الله تعالى في البول بالوضوء وفي المني بالغسل ايقاس لك هذا قلت لا قال فايما اكبر الصلوة او الصيام قلت الصلوة قال فلم وجب على الحايض ان تقضي الصوم ولا تقضي الصلوة ايقاس لك هذا قلت لا قال فايما اضعف المراة ام الرجل قلت المراة قال فلم جعل الله تعالى في الميراث للرجل سهمين وللمراة سهم ايقاس لك هذا قلت لا قال فبم حكم الله تعالى فيمن سرق الدهم القطع واذا قطع الرجل يد رجل فعليه ديتها خمسة الف دراهم ايقاس لك هذا قلت لا قال وقد بلغني انك تفسر اية من كتاب الله عز وجل وهي لتسئلن يومئذ عن النعيم انه الطعام الطيب والماء البارد في اليوم الصائف قلت نعم قال [illegible] رجل واطعمك طعاما طيبا وسقاك

مولانا حسن [illegible] فی مدح امیر المؤمنین بسم الله الرحمن الرحیم و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام

میفرماید

نبی بمعجزه ماه دو پیکر آورده | مثال نور خود و نور حیدر آورده
و از منبر یوم الغدیر از سر زینت | که سر حبیب محمد صلعم علی برآورده
حدیث لحمک لحمی بیان این معنیست | که بر زبان مبارک پیمبر آورده
خدای [illegible] تا آل عبد مناف | بصلب پاک و بطن مطهر آورده
هم [illegible] این نور [illegible] | [illegible] شب هجرت به بستر آورده
[illegible] بذریت خویش [illegible] | نبی بزیر عبا با علی برآورده
[illegible] ز مریم و خاک صفا سرشته [illegible] | حقش بحکمت و عفت مخمر آورده
نهاده وقت ولادت [illegible] | [illegible] بندگی از بطن مادر آورده
خدیجه نور نبی دید در جبین علی | بشادمانی داماد دختر آورده
بعقد فاطمه و مرتضی نثار ملک | درختهای جنان حلّه‌ها برآورده
درخت طوبی و اشجار جنت و انهار | بر دو بنام محبان حیدر آورده

اثمار را

سزد که خاک کشد آفتاب اندر چشم | ز معدنی که چو سبطین گوهر آورده
درون قبه بیضا جان ذو القرنین | زعرش آل عبا رخت برتر آورده

ذو القربی را

علا بجای کرامت از جسد همه را | که صحبتش همه رای منور آورده
برادر به سبقت اسلام کس مقدم نیست | به بعثت نبی جان برابر آورده
هزار شاهد عادل مجمع اسلام | به عون انا صدیق اکبر آورده
نبی نگوید که اسلام کرده تعلیمش | نه همچو غیر با ایمانش کافر آورده
بدست [illegible] این باده از لبان حبیب | کرامتیست که ساقی کوثر آورده

کافی را

زتو دل

---

لولا علی لهلک عمر

نفس ثبت لولا علی از رحمن [illegible]
[illegible] میان محراب و منبر آورده
[illegible] علی مولا [illegible]
وصی کسیست که تجهیز مصطفی کرده
زمان از و که از این کار بهتر [illegible]
چو ولایت او [illegible] شد مبعوث
[illegible]

و امام احمد از زید بن ارقم و ترمذی از ابن عباس روایت کنند که جمعی از صحابه در مسجد داشتند روزی حضرت رسول صلی الله علیه [illegible]

من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية

[illegible]

کسی که پی امام زمان خود نبرد [illegible] تو آن امام که اقرار بر امامت تو [illegible] صهیب و جابر و سلمان و بوذر آمده

[illegible]

[illegible]

یا علی حربک حربی

کدام خانه کعبه است ابن ملجم را [illegible] بهر خرابی خون حیدر آورده [illegible] خوشا علی که جهان در نماز محو [illegible] که سجده با الم زخم [illegible] آمده

[illegible]

گل حدیقهٔ صلب رسول زهرهٔ زهرا | که از صباح عروسان شکفته روی تر آمد

لطیفهٔ انا املح که با جمال صبیحش | کلالهٔ خم گیسو چو هالهٔ قمر آمد

کشد جماعت نسوان امت از ته فوج | بان دو زلف که حبل المتین که کمر آمد

چنان رسید بمعراج حد حسن جمالش | که قاب قوسین از ابروانش در نظر آمد

ز آب و گل شجری بر دمید باغ نبی را | که اصل جملهٔ سادات فرع آن شجر آمد

هزار شاخه شد سبز زان درخت برومند | که هر کدام برفعت سپهرسا ور آمد

زد اندیشه کاوش بکان فطرت آدم | تاج او گهر نسل دیگران حجر آمد

علی سحاب و صدف فاطمه محیط نبی شد | که چون حسین و حسن شان دو قیمتی گهر آمد

چه می کند رخ خاتون خلد زیور و افسر | علیش با دو گهر گوشوار و تاج سر آمد

سرادق ملکوتش باین جهان نکشیدند | که دستگاه مهین بود و عرصه مختصر آمد

گذاشتند بخلد برین اثاثه جاش | که زود جانب منزل تواند از سفر آمد

ششم

لوای مجد بعرش مجید و قبهٔ بیضا | جهان بکلبه و پشمینه بر او بسر آمد

شتاب داشت که پیمان بحق درست رساند | گذاشت رخت بمنزل که در سفر خطر آمد

عوض بمسکنت و فقر کرده جاه جهان را | که فقر لازم شخص است و جاه بر گذر آمد

یقین بدانکه ولای علی و مذهب آلش | طریقه ایست بحق کز صراط راست بر آمد

درست گشت که آن بتول آل رسول است | کهی که زیر عبا با علی و آل در آمد

حدیث اول نوری که بی خلاف درست است | روایتیست که از راویان معتبر آمد

ذکر که خلقت حیدر ز نور پاک رسولست بقول حق رسول از ثقات در خبر آمد
چو این دو قول مطابق کنی بری ز تعصب بشارت علی را که سید البشر آمد
ظهور ذریه مصطفی ز صلب علی دان که نسبت علی و مصطفی چو ماه و خور آمد
ز شخص فاطمه کان برده شد میان هر دو مثال هر دو چو نور دو چشم یک نظر آمد
کسی که تفرقه مرتضی و آل نبی کرد ز مشرکان دو بینش شمر که کج نظر آمد
که در سیادت آل رسول شبهه بیان کرد که از فضول زبان در زبانه سقر آمد
اگر بصورت حد گفت بایدش بیزار و گر بهرزه سرایید دور حس بقر آمد
بیت از پی الزام دفع شبهه نظری بیان این دو سه مصرع که کلک مختصر آمد
همیشه تا سپهر کمال و فضل هویداست که آفتاب محمد شد و علی قمر آمد
سوالیان موحد بر اوج دولت و رفعت زنند طبل که بر مشرکان دین ظفر آمد

وله فی مدح رسول الثقلین و فخر العالمین خاتم الانبیاء علیه صلی الله و آله و سلم

نور اول عقل کل لوح بینش کرده نام اصل اشیا ذات تو لاک مز کتاب ساخته
خواجه کونین و مقصود دو عالم مصطفی آنکه حقش محرم عرش معلی ساخته
پای از افلاک بر فرق نهاده همتش بر سر ره همتش جبریل اجا ساخته
زنده از اوحی الی عبده دل شب داشته از ابیت عند ربی نزل احبا ساخته
تاج تکریم لعمرک حق نهاده بر سرش خلعت تعظیم لولاکش بالا ساخته
رویت خیر الهدی حق یقینش کرده دل بر صراط مستقیمش عقل دانا ساخته
در شهادت کرده حق باشش ردیف نام خویش پس بذکر آن جدا مومن ز ترسا ساخته

فکر



فکر نقش سوخته ما را بداغ مفلسی عقل ما را خشک مغز از دود سودا ساخته
گر بجویم بستایمش شرک و الحاد و حلول ور بوصف خلق از همتاش یکتا ساخته
پس همان گویم که در فرقان و انجیل و زبور بر زبان انبیا جبریل گویا ساخته

وله ایضا فی مدحه صلی الله علیه و آله و سلم

ای وجود از نور تو ذرات پیدا ساخته عقل کل را بر نور ذات تو بینا ساخته
نور تو فایض شده بر عقل و طالع گشته روح نور تو وارد شده بر روح و دنیا ساخته
کوکب نور تو اشیا را شده اصل الاصول خلق را شرق خضرا در بیضا ساخته
فیض این نورت به تسلیم ملایک کرده خاص فیض این نورت بجن و انس مولا ساخته
سید اولاد آدم جبرئیلت خوانده نام رحمة للعالمینت حق تعالی ساخته
موج حکمت در دل از عین الیقینت کرده جا چشمه زلالش نبوده پاک دریا ساخته
از کتاب من لدن علمت ادب آموخته در دبیرستان او ادنیت دانا ساخته
در حقیقت نقطه از کلک فضلت نشئت هر چه را زان مجلد یا مجزا ساخته
گفته در قانون طب فی بیت شافی طبیب زاهل ایمان گشته و زنار را وا ساخته
زیور لفظ احادیث متین معیار تو حلقه در گوش ادیبان اطبا ساخته
از توجه کرده بیماران باطن را علاج درد نادانی و دل سخت مداوا ساخته
خواب هر کس در جهان بر شکل بیداری اوست دیده حق بین تو رویت ز رویا ساخته
حس ظاهر نزد باطن در دو دنیا کرده عرض خواب و مرگ آیینه صغرا و کبری ساخته
خوانده بر صورت امروز را از لوح دی فضل حق کایینه امروز فردا ساخته
در ره عرفان براق عقل و حس و وهم را خار خشک شبهه بردن از کف پا ساخته
دیده صدر المنتهی معرفت را برگ و بر وادی تحقیق را طی تا باقصا ساخته
یافته از سابقان بزم عزت برتری مقعد صدق ملیک مقتدر جا ساخته

کرده بر کل مقامات صفات حق عروج | برد در خلوت سرای ذات مأوی ساخته
در شهود آراسته باطن باثار جلال | از غبار آیینه خاطر مصفا ساخته
حسن خلق از قرب خالق گشته سرتا پا تمام | هر چه مظهر دیده از ظاهر هویدا ساخته
واله خلق جمیلت عاصی و ترسا شده | حسن رخسار حکیم و شیخ شیدا ساخته
در رهت اصحاب مال و ملک و زن بگذاشته | جان فدایت از سر ذوق تمنا ساخته
حلم تو در راه دین با راحد برداشته | وز تنومندی نسالیده با یذا ساخته
بر ستمگر بازویت نگشوده تیر انتقام | کوهر ثابت بجور سنگ خارا ساخته
قوم عاصی سنگ بر لبهای معصومت زده | تو لب خونین بعذر قوم گویا ساخته
مجرمانرا کرده از عفو و ترحم تو بکار | کافرانرا مؤمن از رفق و مدارا ساخته
از فتوت کرده جرم دشمن غدار عفو | گرچه غدر باطنرا دشمن ابضا ساخته
ناخته اعرابی از حرص و حماقت بر سرت | تو زاحسانش شتر بر بار خرما ساخته
هر خراجی کز مدینه تا بحرین آمده | بهر تالیف دلی بیخواهش اعطا ساخته
هر کجا در عهدهٔ همت گرفته مشکلی | بوده کر کار دو عالم بی تقاضا ساخته
لا نرانده بر زبان الا بنفی غیر حق | از سخاوت آنهم استثنا بالا ساخته
حیدر صفدر که در رزمش قفا دشمن ندید | در صف تو جسته استظهار و ملجا ساخته
از ثبات بارها در رزم جمعیت شده | گرچه حرب خصمت از اصحاب تنها ساخته
~~[illegible]~~ حیای تو کجی عاصی شدی (آدم از دیدی) | شرم تو شرمنده شیطان از اغوا ساخته
این حیا در ظل ایمان پرده دار غرتت | هر کرا از پرده برون دیده رسوا ساخته
آنکه از ایمان حیا را در حمایت آمده | با خدایش کارهای خاص پیدا ساخته
کامل الایمان تر نباشد از تو در عالم کسی | کز حیا خود را ز چشم خویش اخفا ساخته
دیده بر مؤمن و کافر بچشم مرحمت | رحمت عام الهی در دل جا ساخته

در شب



در شب معراج بر گشته ز ره بعد از دنا | کار امت را به نزد حقتعالی ساخته
از کمال مهر و شفقت در محل اختصاص | امتی امتی گفته جان تسلیم مولا ساخته

**وله ایضا فی مدح سید الکونین صلی الله علیه وآله وسلم**

ای تماشاگاه حق مرآت اشیا ساخته | از تواضع قدر حال خویش پیدا ساخته
حق حبیب الله از عزت ترا خوانده و تو | از تواضع نام خود عبدا شکورا ساخته
روز رزم از جا نجنبیده ولی هنگام بزم | کودکی در پشت اگر بگرفته بر پا ساخته
بر معاند طعن لا فلا نبی بعدی زده | ما انا الا بشر نزل احبا ساخته
هیچگه ناطق نگشته از هوای نفس خویش | بارها بهر صلاح دین با عدا ساخته
حق بزیر سایهٔ عصمت پرورده است | در دلت آداب زهد و عفت القا ساخته
در دل شبها سرشک دیدهٔ معصوم تو | از زلال پاک انبیا را و خطایا ساخته
عدل از تعدیل اخلاق و دین نسبت تو را | بر خط و سطای حکمت حکم اجرا ساخته
دین تو از عدل میزان حق و باطل شده | شرع تو قانون خود کیش نصاری ساخته
جز زانار عدالت نیست این کز اعتقاد تمام | متفق در کار دین شرع تو دلها ساخته (شرح د)
از عدالت کرده در عیش صدیقان | حظ خود ایثار بر اصحاب و ابنا ساخته
نعمت کونین را پشت ملایک کرده عرض | با همه زهدت بلا تدبیر زد نیا ساخته
جوع و سیر را بنوبت کرده زهدت اختیار | گرچه حق پر از ذهب صحرای بطحا ساخته (به نوبت د)
کار عالم را کفایت کرده از یک ماجرا | ورد خود در هر دعا رزقا کفافا ساخته
کرده در نان جوی امساک بهر قوت خویش | گنجها را صرف در ایثار و اعطا ساخته
با لزوم زهد آورده بجا حق جهاد | بهر رزم کار غزا با و سرایا ساخته
لؤلؤ منثور پاشیده ز رویت در وضو | نور بیضا نیت تابان ز سیما ساخته
اتصال لی مع الله کرده حاصل در نماز | ماسوی الله را از استغراق افنا ساخته
از حضور قلب مستغرق بنور حق شده | وز خشوع چشم ستر دل هویدا ساخته

از میان برداشته لطفت حجابات حجاب / نعمت دنیا و عقبی را مهیا ساخته

شکر عشقت داده بر معراج عند الله عروج / زاستقامت جای در صحرای سکاری ساخته

ظاهرا بنموده اعضا در رکوع در سجود / باطنا غایب مصلی از مصلا ساخته

در نماز از بهر خورسند راتت کرده سهو / لیک سهوت غایب از ادنی با اعلا ساخته

جلوهٔ حق دیده در آیات قرآنی دلت / از تجلی قرائت روشن اعضا ساخته

دیده از ترتیل و تدبر زبان و دل اثر / مو بمویت را خشوع قلب گویا ساخته

آیهٔ نون والقلم را دیده از انوار خویش / ستر باطن را بلفظ ظاهر املا ساخته

گرچه رو در کعبهٔ دل گشته ساجد ظاهرا / عرش دل را قبله در سرا و ضرا ساخته

از حریم حرمتش جا نزانموده محترم / از صفای صفوتش دل را مصفا ساخته

در طریق عمره از لبیک خونین کرده غسل / گاه احرام از دو عالم دل معرا ساخته

کرده قربانگاه اوصاف منیت از منی / سیرگاه اوج علوی از معلا ساخته

پر و بال راه بیچون کرده جوع و صوم را / جسم را با روح هم پرواز بالا ساخته

صمت و سهر و جوع را بنهاده بر تقوی بنا / عشق و شوق و قرب را از صوم بینا ساخته

صوم بیداری فزوده از گرانی کرده کم / صوم برده جسم سفلی روح والا ساخته

داده عزت مستحقان را بارسال زکوة / وز [illegible] مالداران را معرا ساخته

خمس و انواع عبادات و زکوة از فضل خویش / بر جهان احکام امر و نهی انها ساخته

از رسالت بر رسولان کرده اعطا درود / وز ولایت بر موالی نشر آلا ساخته

کعبه از چهار اصل این فضایل کرده راست / سقف آن از چار رکن شرع زیبا ساخته

کرده اول رکن را از صدق صدیقی بنا / پس ز رکن عدل فاروقش توانا ساخته

حلم ذو النورین داده رکن سیوم را نظام / از شجاعت مرتضی بنیادش اعلا ساخته

راه آن از پرتو این چار کوکب کرده عام / باب آن از دوستی آل زهرا ساخته

بخ



بخ بخ ای دین محمد کز کمال رفعت / استوار از اجماع ابرار و اجلا ساخته

خه خهای اعزاز اهل بیت خیر المرسلین / کز خطا و رجس ایزدتان مبرا ساخته

یا شفیع المذنبین در ظل احسانم درآر / شرمسارم پیش حق دل از خطا ساخته

طبع عطشان نظیر را صلت بر نعت توست / خود زبان کوتاه از عرض تمنا ساخته

اقتدار توبه و اشک سحرگاهیش ده / تا کند در جنت مستغفرین جا ساخته

مثنوی

مدح اهل البیت

آن [illegible] اصل [illegible] / [illegible] نسل [illegible]

[illegible] علی عالی [illegible] / [illegible] البیت

آن که ممدوح [illegible] / هادی سالک طریقت

دانای مسالک حقیقت / [illegible]

در باغ علم [illegible] / میوه خلد جان [illegible]

یک زان حسن و دگر حسین است / هر یک شه ملک عالمین است

[illegible]

[illegible] از انوار دو دیده [illegible]

اول [illegible] که او کلام است / [illegible] امام است

[illegible] امام علی [illegible] / سجود [illegible] زین عابدین است

ثانی شمر امام صابر
کش نام محمد است باقر

ثالث شمر امام فایق
گنجینه گوهر حقایق

مفتر علوم لایق آمد
جعفر که صدیق صادق آمد

رابع شمر امام عالم
موسی که ملقب است بکاظم

خامس تو امام هشتمین دان
بی شبهه علی موسی‌ش خوان

آنکو شه روضه رضا شد
ثانی علی مرتضی شد

بیشک چو چراغ انجمن بوده
نامش چو صفات او حسن بود

ثامن تو امام عسکری خوان
آن صاحب خلق حیدری دان

سابع که امام مرتقی بود
میدان که علی بود نقی بود

سادس تو محمد تقی دان
بادی و امام و متقی خوان

تاسع تو رضا جراز مان گوی
در فضل جناب او امان جوی

شاه دو جهان امام هادی
تحقیق محمد است مهدی

ای نور زمان ظهور فرمای
عالم ز ظلام دور فرمای

از لطف و کرم بمن گذر کن
عبد العلیم بمن نظر کن

مداح دوازده امامم
خواهم که کنی بلند نامم

یارب بضیاء ابن امامان
در عالم معرفت تمامان

کز لطف بنا صحی نظر کن
او را ز خود آشنا خبر کن

در روز جزا اش قدر بفزای
با آل نبیش حشر فرمای

این جمع چو عقد گوهر در
مقبول نما بذره حشر

باب دوم در فضایل

در فضایل شاه قبله حضرت ولایت پناه وجناب اقدس بهادر است سکاه شیر بیشه لافتی بهادر میدان هل اتی سرو بوستان اجتبا خسرو ایوان انما امام محترم و ساقی کوثر فخار افخر صدیق اکبر محمود اسلام کاسر اصنام هزبر آجام طریق قوام جبل متین درع حصین ناصر شریعت معدن ودیعت حافظ طریقت موضح حقیقت زوج زهرا و بتول ختن وابن عم رسول الله سیف قاطع مسلول خلیل حضرت کبریا جلیل فاطمه زهرا قاسم اسلاب قاصم اصلاب ساطع الولایة والآیات شارح افضلیته والآیات مشیر بقول احب علیا فقد احبنی ومن سب علیا فقد سبنی محمود بلطیفه سالک الکتب مع الصواب بمقتضای انت مع الحق والحق معک مالک ثواب برهان بیان معجزات ان طوبی لمن احبک فوز معارک بمضمون کنت اصحاب هدایت نصابش که هو بحفظ ودقیقها بصیر مدارک منقبت لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا مخصوص بعنایت انه حامل رایة العلم منصوص بهدایة ...

منقول من کتاب درة الزاهرة

الّا وقد رأیت ملکاً امامه مشغول بعارفه انا قسیم الجنة والنار
مشمول بعاطفه اللهم ادر الحق معه حیث دار مبشّر ببشارت
لو اجتمع اهل الارض جمیعاً لما خلق الله النار معظم بفضیلت
من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه موقر بکرامت اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه متفرع از دوحه الصابرین فی البأساء والضرّاء
وحین البأس متفرد بدولت یا فاطمة بعلک ما یقاس
باحدٍ من الناس مکرم بقربت علیٌّ منی بمنزلة الرأس
حبیب رسول الله وابن عمه وکاشف غمه وباب مدینة علمه
ذی القلب العقول والاذن الواعیة والهمة اللتی بالعهود
والمواثیق وافیة البحر المسجور والطور الشاهق الاسم
وساقی المؤمنین من الحوض بالکأس الاوفی والاتم ٥
اسد الله الکرار ابی الائمة الاطهار المنصوص علیه بانه
لدار الحکمة ومدینة العلم باب وبفضله واصطفائه نزل
الوحی ونطق الکتاب المکنی بابی الریحانتین وابی السبطین
وابا تراب هو النبأ العظیم وفلک نوح وباب الله وانقطع الخطاب
ذی البراهین القاطعة والآیات اللامعة صاحب الکرامات
الظاهرة والحجج البالغة ینبوع الخیر ومعدن البرکات ومنجی
غرقی بحار المعاصی من المهاوی والدرکات من ارتضاه
الله ولیّاً وکان له صدقاً علیاً مبدع جسیمات المکارم
ومفیض عمیمات المنن الذی حبه وحب اولاده سبب نیل
الدرجات وواسطة السلامة من البلایا والفتن
وبر هیچ احدی از احاد پوشیده نیست که علی علیه السلام موئل فریقین است
وبنور ارشاد او واضح گشته طریقین وجمیع فرق انتساب خویش بوی
نموده اند در اصول کلامیه وفروع فقهیه وهمچنین متصوفه در علم تصفیه
باطن وخرقه مشایخ بوی منتهی است وابن عباس که رئیس مفسران است
یکی از تلامذه اوست وجمیع علوم از وی ظهور یافته ودر فصاحت
وبلاغت در درجه قصوی بود وخلفاء کبار وصحابه نامدار در وقایع
رجوع بقول آنحضرت مینمودند واستفاده فوائد نافعه از وی میفرمودند
تا عمر بن الخطاب بنا بر تحقیق که از آنحضرت مشاهده فرموده وقول صواب
که لسان هدایت بیانش بدان جاری بود در چندین وقایع که در خلافت
او واقع شد فرمود لولا علی لهلک عمر ونیز در حینی که سؤال
مشکل از وی نموده بودند واو از امیر مؤمنان علی علیه السلام پرسیده بود
وآنحضرت هدایت مآب بحق وصواب جواب فرموده بود گفت
لا ابقانی الله لشدیدة الا وابو الحسن الی جنبی ای بار خدایا هیچ
امر مشکل بمن فرو مفرست الا زمانی که ابو الحسن به پهلوی من نشسته باشد
تا از وی سؤال نمایم ونیز بار دیگر گفته اللهم لا تبقنی لمعضلة
لیس لها ابو حسن وهم گفته اعوذ بالله من معضلة
لا علی لها واعوذ بالله ان اعیش فی یوم ما کان فیه

ابو الحسن تمت منقول من تالیف ناصحی الکرمانی

فضولی بغدادی

از سبقت صوری خلافت مقصود | جز عرض کمال اسد الله نبود
کر یافت رقم سه صفر پیش از الفی | پیداست که رتبه کدامین افزود

ملا جلال الدین محمد دوانی

خورشید یقین است نبی ماه ولی | اسلام محمد است و ایمانست علی
کر بینه در این سخن میخواهی | بنکر که ز بینات اسما است جلی

وله ایضا

از عین علی عین عنایت پیداست | وز لام علی لوای دولت برپاست
دریقین می طلبی تا قلبا | دریای علی طلب که دریا دریاست

حاجی محمد جان قدسی

در معرفت علی نه چونست و نه چند | در خانهٔ حق زاده بجانش سوکند
بی فرزند که خانه زادی دارد | ...
فانی الفلک احد از او جوی مدد | انکه بشمار بینات بعد
بنکر که علیست پس علی سر الله | اذ قال الله قل هو الله احد

شیخ حافظ

مردی ز کننده در خیبر پرس | اسرار کرم ز خواجه قنبر پرس
کر تشنه فیض رحمتی ای حافظ | سر چشمه آن ز ساقی کوثر پرس

قاضی میر حسین میبدی

از مهر علی کسی که یابد عرفان | نامش همه دم نقش کند بر دل و جان
این نکته طرفه بین که ارباب کمال | یابند ز بینات نامش ایمان

ملا حسن علی کشمیری

با بغض علی رحمت رحمان چکند | با جان پر از نفاق ایمان چکند
ناکس نشود بتربیت هرکز کس | انکاس چو بد فتاد سوهان چکند

لا ادری

الله بود یک الف و ها و دو لام | عاجز شده از کنه صفاتش اوهام
از بینهٔ الف علی را بطلب | وز ها و دو لام جو محمد را نام

ل فی علیه الرحمة

کر بنده لسانی کسلد از بندش | ور خاک شود وجود حاجتمندش
بالله که سر ز شرق دلش سر نزند | جز مهر علی و یازده فرزندش

رباعی

احمد که شهی سریر لولاک آمد | جاییست کز آلایش تن پاک آمد
یک حرف ز مجموعه قدر و شرفش | لولاک لما خلقت الافلاک آمد

رباعی

دریای سپهر کافتابست کفش | نبود چو علی کوهر اندر صدفش
خورشید که بدر شود کاه هلال | کر عکس دهد بماه در نجفش

رباعی مکرر

الله بود یک الف و ها و دو لام | عاجز شده از کنه کمالش اوهام
از بینهٔ الف علی را بطلب | وز ها و دو لام جو محمد را نام

رباعی لاادری

هر کس که از ان چشمه خورد آب و لبت | سرچشمه علم و معرفت جان علیست
خورشید که بهر طاعتش راجع شد | در باب کمال فضل او نص جلیست

رباعی

ما بر که بزیر ابر پیداست علیست | شاهی که بزیر چتر اعلیست علیست
در هر دریا هزار در بیش بود | دری که دران هزار دریاست علیست

رباعی حکیم عرب

از مبدأ جود تا باقصای وجود | از مکمن غیب تا باقلیم شهود
غواص خرد بسی چه غوص نمود | دری چو علی نیافت در بحر وجود

رباعی

بودیم بهفتاد و دو ملت همراه | جستیم زهر مذهب و ملت آگاه
گردیم بهر کوچه و بازار نگاه | دیدیم که جز حب علی نیست پناه

رباعی شیخ الرئیس ابو علی سینا

بر صفحه چهره ها خط لم یزلی | معکوس نوشته است نام دو علی
یک لام و دو عین با دو یای معکوس | از حاجب و عین و انف با خط جلی

وله ایضا

تا باده عشق در قدح ریخته اند | و اندر پی عشق عاشق انگیخته اند
با جان و روان بو علی مهر علی | چون شیر و شکر بهم برآمیخته اند

رباعی ملا جلال الدین رومی

[illegible] دمی نشد از سر علی کس آگاه | واقف نشود هیچ کس از سر اله
[illegible] ممکن و انیهم صفات واجب | لا حول و لا قوة الا بالله

قطعه برادر عارف شیخ المشایخ فرید الدین عطار در آنجا می گوید

ز مشرق تا بمغرب گر امام است | امیر المومنین حیدر تمام است
گرفته این جهان وصف ثنائش | گذشته زان جهان وصف ثنائش

٤٤

چو در سر عطا اخلاص او راست | سه نان و هفده آیت جام او راست
چنان مطلق شد او در فقر و فاقه | که زر و نقره بود و شش طلاقه
بجای گوساله [illegible] کرد | که با شیر خیبر هم پنجه گردد

منقول من مجالس المؤمنین

اهل سنت و جماعت معاویه طاغی را بسبب ام الحبیب خال المؤمنین خوانند برای آنکه خصم امیر المؤمنین است و محمد ابی بکر را هرگز خال المؤمنین نخوانند اگرچه برادر عایشه است اما شاگرد با اخلاص حضرت امیر المؤمنین است و حضرت شیخ سنائی در این باب فرماید شعر قال الحکیم العارف الغزنوی رحمه

آنکه مرد دغا و تلبیس است | او نه خال و نه عم که ابلیس است
آنکه خواهی معاویه اش | زانکه در هاویه است زاویه اش
هر که را خال از این شمار بود | مروه را با علی چکار بود
گر بهمه خال بایدت ناچار | پور بوبکر را تو خال انگار
عایشه بهتر است خواهر او | خال ازو به بود برادر او

و از قبیل آن قول علیل است آنکه گویند شیعیان کافر و رافضی باشند که انکار ابابکر و عمر کنند اما معاویه مسلمان باشد ~~اما معاویه مسلمان باشد~~ با آنکه انکار امامت امیر المؤمنین علی کند و تیغ در روی او کشد و رافضیان که ابوبکر و عمر را دوست ندارند هرگز توبه ایشان قبول نباشد اما یزید که حسین بن علی را فرمود که سر از تن جدا کنند

طبیب جهل و مرضهای دل علیست علی ... شفا طلب مکن ای دل ز بو علی زنهار

نجات میطلبی از ابو علی هیهات ... نجات چون ز مرض میدهد تو را بیمار

نجات کن طلب از آل مصطفی ابدا ... بود نجات تو در دین احمد مختار

بتو نموده پیمبر صلعم در مدینهٔ علم ... برو بسوی در و سر مزن تو بر دیوار

عجب مدار ز قولم که این طریقهٔ من ... بود طریقهٔ سلمان و بوذر و عمار

جمیع پیرو حلاج و بایزید و جنید ... تمام بیخبر از شرع احمد مختار

ز جهل در همه عمر خویش در ره دین ... نمیروند بطرز ائمهٔ اطهار

کنند دعوی تسخیر جنیان بدروغ ... که تا کنند الاغان از ایشان اقرار

زنند دسک و رقصند ای مسلمانان ... نهید پنبه بگوش و کنید استغفار

زنند چرخ و ز جهل کنند طاعت نام ... کنند دین خدا را بلعب و بازی خوار

نمیرسند بجائی اگر تمام عمر ... زنند چرخ بپای چو اشتر عصار

کنند عاشقی امردان و میگویند ... بود مجاز پل عشق حضرت جبار

خدا گواه منست اگر عاشقی هرگز ... نبوده است در دین خدای جنت و نار

طریق حیله و ترک نکاح و حیوانی ... نبوده است ز آیین حیدر کرار

بنای قاعدهٔ دینشان بود بر جهل ... کز اهل دانش و بینش ازان کنند کنار

ز راه شرع برون میبرند مردم را ... حذر کنید ازین قوم یا اولی الابصار

هر که غیر شریعت بود دلیلش باشد ... ره ضلالت و سر منزلش بود در نار

مخفی نماند که طریقهٔ این جماعت که پیروان حلاج و بایزیدند هرگز در میان صحابهٔ حضرت پیغمبر صلعم و ائمهٔ معصومین علیهم السلام

که بنص رسول الثقلین صلعم سید شباب اهل جنت است

توبه اش مقبول باشد و او شاب تائب باشد

سنی را که مذهبش اینست ✿ نیست سنی مخرب دین است

وعلامه دوانی که بظاهر شافعی مذهب بوده در رباعیات مشهورهٔ خود گفته

رو رخت طلب بکوثر کش ... ور کوثر گذرت می وحدت درکش

لا یظلما اصلا ابدا شان بما ... رمزیست ز این مرا ار توانی درکش

## قصیدهٔ مونس الابرار من نتایج افکار مولانا و مقتدانا محمد طاهر القمی مذیلة بمدح امیر المؤمنین علیه السلام

جماعتی شده دور از در مدینهٔ علم ... نموده پیروی بو علی و بهمنیار

فتاده دور ز راه ائمهٔ اطهار ... ز جهل گشته فلاطونی و ارسطوئی

شده مقلد بقراط و پیرو سقراط ... ز قول باقر و صادق نموده اند فرار

بزعم باطل ایشان چو عاقل از دینند ... کسی که فلسفه داند بود تمام عیار

بود تمام عیار آنکسی به نزد خدا ... که هست پیروی آل مصطفاش شعار

مرا استفاده علم از در مدینه کنم ... مرا بحکمت یونانیان نباشد کار

بود کتاب حدیث نبی اشارات ... شفای من شده قرآن خالق جبار

مرا شفا و اشارات مصطفی کافیست ... دگر مرا با فی ذات بو علی چکار

بیا و حکمت حق از در مدینه طلب ... مرو بسوی ملط بهر فلسفه زنهار

حدیث اهل ملط غالبا غلط باشد ... بود صحیح حدیث ائمهٔ اطهار

حذر نما ز کلام حکیم یونانی ... که همچو سحر و فسون دل شود ازان بیمار

فریب ظاهر رنگین فلسفی نخوری ... که هست باطن او پر ز زهر همچو مار

بوده است وعلما در کتابها که در بیان احوال ائمه واصحاب
ایشان نوشته اند کسی را نام نبرده اند که صاحب این اوضاع
واحوال بوده باشد وازاین جهت است که اولیای که این جماعت
ایشانرا از پیران خود میدانند ومیشمارند یکی از ایشان از
شهرهای که شیعه اند مثل قم وسبزوار وحله وجبل عامل مشهورة
ودیگران نبوده اند واز این جهت است که در این شهرها خانقاه
قدیم نمی باشد ودر شهرهای که مردمش همیشه سنی بوده اند
خانقاه قدیم ~~بسیار~~ بسیار بهم میرسد وملا جامی در
نفحات ذکر نموده که اول خانقاهی که بنا شده در رمله شام بوده
امیر کبران انرا بواسطه این جماعت ساخته وسببش
ان بود که امیر کبران سوار بود دید که دو کس که از اهل
وجد وسماعند بیکدیگر رسیدند وباهم آشنایی ومهربانی نمودند
وچون از هم جدا شدند امیر کبران از یکی از این دو کس پرسید
که شما باهم آشنا بودید در جواب گفت که نه امیر کبران گفت
که پس چون بایکدیگر اینمقدار مهربانی کردید او مرد در جواب
گفت که اینطریقه ماست پس امیر کبرانرا خوش آمد وازاو
پرسید که جایی دارید که در آنجا جمعیت کنید در جواب گفت که نه
پس او کبر ملعون امر کرد که برای ایشان خانقاهی بنا زند که
او مردم در آنجا جمعیت کنند ای عزیزان فکر کنید که خانقاه

که



که ابتدای بنا ساختن آن از کبری بوده است بعضی ازان در چه مرتبه خواهد بود
یقین است که این کبر ملعون بفریب وتعلیم شیطان بنای
خانقاه نمود که رونق از مسجد که خانه خداست ببرد وصاحب
کتاب حیوة الحیوان گفته که اول کسی که رقص ووجد اختراع نمودند
تابعان سامری اند بعد از آنی که ایشانرا بگوساله پرستی
واداشت ایشان برگرد گوساله وجد ورقص می نمودند
ازکتابهای خود ذکر نموده بودند که عبادت صوفیه
رقص ودست زدن وغنا است ~~واین عمل کافران است~~
واین عمل کافرانست که در زمان کفر میکرده اند وحق تعالی
در کلام مجید خود ایشانرا بدین عمل عیب کرده وگفته ٥
وماکان صلوتهم عند البیت الا مکاء
وتصدیه وملا جامی در کتاب نفحات از شیخ قشیری
نقل کرده که مضمونش اینست که اسم صوفی از زمان حضرت
رسول صلی الله علیه وآله تا نزدیک بدویست سال بعد
از حضرت رسول نبود وچون مذهبها در میان مردم
بسیار شد زاهدان سنیان وریاضت کشان ایشان
خود را صوفی نام نهادند واول کسی که او را صوفی خواندند
ابو هاشم صوفیست واز سفیان ثوری نقل کرده اند که
میگفته که من ندانستم که صوفی چه بود تا ابو هاشم صوفی را
ندیدم وسفیان مذکور از دشمنان اهل بیت است

کسانی ر

جامی در سبحة الابرار میگوید [illegible]
نور او طالع و ممکن مطلع [illegible]
[illegible]
در همه کون ومکان [illegible]

واز پیشوای سنیان است ودر کتاب کلینی مذکور است که این
بی ادب بمجلس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
می آمد وبران حضرت اعتراض میکرد پس او حضرت او را الزام
میداد وبیرون میرفت وباز مضمون کلام ملاجامی اینست که
بعد از ابوهاشم ذوالنون مصری بوده که طریقه این جماعت را
رواج داده وذوالنون سنی بوده وشاگرد مالک انس که امام سنیان
بوده وفقه وحدیث سنی را پیش مالک خوانده وبعد از ذوالنون
جنید رواج این طریقه را داده وچون شبلی بهم رسید طریقه این
جماعت را بر سر منبر ذکر نمود وآشکارا ساخت وجنید گفته
که ما این علم را پنهان در سردابها وخانها میگفتیم شبلی
آمد وآشکارا کرد وصاحب تبصرة العوام که از علماء بزرگ شیعه
است این طایفه را شش قسم کرده است وگفته که همه سنی بوده اند
وپوشیده نماند که رواجی که این جماعت عمر وابابکر وعثمان را داده اند
هیچ طایفه از سنی نداده اند چرا که پادشاهان سنی بنابر عداوتی
که با اهل بیت پیغمبر داشتند از برای این جماعت خانقاه
بسیار ساخته وایشانرا تعظیم تمام مینمودند وایشان
حیلها میکردند که عوام ایشانرا از اهل کرامات ومعجزات
بدانند ومریدان ایشان بطمع نان وحلوا کرامات بسیار ساختند
وبایشان نسبت دادند تا آنکه کرامات از برای گربه خانقاه خود

تبصرة العوام
[illegible]

نقل



خانقاه

نقل نمودند وملاجامی در نفحات از برای گربه ابوالعباس نهاوندی
کرامات نقل کرده وگفته که چون گربه مرد ابوالعباس گفت که وی را
در قبر کنند وزیارتگاه بسازند وملاجامی گفته که میگویند قبر گربه
الحال ظاهر است ای مسلمانان به بینید که دین خدا را چگونه خراب
ساخته اند ومعجزات وکرامات که دلیل پیغمبری پیغمبران وامامت
ائمه است بسگ وگربه نسبت کرده اند واز جمله حکایتهای غریبه
که ملاجامی باولیاء سنی نسبت داده آنست که زنی از اصفهان دستمال
سر خود را به بالای منبر شیخ عبدالقادر گیلانی در بغداد انداخت در وقتی
که شیخ عبدالقادر بر منبر بود وباز دست خود را از اصفهان دراز کرده
دستمال خود را از دوش شیخ عبدالقادر برداشت واز زنی دیگر
نقل کرده فاطمه نام که زنی دیگر آمده از وی التماس فاتحه کرد وفاطمه
از برای وی فاتحه خواند وگفت که فاتحه را صورتی میسازم ومیفرستم
که حاجت او را برآورد واز شیخ محیی الدین نقل نموده که گفت دیدم
که فاطمه فاتحه را صورتی ساخت وان صورت رفت وحاجت
او زن را برآورد واگر کسی خواهد که مزخرفات این جماعت بداند
باید که نفحات وتذکرة الاولیاء را مطالعه کند پس این جماعت
باین دعواهای دروغ عوام را فریب میداده اند وباین حال دعوی
دوستی ابوبکر وعمر وعثمان مینمودند وایشانرا رواج میداده اند
وملاجامی نقل کرده که خرقه ابی بکر در پیش شیخ ابوسعید ابوالخیر بود
وشیخ در وقت عبادت ان خرقه را میپوشیده پس بنابراین بر
شیعیان ودوستان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام لازم است

که از طور و طریقه این جماعت که شعار سنیان است پرهیز و اجتناب
کنند و بد آنکه از اعتقادات باطل این جماعت که مخالف ملت اسلام است
آنست که گفته اند که چون کسی بمرتبه حقیقت برسد از وی شریعت
ساقط میشود و ملای روم در خطبه مثنوی ذکر این کرده و علامه
حلی در بعض کتابهای خود ذکر فرموده که بجایی در کربلا داخل شدم دیدم
که مردمان نماز کردند و در میان ایشان یکی نماز نکرد از سبب این
پرسیدم گفتند او واصل شده یعنی بحقیقت رسیده و عبادت
از وی ساقط شده و بد آنکه این جماعت را اعتمادی بر نماز
و حج و باقی طاعات نیست و ابن بابویه قمی رحمة الله علیه که
از بزرگان شیعیانست در کتاب اعتقادات گفته که علامت
تابعان حلاج ترک نمازاست و دعوای تسخیر جن و دعوای کیمیا
و ملا جامی در نفحات ذکر کرده در باب محمد معشوق که در زمان خود
پیر اهل خراسان بود که خواجه عین القضاة همدانی در بعضی از
رسایل خود گفته که محمد معشوق نماز نکردی و از خواجه محمد حمویه
و از خواجه احمد غزالی شنیدم که در روز قیامت صدیقان همه
تمنا باشد که کاشکی که خاک بودندی که روزی محمد معشوق
قدم بران خاک نهادی ای عزیزان ببینید که این گمراهان را
که اعتقاد ایشان اینست که محمد معشوق با آنکه بی نماز بود صدیقان
که بهترین مردمانند در روز قیامت آرزو خواهند نمود که [illegible]
کاشکی خاک پای او بودندی و شک نیست که صاحب این اعتقاد

کافرست



کافرست و باز ملا جامی در نفحات از شیخ الاسلام که نام او عبد الله
انصاریست و از سنیان متعصب است و از پیران متصوفه است
نقل کرده که گفته که من کسی را نمیشناسم که بمکه در موسم حج رفت
بزیارت ابی الحسن حیضم و حج نکرد که زیارت او آمیخته بحج
نشود ببینید ای مسلمانان که این جماعت چه اعتقاد بحج دارند
که زیارت پیر نحس خود را بر حج مقدم میدارند و زیارت پیر را
بحج آمیخته نمیکنند بهر حال ببینید که این اعتقادها را چون با
مسلمانی جمع میتوان نمود و دیگر از اعتقادات باطل این جماعت گویا
اینست که جایز میدانند که کسی بریاضت کشی مثل حضرت مصطفی علیه الصلوة
والسلام شود یا بهتر از وی و شک نیست که این اعتقاد کفر محض است
و ملا جامی در کتاب نفحات نقل کرده که شمس تبریزی در اثنای مسافرت
بقونیه رسید و دران وقت ملای روم انجا مدرس بود پس ملا را سواره
دریافت و عنان مرکبش را بگرفت و گفت یا امام مسلمین بایزید بزرگ است یا
مصطفی صلعم ملا در جواب گفت که مصطفی صلی الله علیه و آله بزرگترین
عالمیانست چه جای بایزید است پس شمس گفت چه معنی دارد که مصطفی صلعم
میفرماید که ما عرفناک حق معرفتک و ابو یزید میگوید سبحانی
ما اعظم شانی و دیگر آنکه از شرع حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم معلوم میشود آنست که از محل تهمت اجتناب باید نمود و در میان
مردم کاری نباید کرد که باعث بدنامی و تهمت شود و همچنین حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه هدی علیهم السلام مدح منعم اند ناموس
و غیرت را و امر فرموده اند که مردم زنان و فرزندان خود را از نامحرم دور کردند

داشتن را بکسی نمایند و گویا اعتقاد اینجماعت برخلاف اینست چرا که ملا جامی
باز در تتمه این حکایت ملاقات ملای روم و شمس تبریز گفته که ملا دست شمس را
گرفته به برد و مدت سه ماه در خلوتی شب و روز بروزه وصال نشستند
که اصلا بیرون نیامدند و کسی را زهره نبود که در خلوت ایشان در آید روزی
مولانا شمس الدین از ملای روم جوان زنی التماس کرد مولانای روم رفت و حرم
خود را دست گرفته در میان آورد و دیگر گفت که نازنین پسری میخواهم فی الحال
فرزند خود را دست گرفته پیش آورد و بعد از آن قدری شراب طلب نمود
که ذوق کند مولانا بیرون آمد و زن و فرزند را پیش شمس تبریز گذاشت
و سبوی از محله یهودان پر کرده بیاورد ای مسلمانان ببینید که این
آداب و طریقه موافقت باشد به اهل بیت علیهم السلام و با
دین اسلام جمع میشود یا نه پس آنچه موافق انصاف است بدان عمل نمایند
و بدانکه روزه وصال که ملای روم و شمس تبریز داشته اند طریق سنیان است
و بمذهب شیعه حرام است و دیگر از گفت و گوهای باطل اینجماعت اینست
که میگویند که ما از شنیدن نام خدا و کلام خدا بی اختیار بیخود میشویم
و بیهوش می افتیم و ائمه علیهم السلام این عمل را مذمت فرموده اند
چرا که در کتاب روضة الواعظین حدیثی نقل شده که مضمونش
اینست که جابر گفت که بحضرت امام محمد باقر ع گفتم که قومی هستند
که هرگاه که ذکر کنند چیزی از قرآن را از آیه‌های ایشان چنان
بیهوش می افتند که گمان میکنند که اگر دست و پای او بریده شود
خبردار نمی شود پس حضرت از روی تعجب فرمودند که سبحان الله



این از شیطان است چرا که خدای تعالی ایشان را باین امر نفرموده
بلکه خواسته است که نرمی و نازکی دل و اشک چشم و ترس ازو ایشان را
حاصل شود و مثل این حدیث در کتاب کلینی مذکورات پس از
این حدیث معلوم شد که چرخ زدن و بیهوش شدن این جماعت
همه از فریب شیطان است و اینطرفه است که بعضی از شیعیان ما
مثل قاضی نور الله شوشتری قاضی دکن پنداشته که اینجماعت
بعضی شیعه بوده اند و ایشان را بنا بر غفلت در کتاب مجالس المؤمنین
ذکر نموده أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بهوش باش و مرو از پی هوا و هوس — بیا و گوهر ایمان خویش محکم دار
که دیو نفس تو همدست گشته با ابلیس — که از کف تو رباید گوهر شهوار
سرت با فسر عزت بلند کی گردد — ز سر برون نکنی تا علاقه دستار
محل امن مدان این جهان فانی را — برون فرست متاع از این شکسته حصار
چو مرغ خانه مقیم زمین چرا شده — اسیر خاک مذلت تو خویش مگذار
تو را پریدن با قدسیان بود ممکن — بیا و رشته غفلت ز بال خود بردار
تو را مشاهده حق اگر بود مطلب — بیا و پرده پندار از میان بردار
طواف کعبه قربت گر تو را مقصد — برون ز شارع خوف و رجا مرو زنهار
مده ز دست رها جاده راه راست برو — بگیر یکسر مو جانب یمین و یسار
ز درد حرص و طمع حال دل پریشان است — بکن تو فکر علاجی بهر این بیمار
همیشه در پی تشخیص حال دل میباش — دمی تو نبض دل از دست خویشتن مگذار
زیاد مرگ بده نفس خویش را جلاب — که گشته است در او جمع خلطهای [illegible]

بخوف و خشیه بیا کن زمین دل را شخم | دران ز معرفتش تخم تا توان می کار
بکن ز چشمهٔ اخلاص آبیاری آن | که تا بروز جزا حاصلت بود بسیار
چو هست منظر دل منزل محبت او | ز مهر غیر در آنخانه ذرهٔ مگذار
چو نقد دل بودش سکهٔ غیر مهر خدا | شمار قلب توانش و نا تمام عیار
نه هر که لاف محبت زند بود صادق | منم از نشان محبان تو را کنم اخبار
بگوش هوش شنو آیهٔ قرآن گفتم | که کرده وصف محبان خود در آن غفار
تو لاف مهر مزن یا بده رضا بقضا | ز سینه وسوسهای چرا و چون بردار
شوی سر آمد آفاق در محبت حق | به بادپای توکل اگر شوی تو سوار
رسی چو خضر بسر چشمهٔ حیات یقین | زنی اگر گل تسلیم بر سر دستار
شود کشوده بروبت دری ز خلوت انس | اگر مراقبه سازی شعار و ذکر دثار
خشوع و نیت اخلاص روح اعمال است | عمل چو دور شد از روح طاق عقل شمار
ریا و سمعه بود زهر در مزاج عمل | بیا و یکسر مو زین دو در عمل مگذار
رواق دل که بود جایگاه یاد خدا | دران تو راه مده یاد غیر را زنهار
مکن تو یاد خدا را دمی ز دل بیرون | که تا بران ننشیند زیاد غیر غبار
بغیر یاد خدا هر چه در دلت گذرد | مرض شناس توان را و علتش بشمار
اسیر کاکل و زلف بتان مکن خود را | که روزگار شود بر تو تیره چون شب تار
خیال سبزهٔ خط را برون کن از خاطر | صفای آینهٔ دل بده ازین زنگار
مده بکلبهٔ دل راه زلف و کاکل را | که خانه تیره شود دود چون شود بسیار
ز دیده تا بتوانی بگیر گوهر اشک | که روز حشر بود این متاع را بازار
ز کشت زار جهان قانعم بدانهٔ اشک | مرا بدانهٔ خال بتان نباشد کار
زبی بود طمع دانه را مصیبت دام | فریب دانهٔ خال بتان مخور زنهار

دگر

دگر بدختر رز دست آرزو مکشی | اگر بپای تو افتند شاهدان بهار
نشسته بر سر راهت اجل سنان بر کف | ببر پناه بدار الامان استغفار
اگرچه در چمن دهر از کشاکش چرخ | چو خاک راه شدم پایکوب خس و خار
ز مهر یکسر و گردن بلندتر گشتم | زدم ببر چو گل مدح حیدر کرار
بتاج مهر علی سربلند گردیدم | ز آسمان گذرد گر سرم عجب مشمار
ز ذوق مهر علی آمده بچرخ افلاک | بمهر او شده سرگرم ثابت و سیار
برنگ قنبر و سلمان ز روی صدق و صفا | کمر به بندگیش بسته اند لیل و نهار
دمی اگر نزند دم ز مهر او خورشید | بجای نور کند خاک بر سرش جبار
زمانه خاک مذلت بریزدش بر سر | ز مهر او نزند دم اگر نسیم بهار
محبتش نه همین واجبست بر انسان | شده محبت او فرض بر جبال و بحار
بمهر او چو عقیق یمن بود معروف | برند دست بدستش ز گرمی بازار
علی که خواند رسول خدااش خیر بشر | در او کسی که بشک آورد گذشت از کفار
نماز و روزه و حج کس نشد مقبول | مگر بمهر علی و ائمهٔ اطهار
بغیر تیغ کسش آب در گلو نکند | شود چو دشمن شوریده بخت او بیمار
دلی که نیست دران مهر مرتضی قلب است | شود بمهر علی قلب دل تمام عیار
علیست صاحب پیر انکه در میان جیش | چو ماه بدر بد او دیگران نجوم صغار
علیست قاتل عمرو او دلیر کز جوشش | گرفت مذهب اسلام دست و پا بکار
ز تیغ او شده جمعیت مسلمانان | ز ضرب او بفتادند در بدر کفار
بنور علم علی محو گشت ظلمت جهل | بآب تیغ علی شد زمین دین گلزار
کلید فتح بزرگ ذوالفقار حیدر بود | بزرگ تیغ علی کرد فتحها بسیار
شدی سیاه رخ منکران خرق فلک | اگر شدی بدم تیغ او سپهر دوچار

قال رسول الله صلى الله عليه وآله علي خير البشر من ابى فقد كفر [illegible]
علي يوم الخندق [illegible]

علیست صاحب عز و جلال و رفعت شان    علیست بحر معارف علیست کوه وقار

اگر وقارش و بر چرخ سایه اندازد    شود چو کوه گران پای ممتنع رفتار

چو کوه بود کمربسته وقارش ازان    زمین گرفته بعزت چو مادرش یکبار

علیست عرش مکانی که بهر بت شکنی    بدوش عرش نشان نبی گرفت قرار

دلیل رفعت و شان علی اگر خواهی    باین کلام دمی گوش خویشتن میدار

چو خواست مادرش از بهر زادنش جای    درون خانه خاصش بداد جا جبار

ز بهر مدخل آن پیشوای خیل زنان    شکافت حضرت جبار کعبه را دیوار

پس آن مطهره با احترام داخل شد    در آن مکان مقدس بزاد مریم وار

برون چو خواست بیاید پس از چهارم روز    ندا شنید که نامش بر و علی بگذار

فدای نام چنین زاده بود جانم    چنین امام کز ینید یا اولو الابصار

نمود مدح علی را بهل اتی رحمان    چو کرد از سر اخلاص قرص جو ایثار

چو داد از سر اخلاص خاتم خود را    نهاد بر سر او تاج انما جبار

دلیل اگر طلبی بر امامتش یکدم    بچشم دل بنگر بر حدیث یوم الدار

بدانکه شیعه و سنی نقل شده که حق تعالی بآیه و انذر عشیرتک الاقربین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را امر فرمود که خویشان نزدیک خود را از خدای تعالی بترساند و دین اسلام را بر ایشان عرض نماید پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اولاد عبد المطلب را که چهل کس بودند در خانه جمع نمود و ایشان را از روی اعجاز باندک طعامی و آبی سیر و سیراب گردانید و اسلام را بر ایشان عرضه نمود و ایشان عناد ورزیدند و اجابت حق تعالی ننمودند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمودند که کیست از شما که با من برادری کند و مرا اعانت نماید تا باشد بعد از من خلیفه و وصی من در هر مرتبه علی بن ابیطالب علیه السلام میگفت که آنکس منم

بارسول الله

یا رسول الله پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمودند که آن تو یی و این دلیل واضحیست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه خلیفه و وصی و جانشین او است و این حدیث را حدیث یوم الدار از آنجهة میگویند که یوم در زبان عرب بمعنی روز است و دار بمعنی خانه است و چون این حدیث در روزی واقع شد که در خانه نشسته بودند از این جهة آنرا حدیث یوم الدار میگویند الحمد لله رب العالمین

حدیث منزلة را ورد خویشتن میساز    که میکند دل اهل نفاق را افگار

بجان دشمن حیدر بیفکنی آتش    کنی تو آیه اولی ز عمّ گر تکرار

بود امام بحکم حدیث روز غدیر    بدین حدیث نمایند خاص و عام اقرار

نبی چو وارد خم گشت بر سر منبر    خلیفه کرد علی را بگفته جبار

نهاد بر سر او تاج وال من والاه    گرفت از همه امتان خود اقرار

ولیک اگر با صبحت تهنیت کردی    نمود از پس اقرار خویشتن انکار

بشان منکر حیدر امیر اہل وفا    معارج آمده چون گشته آن غدار

بود امام من آن زاهدی که دنیا را    ز روی بخشش خاطر طلاق داده سه بار

نه آنکه داد طلاقش ولی بوجه حرام    گرفت در بغلش تنگ عاشق وار

علیست آنکه خدا نفس مصطفی خواندش    جدا نگر ز هم این دو نفس را جبار

ز اتحاد نگنجد میان شان موئی    میان این دو برادر کجاست جای بیار

علی که مظهر یتلوه شاهد آمده است    بغیر او تو کسی را امام خود مشمار

علیست هادی هر قوم و ثانی ثقلین    قدم برون ز طریق هدایتش مگذار

علی بقول نبی هست چون سفینه نوح    بدامنش چو زنی دست غرق مدار

علیست مطلع انوار لو کشف یقین    مشو تو دور ز نور هدایتش زنهار

بگیر دامن حیدر که آیهٔ تطهیر — گواه پاکی دامان او و ستی گفتار

بود امام حسن آنکس که در زمان رسول — همیشه بود امیر مهاجر و انصار

نه او نفاق شعاران بد گهر که نبی — نمود بر سر ایشان اسامه را سردار

بود امام بحق آنکه از هوا آمد — بطوف بارگهش کوکب سپهر رفتار

بود خلیفهٔ حق آنکه در فراش نبی — بخفت خوش دل و باکی نبود از کفار

نه بید لی که دلش همچو بید میلرزید — نشسته در دوش بدوش نبی نهان در غار

بود امام امیری که کند سنگ گران — ز روی چشمه بتایید حضرت غفار

بگوش راهب دیر این قضیه چون برسید — برون دوید شتابان ز معبد کفار

فتاد چون نظرش بر رخ علی بنمود — بدین احمد مختار در زمان اقرار

برفت تا بپای آن شاه از سر اخلاص — نمود در قدمش نقد جان خود ایثار

بود امام حسن آن پر دلی که در خیبر — نبی نمود ثنایش بجوشن گفتار

بود امام محب خدا و پیغمبر — نه دشمنان ستم پیشه نفاق شعار

یقین امام نباشد کسی که فرار است — بود امام بحق حیدر لقب کرار

کننده در خیبر سزد امامت را — نه آنکه بست در فتح بر رخ قهار

علم چو داد بدست علی رسول خدا — شدند مضطرب از بیم ضربتش کفار

شکسته گشت ز یک حمله اش عساکر کفر — ز تیغ او بنمودند همچو تیر فرار

بدستیاری توفیق در ز خیبر کند — چنانکه کاه برون آورند از دیوار

دری که بود گران بر چهل نفر افکند — چهل گزش ز پی سر بقوت جبار

ابر اهل فتوت کسی تواند بود — که کرد مدح و ثنایش بلافتی غفار

بود امام بحق آنکه بساط کرد — بدست معجزه اصحاب کهف را بیدار

لافتی الا علی
لا سیف الا ذوالفقار

41

بود امام رسولی که خواند در موسم — بامر حضرت باری برائه بر کفار

نه آنکه حضرت جبریل بر زمین آورد — برات عزلش از پیش عالم الاسرار

بود امام بحق آنکه در تمامی عمر — از او بدامن طبع نبی نبود غبار

نه آنکه نسبت هذیان بمصطفی میداد — از او رسید بجان نبی بسی آزار

بود امام بحق آنکه جبرئیل امین — امام نام نهادش بر خصم جبار

بود خلیفهٔ حق آنکه در تمامی عمر — ز حق جدا نشد و حق از او نکرد کنار

بود امام حسن آن آفتاب برج شرف — که کرد از سر اعجاز رد شمس دو بار

سخن چو کرد باخلاص با علی خورشید — ربود گوی تفاخر ز ثابت و سیار

کسی که گفت سلونی سزد امامت را — نه آنکه کرد بلولا بجهل خود اقرار

بود خلیفهٔ حق آنکه بر سر منبر — جواب مشکل ثعبان دهد سلیمان وار

نه جاهلی که چو مشکل شدی بر او وارد — ز ننگ جهل بجو دبیچ باز دی چون مار

امام اهل معارف کسی تواند بود — که کرد تربیتش مصطفی بدوش و کنار

همیشه کرد ز علم لدنیش تعلیم — بدو سپرد علوم ظواهر و اسرار

چو گشت علم علی کامل العیا نبی — نمود امت خود را ز حال او اخبار

نمود نام علی را در مدینهٔ علم — که تا غلط نکنند ابلهی در از دیوار

بشهر علم تو را حاجت اگر باشد — بگیر راه درش را و کج مرو زنهار

سر سنت و در باب علم آنکه خدا — بروی او در خود را نه بست چون اغیار

بود امام مرا بس علی و اولادش — مرا باین سه سکان نبی غرض کار

اگر چو من تو علی را درست بشناسی — بدل یقین ندهی راه مهر آن دو سه یار

طریق دشمن آن سه یار حادث نیست — بود طریقه سلمان و بوذر و عمار

مرا بسر نبود جز هوای خاک نجف — بمصر و شام و صفاهان مرا نباشد کار

ز شرم خاک نجف نافه را بخاک کنند — هوا خبر بدهد گر باهوان تتار

حدث در نجف گر رسد بگوش صدف — کند ز سینه برون مهر لولوی شهوار

ولە طاب ثراه

پنهان بود از فهم خرد ذات خدا — باشد پنهان و عالم از وی پیدا

ذاتش بصفت ... ولی عین صفات — عارف نکند صفاتش از ذات جدا

ولە طاب مثواه

ایزد که ز صنعتش یکی گردون است — علمش بیقین ز چند و چون بیرون است

بی نطق بامر کن بنا کرد جهان — کردار خدا چو ذات او بیچون است

ولە قدس سره

کردار خدا تمام احسان باشد — ناخوش نکند کسی که رحمن باشد

بی شک نکند هر آنچه باشد ناخوش — آنکس که نه محتاج و نه نادان باشد

ولە طاب رمسه

ای آنکه ز بود تو است بود همه کس — روشن ز تو شعل وجود همه کس

بنود ز تو در پای کسی خار زیان — آری ز تو بر کیسهٔ سود همه کس

ولە فی شأن النبی صلعم

ختم رسل آنکه انبیا را شاه است — هر کس که در او شک آورد گمراه است

با دیدهٔ دل هر که بدیدش نگرد — داند بیقین که او رسول الله است

ولە فیه صلی الله علیه وآله

ختم رسل آن نور خداوند کریم — حیران رخش مسیح و موسی کلیم

با دیدهٔ دل بهر طرف می‌نگرم — روشن بود از پرتو آن قرن تمیم

ولە فیه صلی الله علیه وآله وسلم

احمد که ز بهر او جهان شد موجود — هم اول انبیا و هم خاتم بود

موجود شد از بهر وجودش آدم — هر چند که آمد او ز آدم بوجود

ولە فی شأن الولی علیه السلام

سلطان بحق بعد نبی هست علی — گر شک داری در این یقین کور دلی

بنوشته خدا نامهٔ سلطانی او — بر صفحهٔ روزگار با خط جلی

ولە فیه علیه السلام

از مهر علی پر است جان و دل ما — با آب محبتش سرشته گل ما

از خواندن درس مصحف مهر علی — روشن شده صد شکر سواد دل ما



ولە طاب ثراه

گر دیده محبت علی افسر من — از معدن مهر او بود گوهر من

گر بگذرد از فلک سرم نیست عجب — مهر علی و آل بود در سر من

ولە ایضا

ما را که پناه قلعهٔ ایمان است — خاطر جمع از حوادث دوران است

مهر علی و آل بود کشتی نوح — دیگر چه غم از کشاکش طوفان است

ولە

صد شکر که ما مذهب جعفر داریم — با بغض ربع هوای حیدر داریم

خر مهرهٔ مهر ربع از ما مطلب — ما جوهریم اصل گوهر داریم

ولە

جز مهر علی مرا نباشد مذهب — گر مهر ربع نباشدم نیست عجب

جز گوهر مهر علیم نیست متاع — خر مهرهٔ مهر ربع از من مطلب

ولە ایضا

در بغض ربع اگر نباشی چون من — مهر علیت بیقین نخواهد بودن

در دعوی دوستی نباشی صادق — با دشمن دوست گر نباشی دشمن

ولە رحمه الله

از گلشنیان دودهٔ گلخن مطلب — در جوهریان مهره و سوزن مطلب

جز گوهر مهر علیم نیست متاع — خر مهرهٔ مهر ربع از من مطلب

ولە

مهر ربعت پلید و ناپاک کند — بیقدر تر از خار و خاشاک کند

چون یاد ربع کنی برا و لعنت کن — کین شربت از امراض ترا پاک کند

ولە

در دل دارم محبت شاه نجف — این گوهر پاک را دلم هست صدف

جز گوهر مهر علیم نیست متاع — خالیست بساط دلم از جنس خزف

ولە

ای مانده ز کعبهٔ محبت مهجور — افتاده ز راه دوست صد منزل دور

با حب ربع دم مزن از مهر علی — کی جمع توان نمود با ظلمت نور

ولہ ایضا

گر مهدی هادی ز نظر مستور است — اما ز وجود او جهان پر نور است

هر چند که جان ز دیده غایب باشد — از پرتو او کشور تن معمور است

ولہ

او مهدی هادی که ز ما مستور است — وز غیبت او کون و مکان پر شور است

خواهی تو اگر حساب عمرش دانی — تاریخ ولادت شریفش نور است

ولہ

مهدی از دین رونق ایمان باشد — هر چند نهان ز دیده چون جان باشد

خورشید ز روی بود جهان روشن — هر چند به زیر ابر پنهان باشد

ولہ

قَدْ وَدَّتْ بِشْرٍ مَنْ رَأَى مِنْكُمْ — قُرَّتْ عَيْنِي بِرُؤْيَتِي مَوْرِدَكُمْ

مِنْ رُؤْيَةِ قَبْرِكُمْ هُوَ مِنْ ذَلِكَ — سَادَاتِي سُرَّ مَنْ رَأَى مَشْهَدَكُمْ

ولہ

در حایر کربلا وطن ساخته‌ام — خاکش کافور خویشتن ساخته‌ام

از رشته عنکبوت دیوار و در کرشش — آماده ز بهر خود کفن ساخته‌ام

ولہ

در سر دارم هوای صحرای نجف — لبریز بود سرم ز سودای نجف

ای خواجه تو را سیم و زر ارزانی باد — ارزانی من گوهر دریای نجف

ولہ

خوش باش که عنقریب با سوز و گداز — مالیم به خاک کربلا روی نیاز

گر دجله بغداد شد از دست ولی — این آب به جوی رفته باز آید باز

ولہ

یارب به محبتت گرفتارم ساز — در بوته اخلاص دلم را بگداز

از بال و پرم رشته غفلت بردار — شاید که کنم باوج مهرت پرواز

ولہ

یارب برسان مرا به صحرای نجف — کن روی سفینه‌ام به دریای نجف

جانم به ستان برو نما که بینم — یکبار دگر چهره زیبای نجف

ولہ

ولہ ایضا

از قول رسول حق امامت سه چار — از بهر چه گویی که امامت چهار

نشناسی اگر سه چار حق را ناچار — خواهی به عذاب ابدی گشت دچار

ولہ

چون رفت نبی برون ز دار دنیا — طوفان ضلال امتش کرد بپا

در بحر ضلال عالمی غرق شدند — من آل الی الآل من الغرق نجا

ولہ

بیرون مرو از طریق حق ای سالک — زنهار مکن پیروی هر هالک

کن پیروی کسی که بنهاد نبی — بر فرق او تاج کرامت تبارک

ولہ

ای طالب حکمت تو ز من گیر خبر — تا چند دوی به در ای خسته جگر

خود را برسان به شهر علم ای غافل — شو داخل آن شهر ولیکن از در

الحدیث المشهور انا مدینة العلم وعلی بابها

ولہ

صد شکر که ز شافعی و مالکیم — نه پیرو ابن انس و کابلیم

باشد همه این وان نبات شکارم — من تابع قول و فعل آل علیم

ولہ

هنگام وفات مصطفی گفت عمر — هذیان باشد وصیت پیغمبر

قال ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله

او نسبت هذیان به ابی بکر نداد — چون گفت که جانشین من هست عمر

ولہ

در لعن ربع مغیر دین و کتاب — بی‌شک بود اجتهاد من عین صواب

گیرم که خطا بود به زعم سنی — با زم به جزا دهد خداوند ثواب

ولہ

هر کس که بود منکر معراج رسول — باشد کافر به نزد ارباب عقول

پرهیز کن از منکر معراج نبی — کو در ره دین است فریبنده چو غول

ولہ

از قول نبی علی امامت و امیر — گردیده علی امیر در خم غدیر

سنی نشناسد اگر این عجب — خفاش بود دشمن و او مهر منیر

من کنت مولاه فهذا علی مولاه

ولە ایضا

ای بیخبر از قول خدای اکبر ظالم نشود امام و فاسق بهر
بی شک بشهادت علی و عباس ثابت شده ظلم و فسق بوبکر و عمر

ولە

از خواندن فلسفه دلت کردد کور افتی تو ز راه شرع صد منزل دور
خواهی که کنی تو جمع با فلسفه دین کی جمع توان نمود با ظلمت نور

ولە

ای انکه ز بوعلی شفا می طلبی غافل شده از درد دوا می طلبی
او هست کرفتار بلای شبهات تو دفع بلا ز مبتلا می طلبی

ولە

ورد مؤمن حدیث موسی و رضاست جاهل شفای بوعلی نغمه سراست
عاقل شفای بوعلی بی زار است او را کتب حدیث بی شبهه شفاست

ولە

ای انکه ابو علی ترا هست امام از جهل کنی فلسفه را حکمت نام
حکمت ز در مدینهٔ علم طلب کز حکمت او مذهب و دینت تمام

ولە

ای کشتی مغرور بلعب و بازی تا کی تو بفخر الدین رازی نازی
در پیش نصیر دین که فخر فضلاست بی فخر و تفاخر است فخر رازی

ولە

فخر رازی که قول او هست علیل در پیش نصیر دین ذلیل است ذلیل
دانی که بهم این دو چه نسبت دارند فخر است مثال شبهه و خواجه دلیل

ولە

لعنت بر معاویه که ظلم ناحق فن اوست رحمت بکسی که از دل و جان دشمن اوست
بد کردن شمر هم ز بد کردن اوست خون شهدا تمام در کردن اوست

ولە

یارب تو ز قید جسم و جانم برهان وز آفت دیده و زبانم برهان
راهی بنما مرا بخلوتکه انس یکباره ز قید اینجهانم برهان

ولە



ولە طاب ثراه

یارب تو مرا ز قید هستی برهان یکباره ام از غفلت مستی برهان
دادیم بباد نقد سرمایهٔ عمر یارب ما را ز باد دستی برهان

ولە

یارب تو ز قید خورد و خوابم برهان وز مغلطهٔ روز حسابم برهان
در بادیهٔ طول امل حیرانم یارب ز فریب این سرابم برهان

ولە

یارب تو ز فکر آب و نانم برهان وز خواهش شیرین کامم برهان
دارد طمع دانه ز پی آفت دام رحمی کن و از دانه و دامم برهان

ولە

یارب تو ز فکر این و آنم برهان وز قید تعلق جهانم برهان
یک جرعه ز شهد شوق در کامم ریز یکباره ز قید آب و نانم برهان

ولە

یارب تو مرا ز قید دنیا برهان وز خواهش نفس ناشکیبا برهان
با حضرت خویش آشنا ساز مرا وز دیدن روی زشت و زیبا برهان

ولە

یارب برهان ز نفس اماره مرا کو کرده بسی ضعیف و بیچاره مرا
یارب تو مرا بخویشتن وا مگذار از من بستان بلطف یکباره مرا

ولە

یارب نظری بر من مسکین افکن مگذار مرا اسیر در ملک بدن
هر لحظه ز لطف بر رخم آبی زن مگذار مرا بخواب یکچشم زدن

ولە

یارب بمحبت کرفتارم کن از هر چه نه مهر توست بیزارم کن
از رحمت خویش بر رخم آبی زن یکچشم زدن ز خواب بیدارم کن

ولە

از دوری راه خویشتن یادی کن آماده ز بهر سفرت زادی کن
از بیکسی و مردن خود یاد آور در ماتم خود نشین و فریادی کن

ولە

برخیز چه خفته رفیقان رفتند غافل چه نشسته عزیزان رفتند
خندان منشین که جمله یاران عزیز با سوز دل و دیدهٔ کریان رفتند

ولـه قدس سره

بیدار شو از دوری ره کن یادی | فریادکنان ز حق طلب امدادی
در راه طلب چه خفته ای غافل | برخیز که از قافله دور افتادی

ولـه

خواهی نشود پیش خدا قدرت پست | محکم باید در طمع بر خود بست
شیطان چو کند میل که خندد بر تو | اول ز شراب طمعت سازد مست

ولـه

غافل ز فریب نفس یکدم نشوی | یکلحظه جدا ز صحبت غم نشوی
دنیا نبود محل شادی زنهار | گر هر چه تو را دهند خورم نشوی

ولـه

در راه طلب مباش غافل یکدم | مرساز در این بادیه با درد و الم
بگذر ز علایق که میسر نشود | طی کردن راه شوق با خیل و حشم

ولـه

تا بار تعلق تو ز سر نگذاری | باید خود را ز سالکان نشماری
بگذار براه شوق زنهار قدم | تا نگذاری هر آنچه در سر داری

ولـه

ای بنده خط و خال و حسن رخسار | خود را برهان از این اسیری زنهار
از خاطر خود خیال خط بیرون کن | آیینه دل بده صفا زین زنگار

ولـه

ای ذره در این بارگه بینایی | تا کی بکسان هستی خود بنمایی
ای قطره در این بحر نبینی خود را | مانند حباب دیده گر بگشایی

ولـه

ای نفس چرا نمی نهی پای براه | تا چند کنی در طلب جاه گناه
مغرور مشو برفعت جاه که جاه | در دیده عارفست مانند بچاه

ولـه

بگریز تو از زنان بهنگام شب تار | از نیک زنان خاطر خود جمع مدار
سرمایه راحتست دوری ز زنان | افسوس که بی زن نتوان کرد مدار

ولـه



ولـه قدس سره

راحت دارد هر که شکیبا باشد | کم مایه ز مال و جاه دنیا باشد
کی سیر توان شدن ز مال دنیا | مال دنیا چو آب دریا باشد

ولـه

ای بیخبر این خنده و بازی تا کی | ای خواجه بمال خویش نازی تا کی
در کوی فنا چو کودکان بر سر هم | از سنگ و گل آشیانه سازی تا کی

ولـه

دنیا طلبد کسی که ناکس باشد | ما را ز جهان یاد خدا بس باشد
هر کس که خدا کسش نباشد باشد | بیکس همه عالمش اگر کس باشد

ولـه

تا کی شکم از آب و علف پر سازی | تا چند بزیب و زینت خود نازی
هنگامه عزل و نصب این دار فنا | در دیده عاقلست بازی بازی

زیور

ولـه

دنیا پوچ و مطالب دنیا پوچ | پر مغز بود ولیک در دیده لوچ
گوش تو گرانست و رنه هر سو غوغاست | از کوس رحیل و شورش کوچا کوچ

ولـه

تا چشم زدیم هفته و ماه گذشت | اوقات شریف بین که ناگاه گذشت
هرگز نشدیم ز آه خالی نفسی | فریاد که عمر ما بیک آه گذشت

ولـه

از کثرت مال کی شود عاقل شاد | کی در طلب مال دهد عمر بباد
زاید ز کفاف هر سر مو از مال | در دیده عاقلست چون موی زیاد

ولـه

از کثرت سیم و زر مشو خرم و شاد | اندر طلب مال مده عمر بباد
دینار و درم بکف زیاد از حاجت | در دیده بیناست چو انگشت زیاد

ولـه

خوش زود برون ز دنیی دون رفتیم | با چشم پر آب و دل پر خون رفتیم
گشتیم در این جهان فانی داخل | کردیم نظاره و برون رفتیم

ولہ قدس سرہ

خواهم که کنم سفر زین غم آباد کنم … خود را بجرم زنفس آزاد کنم

در گوشه از بهر خدا بنشینم … در ماتم دین، المغفر یاد کنم

ولہ

تا چشم زنی رسیده وقت سفر … فردا است که در جهان نمانده اثرت

بر روی زمین خرام و غفلت تا کی … از زیر زمین مگر نباشد خبرت

ولہ

از بهر چه گوهر سخن را شکنی … خود را بعبث چرا بزحمت فکنی

وعظ تو بود شیشه و دلها همه سنگ … بیهوده چرا تو شیشه بر سنگ زنی

ولہ

گویی که کریمست خدای رحمان … بخشد ز کرم چو بنده از من عصیان

حقا تو اگر کریم دانی ز چه رو … مانند سگان دوی پی لقمهٔ نان

ولہ

از ریشه بیا درخت عصیان بر کن … این کار جوانیست به پیری مفکن

امروز اگر علاج نتوانی کرد … محکم چو شود چگونه خواهی کندن

ولہ

از وادی معصیت بیا زود گذر … کین مرحله راهیست پر خوف و خطر

گویی که کنم توبه پس از پیریها … از مرگ جوانان مگرت نیست خبر

ولہ

ای آنکه تو آه میکشی با تب و تاب … بی نم مگذار دیده را همچو سراب

هر آه که بی ریزش اشکی باشد … پژمرده گیاهیست که باشد بی آب

ولہ

کم گوی که تا تنست بود جان و لبت … در ضمن خموشیست درمان دلت

در گوش زبان حلقهٔ خاموشی کن … هر گه که برون رود ز فرمان دلت

ولہ

باید بهزه گرد مدارس رفتن … فیض از در اهل علم باید جستن

بی علم رهی شوق نشاید پیمود … راهیست که بی چراغ نتوان رفتن

دین



ولہ ایضا

دین را کتب اربعه چون جان باشد … این چار چهار رکن ایمان باشد

هنگام جهاد نفس این چار کتاب … چار آینه صاحب عرفان باشد

ولہ

ای آنکه تو را غلط روی عادت و خوست … رو کن برهی که منزل رحمت اوست

میخوان کتب اربعه گر وی هر سطر … راهیست که راست میرود تا در دوست

ولہ

برخوان کتب اربعه از روی نیاز … پرهیز کن از مثنوی و گلشن راز

بر گلشن راز اگر بیفتد نظرت … از بهر خدا بگلخنش واصل ساز

ولہ

زنهار که لب تر نکنی از می ناب … کز بول نجس تر است صد بار شراب

زانرو که چو بول و خمر ریزد در چاه … چل دلو کشند از آن وز این چاه آب

ولہ

حکمت نبود جز روش پنداری … حاصل نشود از آن بجز گفتاری

هر فرد کتاب از براهین حکیم … باشد در راه معرفت دیواری

ولہ

آن قوم که در صومعه رقصان شده اند … از مسجد و مدرسه گریزان شده اند

آن جمع ز امر حق گریزان گشته … در گوشهٔ خانقاه پنهان شده اند

ولہ

آن قوم که رقص را عبادت دانند … گاهی چرخند و گاه دست افشانند

انرا که جنون و جهل باشد کامل … این طایفه اش قطب و ولی میدانند

ولہ

رو به صفتی چند که پران تواند … چشم که ببکش که جمله شیطان تواند

پرهیز کن از جمله نشینان کین قوم … پنهان شده در کمین ایمان تواند

وله ایضا

برون مرو از راه شریعت زنهار    با در رهی منصور خصال الان بکذا

هر راه که بیرون ز شریعت باشد    سرمنزل آن نیست بغیر از سردار

وله ایضا

جاهل نه کجا راه حقیقت داند    طی کردن این بادیه کی بتوانند

هر چند زند چرخ بجای نرسد    مانند خری که آسیا کردانند

تمت الکتاب

من تالیفات سلطان الحکما والمتکلمین خواجه نصیر الملة والدین الطوسی طاب ثراه وحشره مع مولیه

بسم الله الرحمن الرحیم

اعلم ایها الاخ الصالح العزیز ان اقل ما یجب اعتقاده
علی المکلف هو ما ترجمه قول لا اله الا الله محمد رسول الله
صلی الله علیه وآله ثم اذا صدق الرسول فینبغی
ان یصدقه فی صفات الله تعالی والیوم الاخر وتعیین امام المعصوم
وکل ذالک بما یشمل علیه القران من غیر مزید وبرهان
اما بالاخرة فبالایمان بالجنة والنار والحساب وغیره
واما فی صفاته الله تعالی فانه حی قادر عالم مرید کاره
متکلم لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر ولیس علیه

بحث



بحث عن حقیقة هذه الصفات وان الکلام والعلم وغیرهما
قدیم او حادث بل لو لم یخطر له حقیقة هذه المسئلة
حتی مات مات مومنا ولیس علیه بحث عن تعلم الادلة
اللتی حررها المتکلمون بل متی خطر فی قلبه التصدیق
بالحق بمجرد الایمان من غیر دلیل وبرهان فهو مومن
ولم یکلف الرسول العرب اکثر من ذالک وعلی ذالک الاعتقاد
المجمل استمر العرب وعوام الخلق الا من وقع فی بلدة
یقرع سمعه فیها هذه المسائل کقدم الکلام وحدوثه
ومعنی الاستواء والنزول وغیره فان لم یاخذ ذالک بقلبه
وبقی مشغولا بعبادته وعمله فلا حرج وان اخذ ذالک
بقلبه فاقل الواجبات علیه ما اعتقده السلف یعتقد
فی القران الحدوث کما قال السلف القران کلام الله مخلوق
ویعتقد ان الاستواء حق والایمان به واجب والسوال عنه
مع الاستغناء عنه بدعة والکیفیة فیه مجهولة ویومن
بجمیع ما جاء به الشرع ایمانا مجملا من غیر بحث عن الکیفیة والحقیقة و
فان لم یقنعه ذالک وغلب علی قلبه الشک والاشکال فان
امکن ازالة شکه واشکاله بکلام قریب من الافهام ازیل وان
لم یکن قویا عند المتکلمین ولا مرضیا فذالک کاف ولا حاجة

الا

الى تحقيق الدليل فان الدليل لا يتم بذكر الشبهة والجواب عنها
ومهما ذكرت الشبهة لا يؤمن ان يتشبث بالخاطر والقلب
فيضل فهمه عن ذكر جواب الشبهة والشبهة قد يكون
جلية والجواب عنها دقيقا لا يحمله عقله ولهذا زجر السلف
عن البحث والتفتيش عن الكلام فيه وانما زجروا عنه ضعفاء
العوام واما ائمة الدين فلهم الخوض في غمرة الاشكالات
ومنع العوام من الكلام يجري مجرى منع الصبيان عن شاطئ
الدجلة خوفا من الغرق ورخصة الاقوياء يضاهي رخصة
الماهر في صنعة السباحة الا ان ههنا موضع الغرور
ومزلة القدم وهو ان لكل ضعيف في عقله راج من الله
في كمال عقله وناظر نفسه ان يقربا القصور عن ادراك الحقائق
كلها واما الاقوياء فربما يخوضون ويغرقون في بحر الجهالات
من حيث لا يشعرون فالصواب منع الخلق كلهم الا الشواذ
الذين لا [illegible] الاعصار الا بواحد منهم او اثنين ومن تجاوز
سلوك مسلك السلف في الايمان المرسل والتصديق المجمل
بما انزل الله واخبر به رسوله صلعم من غير بحث وتفتيش
بالاشتغال بالنفوس فيه فقد اوقع نفسه في شغل شاغل
اذ قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حيث رأى
اصحابه يخوضون بعد ان غضب حتى احمرت وجنتاه
أبهذا أمرتم تضربون كتاب الله بعضه ببعض انظروا الى ما امركم

تسمح ٣

الله



الله به فافعلوا وما نهيكم عنه فانتهوا فهذا
تنبيه على مذهب الحق في واستيفاء ذلك شرحنا في كتاب
قواعد العقايد فاطلبه منه

منهج ٥

استدراک مخفی نماند که نسبت
سخنان فخر رازی بتشکیک چنانکه سابقا قلم را بان تحریک
نمود اگرچه در گوش معتقدان او رکیک است اما حکیم سهروردی
وجمعی ازاذکیا با این ضعیف شریکست بلکه سهروردی
در تاریخ حکما او را بتعریضات رکیکتر ازاین تناول نموده زیرا
که اوّلاً او را از زمرهٔ محققان حکما خارج ساخته وازفهم
مقاصد حکمای اوایل بیحاصل شناخته وثانیاً گفته که مدار
تصانیف او بر جمع اقاویل مردم وتفریع وتهذیب وایضاح
آن بوده وگاهی ایجاز وابهام نموده وگاهی طریق بسط آن مرعی نموده
وتصرف درانها باختلاف تعبیر وتغیر از ورقی بورقی وازمسوده
بمسوده میفرموده وثالثاً گفته که اشتهار قدرت او بر بحث
وجدال وغلبه در قیل وقال بنابران بوده که از غایت بدخلقی اهل
فضل را در وقت مباحثه دشنام میداده وآزار میکرده و
بواسطهٔ علو جاه وتقرب پادشاه کسی را با او درانمعنی
یارای مقابله نبود بلکه گفته که بعض اوقات با سلطان محمد خوارزمشاه
که شاگرد او بود خطابهای درشت ناهموار میکرده وسلطان

تحمل می‌نموده ورایعاً ملامت او بسبب تقلید و متابعت ابوالحسن
اشعری نموده و گفته که اشعری مردی بی‌شعوری بوده که نمیدانسته که
که کدام یک از دو طرف او اطول است و از ادراک معاملات بحثی
و ذوقی عاطل و در ترتیب حدی که اقامت برهانی باجل بوده
بلکه مردی مسکین بوده که در مذاهب جاهلیت خود متحیر مانده بود
و در آنجا خبطهای رسوا میکرده و بالجمله بواسطهٔ تقلید بلید
اشعری از دایرهٔ محققان حکما بیرون کرده و گفته که آن
تشکیکات را نیز از ابوالبرکات یهودی امتحان نموده و نیز گفته
که عجب‌تر از همه آنکه در بسیاری از علوم که از معرفت آن عاری
بوده تصنیف نموده و ظهور اینمعنی را حواله بنظر در کتاب سر المکتوم
او فرموده منقول از مجالس المؤمنین شد من تصانیف قاضی نور الله شوشتری علیه الرحمه

در کتاب تحفة العراقین حکیم خاقانی علیه الرحمه گوید در ستایش مشهد منور امیر المؤمنین

| | |
|---|---|
| سرها بنهی کلاه در پای | در مشهد مرتضی زمین سای |
| جانها چو سپاه نحل در جوش | بر خاک امیر نحل مدهوش |
| هر دیده که ظلمت آب آن ریخت | زان خاک شفای شاف انگیخت |
| جنت رقم از تربت اوست | تبت اثری ز تربت اوست |
| چندانکه تراب بو تراب است | آبستن نافهای ناب است |
| زاین روی برای مشک زادن | شد آهوی تبتی ستروان |

و به بیت



| | |
|---|---|
| دیر بیت به بهشت چشم احرار | تبت عزلت و کوفه پرکار |
| عطارانی که در جنانند | مشک سره مشک کوفه دانند |
| افلاک فرود رفعت اوست | ایام غلام شیعت اوست |

و در قصیده که اظهار شوق بزیارت شاه خراسان علیه التحیة والسلام نموده گفته

| | |
|---|---|
| بخراسان شوم انشاء الله | چون خراسان شوم انشاء الله |
| چون طرب در دل و دل در ملکوت | رو به پنهان شوم انشاء الله |
| گرد هد رخصت کنم نیت طوس | خوش و شادان شوم انشاء الله |
| بر سر روضهٔ معصوم رضا | شبه رضوان شوم انشاء الله |
| گرد آن روضه چو پروانه و شمع | مست جولان شوم انشاء الله |

و مخفی نماند که هیچنانکه مشرب عذب توحید داشته نقش مذهب حق اهل البیت علیهم السلام
بر لوح اعتقاد می‌نگاشته اما چون در روزگار حکیم خاقانی حکم اسم الباطن
در جمیع مواطن جاری بوده و بلیّهٔ تقیّه علیه شیعهٔ مرتضویه ساری
لاجرم بعضی از عقاید خود را در قطعه مشهور که مذکور خواهد شد بطریق
کنایه ادا نموده و طریقه تعمیه و الغاز در آن بجهت تا غایت صورت مضمون
آن از انظار ابنای جهان محجوب و مستور بوده و قطعه اینست

| | |
|---|---|
| خط مجهول دیدم در مدینه | بدانستم که آن خط آشنا نیست |
| در آن خط اولین سطری نوشته | که جوزا نزد خورشید سما نیست |
| بجان پادشا سوگند خوردم | که نزد پادشا جز پادشا نیست |
| چو خاقانی نداند کین چه سر است | جواب این سخن گفتن روا نیست |

و در بیت دوم جوزا که برج دو پیکر است کنایه از فلان و فلان است

یعنی بروح شاه رسالت سوگند خوردم که نزد آن پادشاه پادشاه دیگر که جز شاه ولایت باشد نبوده و از اهل بیت عصمت و طهارت باشد نیست

ومؤید توجیه مذکور هست آنکه در کتاب تحفة العراقین در بیان ستایش
مرقد معظم و تربت مکرم حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله
از آنحضرت بشمس و از دو خلیفه بجوزا تعبیر نموده و گفته **شعر**

بینی حرم محمد را    دیوانکه سر سر مدیرا
او شمس و حظیره مغرب    نه حجره خاص او نه افلاک
پیشش دو خلیفه رخ نهفته    جوزا بکنار شمس خفته
هرسه شده یکنهاد و یکراه    چون یک الف و دو لام الله

بسم الله الرحمن الرحیم

رَبِّ یَسِّرْ وَتَمِّمْ یَا کَرِیمُ سبحانك یا عَلِیَّ الشَّأْنِ یا وَلِیَّ
الْجُودِ وَالاِمْتِنَانِ مَنْ اَعْظَمُ مِنِّي قُوَّةً وَاَنْتَ قُوَّتِي
وَمَنْ اَعْظَمُ مِنِّي حَوْلاً وَاَنْتَ حَوْلِي رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي
وَيَسِّرْ لِي اَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي

**فی التوحید** بهترین کلامی که هزار دستان زبان در
گلزار صفا آثار دهان باداء فحوای آن متکلم بود و خوشترین
بیانی که طوطی لسان فصاحت نشان در شاخسار
بیان به انهاء مؤدای آن مترنم شود حمد و سپاس و ثنای





بی قیاس مبدعیست علیم و فاطری حکیم که ذات او از
صفات امکان مبرّا است و صفات او از سمت نقصان
معرّا ساکنان روضهٔ قدس از ادراک کنه او قاصر و عاکفان
عرصه انس از اتیان شکر او فاتر کلام کلیم او در مقام
انبساط سُبْحَانَكَ تُبْتُ اِلَيْكَ و ندای رسول کریم او وقت
ثنا لَا اُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ    نحد لامکان تا خاک ممنا
همه سر در نقاب ما عرفناک    از او اندیشه را دل ریش مانده
یقین هم در گمان خویش مانده    کمالش روی هر اندیشه بربست
خرد را پشت از این اندیشه بشکست    چو اینجا بیخودی می آورد هوش
عبارت را اشارت گفت خاموش    اشارت هم نهایت اقتضا کرد
کسی کو دم زند اینجا خطا کرد

او غنی مطلق که پیش از آنکه سقف
معلق و فرش مطبق و نفس مخلوق بیافرید در ازل از الخود بجود متجلی
گشت و بر جمال با کمال خویش عاشق گردید پس بجهة ظهور نور
موفور السرور عروس جمال بی مثال خویش از وراء حجب غیب بی شائبه
وهم ضلالت کیش و شبههٔ خیال محال اندیش رقم تکوین
و نیرنگ تمکین بر چهرهٔ مه سیمای مکونات و رخسارهٔ زیبای مخلوقات

کشید و ایشانرا از کتم عدم بر حکم قلم در فضای وجود و صحرای
شهود در آورده به بهترین هیئتی بحکمت کاملهٔ خود آفرید
و خلعت اعزاز و تکریم و لباس تمجید و تعظیم وَلَقَدْ کَرَّمْنَا
بَنِی آدَمَ از میان افراد عالم بردوش نوع انسان که مرآت
و مظاهر تجلیات جمال ایشانند انداخت و درایات شرف ایشان
فوق فرق فرقدان و فراز شُرَفِ غُرَفِ آسمان افراخت و ایشانرا
برتبت عالم زینت وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا
رسانید و متوج بتاج کرامت گردانید و بر سریر خلافت
و عزت [illegible] و از آنک رفعت و قربت نشانید

**قطعه**
گشت بارز بحکم حُبّ ازل ٭ ملک و جن و عاقبت انسان
جامع جملهٔ مراتب گشت ٭ اوست مقصود کل ز کون و مکان

و از میان ایشان انبیا و رسل که هادیان طریق حقیقت
حقایق و سبل‌اند بمؤدای نص کلام معجز نظام بلاغت
فرجام وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ بجهت تبلیغ
نبوت و رسالت و تخلیص سرگشتگان بوادی ضلالت
به خلعت اختیار و اصطفا و حلّهٔ ارتضا و اجتبا
ملبس داشت و رقوم تفضیل و نقوش تبجیل ایشان
بر سقف رواق نه طاق مقرنس و کنگرهٔ ایوان سامی
مکان فلک اطلس نگاشت ٭ و از زمرهٔ این گروه با عز

وشکوه



وشکوه لواء رتبت حضرت با نصرت سید کاینات ٭
علت غائی و مقصود اصلی موجودات و مکونات

**شعر**
محمد کاصل هستی شد وجودش ٭ جهان کردی نثار در وان بجودش
محمد نور بخش هر دو عالم ٭ امام انبیا مقصود از آدم

صلی الله علیه و آله و سلم و شرفه بفضله و عظمه و کرم و
فوق عالم امکان افراشت و نقش عزت او بر صفحات
صحایف کون و مکان نگاشت تا اشرف اجرام مکونات
که عرش برین بود افتخار بغبار ضیاء آثار نعلین خاتم
النبیین مینمود و شهباز بلند پرواز هوای قدس
که از فراز سدره بال میگشود یکی از حاجبان درگاه رسالت
پناه و معتکفان آستان جاه و جلال او بود

**نظم**
ای ز عزت خاک پایت زینت عرش برین ٭
در سرای حرمتت حاجب بود روح الامین ٭
ماه نو گشته ضعیف و ناتوان بر آسمان ٭
تا بدیده نقش نعل توسنت را بر زمین ٭
در ریاض فَاسْتَقِمْ سروی چو تو هرگز نرست ٭
در بحار مکرمت نامد چنین درّی ثمین ٭

کوس دولت میزدی در عالم پیغمبری
در وجود بو البشر حاصل نبود جز ما و طین

نقش بند قدرت بیچون حق هرگز نزد
چون جمال بیمثالت نقش بر ما معین

بلبل شوریده در گل گر ندی رنگ تو
کی شدی شیدای او ای گلرخ زهره جبین

از لطافت جسم پاکت قطره شبنم گر او
می نشیند در سحر بالای برگ یاسمین

کشته موجود از وجودت صدر عالم بیگمان
وز برای حفظ شان نام تو شد حصن حصین

چون ملایک تو دیدند این همه عز و شرف
بر فراز عالم بالا و خلد برترین

لاجرم خیل تورا گویند رضوان بهشت
هٰذِهِ جَنّاتُ عَدْنٍ فَادْخُلُوهَا خَالِدِین

لشکرت خیل ملک طاق سرایت نه فلک
دشمنت را قد هلاک آمد خطاب از حق تعین

سید فرخنده فر ای شمع رخسار بشر
پیش رویت ماه و خور باشد گدای خوشه چین

مالک



مالک حوض و لوا ملک شفاعت مر تورا
بر سر تخت دنی بیشک مطاعی هم امین

بر جناب قدس تو هرکو گزیند سدره را
سود سودایش نباشد غیر خسران مبین

در میان حاملان عرش اعظم طا و ها
خوانده سبحان از برای عز تو با یا و سین

من چه دانم وصف تو ای صدر و بدر انبیا
من چه گویم نعت تو ای شمع جمع مرسلین

خوش نه بیند هر مخالف کز شقاوت در ضلال
باز دارد دست خود از دامن حبل المتین

وانکه گردد پیرو احکام شرعت بیجدل
بر سریر رفعت و قربت نشیند یوم دین

تا بعانت از جناب لامکان یابد نوید
نِعمَ انتم نِعمَ انتم انظروی آبدین

ای حبیب همگنان رحمی نما بر عاصیان
وز کمال مرحمت جرم و خطاهاشان مبین

ناصح بیچاره غرق بحر عصیان گشته است
ای کس درماندگان مگذار مارا این چنین

برفرازم برفراز جنت المأوی علم

گر بگویی هستیم از بندگان کمتر بن

ای رسول محترم خورم زتو جان و دلم

از سر لطف و کرم سوی من غمگین ببین

و چون نشأه جامعه رسالت و منصب عظیم القدر نبوت

را نا گزیر بود از خلیفه بحق و نایب منابی مطلق که شراب

تحقیق از جام توفیق نوشد و در احکام احکام و انفاذ

اوامر و نواهی او خجسته فرجام کوشد لاجرم به منصه دعوای

صدق ادای اَللّٰهُمَّ اَنَا مُحَمَّدٌ نَبِیُّكَ وَصَفِیُّكَ

اِشْرَحْ لِی صَدْرِی وَیَسِّرْ لِی اَمْرِی وَاجْعَلْ لِی

وَزِیْرًا مِنْ اَهْلِی عَلِیًّا اُشْدُدْ بِهِ ظَهْرِی

تاج خلافت و عمامه نیابت او بر هامه همت آن صاحب

کرامت نهاد که بعد نبی صلی الله علیه و آله و سلم او را

بر جمیع اخیار انام الی یوم القیام فضل و شرف و سروری

داد شهری که فلک علی پایه ادنی سریر ولایت مصیر اوست

و نیرات عالم بالا پرتو از خورشید ضمیر هدایت تا نیراد

شرر شرک و نایره کفر از آب تیغ او منطفی و اصحاب

کبر



کبر و کین و گردنکشان و متمردان زمین از خوف دا به نشر

نشانه سنان جان ستان او مختفی

مثنوی

فلک یک خادم شب زنده دارش

چراغ افروز قندیل مزارش

دو شمع افروزد از مهر و مهی بدر

به بالین و به پایینش شب قدر

چو گشتی ذوالفقارش گرم خونریز

کشیدی خود زبان چون آتش تیز

دو سر زان تیغش ایزد آفریده

که گردد خصم کور از هر دو دیده

چو شمع تیغ قهرش مر برافروخت

بگردش هر که میگردید میسوخت

نبی بی شبهه شمع جمع بوده است

علی پروانه آن شمع بوده است

نبی بر کتف جا داد او ولی را

نگه کن پایه قدر علی را

مگو پیغمبر است او یا خدا یست

دگر هر چیز گویی آن بجا یست

وبمقتضای فحوای انا وعلی من شجرة واحدة والناس
من شجر شتی شجرهٔ وجود نبی ص واو از یک اصل مشتق

بیت
علی با نور احمد ص بود الحق | دو شمع روشن از یک نور مشتق
او اصل شجرهٔ ولایت | واو نهال ثمرهٔ هدایت

مثنوی
او اوج سپهر شرع را بدر | یعنی که علی عالی القدر
شاهنشه کشور حقیقت | سلطان ممالک طریقت
فردوس گلی ز بوستانش | عرش آمده فرش آستانش
اوراد ملائکست نامش | آب خضر است رشح جامش
در روز جزا ز تاب خورشید | ظل کرمش پناه جاوید
بحر کرمست و کان انصاف | سنگیست ز کوه حلم او قاف
در حشر ردای او بود بس | تن پوش برهنگان بیکس
زاو یافته تشنگان محشر | از جام بقا ز لال کوثر
پیغمبر ص دینش مقتدا کرد | چون لحمک لحمیش ندا کرد
بودند یکی علی ع و احمد ص | در دیدهٔ احولان دو آمد
من بعد نبی ص امام بر حق | بر مسند شرع شاه مطلق
بر دین نبی علیست والی | او کرد جهان ز کفر خالی
تیغ دو زبان او گه کین | بشکافت جواب دشمن دین
پیکان خدنگ او نکو نام | کوکب شده بر سپهر اسلام
در معرکه پشت تیغ حیدر ع | پشت صف لشکر پیمبر ص

در

باد



باد از خدا برو سلامی | بر عترت و آل او تمامی

نعت
وبعد از ادای شکر و سپاس بدیع الاساس هدایا
صلوات نامیات و تحف تسلیمات زاکیات متجاوز از حد قیاس
نثار روح مطهر و قالب معطر آن سلطان تخت نبوت و رسالت
و والی خطهٔ سلطنت و ایالت آن سیمرغ قاف قدس و آن
شهباز فضای انس آن صدر نشین مسند کنت نبیا وآدم
بین الماء والطین نازنین صاحب تمکین وما ارسلناک
الا رحمة للعالمین

مثنوی
امام رسل پیشوای سبل | امین خدا مهبط جزؤ و کل
کلیمی که چرخ فلک طور اوست | همه نورها پرتو نور اوست
یتیمی که ناکرده قرآن درست | کتبخانهٔ چار ملت بشست

جبرئیل

طوطی سخن سرای وما ینطق عن
الهوی بلبل بستان سرای سبحان الذی اسری تخت نشین ملک
وما رمیت اذ رمیت نکته سرای خوش سخن انت کما
اثنیت طراز حلهٔ دین نقش خاتم تمکین راکب غوارب شرطین
و بطین صاحب منصب دار الملک قاب قوسین منهی مجالس ملکوت
مفخر مدارس جبروت سرو چمن اصطفا بهار گلزار ارتضا

مملکت

ولکن الله رمی

مثنوی
شمع رسل چشم و چراغ سبل | مقصد و مقصود ز ایجاد کل
مایهٔ اقبال سعادات دین | نور خدا مطلع صبح یقین

اصل هیولای وجود بشر — مبدأ آثار جمیع صور
مردمک دیده و انسان عین — حامی بلدان که کم و کیف و این
شمهٔ دیوان قضا و قدر — لوح مجموعهٔ نوع بشر
بحر محیط گهر معرفت — در یتیم صدف منقبت
باعث تفضیل بشر بر ملک — حجت رجحان زمین بر فلک
سید کونین و رسول خدا — ختم رسل خواجهٔ هر دو سرا

صلی الله علیه وآله وسلم ما دامت الارض والسماء باد و بر آل
علی النوال عظیم الافضال او که رخسار آفتاب جهانتاب از عکس
روی ایشان آل و چهرهٔ ماه فلک نورد جهان گرد از بیاض عارض
منورشان سفید و بی مثال است **بیت** قرص قمر که بر چهرهٔ
خوراست عکسی ز رنگ چهرهٔ آل پیمبر است و بمقتضای فحوی
کلام بلاغت نظام رسول شرق و غرب که مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف
عنها غرق هر که تشبث باذیال ارشاد ایشان نماید باب
سداد و طریق رشاد بر سویدای فؤاد خود بگشاید و انکس که
از صوب صواب فیض مآب ایشان عنان بگرداند در اسفل السافلین
گمراهی و ضلالت و سجین عذاب و ملالت ماند **قطعه**

هر که زد بر دامن اولاد او دست امید
گشت بر اصحاب معز سروری عالیجناب

وانکه

[margin: چو رنگ]



وانکه از آل عظیم القدر او گرداند روی
ماند در چاه ضلالت تا قیامت در عذاب

برای عالم آرای ارباب ذکا و دانش و ضمایر اشراق مآثر اصحاب
فهم و بینش کالشمس فی وسط السماء روشن و پیدا
و ظاهر و هویدا است که افضل اعمال دینیه و اکمل افعال یقینیه و اوثق
امور و عری اسلام و اتم تبعت ایمان نزد ائمهٔ اعلام چنانچه در
صحیح وارد گشته بروایات صریحه محبت فی الله است و مودة خالصة
لوجه الله تعالی وقد صح وثبت عن سید ارباب الایقان انه قال صلی
الله علیه وآله وسلم للاخوان مَنْ اَحَبَّ لِلّٰهِ وَاَبْغَضَ لِلّٰهِ وَ
وَاَعْطیٰ لِلّٰهِ وَمَنَعَ لِلّٰهِ فَقَدِ اسْتَکْمَلَ الْاِیمَانَ
وایضا قال علیه افضل صلوات الله اَفْضَلُ
الْاَعْمَالِ الْحُبُّ فِی اللّٰهِ وَالْبُغْضُ فِی اللّٰهِ و بر خداوندان
عقول واضح و نزد ارباب نقول لایح است که اشرف محبتها آنکه واسطهٔ
سعادات و فیوض نامتناهی است محبت حضرت با نصرت رسالت
پناهی و جناب اقدس هدایت دستگاهی آن حبیبی که هنوز
نه غبار سما بود و نه بخار زمین که صفتش سید ولد آدم بود و لقبش
خاتم النبیین آن عالی صاحبجاهی اَبِیتُ عِنْدَ رَبِّی او دانا دلی تَنَامُ
عَیْنَایَ وَلَا یَنَامُ قَلْبِی **مثنوی**

صدر عالم آفتاب شرع و دین
نزد قدرش عرش اعظم چون زمین
یک پیاده در رکابش عقل کل
یک سوار اندر صفش روح الامین

در ازل منشور او فخر البشر ❊ تا ابد طغرای اشرف ختم المرسلین

شعر

یا ایّ لسان لحمد السیّد الذی ❊ علی منکب الجوزاء من حمده الردا

فسبحان من فی اللیل اسری بعبده ❊ واعطاه فی الدارین ملکا مخلدا

واین محبت چنانچه ظاهر و مبرهن است و باهر و روشن است محبتی است
که به حقیقت تا کمال او نیست شخص را حظ از مراسم اسلام و نصیبی
از لوازم ایمان نیست حدیث لا یؤمن احدکم حتی اکون
احبّ الیه من والده وولده والناس اجمعین مبین
این معنی است و منطوق و مفهوم او نزد ارباب علوم و اصحاب
فهوم دال بر این ؛ و علامت این محبت تتبع اقوال و افعال او
و محبت و تعظیم و مودت و تکریم اهل بیت و عترت و آل او
آنان که کواکب ثواقب سماء هدایت اند و لآلی متلالی بحار ولایت
و مصابیح مشکات علم و عرفان و مفاتیح ابواب فیض و احسان
موالات ایشان حلیه عرایس اعمال است و مودت ایشان
زینت شواهد آمال است در روز حشر و عرض آنکس را که عطا
کنند این منقبت عظیمه در روز قیامت بر فرازی منبری باشد
از نور و آنرا که مشرف نمایند بدین مرتبه کریمه در آن میدان پر ملامت
جای گیرد در ظل حمایت ملک شکور میگشاید این محبت بر روی
محب ابواب بشری و قبول ؛ و میرساند این ولا بمباشر آن بر اسباب
زلفی و وصول خاندانی بس عظیم است آن کرام جامع مناقب و مراتب و مآثر و مفاخر

تمامی



شعر

کرام لهم جاه و علم و رفعة ❊ ولا جزر فی بحر الزمان لمدّهم

فلما بلوناهم تلونا مدیحهم ❊ فیا طیب ما نبلو ویا حسن ما نتلو

مثنوی

خود چه گویم مدح آل مصطفی ❊ کاملان عالم صدق و صفا

زانکه ایشان را خدا بستوده است ❊ در کلامش وصفشان فرموده است

کس نگردد از فضایل بهره ور ❊ بی ولای اهل بیت نامور

و مودت این عصابه عظیمه که ذریعه وصول است بمراتب قربت
و بموجب نص اعجاز خص قل لا اسألکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی بر ذمه ارباب ایمان واجب است
و لازم و نزد خداوندان علم و عرفان فریضه و متحتم

شعر

یا اهل بیت رسول الله حبکم ❊ فرض من الله فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدر انکم ❊ من لم یصل علیکم لا صلوة له

تحقق نشود بحقیقت سواء شما عملی الا که مقرون بود بمحبت اولاد بتول

شعر

لله درکم یا آل یسینا ❊ یا انجم الحق اعلام الهدی فینا

لا یقبل الله الا فی مودتکم ❊ اعمال عبد ولا یرضی له دینا

مقبول نباشد بر یزدان عملی ❊ بی حب علی و عترت آل علی

لو کان عبد اتی بالصالحات غدا ❊ وودّ کل نبی مرسل وولی

وصام ما صام صوّام بلا ذلل ❊ وقام ما قام قوّام بلا ملل

قام

ماکان ذالک یوم الحشر منتفعا الا بحب امیر المؤمنین علی

مثنوی

بی ولای اهل بیت مصطفی
کس نیابد در جهان راه صفا

هر یکی زیشان بدار الملک دین
هفت کشور را امیر المؤمنین

هر یکی از نور حقیقت بهره مند
آسمان شرع را چون انجمند

پادشاه ملک روحانی همه
محرم اسرار ربانی همه

جمله غواصان دریای صفا
نخلهای باغ شرع مصطفی

و اول این گروه با عز و جاه و شکوه به محبت و ولا آنکسی است که موصوفست بصفات عز و علا و معروفست نزد ساکنان ملأ اعلی و مقربان عالم بالا و مولاء هر کسیست که نبی است او را مولا و مخصوص است باجبیت نزد خدای تعالی و رسول معلی اعز آن دوحه بوستان سیادت واعجوبه عالم غیب و شهادت مرکز نقطه هدایت و نقطه مرکز ولایت گوهر آبدار دریای وجود دروازه کشای قلعه عطا و جود شاه ملک لو کشف الغطاء صدرنشین بارگاه فتوت و عطا ساقی روز جزا شهسوار معرکه بروز غزا اسد الله الغالب مظهر العجائب

قطعه

شیر یزدان که ز نهیب خنجرش
خصم را بفشرده خون در حنجره

بوده از آسیب آن بیش از اجل
جان اعدا در عزا در غرغره

او ستون لشکر اسلام و دین
مهر دین بی مهر او نامد سره

بر فراز قصر عالی منظرش
من نگویم آسمان را کنگره

چون کم از یک نقطه موهوم شد
در محیط مرکزش نه دایره

فارس میدان لا فتی خسرو ایوان هل اتی مشرف بتشریف

انت



انت منی بمنزلة هارون من موسی فایز بعلو شان و سمو مکان و تفوق و رجحان بر اکفاء و اقران جنا گوانا

مثنوی

فضل شاه اولیا بر دیگران
همچو فضل ماه دان بر اختران

مهر مهر مرتضی بر دل که تافت
آفتاب لطف حق بر وی بتافت

هر که را شمع هدایت رهبر است
هادیش شاه ولایت حیدر است

ابن عم مصطفی زوج بتول
اعلم اصحاب و همراز رسول

خلعت من کنت مولاه در است
جان مؤمن از ولایش با ضیاست

نام او بهلوی نام مصطفی
حق نوشت فوق السموات العلی

جانشین مصطفی شیر خدا
صد هزاران جان ها او را فدا

بحر علم و مظهر اسرار حق
اولیا در مکتبش خوانده سبق

ناصحا خواهی سعادت برقرار
دست از دامان آل او مدار

او مالک ممالک علم الیقین کاشف مشکلات شرع و دین باب مدینه علم کوه شکوه سکینه و حلم زوج زهرا بتول ختن و ابن عم رسول سید علیم و قور سند حلیم شکور منعوت در قرآن و موصوف در توراة و انجیل و زبور قسیم درجات جنت و درکات نار عظیم ممالک و مرشد دار القرار صف شکن عساکر کفار و فجار

آن پادشاه ملک سلونی امام دین
سلطان چار بالش ایوان قل کفی

قسام خلد و نار ولی خدا علی
قاضی جن و انس و پسر عم مصطفی

آن امام بحق و قایم مقام مطلق که حب او سپر است بجهة دفع سهام عذاب و بغض او مؤدیست بخسران و ادراک ویل و عقاب بی شبهه

اگر خلق زمین بر محبت او مجتمع بودی هر آینه حضرت باری خلق
درکات جحیم سوزنده قاطع نفر بودی کدام از مناقب و مآثر
که ذات اقدس او آنرا شامل نیست و کدام از مراتب و مفاخر
که او حضرت هدایت رتبت را حاصل نیست آیات کمالش
چون آفتاب تابان ظاهر و علامات جاه و جلالش مانند
کوکب دری زاهر نسب بحمد الله شریف حسب بغایت منیف
صورت زیبا و لطیف ذات کریم خلق عظیم فضل ظاهر علم وافر

بیت

سر تا پایش زیکدگر خوبتر است حیران شده‌ام که مدح او چون گویم

لله در من قال و تکلم بهذا المقال

| | |
|---|---|
| لو ان المرتضی ابدا محله | لصار الناس طرا سجدا له |
| کفی فی فضل مولانا علی | وقوع الشک فیه انه الله |

بالجمله ناطقه در وصف کمال او لال است و مرغ اندیشه در هوای خیال او بی پر و بال عارف شیراز مصلح الدین شیخ سعدی رحمه الله فرماید

| | |
|---|---|
| کس را چه زور و زهره که وصف علی کند | جبار در مناقب او گفته هل اتی |
| مردی که در مصاف زره پیش بسته بود | تا پیش دشمنان نکند روی بر قفا |
| شیر خدا و صفدر میدان و بحر جود | جانبخش در نماز و جهان سوز در وغا |
| دیباچه مروت و سلطان معرفت | لشکر کش فتوت و سردار اولیا |
| فردا که هر کسی بشفیعی زنند دست | ماییم و دست و دامن اولاد مصطفی |



و بیقین بی وسیله او شاه عالیجاه بمقصد اصلی نتوان رسید
و بی ذریعه هدایتش بوی مقصود حقیقی و محبوب ازلی نتوان دید
مبدأ سر ولایت ذات ملکی صفات اوست و منشأ فیض و هدایت
صفات بابرکات او **قطعه** داری دلا هوای سلوک طریق حق
باید قدم نهی بره شاه اولیا

| | |
|---|---|
| شاهی که از بلندی قدرش خبر دهد | ایزد بهل اتی و بتاکید انما |
| وصف کمال اوست سلونی و لو کشف | کس را نبود عرصه این بعد مصطفی |

تا ملائکه ملکوت و سکان عالم جبروت
از سر ولایت او باخبر گردیدند محبت او را بجان و دل گزیدند و عبادت
خویش را ذکر مناقب او دیدند و در حدیث وارد است آنچه معنی
آن به این راجع است که پیغمبر انس و جان فرمود با علی عالیشان که ای علی
بهشت و اهل آن مشتاق تراند بتو از آن که تو بایشان **نظم**

| | |
|---|---|
| تا پای دلدل تو ببوسند نه فلک | بالای هم ز شوق فتادند یک بیک |
| هر کس بر آستان تو مالد رخ چو زر | ای سنگ آستان تو عشاق را محک |
| ممتاز زان شدیم ز پیشینگان که هست | قدرت میان ما و نبی قدر مشترک |
| سگ داشتم که سگ بتوان گفت بنگرست | تیغت سترد از دل من نقطهای شک |
| آتش چه حاجتست که از آب تیغ تو | اعدای شور بخت گدازند چون نمک |
| گویم همیشه وصف و ثنای جناب تو | باشد که روز واقعه حشرم شود محک |

و چون بمقتضای فحوای من احب شیئا اکثر ذکره علامت محبت

اکثار ذکر محبوبات و اظهار مناقب و اجهار بخصایص و مرا
او و نشر شمایل مرغوب و بنا بر ان ائمه اجله اشراف
و علماء دین و ملت در جوانب و اطراف از سوابق زمان
تا لواحق آن الی الآن تصانیف مشتهره لایقه و توالیف معتبره
فایقه که مشعرات بر کمال محبت صادقه و مخبر بهتراز و فور
مودت لایقه در فضایل و مفاخر این نیرات سماء جاه و جلال نموده
و دران بیان حسن و شمایل و مآثر عصابه آل علی النوال فرموده این بنده
مذنب جانی مفتقر بعفو شامل سبحانی علاء الدین عبد العلی محمد الناصحی
الکرمانی عفی الله عنهما بفضله الربانی که بجهة فلاح و سعادات دارین
و نجات و رفعت درجات منزلین نقش محبت شاه مردان
و شیر یزدان و مبارز میدان و اولاد علی الشان جلی البرهان
بر صفحه صحیفه جان نگاشته و مهر مهر شان در خاتم دل اخلاص منزل داشته

بیت

مرا داغ غلامی بر جبین است ... نشان بخت سبز من همین است

متی

انا عبد لفتی انزل فیه هل الی متی اکتمه الی متی

رباعی

در سینه کشته ام همگی تخم حب شاه ... کاهوی دل همیشه چرانم دران

و بر یقین این بنده مکین محبت و ولای ایشان را در بحر بلی ساحل آخرت
سفینه نجات و در عالم بیغایت عقبی گنجینه حیات میداند و بهمین
این نشید بر منبر ثناگستری و منصه زبان آوری میخواند

شعر

افلح فی الدنیا و فی الآخرة ... عبد تولی الخمسة الطاهرة

وهل یجب فاطم غیره • وفی غیره هل اتی هل اتی

المصطفی

٦٠

المصطفی والمرتضی و ابنیهما ... والسیدة الزکیة الزاهرة

اقتفاء باثارهم الرضیة ... و تتبعا لاطوارهم المرضیة

باشارت غیبی و الهام قلبی در بحار کلام معجز نظام احدی و احادیث
حضرت با نصرت محمدی علیه شرایف التحیة الابدی و ریاض دقایق علماء
اعلام و حدایق حقایق ائمه اسلام غواصی و طوافی نموده بقدر
استطاعت از انجا درهای ثمین شاهوار و گلهای یاسمین خوش
بوی نزاز نافه مشک تتار که منور جمال محبان و معطر مشام
مشتاقان بود بمیامن تایید الهی و برکات فیوض نامتناهی
بیرون آورده و در اقدام باین امر عظیم الخطر زمام اختیار بقبضه
اقتدار حاکم قضا و قدر سپرده و بعد الاستخارة المسنونة لوای
تلفیق بهادی توفیق بر افراخت و بوسیله نوک خامه عنبر اسا
این مستخرجات را در درج بیاض و صفحه قرطاس مضمر و مثبت
ساخت بعض در این کتاب فیض مآب یکی از هزار و اندکی از بسیار
از فضایل و مناقب شاه کرار غیر فرار و اولاد اطهار و عترت
اخیار او که ائمه برره در کتب معتبره ایراد فرموده اند جمع نموده و با
روایت بردی اخوان صفا و خلان وفا کشود با آنکه کنگره رتبت
اولاد رسول صلعم و شرافه عترت احفاد بتول از آن رفیع تر است
که سیمرغ بلند پرواز بیان بادنی پایه آن تواند رسید و فضاء مدینه

آل علی النوال ازان سبیع ترهست که سجمع غ بلند برد ازین بار
سوار تیز رو خیال کرد آن تواند کرد دید جلت مآثرهم عن
ان یحیط بها ❊ فهم البریة اوغایات اوهام

ترجمه

درو ی نرسد ثنا ولیکن ❊ خوش کردم از این سخن زبان را
امید داشتو رجاء صادق که چون منشأ این اقدام کمال محبت و باعث
این اعلام وفور مودت فایقه هر آینه بمقتضای فحوای اعتصم
من لظی بحب علی وبنیه وبالبتول تمسک منج وصول
کردد بدرجات نعیم و سبب رستکاری شود از درکات جحیم
و موجب اندراج در زمرهٔ ساکنان وادی طلب و واسطه
فوز به سعادت خدمت آن دودمان به منصهٔ المرء مع من
احب

مثنوی

الا ای پرتو انوار یزدان | که نبود بیولایت نور ایمان

وبلاشک هر که حب این عصابهٔ عالیه که از شجرهٔ نامیهٔ انی
تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی بار ور شده
در زمین دل هدایت حاصل کارد هزاران هزار خوشه مرا نکتل
حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة ماة
حبة والله یضاعف لمن یشاء بر آرد

نظم

| | |
|---|---|
| مرا خویش زاهل جهان چرا طلبم | اگر طلب کنم از شاه اولیا طلبم |
| کرم کشد بولای علی ستمکاری | بگو بکش که من این مرگ از خدا طلبم |
| زمانه کرد با آل علی جفاکاری | چگونه من ز زمانه دگر وفا طلبم |
| بهشت عدن که زاهد طلب کند بعمل | من از محبت اولاد مصطفی طلبم |



که اجابت دعوت صلوات بخوبیها
برای آل زمرهٔ عبا طلبم

صلی الله علیه وآله وسلم وبارك علی نبیك محمد
وآله نیر فلك الرسالة والهدایة ووصیه المجتبی
المرتضی نجم سماء الهدی ومنبع زلال الجلالة والولایة

شعر

| | |
|---|---|
| اخو احمد المختار صفوة هاشم ❊ | ابو السادة الغر المیامین المؤتمن |
| وصهر امام المرسلین محمد ❊ | علی امیر المؤمنین ابو الحسن |
| هما ظهرا شخصین والنور واحد | بنص حدیث النفس والنور فاعلمن |
| علیه سلام الله ما لاح کوکب | وما هب مرتاض النسیم علی فنن |

وآله الطیبین الطاهرین وعترته الائمة المعصومین
الذین من التجأ الی جنابهم فقد فاز بالقدح المعلی
ومن توسل فی مآربه الیهم فقد حصلت وقضیت بالوجه
الاحسن الاعلی المبیضة نواصی احبائهم کالفلق
المشرق والمسودة وجوه اعدائهم کالغسق والعلق
المحترق مثلهم فی هذه الامة کمثل سفینة نوح
من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق ارتفعت
شئونهم الرفیعة فی سماء المجد والعلی وعظمت
وجلت اقدارهم المنیعة عند الله العلی الاعلی

شعر

قوم ذخرت لدنیا واخرتی ❊ هم النجاة فخل اللوم یا لائم

عَلِیٌّ وَاَبناهُ موسی جعفر حسین محمدانِ علیانِ والرضا القائم

مثنوی

انعوم کرکشت اصل عالم برهان تمام اهل نسل آدم

وتمام این مثنوی در اوراق سابقه مرقوم کشته محتاج بتکرار نیست

ونام نهاده شد این کتاب فیض آب صدق انتساب را

الزکیة بالدرة الزاهرة فی مناقب العترة الذکیة الطاهرة

ومشید کردانیده شد بنیان او بقوائم پنج باب بعون عنایت

رب الارباب وفیوض نامتناهی ملک وهاب والآن وقت

الشروع فی المقصود بعون الملک المهیمن المعبود

باب اول در ذکر اهل بیت طیبین ودر این باب دو فصل مذکور

کشته به فیض فضل رب العالمین فصل اول در مناقب وفضائل ایشان

علیهم السلام بر سبیل اجمال دون تفصیل فصل دویم در تعریف ایشان که مراد اند

از آیه ایجاب وتطهیر بغیر اطناب وتطویل باب دویم در مناقب حضرت

امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بر سه فصل فصل اول

در فضل حضرتش بطریقی که ناطقست قران مجید به بیان او

فصل دویم در بیان احادیث واخباری که جریان یافته در فضل آن

امیر کرار غیر فرار فصل سیوم در کلام بلاغت آیات ائمه انام

وعلماء اسلام که بطریق نظم ونثر صدور یافته باب سیوم

در ذکر ودر مناقب فاطمه زهراء علیها السلام باب چهارم در ذکر مناقب

امام حسن وامام حسین علیهما السلام باب پنجم در ذکر ائمه اهل بیت

علیهم السلام باب اول در ذکر اهل بیت طیبین ودر این باب دو فصل مذکورست

چون استکتاب تمام کتب کتبا متعسر بود بهمین قدر

اکتفا نمود واحادیثی همه از کتب اهل سنت

وجماعت از کتب معتبره ایشان ایراد نمود

کاتبه الوحید ... ... ... وصلی



وصالحانی باسناد خویش از ابی صالح روایت میکند که فرمود ضرار بن مرة

نزد معاویه رفت معاویه گفت صفت علی نزد من بگوی گفت مرا

عفو نما معاویه گفت نمی نمایم گفت چون لابد است توصیف او بگویم

والله بدرستی که علی بن ابیطالب علیه السلام بود بعید المنی شدید القوی

یعنی دور از آرزوهای دنیا سخت قوی در طاعتها چون سخن گفتی

سخن فرمودی که میان حق وباطل فاصل بودی وحکم بعدل نمودی

روان بود علم از جوانب او وسخن میگفت حکمت از نواحی او مستوحش

بود از دنیا وخوشیهاء آن ومستانس بود بخدا در شبهای تاریک پر

وحشت والله که کثیر العبرة بود وطویل الفکرة خوش می آمد

او را از لباس جامهای درشت سطبر وجواب صواب میفرمود

ما را چون از وی سؤال مینمودیم ووالله که با آنکه ما را بخود نزدیک

گردانیده بود واو بما نزدیک بود نمی خواستیم که سخن گوییم از هیبت او

وابتدا بکلام نماییم از عظمت او اگر تبسم نمودی دندانهای مبارک

او مانند لؤلؤ منظوم ظهور یافتی واهل دین را تعظیم فرمودی

وفقرا ومساکین را دوست داشتی اطاعت قوی در باطل نفرمودی

وهیچ ضعیف از عدل او نومید نگشتی ونزد خدا گواهی میدهم که

بدرستی که در بعض مواقف او را دیدم وحال آنکه شب ارخاء سدول

خود یعنی جواهر جوایش نموده بود ونجوم آن رفته وبمحل غروب رسیده

که در محراب فیض مآبش متحرک بود وقبض محاسن مبارک فرموده

تململ سلیمانه می‌نمود بعد از او حالتی بود مانند حالت کسی که از وجع او
قرار نبود و گویا بر روی خاکستر گرم تافته خفته باشد و گریه حزین
می‌نمود و گویا که من اکنون می‌شنوم آنرا و میفرمود یا ربنا یا ربنا
بحضرت تو تضرع می‌نمایم و از کرم تو طلب عفو می‌کنم بعد از آن بدنیا خطاب
کرد که ای دنیا تو نزد من می‌آیی یا اظهار تشوق بسوی من مینمایی هیهات
هیهات غرّی غیری قد طلّقتکِ ثلاثاً لا رجعةَ فیها
متوجه غیر من باش که من داده‌ام ترا سه طلاق که بعد از آن رجعت
نیست پس بدرستی که عمر تو قصیرست و جد تو یعنی غنای تو حقیر
و خطر تو کثیر آه آه از قلت زاد و دوری سفر و وحشت راه پس از
این کلام صدق فرجام اشکها از چشم معاویه بر لحیه او ریزان شد
و نمی‌توانست که خود را نگاه دارد و چشمها را خشک می‌نمود و جمعی که در
حوالی او بودند به یکبار در گریه در آمدند پس معاویه گفت همچنین بود
ابو الحسن و بیرون رفت و حافظ ابو نعیم این حدیث را روایت کرده
و طبری نیز لیکن طبری باختلاف یسیر و گفته اخرجه الدولابی و ابو عمرو
صاحب الصفوه و رواه الزرندی ایضا منقول من کتاب درة الزاهر

**مولانا وحشی یزدی گوید در منقبت امیر المؤمنین علیه السلام**

نه هر دل کاشف اسرار سریست — نه هر جان محرم راز وفا خوست
نه هر کس در مقام لی مع الله — بخلوت خانه وحدت برد راه
نه هر کو بر فراز منبر آمد — سلونی گفتن از وی در خور آمد

سلونی



سلونی گفتن آنکس راست در خور — که شهر علم احمد را بود در
چو شه گردد نهانی خلوت آرای — نه هر کس را در آن خلوت بود جای
چو راه کنج خاصان را نمایند — نه بر هر کس که آمد در گشایند
چو احمد را تجلی رهنمون شد — نه بر هر کس بود روشن که چون شد
بود نفس نبی نقش نگینش — سر آید لو کشف نطق یقینش
جهان را طی کند چندی و چونی — کلامش را طراز آید سلونی
بتاج انما گردد سرافراز — بدین افسر شود از جمله ممتاز
بر اورنگ خلافت جا دهندش — کنند از انما رایت بلندش
ملک بر خوان او باشد مگس ران — بود چرخش بجای سبزی خوان
جهان مهمانسرا او میهمانش — طفیل آفرینش کرد خوانش
علی عالی الشان مقصد کل — وجود جمله را دست توسل
جبین آرای شاهان خاک راهش — حریم قدس دور بارگاهش
ولایش عروة الوثقی جهان را — بدو نازش زمین و آسمان را
زبس تابانیش نور وادی طور — جبین و روی او نور علی نور
دو انگشتش در خیبر چنان کند — که پشت دست حیرت آسمان کند
سر انگشت اد سوی بالا فشاندی — حصار آسمان را در نشاندی
دو لمعه نوک تیغ او زیک نور — ازان گردیده چشم هر دو بین کور
شدان تیغ دو سر گو داشت در مشت — برای چشم ترک شک دو انگشت

سر تیغش بحفظ گنج اسلام — دهانی اژدهای لشکر آشام
جولای نفی بوک ذو الفقارش — بکشتی لا ز نفر شرک کارش
سر شمشیر او در صفدری داد — ندای لا فتی الا علی یاد
کلامش نایب وحی الهی — گواه این سخن مه تا بماهی
لغت فهم زبان هر سخن سنج — طلسم آرای راز نقد هر گنج
وجودش را ولیکن دم تا آخر — مبرا از صغایر و کبایر
تعالی الله زهی ذات مطهر — که نفس او بود نفس پیمبر
دو نهر فیض از یک قلزم جود — دو شاخ رحمت از یک اصل موجود
نگینه همچو یک نور از دو دیده — کرا نرا چشم کوته بین دو دیده
دو بینی در اسم اما یک مسما — دو بین عاری ز فکر این معما
بس این شاهد که بودند از دو دور — که احمد خواند با خویشش ز یک نور
گر این یکنور بر رخ پرده بستی — جهان جاوید در ظلمت نشستی
نخستین نخل باغ ذو الجلالی — بدو خرم ریاض لایزالی
ز اصل و فرع آن عالم پدیدار — یکی گل شد یکی برگ و یکی بار
ورای آفرینش پایهٔ او — نموده هر چه جزوی است آن
کمال عقل تا اینجا بردی — سخن اینجا رسانیدم کنم طی

**وقال امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام**

لقد علم الاناس بان سهمی — من الاسلام یفضل کل سهم

٦٤

واحمد النبی اخی وصهری — علیه الله صلی وابن عمی
فانی قائد للناس طراً — الی الاسلام من عرب وعجم
وقاتل کل صندید رئیس — وجبار من الکفار ضخم
وفی القران الزمهم ولائی — واوجب طاعتی فرضاً بعزم
کما هرون من موسی اخیه — کذاک انا اخوه وذاک اسمی
لذاک اقامنی لهم اماماً — فاخبرهم به بغدیر خم
فمن منکم یعادلنی بسهم — واسلامی وسابقتی ورحمی
فویل ثم ویل ثم ویل — لمن یلقی الاله غداً بظلمی
فویل ثم ویل ثم ویل — لجاحد طاعتی ومرید هضمی
وویل للذی یشقی سفاها — یرید عداوتی من غیر جرمی

**فاضل علامه قاضی میرحسین میبدی من فحول فضلاء اهل السنة والجماعة در شرح ابیات مذکوره میفرماید الفضل ما شهدت به الاعداء**

از خلق جهان پایهٔ من بیشتر است — در علم و عمل پایهٔ من بیشتر است
جاهل که ز بخت بد بگیرد خوتش — در دیدهٔ او خنجر من نیشتر است
ای مهر تو بر تمام عالم شده فرض — در ذمهٔ همت احسان تو قرض
بی مهر تو حق نمی‌کند هیچ قبول — روزی که رسد نامهٔ اعمال بعرض

رباعی

هر کس که نگشت واقف از حال نبی ‌ ‌ یکر نکشت ز جهل با آل نبی

گر فضل علی خود نتوانی دانست ‌ ‌ باید که کنی فهم ز اقوال نبی

حکایت امام احمد از برا بن عازب و زید بن ارقم روایة کند

که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در وقت مراجعت

از حج بغدیر خم نزول فرمود دست علی علیه السلام بگرفت

و گفت الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین گفتند آری

فرمود الستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه

گفتند آری گفت اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر او را

دید و گفت هنیئا یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت

مولی کل مؤمن و مؤمنة و ثعلبی روایت کند که پیغمبر

صلی الله علیه و آله وسلم این سخن بعد از آن فرمود که یا

ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم

تفعل فما بلغت رسالته نازل شد و بر اهل توفیق

پوشیده نیست که آیة النبی اولی بالمؤمنین من

انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم

اولی



اولی ببعض فی کتاب الله ملایم این حدیث است والله اعلم

بالصواب و بعد میگوید حکایت امام علی بن احمد واحدی از ابو هریره

روایت کند که مرتضی علی علیه السلام این ابیات را در حضور ابی بکر

و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و فضل بن عباس و عمار و عبد الرحمان

و ابوذر و معاذ و سلمان و عبد الله بن مسعود فرموده است اشهر کلام

و قال علی علیه السلام

مفاخرت بمناقب حشمت اثر در مجلس ابوبکر و عثمان و عمر

الله اکرمنا بنصر نبیه ‌ ‌ و بنا اقام دعائم الاسلام

و بنا اعز نبیه و کتابه ‌ ‌ و اعزنا بالنصر و الاقدام

و یزورنا جبریل فی ابیاتنا ‌ ‌ بفرائض الاسلام و الاحکام

فنکون اول مستحل حله ‌ ‌ و محرم لله کل حرام

نحن الخیار من البریة کلها ‌ ‌ و نظامها و زمام کل زمام

شارح مزبور گوید

ماییم که بر تخت حقیقت شاهیم ‌ ‌ ماییم که در برج طریقت ماهیم

ماییم که چون بحر یقین موج زند ‌ ‌ از هر چه کسی گمان کند آگاهیم

و قال علیه السلام

محمد النبی اخی و صهری ‌ ‌ و حمزة سید الشهداء عمی

و جعفر الذی یضحی و یمسی ‌ ‌ یطیر مع الملائکة ابن امی

وبنت محمد سكنى وعرسى ❊ مشوب لحمها بدمى ولحمى

وسبطا احمد ولداى منها ❊ فمن منكم له سهم كسهمى

سبقتكم الى الاسلام طرا ❊ غلاما ما بلغت اوان حلمى

واوجب لى ولايته عليكم ❊ رسول الله يوم غدير خم

واوصانى النبى على اختيار ❊ لامته رضا منكم بحكمى

الا من شاء فليؤمن بهذا ❊ والا فليمت كمدا بغمى

انا البطل الذى لم تنكروه ❊ ليوم كريهة وليوم سلمى

در فضل و حسب کسی نباشد چون من ❊ از روی نسب چشم کرد دون و دشمن

هر نکته که من ز فضل خود میگویم ❊ گر خواهد و گر نه گوش باشد دشمن

پیغمبر حق کرد هدایت ما را ❊ بر اهل جهان داد ولایت ما را

گر پایه قدر ما نمیدانی نیک ❊ در باب تو از حدیث و آیت ما را

وقال علیه السلام

اطلب العذر من قومى وقد جهلوا ❊ فرض الكتاب ونالوا اكل ما حرما

حبل الامامة لى من بعد احمد ❊ كالدلو علقت بالتكريب والوذما

لا فى نبوته كانوا ذوى ورع ❊ ولا رعوا بعده الال والذمما

لو كان لى جائز سرحان امرهم ❊ خلفت قومى وكانوا امة اُمما

میفرماید



میفرماید آیا بجویم عذر از قوم خود و بحقیقت ندانند فرض قرآن را و رسند بر چه حرام باشد رسن پیشوایی مرا است از پس احمد ما چون دلو که آویخته باشد بچوب و دوال نه در زمان پیغمبر او بودند خداوندان پرهیز کاری و نه نگاه داشتند بعد از آن پیمان و نه عهد ها را اگر مرا جایز بودی بجز اگذاشتن کار ایشان باز پس گذاشتمی قوم خود را و بودندی گروهی اندک مختلف منقول من ...

وقال علیه السلام فی مدح اهل البیت ع

قد يعلم الناس انا خيرهم نسبا ❊ ونحن افخرهم بيتا اذا فخروا

رهط النبى وهم ماوى كرامته ❊ وناصر الدين والمنصور من نصروا

والارض تعلم انا خير ساكنها ❊ كما به يشهد البطحاء والله

والبيت ذو الستر لو شاءوا تحلفهم ❊ نادى بذلك ركن البيت والحجر

میفرماید بحقیقت میدانند مردم که ما بهتر از ایشانیم به نسب و ما نازنده تر از ایشانیم بخانه چون نازند گروه پیغمبر و ایشان محل بزرگی او اند و یاری کننده دینند و منصور آنکس است که یاری کنند ایشان او را و زمین میداند که ما بهتر ساکن اوییم چنانچه گواهی میدهد رود خانه مکه و دیها و خانه کعبه خداوند پرده اگر خواهند سخن گوید ایشان را و ندا بان رکن کعبه و حجر الاسود منقول من شرح الفاضل المیبدی العراقی

خاتم

رباعی

ای دوست غرض ز خلق عالم مائیم ۞ مجموعهٔ اسرار دو عالم مائیم
هر چند که ارباب شرف بسیارند ۞ دانند محققان که اشرف مائیم

وقال علیه السلام

لنا ما تدعون بغير حق ۞ اذا ميز الصحاح من المراض
عرفتم حقنا فجحدتموه ۞ كما عرف السواد من البياض
كتاب الله شاهدنا عليكم ۞ وقاضينا الاله فنعم قاضي

میفرماید مر مارا است آنچه دعوی میکنید شما بغیر حق چون جدا کرده شوند تندرستان از بیماران شناختید شما حق مارا پس انکار کردید آنرا چنانچه شناخته میشود سیاهی از سفیدی کتاب خدا گواه ماست بر شما و قاضی ما خداست پس نیک قاضی است

رباعی

ای قوم که حق ما گرفتید بزور ۵ فردا چه جواب حق بگوئید بگور
دیدید و شنیدید که ما برحقیم ۵ از بهر چه ساختید خود را کر و کور

علامه حلی ره در کیشری از رسایل خود بروایت احمد بن موفق المکی الخوارزمی از ابوذر غفاری رض نقل مینماید از حضرت رسول ص که فرموده که من ناصب عليا الخلافة بعدي فهو كافر وقد حارب الله ورسوله ومن شك في علي فهو كافر

ومن كلام له عليه السلام في نهج البلاغة

اللهم



اللهم اني استعديك على قريش فانهم قد قطعوا رحمي واكفئوا انائي واجمعوا على منازعتي حقا كنت اولى به من غيري فقالوا الا ان في الحق ان تأخذه وفي الحق ان تمنعه فاصبر مغموما او مت متاسفا فنظرت فاذا ليس لي رافد ولا ذاب ولا مساعد الا اهل بيتي فضننت بهم عن المنية فاغضيت على القذى وجرعت ريقي على الشجى وصبرت من كظم الغيظ على امر من العلقم والم للقلب من حز الشفار

ومن كتاب له عليه السلام الى اهل مصر مع مالك بن الحارث الاشتر رحمه الله لما ولاه امارتها اما بعد

فان الله سبحانه بعث محمدا صلى الله عليه وآله نذيرا ومهيمنا على المرسلين فلما مضى عليه السلام تنازع المسلمون الامر بعده فوالله ما كان يلقى في روعي ولا يخطر على بالي ان العرب تزعج هذا الامر من بعده صلى الله عليه وآله عن اهل بيته ولا انهم منحوه عني من بعده فما راعني الا انثيال الناس على فلان يبايعونه فامسكت يدي حتى رايت راجعة الناس

قد رجعت عن الاسلام الى محق دين محمد صلى الله
عليه وآله فخشيت ان لم انصر الاسلام واهله
ان ارى فيه ثلما او هدما يكون المصيبة على
اعظم من فوت ولايتكم التى هى متاع ايام قلائل
يزول منها ما كان كما يزول السراب او كما يتقشع
السحاب فنهضت فى تلك الاحداث حتى زاح
الباطل وزهق واطمأن الدين وتنهنه

ومن كلام له عليه السلام نحن شجرة النبوة ومحط
الرسالة ومختلف الملائكة ومعادن العلم و
ينابيع الحكم ناصرنا ومحبنا ينتظر الرحمة وعدونا
ومبغضنا ينتظر السطوة ومن كلامه عليه السلام
انى لعلى بينة من ربى ومنهاج من نبيى وانى لعلى
الطريق الواضح القطه لقطا انظروا اهل بيت
نبيكم فالزموا سمتهم واتبعوا اثرهم فلن
يخرجوكم عن هدى ولن يعيدوكم فى ردى
فان لبدوا فالبدوا وان نهضوا فانهضوا

ردى چاه هلاكت
فان لبدوا اى توقفوا فى امر وان نهضوا اى اقاموا

ولا



ولا تسبقوهم فتضلوا ولا تتأخروا عنهم فتهلكوا
ومن كلامه عليه السلام اين الذين زعموا
انهم الراسخون فى العلم دوننا كذبا وبغيا علينا
ان رفعنا الله ووضعهم واعطانا وحرمهم وادخلنا
واخرجهم بنا يستعطى الهدى وبنا يستجلى العمى
ان الائمة من قريش غرسوا فى هذا البطن
من هاشم لا تصلح على سواهم ولا تصلح الولاة
من غيرهم وايضا قال فى آخر خطبة اخرى له عليه السلام
حتى اذا قبض الله رسوله صلى الله عليه وآله رجع
قوم على الاعقاب وغالتهم السبل واتكلوا على الولائج
ووصلوا غير الرحم وهجروا السبب الذى امروا بمودته
ونقلوا البناء عن رص اساسه فبنوه فى غير موضعه
معادن كل خطيئة وابواب كل ضارب فى غمرة قد ماروا
فى الحيرة وذهلوا فى السكرة على سنة من آل فرعون
من منقطع الى الدنيا راكن او مفارق للدين مباين

يعنى كان الفرعونيين ظلموا على بنى اسرائيل وغفلوا عن مآل الامر فلقوا عاجلا بالغرق وآجلا بالحرق فكذلك حال اعداء اهل البيت حيث صاروا مطعونين مذمومين فى الدنيا وفى الآخرة

اى بعض من جملة الذين انقطعوا عن العقبى مائلين الى حطام الدنيا

ومن كلامه عليه السلام قد طلع طالع ولمع لامع ولاح لائح واعتدل مائل واستبدل الله بقوم قوماً وبيوم يوماً وانتظرنا الغير انتظار المجدب المطر وانما الائمة قوام الله على خلقه وعرفاؤه على عباده لا يدخل الجنة الا من عرفهم وعرفوه ولا يدخل النار الا من انكرهم وانكروه ومن بعض كلامه عليه السلام وناظر قلب اللبيب به يبصر امده ويعرف غوره ونجده داع دعا وراع رعى فاستجيبوا الداعي واتبعوا الراعي قد خاضوا بحار الفتن واخذوا بالبدع دون السنن وأرز المؤمنون ونطق المكذبون الضالون نحن الشعار والاصحاب والخزنة والابواب ولا تؤتى البيوت الا من ابوابها فمن اتاها من غير ابوابها سمي سارقاً ومنها في فضائل اهل البيت ع فيهم كرائم الايمان وهم كنوز الرحمن ان نطقوا صدقوا وان صمتوا لم يسبقوا ومن بعض كلامه ع حاول القوم اطفاء نور الله من مصباحه وسد فواره من ينبوعه وجدحوا بيني وبينهم شرباً وبيئاً فان ترتفع

اي موزنا للوباء

عنهم

79

عنهم محن البلوى احملهم من الحق على محضه وان تكن الاخرى فلا تذهب نفسك عليهم حسرات ان الله عليم بما يصنعون ومن كلام له عليه السلام في معنى الانصار في نهج البلاغة قالوا لما انتهت الى امير المؤمنين عليه السلام انباء السقيفة بعد وفات رسول الله صلى الله عليه وآله قال ما قالت الانصار قالوا قالت منا امير ومنكم امير قال فهلا احتججتم عليهم بان رسول الله صلى الله عليه وآله وصى بان يحسن الى محسنهم ويتجاوز عن مسيئهم قالوا وما في هذا من الحجة عليهم فقال عليه السلام لو كانت الامارة فيهم لم تكن الوصية بهم ثم قال فماذا قالت قريش قالوا احتجت بانها شجرة رسول الله صلى الله عليه وآله فقال عليه السلام احتجوا بالشجرة واضاعوا الثمرة انتهى وقال عليه السلام في بعض كلامه في نعت النبي ص عترته خير العتر واسرته خير الاسر وشجرته خير الشجر نبتت في حرم وبسقت في كرم وقال عليه السلام في بعض فقرات خطبه الا ان مثل آل محمد صلى الله عليه وآله كمثل نجوم السماء اذا خوى نجم طلع نجم فكانكم قد تكاملت من الله فيكم الصنائع واريكم ما كنتم تاملون

ولا يخفى ان المقصود من الشجرة الثمرة

وقال عليه السلام في نهج البلاغة تالله
لقد علمت تبليغ الرسالات واتمام العدات وتمام الكلمات
وعندنا اهل البيت ابواب الحكم وضياء الامر الا وان
شرايع الدين واحدة وسبله قاصدة ومنها يعني
آل محمد صلى الله عليه وآله هم موضع سره
ولجأ امره وعيبة علمه وموئل حكمه وكهوف
كتبه وجبال دينه بهم اقام انحناء ظهره واذهب
ارتعاد فرائصه ومنها يعني قوما آخرين
زرعوا الفجور وسقوه الغرور وحصدوا الثبور لا يقاس
بآل محمد صلى الله عليه وآله من هذه الامة احد
ولا يسوى بهم من جرت نعمتهم عليه ابدا هم
اساس الدين وعماد اليقين اليهم يفيء الغالي
وبهم يلحق التالي ولهم خصائص حق الولاية وفيهم
الوصية والوراثة الآن اذ رجع الحق الى اهله
ونقل الى منتقله

ويوم الغدير وهو الثامن عشر من ذي الحجة
وهو اليوم الذي نصب به رسول الله ص عليا ع خليفة
بحضرة الجمع الكثير من الناس حيث قال من كنت مولاه

فعلي



فعلي مولاه قال الغزالي وهو من اكابر علماء القوم
في كتابه المسمى بسر العالمين ما هذا لفظه قال رسول الله
صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام يوم الغدير
من كنت مولاه فعلي مولاه فقال عمر بن الخطاب
بخ بخ يا ابا الحسن لقد اصبحت مولاي ومولى كل مؤمن
ومؤمنة ثم قال وهذا رضى وتسليم وولاية وتحكيم
ثم بعد ذلك غلب الهوى وحب الرياسة وعقود البنود
وخفقان الرايات وازدحام الخيول وفتح الامصار والامر
والنهي فحملهم على الخلاف فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا
به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون الى ان قال ثم ان ابا بكر قال على
منبر رسول الله ص اقيلوني فلست بخيركم وعلي فيكم
فقال ذلك هزؤا او وجدا او امتحانا فان كان هزؤا
فالخلفاء لا يليق بهم الهزل ثم قال والعجب من منازعة
ابن ابي سفيان عليا في الخلافة واي ومن اين ليس رسول الله
صلى الله عليه وآله قطع طمع من طمع فيها بقوله اذا ولي
الخليفتان فاقتلوا الاخير منهما والعجب من حق واحد
كيف ينقسم بين اثنين والخلافة ليست بجسم ولا عرض
فيتجزى انتهى كلامه وفيه دلالة على الخرافة عما كان عليه
وسوف يظهر الامر يوم تبلى السرائر منقول من مجمع البحرين

شیخ المشایخ شیخ فرید الدین عطار در این باب میفرماید

روز احمد بر سر منبر مرتضی ‌ حق بقرآن گفت با او هل اتی

تو چه دانی سر او سلطان دین ‌ او ید الله است در عین الیقین

حق خدا گفته است در خم غدیر ‌ با رسول الله ز آیات منیر

ایها الناس این بود الهام او ‌ آنکه از حق آمده پیغام او

گفت کن تو با خلایق این ندا ‌ هستم اینها خود رسول بر شما

هر چه حق گفته است من خود آن کنم ‌ بر شما اسرار حق ابلاغ کنم

چونکه جبریل آمد و با من بگفت ‌ من بگویم با شما راز نهفت

این چنین گفته است قهار جهان ‌ حی و قیوم و خدای غیب دان

مرتضی والی در این ملک منست ‌ هر که این سر راند اندر آذر است

مرتضی باب علوم مصطفی است ‌ مرتضی کان کرم بحر سخاست

مرتضی نفس رسول مرسلین ‌ مرتضی تلقین ایمان و یقین

مرتضی را چون محمد همدمی ‌ مرتضی را فاطمه خوش محرمی

وله ایضا فی مقام آخر

راز سر لوکشف دانسته ایم ‌ از جهان و ذوق آن وارسته ایم

در طریق مرتضی ره یافته ‌ روز و راه دیگران بر تافته

در شریعت گشته کامل چون فرید ‌ لعنت بسیار کرده بر یزید

چون حسین مرتضی دیده جفا ‌ همچو ایشان صبر کرده در بلا

پانصد و هشتاد و سه بگذشت سال ‌ هم ز تاریخ رسول ذو الجلال



منقول من شرح

قاضی میر حسین در شرح دیوان میفرماید وجابر بن عبد الله انصاری

گوید ما اشبه قتل علی عمراً بما قص الله قصة داود وجالوت و حذیفه

گوید والذی نفس حذیفة بیده لعمله ذلک الیوم اعظم اجراً من عمل اصحاب محمد

الی یوم القیامة وایضا گوید ومرویست که عمر بن خطاب با مرتضی گفت هلا

سلبت یا علی درعه فما لاحد درع مثلها و علی گفت انی استحییت عن سواة ابن

عمی وایضا گوید حکایت میرود در شرح حمایه گوید که خواهر عمرو بعد از قتل او گفت

لو کان قاتل عمرٍو غیر قاتله ‌ بکیته ما اقام الروح فی الجسد

لکن قاتله من لا یعاب به ‌ وکان یدعی قدیما بیضة البلد

وقال امیر المؤمنین علیه السلام

انا علی وابن عبد المطلب ‌ اخو النبی المصطفی المنتجب

رسول رب العالمین قد غلب ‌ بینه رب السماء فی الکتب

وکلهم یعلم لا اقول کذب ‌ ولا بزور حین بدء بالنسب

قاضی میر حسین میگوید میفرماید من علی و پسر عبد المطلب برادر پیغمبر برگزیده از انس برگزیده

از جن فرستاده پروردگار عالمها که بحقیقت غلبه کرده هویدا کرده است او را

پروردگار آسمانها در کتابهای آسمانی و همه ایشان میدانند برادری

من و او را نیست این سخن کاذب و نه دروغ از زمان که دستان کرده شود

فتح وجه اطلاق اخو النبی بر حضرت ناظم آنکه پیغمبر صلعم در سال هجرت میان

مهاجرین و انصار بکیفیت مواخات فرمود بمرتبه که از یکدیگر میراث بردند

و بر ذوی الارحام مقدم باشند و بعد از غزاء بدر آیة و اولوا الارحام

بعضهم اولی ببعض نازل شد و حکم مواخات بر میراث انقطاع یافت
و هر یک از مهاجرین و انصار چهل و پنج کس بودند و بعضی گویند صد و پنجاه کس
و ترمذی از ابن عمر روایت کند که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم عقد مواخات میان
مهاجرین و انصار فرمود علی ع آمد و اشک از دیدهٔ مبارک او روان بود
و گفت آخیت بین اصحابک ولم تواخ بینی وبین احد حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود انت اخی فی الدنیا والآخرة و امام نواوی در تهذیب الاسماء
نزد بیان زبیر تصریح فرموده که عقد مواخات دو نوبت بود اول در مکه میان
مهاجرین و انصار و ثانی اینکه مذکور شد و مصراع رابع اشاره است بذکر
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در فصل نهم از سفر اول توریة
و در فصل یازدهم و فصل بیستم از سفر پنجم توریة و در فصل بیست و دوم
از کتاب شعیا و تفصیل آن در بیان آیة یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی
التی انعمت علیکم از تفسیر کبیر امام فخر الدین مسطور است و در زبور داود
خطاب بحضرت رسالت است که رحمت بر لب و دندان تو فایض باد و بر
تو تا ابد پاینده باد شمشیر حمایل کن که حمد و ثنای تو غالب است و سخن حق بگو
که ناموس و شریعت تو مقرون بهیبت و قوت و نصرت خواهد بود و مجموع
امم مسخر تو خواهند شد و عیسی ع با حواریین گفت انا اذهب و سیاتیکم
الفارقلیط روح الحق الذی لا یتکلم من قبل نفسه انما یقول کما یقال له و معنی
فارقلیط فرق کننده است میان حق و باطل و بعضی گویند کاشف خفیات
است و اسم آنحضرت ع در بعضی کتب سالفه ماد ماد است یعنی طیب طیب
و قال فی موضع آخر منه حکایت حضرت پیغمبر صلعم در سنه سبع متوجه فتح
خیبر شد و اول حصن ناعم بگرفت پس حصن صعب بن معاذ پس حصن قموص

فارقلیط را

و چون



و چون بحصن وطیح و سلالم رسید رایة خود بابی بکر داد و بحرب فرستاد و
فتح نشد پس بعمر داد و فتح نشد و بخاری و مسلم از سهل بن عبد الله
روایت کنند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لاعطین
هذه الرایة غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله و یحبه الله
و رسوله چون صباح شد صحابه بیامدند و هر یک امید داشتند که رایة
با ایشان دهد پس حضرت پیغمبر صلعم فرمود این علی بن ابیطالب ع
گفتند یا رسول الله صلعم چشم او درد میکند فرمود او را بیارید چون بیامد
حضرت رسالت صلعم آب دهن مبارک بر دو چشم او مالید و درد
زایل شد و رایة خود باو داد و گفت قاتلهم حتی یکونوا مثلنا نفذ
علی رسلک حتی تنزل بساحتهم ثم ادعهم الی الاسلام واخبرهم
بما یجب علیهم من حق الله تعالی فو الله لئن یهدی الله بک رجلا واحدا
خیر لک من حمر النعم پس علی ع با لشکر اسلام متوجه شد و آتش
حرب بر افروخت و در اثناء محاربه سنگی از حصار انداختند و سپر
از دست مبارک او افتاد و در حصن را بگرفت و سپر خود ساخت
و جنگ میکرد تا عروس فتح از نقاب غیب جلوه نمود و حسان
بن ثابت در این باب گفته

| | |
|---|---|
| دواء فلما لم یحس مداویا | وکان علی ارمد العین یبتغی |
| فبورک مرقیا وبورک راقیا | شفاه رسول الله منه بتفلة |
| کمیا شجاعا فی الحروب محامیا | وقال ساعطی الرایة الیوم فارسا |
| | یحب الهی والاله یحبه |

به يفتح الله الحصون الاوابيا ○ فخص به دون البرية كلها
عليا وسماه الوصي المواخيا

ورواية مذكور در بيت اول باية مذكور
درحديث منقول از سهل بن سعد است وامام احمد از عبد الرحمن بن
ابي ليلى رواية كند كه علي ع در تابستان جامه زمستان ودر زمستان
جامه تابستان پوشيدى وجراين پرسيدم كفت در روز خيبر كه مرا
درد چشم بود حضرت نبي صلعم فرمود اللهم اذهب عنه الحر والبرد ومن
ازانروز سرما وكرما نيافتم وازابو رافع مولى نبي صلعم روايت كند
كه من وهفت كس ديكر نتوانستيم كه در خيبر كه علي ع كنده بود ازجاي
بجنبانيم وحضرت مرتضى ع فرمود والله ما قلعت باب خيبر
بقوة جسمانية وانما قلعتها بقوة ربانية وقال الشيخ المقتول
في التلويحات قد يحركون اجساما يعجز عن تحريكها النوع ونعلم
انا اذا كنا على طرب وهزة نعمل ما يتقاصر عن عشرة حين زالت عنا
فما ظنك بنفس طربت باهتزاز علوي واستضاءت بنور ربها
فحركت ما عجز عنه النوع وقد اتصلت على الافق المبين بذي قوة
عند ذي العرش مكين مطاع ثم امين انتهى كلام القاضي في هذا المقام

قال امير المؤمنين ع

كاني بنفسي واعقابها ○ وبالكربلاء ومحرابها
فتخضب منا اللحى بالدماء ○ خضاب العروس باثوابها
اراها ولم يك راي العيان ○ واوتيت مفتاح ابوابها

مصائب



مصائب تابى من ان يرد ○ فاعددها قبل منتابها

كاني بنفسي اي كاني الان مع نفسي كاشف على الاحوال التي تاتي بعد هذا وعقب
الرجل ولده وولد ولده وكربلا موضع نزديك كوفه كرب بمعنى بلا درانجا
روبنمود ومقتل امام حسين عليه السلام بعمل ومحراب محل حرب وامام راغب كويد
وجه تسميه محراب آنست كه موضع محاربه شيطانست وهوا وخضاب رنك
كردن اللحية ريش ولحى جمع آن والعروس نعت يستوي فيه الرجل والمراة
يقال رجل عروس في رجال عرس وامراة عروس في نساء عرائس
ولم يك دراصل لم يكن لام بواسطه كثرة استعمال افتاده وراي ديدن
وعاينت الشيء عيانا اذا رأيته بعينك وايتا دادن وآوردن
ومفتاح كليد وباب در وابا سر باززدن ورد باز كردانيدن واعداد
كارسازى كردن وانتاب فلان القوم اي اتاهم مرة بعد اخرى وهو
افتعال من النوبة ومنتاب اسم زمان وضمير اعقابها راجع بنفس كه مؤنث
سماعي است ومصراع ثالث موافق احاديث واخبارى كه در فاتحه بعينها
برتو شعور بران تافت وبتفصيل رقم بيان يافت ومصراع رابع دال بر
عدم مبالات حضرت ناظم بشهادت ومشعر بمفاخرت ومباهات اواز
فوز باين سعادت واراها بفتح همزه از روايت است يا بضم از اراءة واول
مناسب لم يك راى العيان اي لم يكن تلك الرؤية وثاني ملايم واوتيت
بضم تا ومصائب خبر مبتداى محذوف وبيت ثالث ورابع اشاره بانكه حضرت
مرتضى علي ع در وقت توجه شام بكربلا رسيد ودر پاى نخلى فرود آمد
واوراخواب ربود وناكاه برجست وبا ابن عباس كفت رايت رجالا
بيض الوجوه قد نزلوا من السماء في ايديهم اعلام بيض وهم متقلدون السيوف

لهم لخطوا حول هذه الارض خطة ثم رایت هذا النخل وقد ضربت بسعفها
الارض ورایت نهراً یجری بالدم العبیط ورایت ابنی الحسین ع وقد
غرق فی ذلک الدم وهو یستغیث ولا یغاث ثم ان رایت اولئک
الرجال البیض الوجوه الذین نزلوا من السماء وهم ینادون ویقولون
صبراً آل الرسول صبراً فانکم تقتلون علی ایدی شرار الناس وهذه الجنة
مشتاقة الیک یا اباعبدالله ثم تقدموا الی یعزوننی وقالوا ابشر
بالحسین فقد اقر الله عینک بابنک الحسین غداً یوم یقوم الناس لرب
العالمین میفرماید کو یا من باجود و اولاد اولاد ادم درکربلا و محل کرب و بلا ام
پس رنگ کرده از ماریشها نجو نهار رنگ کردن عروس بجامهای او دیدم
دیدم اینواقعه آن هست این دیدن بچشم سر و داده شده ام کلید
در بار او این واقعه مصیبت چنداست که سر باز زنند ترا از انکه باز کرده
شوند پس کار سازی کن برای آن مصیبتها پیش از زمان آمدن آن

ای خورده ز کاسهٔ محبت باده ۵ با شربت توحید ز مادر زاده ۵
شد کشف مرا که کشته خواهیم شدن ۵ باید که برای آن شوی آماده ۵

**حکایت** اعقاب حضرت مرتضی علی علیه السلام که در کربلا شهید شدند
امام حسین علیه السلام بود و پنج برادرش عبدالله و عثمان و جعفر و محمد اصغر
و عباس و دو پسرش علی اکبر و عبدالله و اول یازده سال داشت و دوم یکسال
و نیم و قاسم پسر امام حسن ع واو ده سال داشت و هشام کلبی از عمرو بن
ابی مقداد روایت کند که در آن روز او از آمد **شعر**

ایها



ایها القاتلون جهلاً حسیناً ۵ ابشروا بالعذاب و التنکیل ۵
کل اهل السماء یدعو علیکم ۵ من نبی و مرسل و قبیل ۵
قد لعنتم علی لسان داود ع ۵ و موسی و صاحب الانجیل ۵

**قال امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام**

سقی الله قائمنا صاحب ۵ القیامة والناس فی دابها ۵
هو المدرک الثار لی یا حسین ۵ بلی لک فاصبر علی تعابها ۵
لکل دم الف الف وما ۵ یقصر فی قتل احزابها ۵
هنالک لاینفع الظالمین ۵ قول بعذر واعتابها ۵

سقی آب دادن و مراد اینجا رحمت قائمنا ای القائم بامر الدین منا و هو
المهدی الموعود علیه السلام وقد مر ذکره فی الفاتحة السابعة وصاحب
همراه والقیامة عبارة عن القیام المذکور فی قوله تعالی یوم یقوم الساعة
و قوله تعالی یوم یقوم الناس لرب العالمین و اطلاق صاحب مهدی
باعتبار انکه بعد از انقضاء خلافه او قیام ساعت خواهد بود و بعضی
گویند هر امری از امور شریعت ظاهری دارد که خواص و عوام بان مامور
و باطنی دارد که مخصوص خواص است و در وقت ظهور مهدی ع ابراز
بواطن و اظهار حقایق شود پس یوم تبلی السرائر باشد و داب
کار و خوی و داب فلان فی عمله داباً ای جد و تعب من الثالث والادراک
اللحوق یقال مشیت حتی ادرکته و عمشت حتی ادرکت زمانه والثار طلب الدم

واصله الهمزة والصبر حبس النفس عن الجزع از ثاني واتعاب بفتح جمع
تَعَب بمعنى رنج وبكسر رنجانيدن وتقصير سستی کردن وقتل کشتن
از اول وحزب گروه وهنالک اینجا برای اشاره بزمان مثل هنالک ابتلی
المؤمنون ونفع سود کردن از ثالث وظلم ستم کردن وعذر بهانه واعتاب
خوشنود کردن میفرماید رحمت کناد قائم ما را همراه قیامت وحال انکه
مردم در کار خود یا در تعب آن مصائب باشند او دریابنده طلب خون
مرا ای حسین بلکه مر تورا پس صبر کن برای رنجها از مصائب برای هر خونیت
هزار خون وتقصیر نکند در کشتن گروهها از مصائب انزمان سود ندهد ظالمانرا
گفتار بعذر وخشنود کردن آن **شعر** آندم که شود ظهور مهدی واقع
مهرم شود از برج ولایت طالع ٥ او خون عز از اهل ضلالت طلبد
هر عذر که گویند نباشد نافع **حکایت** در سنه وستین
هجری مختار بن ابی عبیده ثقفی در کوفه بمشورهٔ امام محمد بن حنیفه خروج
کرد وامام محمد را مهدی می خواندند واو را خلیفهٔ مهدی وشمر ذی الجوشن وعمر
سعد وحفص پسر او را بکشت وسرهای ایشان را بمدینه نزد امام محمد فرستاد
وهر که در قتل امام حسین ومتعلقان او علیهم السلام سعی کرده بود
بکشت وابراهیم بن مالک اشتر از قبل او با عبید الله بن زیاد محاربه کرد
واو را بقتل آورد وامام حسن عسکری ع در تفسیر خود روایت کند
که حضرت مرتضی ع فرموده سَيُقْتَلُ وَلَدِي الْحُسَيْنُ ع وَسَيَخْرُجُ غُلَامٌ

مِنْ



مِنْ ثَقِيف ويقتل من الذين ظلموا ثلثمائة وثلثة وثمانين الف رجل
گفتند مَنْ هُوَ گفت هو المختار بن ابی عبیدة الثقفی وامام محمد پسر
مرتضی علی ع بود ومادر او از بنی حنیفه بود بنا بر این او را ابن حنیفه می
گفتند وشصت ونه سال عمر داشت ودر سنهٔ احدی وثمانین وفات
یافت لیکن شیعهٔ او بر آنند که او زنده است در کوه رضوا ومهدی
موعود است ودر وقت ظهور او عالم از عدل مملو خواهد شد

## وقال عليه السلام

أَنَا الدِّينُ لَا شَكٌّ لِلْمُؤْمِنِينَ ٥ بِآيَاتِ وَحْيٍ وَإِيجَابِهَا
لَنَا سِمَةُ الْفَخْرِ فِي حُكْمِهَا ٥ وَصَلَّتْ عَلَيْنَا بِإِعْرَابِهَا
نُصَلِّ عَلَى جَدِّكَ الْمُصْطَفَى ٥ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَطُلَّابِهَا

الدين الطاعة والجزاء واستعير للشريعة والشك اعتدال النقيضين
عند الانسان وتساويهما والايمان التصديق والمراد في العرف التصديق
بما علم مجيئه من عند الله ضرورة والوحي الكتاب والرسالة والالهام والايجاب
واجب کردن والوسم التأثير والسمة الاثر وحکم سخن درست وتصلیه درود
دادن واعراب بیان کردن وجد پدر پدر وپدر مادر واصطفاء برگزیدن
ومصطفى از اسماء پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وتسلیم سلام کردن
وحمل دین بر انا برای مبالغه یعنی علاقهٔ من با دین بمرتبه ایست که گویا عین دینم
وللمؤمنين متعلق بنسبة انا الدين یا خبر لا وبآیات متعلق بمؤمنین یا بنسبة
انا الدين ومصراع ثالث اشارت بآیات وارده در شان اهل البیت علیهم السلام

و تفصیل آن در فاتحهٔ سابعه گذشت و مصراع رابع اشارتست بقرائت
نافع و ابن عامر و یعقوب باضافه در سلامٌ علی آلِ یاسین و بآنچه بعضی از
گفته اند که مراد از یاسین حضرت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و امام
نواوی در تهذیب الاسماء گوید روی عن علی بن ابیطالب ع قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الله تعالی سمانی فی القرآن بسبعة
اسماء محمد و احمد و طه و یس و المزمل و المدثر و عبد الله یا اشاره بلطف
قل الله و سلامٌ علی عبادهِ الذین اصطفی و شرح لطافه باعراضها برتو
اولو الالباب از تحریر افزون و از حیز تقریر برونست و از لطافت مقام
آنکه یاسین مرتبهٔ لقا و فناست و مقوم باطن محمد صلی الله علیه و آله و سلم
یعنی بینات او که عدد قلب است و اسناد وصلت بآیات مجازیست
میفرماید من دیدم بی شک هر جمعی را که ایمان دارند بآیات قرآن
و واجب ساختن آن آیات محبت مرا بر مؤمنان هر مرا است
نشانهٔ فخر در سخن درست آن و درود داد بر ما به بیانی که مخصوص
بآن پس درود ده بر پدر مادر خود که برگزیده است از جمیع موجودات
و سلام کن بر او و بر طالبان آن آیات **شعر**

ای دوست ستون خانهٔ دین ماییم ۵ سلطان سپهر عقل و تمکین ماییم
آندم که ز روی صدق قرآن خوانیم ۵ این نکته بدان که آل یاسین ماییم

**خبر دادن از خروج مهدی موعود ع به بخت فرخ و طالع مسعود**

بُنَیَّ اِذا ما جاشَتِ الترکُ فانتظِر ۵ وِلایةَ مهدیٍّ یقومُ و یعدِلُ

وذل



وذلّ ملوکُ الارضِ من آلِ هاشمٍ ۵ وبویعَ منهم من یلذُّ و یهزِلُ
صبیٌّ من الصبیانِ لا رأیَ عندَه ۵ ولا عندَه جِدٌّ ولا هو یعقِلُ
فثمّ یقومُ القائمُ الحقُّ منکمُ ۵ وبالحقِّ یأتیکم وبالحقِّ یعمَلُ
سمیُّ نبیِّ اللهِ نفسی فداؤُه ۵ فلا تخذِلوهُ یا بنیَّ وعجِّلوا

جیش و جیاشه و جیشان بجوش آمدن دیگ و موج زدن دریا و ترک
طایفهٔ مردم از اولاد یافث بن نوح ع و مهدی نیز متصف بصفت
کمال از اولاد فاطمه علیها السلام که پیغمبر ص وعده کرده بظهور
و ابن سلمه گوید شنیدم از پیغمبر ص فرمود المهدی منی اجلی الجبهة
اقنی الانف یملأ من عترتی من ولد فاطمة و ابو سعید خدری گوید
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود المهدی منی اجلی الجبهة اقنی
الانف یملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً یملک
سبع سنین و هم ابو سعید گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود بلاءٌ یصیب هذه الامة حتی لا یجد الرجل ملجأً یلجأ الیه من الظلم
فیبعث الله رجلاً من عترتی اهل بیتی یملأ الارض قسطاً و عدلاً کما
ملئت ظلماً و جوراً و اختلف فیه فذهب اهل السنة الی انه امام
عادلٌ من ولد فاطمة یخلقه الله متی شاء و یبعثه نصرةً لدینه
و زعمت الامامیة من الشیعة انه محمد بن حسن العسکری اختفی عن
الناس خوفاً من الاعداء و لا استحالة فی طول عمره کنوح و لقمان و خضر علیهم السلام

و هزل بازی کردن از ثانی و صبیان جمع صبی و جه بکسر یا بفتح و سمی هم
نام و سمی حبیب الله اشاره بحدیثی که ابن مسعود از پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم روایت کرده لا یذهب الدنیا حتی یملک العرب رجل
من اهل بیتی یواطئ اسمه اسمی **میفرماید** ای پسر که من چون جوش کند
ترک پس چشم بدار حکومة مهدی را که بر خیزد پس عدل کند و خوار شوند
پادشاهان از غلبهٔ آل هاشم و بیعة کرده شوند از ان پادشاهان
آنکس اگر مزه کند و بازی کند کودکی از کودکان که نباشد هیچ اندیشه
نزد او و نه نزد او حد باشد و نه او خردمند باشد پس انجا بر خیزد
قایم حق از شما و بحق آید شما را و بحق کار کند هم نام پیغمبر خدا
نفس من فدای او باد پس فرو مگذارید او را ای پسران من و بشتابید
رو و زیرک شود ستر ولایت ظاهر ۵ وز هر طرفی شود هدایت ظاهر ۵
از مشرق توحید بر آید خورشید ۵ گردد همه جا نور عنایت ظاهر ۵
**فتح** اکثر اکابر رموز در تاریخ مهدی گفته و گوهر تحقیق بالماس
خاطر سفته اند بتخصیص شیخ سعد الدین محمد حموی قدس سره از اشعار اوست
اذا بلغ الزمان عقیب صوم ۵ ببسم الله فالمهدی قاما
تا بسته لم بر و قد تو امید ۵ لرزد همه دم ز بیم هجران چون بید
گلهای سفید در چمن دانی چیست ۵ شد دیدهٔ ان ز انتظار تو سفید
هر روز نه جوی چشم من خون گذرد ۵ آه دل گرم من ز گردون گذرد

٧٧



من بر سر راه او پری منتظرم ۵ آشفته و سرگشته که او چون گذرد
و امید بکرم و هاب النعم آنکه با جره ها بکحل الجواهر آستان آنحضرت دو چشم
یابد و آفتاب عالمتاب حقیقة جامعهٔ او بر در و بام تشخص ما تابد
و ما ذلک علی الله بعزیز **خطاب بشیخ عتیق ابی بکر صدیق**
تعلّم ابا بکر و لا تک جاهلا ۵ بانّ علیّا خیر حاف و ناعل ۵
و انّ رسول الله اوصی بحقّه ۵ و اکّد فیه قیله فی الفضائل ۵
و لا تبخسنه حقّه و اردد الوری ۵ الیه فانّ الله اصدق قائل ۵
تعلّم آموختن و حافی برهنه پای و ناعل پوشنده کفش و ایصاء وصیة
کردن و تاکید استوار کردن و فضیلة هنر و بخس کاستن حق از ثالث
**میفرماید** بیاموز ای ابو بکر و مباش جاهل بانکه علی بهتر هر پا برهنه و پوشنده
کفش است و بدانکه مر رسول خدا صلعم وصیة کرد بحق او و استوار کرد در او
گفتار خود را در هنرها و کم مکن از او حق او را و باز گردان خلایق را با او
چه بدرستیکه خدا راست ترگوینده است **رباعی** سرچشمه علم و معرفت جان علیست ۵
هر کس که از ان چشمه خورد آب ولیست ۵ خورشید که بهر طالعش راجع شد ۵
در باب کمال فضل او نص جلیست ۵ انتهی کلامه فی هذا المقام
**خطاب بحارث اعور همدانی و نوید دادن او بفیض رحمانی**
یا حار همدان من یمت یرنی ۵ من مؤمن او منافق قبلا
یعرفنی طرفه و اعرفه ۵ بنعته و اسمه و ما فعلا
و انت عند الصراط معترضی ۵ فلا تخف عثرة و لا زللا

حارث اعور همدانی از خواص مرتضی علیه السلام بود و ترخیم او بضرورت است چه ترخیم منادای مضاف در سعهٔ کلام جایز نیست ورایة قبلا بالفتح والضم مقابلة وعیانا والنعت الصفة وصراط راه والمراد فیهما ما نطق به الحدیث النبوی وهو جسر ممدود علی جهنم ادق من السیف واحد من غرار السیف ای حدة یعبره اهل الجنة ونزل به اقوام اهل النار واعراض کسی را فرا پیش آمدن در چیزی میفرماید

ای حارث همدانی هر که بمیرد ببیند مرا مؤمن یا منافق بشناسد مرا چشم او وبشناسم اورا بصفة او ونام او وانچه کرده باشد وتو نزد صراط پیش آینده باشی مرا پس مترس بسر در آمدن را ونلغزیدن را **شعر**

هرکس که بجان محب حیدر باشد ٥ وز مهر علی دلش منور باشد ٥
روزیکه ازین سرای ویران برود ٥ در باغ بهشت ز اهل کوثر باشد ٥

**حکایت** ثعلبی از ابن عباس رضی الله تعالی عنه روایت کند که مراد از اعراف در آیهٔ وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم موضعی بلندیست از صراط که عباس وحمزه وعلی ع وجعفر ذوالجناحین انجا باشند ودوستان خود را بسفید رویی شناسند ودشمنان خود را بسیاه رویی ومرویست که حضرت مرتضی علی علیه السلام بایکی از اصحاب خود فرمود آیا خبر دهم ترا از نیکی که هر که با آن نیکی بقیامت آید در بهشت رود واز بدی که هر که آن بدی را آورد سرنگون بدوزخ افتد گفت بلی یا امیر المؤمنین گفت آن نیکی دوستی ما ست وان بدی دشمنی ما پس این آیه خواند من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من

فزع



فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار ومؤید این سخن است آنچه در فاتحهٔ سابعه گذشت که صاحب کشاف از سدی روایت کرده که مراد از حسنه در آیهٔ ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا مودة اهل بیت است ع انتهی کلامه **وقال علیه السلام ایضا**

اَقُولُ لِلنّارِ حِینَ تُوقَفُ لِلعَرضِ ٥ ذَرِیهِ لاتَقرَبِی الرَّجُلا ٥
ذَرِیهِ لاتَقرَبِیهِ اِنَّ لَهُ ٥ حَبلاً بِحَبلِ الوَصِیِّ مُتَّصِلا ٥
اُسقِیكَ مِن بارِدٍ عَلی ظَمَأٍ ٥ تَخالُهُ فِی الحَلاوَةِ العَسَلا ٥
قَولُ عَلِیٍّ لِحارِثٍ عَجَبٌ ٥ کَم ثَمَّ اُعجُوبَةٌ لَهُ جُمَلا ٥

وقف باز داشتن وعرض عرضه کردن وحلاوة شیرین شدن وعسل انگبین وثم بالفتح والاعجوبة بالضم العجب وجمل بضم جیم جمع جمله میفرماید

گویم مر آتش را انزمانکه باز داشته شوی برای عرضه کردن بگذار اورا ونزدیک شو این مرد را بگذار اورا ونزدیک مشو اورا بدرستیکه مر او را ریسمانیست بریسمان وصی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پیوسته آب دهم ترا از آب سرد بر تشنگی که پنداری آنرا در شیرینی انگبین گفتار علی ع مر حارث را عجب است بسیار انجا است عجب مر او را جملها **شعر** رباعی

فردا که شود بهشت ودوزخ تقسیم ٥ وز حکم خدا شوند مردم بدو نیم ٥
یاران علی شراب کوثر نوشند ٥ وانگاه وطن کنند در باغ نعیم ٥

والنكد

صدقته وجمیع الناس فی ظلم من الضلالة والاشراك والطغیان

فالحمد لله فردا لا شریك له البر بالعبد والباقی بلا امد

قال امیر المؤمنین ع

ظلم بضم ظا جمع ظلمت و اشراك انباز آوردن باخدا و امد پایان و در بعض نسخ
بجای امد احد آمده میفرماید راست گوی داشتم او را و همه مردم در تاریکیها
بودند از گمراهی و انباز آوردن و لی چیزی پس سپاس مر خدا را یکانه که هیچ انباز
نیست مر او را نیکوکار به بنده و پاینده بی پایان ای برده ز همسران بهر و حسن
در شرم رخت کرده گل تازه عرق از شوق جمال جان فزایت در شام
پر خون شده است کاسه چشم شفق **حکایت** ابن اثیر گوید که مرتضی ع نزد اکثر
اول مردانست که باسلام در آمدند و اختلاف کرده اند که در وقت اسلام
چند ساله بوده است هفت و هشت و ده و سیزده و چهارده و پانزده و شانزده
گفته اند و ثعلبی در تفسیر والسابقون الاولون گفته که قد اتفقت العلماء
علی ان اول من آمن بعد خدیجة من الذکور برسول الله صلعم علی بن ابی طالب ع
و هو قول ابن عباس و جابر بن عبد الله الانصاری و زید بن ارقم و محمد بن المنکدر
و ربیعه و ابی الجارود و ترمذی از ابن عباس روایت کند که اول من صلی علی ع
و از انس روایت کند که بعث رسول الله ص یوم الاثنین و صلی علی ع یوم الثلثا و امام
احمد حنبل از عفیف کندی روایت کند که من بتجارت رفتم و در بازار منی با عباس
معامله داشتم دیدم که مردی از خیمه بیرون آمد و احتیاط آفتاب کرد و بنماز مشغول شد
و از عقب او زنی و پسری که نزدیک به بلوغ بود بیرون آمدند و اقتدا باو کردند من با عباس
گفتم این کیست گفت این محمد پسر عبد الله است برادرزاده من و این زن خدیجه است و این پسر علی
پسر ابو طالبست گفتم چه کار میکنند گفت نماز میگذارد و دعوی پیغمبری میکند و تابع او
نیست مگر زن او و پسر عم او و حیت اول موافق این روایتست و امام علی بن احمد واحدی
از جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که حضرت مرتضی ع این ابیات میخواند و حضرت
پیغمبر صلعم میشنید پس تبسم کرد و فرمود صدقت یا علی انتهی کلامه

منقول



منقول من کتاب صراط المستقیم (كشف الغمة) قال عباس ابن عبد المطلب
بعد سماع وقوع البیعة علی ابی بکر بن ابی قحافه

ما كنت احسب ان الامر منصرف — عن هاشم ثم منها عن ابی حسن
الیس اول من صلی لقبلتكم — واعلم الناس بالآثار والسنن
واقرب الناس عهدا بالنبي ومن — جبریل عون له بالغسل والكفن
من فیه ما فی جمیع الناس كلهم — ولیس فی الناس ما فیه من الحسن
ماذا الذی ردکم عنه فنعرفه — ان بیعتكم من اول الفتن

وقال مصنف صراط المستقیم رحمه الله قال الآمدي

علومكم وان كثرت هباء — بلا فضل وفضلكم فضول
اتعتقدون قاتل آل طه — غدا فی الحشر ینجو والقتیل
ودینكم القیاس فهل لهذا — متی انصفتم نقض العقول

وقال رحمه الله تعالی فیه وفی تفسیر الشیرازی من علمائهم

فی قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر یعنی محمدا صلعم وعلیا
وفاطمة والحسن والحسین ع هم اهل العلم والعقل
والبیان والله ما سمی المؤمن مؤمنا الا كرامة
لامیر المؤمنین علی ع وایضا قال فی هذا الکتاب

وقال فضل بن روزبهان

وائمتنا بحمد الله لم ينقل احد من مبغضيهم عنهم نوعا من العصيان على مرور الازمان بل نقلوا فضائلهم وتعبدا تهم وانشا الخاص والعام المدايح والمحامد فيهم قال ابن حنبل **شعر**

قوما نجوما في السماء زواهر … في برج ثاني عشر طالع قمرا

ومنازل القمر المنير عليهم … سعد السعود وعزهم دبرانها

شرفت بوطئهم البلاد وان علوا … فلل المنابر شرفت عيدانها

سل عنهم الليل البهيم وانهم … في كل ظلمة حندس رهبانها

**وقال زيد بن مزيد**

خلافة الله من هارون ثابتة … وفي بنيه الى ان ينفخ الصور

ارث النبي لكم من دون غيركم … حق من الله في القران مسطور

**وقال القاضي نور الله الشوشتري رحمه الله في احقاق الحق**

من مبلغ عنا النبي محمدا … ان الورى عادوا الى العدوان

ان الذين امرتهم ان يعدلوا … لم يعدلوا الا عن الايمان

غصبوا امير المؤمنين مكانه … واستاثروا بالملك والسلطان

بطشوا بفاطمة البتول واحرزوا … ميراثها طعنا على القران

**وقال فضل بن روزبهان في مدح اهل البيت ع والفضل ما شهدت به الاعداء**

ومن الغرائب ان ذالك الرجل وامثاله

ينسبون



ينسبون مذهبهم الى الائمة الاثني عشر رضوان الله عليهم اجمعين وهم صدور ايوان الاصطفاء وبدور سماء الكرامة ومفاتيح ابواب الكرم ومحاويج هواطل النعم وليوث غياض البسالة وغيوث رياض الايالة وسباق مضامير السماحة وخزان نقود الرجاحة والاعلام الشوامخ في الارشاد والهداية والجبال الرواسخ في الفهم والدراية وهم كما قلت فيهم **شعرا**

شم المعاطس من اولاد فاطمة … علوا رواسي طود العز والشرف

فاقوا العرانين في نشر الندى كرما … بسمح كف خلا عن هجنة السرف

تلقاهم في غداة الروع اذ رجفت … اكناف اكفاهم من رهبة التلف

مثل الليوث الى الاهوال سارعة … حماسة النفس لا ميلا الى الصلف

بنو علي وصي المصطفى حقا … اخلاف صدق نموا من اشرف السلف

**منقول من صراط المستقيم**

اتباع كل قوم اعرف بمذاهبهم فالشيعة اعرف بمذاهب العترة اللتي رفع النبي الضلالة عمن تمسك بهم والعترة قد اثنت على الشيعة بالورع والديانة فيعلم كل عاقل موافقتهم لها في العقايد والامانة

وقال في موضع آخر

**وانا اسئل الله خالقي بعظيم ثواب الشريف الفارقي**

ابو حنيفة عند القوم متبع ٥ وباقر العلم فيهم ليس يتبع

وجعفر عندهم في الصدق متهم ٥ والشافعي امام صادق ورع

ومالك ما لك للامر عندهم ٥ مصدق قوله في الفقه متبع

وكلما جاءهم عن احمد قبلوا ٥ فيما يقول وما ياتي وما يدع

هذا يحلل ما هذا يحرمه ٥ وذاك يرفع في الفتوى وذا يضع

وكل مخط مصيب عندهم ابدا ٥ هذا لعمرك بئس المذهب الشنع

ويتركون المصابيح التي عرفت ٥ بها الشرائع والاعياد والجمع

**وله ايضا**

الشافعي من الائمة واحد ٥ ولديه ذا الشطرنج غير حرام

وابو حنيفة قال وهو مصدق ٥ فيما يبلغه من الاحكام

شرب المثلث والمنصف جائز ٥ فاشرب على طرب من الايام

واباح مالك للسفاح تطرفا ٥ وبه قوام الدين والاسلام

ولابن حنبل في النصوص فتاوى ٥ ان رد ما قد ناله بتمام

ورواة مكة رخصوا في متعه ٥ وهم رعاة مصالح الاحكام

فاشرب ولط وازن وقامر واحتجج ٥ في كل مسئلة بقول امام

خطبة



**خطبة لامير المؤمنين عليه السلام** منقول من روضة الكليني ره

علي بن ابراهيم عن ابيه عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عثمان عن سليم بن قيس الهلالي قال خطب امير المؤمنين ع فحمد الله واثنى عليه ثم صلى على النبي ثم قال الا ان اخوف ما اخاف عليكم خلتان اتباع الهوى وطول الامل اما اتباع الهوى فيصد عن الحق واما طول الامل فينسي الاخرة الا ان الدنيا قد رحلت مدبرة وان الاخرة قد ترحلت مقبلة ولكل واحدة بنون فكونوا من ابناء الاخرة ولا تكونوا من ابناء الدنيا فان اليوم عمل ولا حساب وان غدا حساب ولا عمل وانما بدء وقوع الفتن من اهواء تتبع واحكام تبتدع يخالف فيها حكم الله يتولى فيها رجال رجالا الا ان الحق لو خلص لم يكن اختلاف ولو ان الباطل خلص لم يخف على ذي حجى لكنه يؤخذ من هذا ضغث ومن هذا

ضغث فيمزجان فيجتمعان فيجللان معاً فهنالك
يستولي الشيطان على اوليائه ونجا الذين
سبقت لهم من الله الحسنى اني سمعت
رسول الله ص يقول كيف انتم اذا لبستكم فتنة
يربو فيها الصغير ويهرم فيها الكبير يجري الناس
عليها ويتخذونها سنة فاذا غير منها شيء
قيل قد غيرت السنة وقد اتى الناس منكرا ثم
تشتد البلية وتسبى الذرية وتدقهم الفتنة
كما تدق النار الحطب وكما تدق الرحى
بثفالها ويتفقهون لغير الله ويتعلمون لغير العمل
ويطلبون الدنيا باعمال الآخرة ثم اقبل بوجهه
وحوله ناس من اهل بيته وخاصته وشيعته
فقال قد عملت الولاة قبلي اعمالا خالفوا فيها رسول
الله ص متعمدين لخلافه ناقضين لعهده مغيرين
لسنته ولو حملت الناس على تركها وحولتها الى
مواضعها والى ما كانت في عهد رسول الله ص

لتفرق



لتفرق عني جندي حتى ابقى وحدي او قليل من شيعتي
الذين عرفوا فضلي وفرض امامتي من كتاب الله وسنة
رسول الله ص ارايتم لو امرت بمقام ابراهيم ع فرددته
الى الموضع الذي وضعه فيه رسول الله ص ورددت فدك
الى ورثة فاطمة ع ورددت صاع رسول الله ص كما كان
وامضيت قطايع اقطعها رسول الله ص لاقوام لم تمض
لهم ولم تنفذ ورددت دار جعفر رض الى ورثته وهدمتها
من المسجد ورددت قضايا من الجور قضي بها ونزعت نساء
تحت رجال بغير حق فرددتهن الى ازواجهن واستقبلت
بهن الحكم في الفروج والاحكام وسبيت ذراري بني
تغلب ورددت ما قسم من ارض خيبر ومحوت دواوين
العطايا واعطيت كما كان رسول الله ص يعطي بالسوية
ولم اجعلها دولة بين الاغنياء والقيت المساحة
وسويت بين المناكح وانفذت خمس الرسول كما انزل الله
عز وجل وفرضه ورددت مسجد رسول الله الى ما كان
عليه وسددت ما فتح فيه من الابواب وفتحت ما
سد منه وحرمت المسح على الخفين وحددت على

وامرت باحلال المتعتين وامرت بالتكبير على الجنايز
الخمس تكبيرات والزمت الناس الجهرة ببسم الله الرحمن
امرت له
الرحيم واخرجت من ادخل مع رسول الله في مسجده ممن
كان رسول الله صلعم اخرجه وادخلت من اخرج بعد
رسول الله صلعم ممن كان رسول الله صلعم ادخله وحملت الناس
على حكم القران وعلى الطلاق على السنة واخذت
الصدقات على اصنافها وحدودها ورددت الوضوء
والغسل والصلوة الى مواقيتها وشرايعها ومواضعها
ورددت اهل نجران الى مواضعهم ورددت سبايا
فارس وساير الامم الى كتاب الله وسنة نبيه
اذا لتفرقوا عني والله لقد امرت الناس الا يجتمعوا
جواب لو
في شهر رمضان الا في فريضة واعلمهم ان اجتماعهم
في النوافل بدعة فتنادى بعض اهل عسكري ممن
يقاتل معي يا اهل الاسلام غيرت سنة عمر
ينهانا عن الصلوة في شهر رمضان تطوعا ولقد
خفت



خفت ان يثوروا في ناحية جانب عسكري ما لقيت من
هذه الامة من الفرقة وطاعة ائمة الضلالة والدعاة
الى النار واعطيت من ذلك سهم ذوي القربى الذي قال
الله عز وجل ان كنتم آمنتم بالله وما انزلنا على عبدنا
يوم الفرقان يوم التقى الجمعان فنحن والله عنى بذي
القربى الذين قربنا الله بنفسه وبرسوله صلعم فقال ولله
وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن
السبيل فينا خاصة كيلا يكون دولة بين الاغنياء
منكم وما اتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه
فانتهوا واتقوا الله في ظلم آل محمد ان الله شديد
العقاب لمن ظلمهم رحمة منه لنا وغنى اغنانا الله
به ووصى به نبيه صلعم ولم يجعل لنا في سهم الصدقة
نصيبا اكرم الله رسوله صلعم واكرمنا اهل البيت
ان يطعمنا من اوساخ الناس فكذبوا الله وكذبوا
رسوله صلعم وجحدوا كتاب الله الناطق بحقنا ومنعونا
فرضا فرضه الله لنا ما لقي اهل بيت نبي من امته ما لقينا

بعد نبينا صـ والله المستعان وفيها ايضا قال
عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان
عن ابيه عن ابي بصير قال بينا رسول الله صـ ذات يوم
جالسا اذ اقبل امير المؤمنين ع فقال رسول الله صـ
ان فيك شبها من عيسى بن مريم ع ولولا ان يقول
فيك طوايف من امتي ما قالت النصارى في عيسى
بن مريم ع لقلت فيك قولا لا تمر بملأ من الناس
الا اخذوا التراب من تحت قدميك يلتمسون
بذلك البركة قال فغضب الاعرابيان والمغيرة بن
شعبة وعدة من قريش معهم فقالوا ما رضي ان
يضرب لابن عمه مثلا الا عيسى بن مريم ع
فانزل الله على نبيه صـ فقال ولما ضرب ابن مريم
مثلا اذا قومك منه يصدون وقالوا آلهتنا
خير ام هو ما ضربوه لك الا جدلا بل هم قوم خصمون
ان هو الا عبد انعمنا عليه وجعلناه مثلا لبني
اسرائيل ولو نشاء لجعلنا منكم يعني من بني هاشم

ملائكة



ملائكة في الارض يخلفون قال فغضب الحارث بن
عمرو الفهري فقال اللهم ان كان هذا هو الحق من
عندك ان بني هاشم يتوارثون هرقلا بعد هرقل
فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم
فانزل الله عليه مقالة الحارث ونزلت هذه الآية
وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم وما كان الله
معذبهم وهم يستغفرون ثم قال له يا بن عمرو
اما تبت واما رحلت فقال يا محمد صـ بل تجعل لسائر
قريش شيئا مما في يديك فقد ذهبت بنو هاشم
بمكرمة العرب والعجم فقال له النبي صـ ليس ذلك
الي ذلك الى الله تعالى فقال يا محمد صـ قلبي ما يتابعني
على التوبة ولكن ارحل عنك فدعا براحلته فركبها فلما
صار بظهر المدينة اتته جندلة فرضخت هامته ثم
اتى الوحي الى النبي صـ فقال سأل سائل بعذاب واقع
للكافرين بولاية علي ليس له دافع من الله ذي

ذي المعارج قال قلت جعلت فداك انا لا نقرؤها
هاكذا فقال هكذا انزل بها جبرئيل ع على محمد ص و الله
وهكذا هو والله مثبت في مصحف فاطمة ع
فقال رسول الله ص لمن حوله من المنافقين
انطلقوا الى صاحبكم فقد اتاه ما استفتح به قال
الله عز وجل واستفتحوا وخاب كل جبار عنيد

## خطبة الطالوتيه بالمدينة

محمد بن علي بن
معمر عن محمد بن علي قال حدثنا عبد الله بن ايوب
الاشعري عن عمرو الاوزاعي عن عمرو بن عن سلمة بن
كهيل عن ابي الهيثم التيهان ان امير المؤمنين ع
خطب الناس بالمدينة فقال الحمد لله الذي لا اله الا
هو كان حيا بلا كيف ولم يكن له كان ولا كان
لكانه كيف ولا كان له اين ولا كان في شيء
ولا كان على شيء ولا ابتدع لكانه مكانا
ولا قوي بعد ما كان شيئا ولا كان ضعيفا
قبل ان يكون شيئا ولا كان مستوحشا قبل

ان



ان يبتدع شيئا ولا يشبه شيئا ولا كان
خلوا عن الملك قبل انشائه ولا يكون خلوا
منه بعد ذهابه كان الها حيا بلا حيوة
وما لكا قبل ان ينشئ شيئا وما لكا بعد
انشائه للكون وليس يكون لله كيف ولا اين
ولا حد يعرف ولا شئ يشبهه ولا يهرم
لطول بقائه ولا يصعق لذعره ولا يخاف كما
يخاف خليقته من شئ ولكن سميع بغير سمع وبصير
بغير بصر وقوي بغير قوة من خلقه لا يدركه
حدق الناظرين ولا يحيط بسمعه سمع السامعين
اذا اراد شيئا كان بلا مشورة ولا مظاهرة
ولا مخابرة ولا يسئل احدا عن شئ من خلقه
اراده لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار
وهو اللطيف الخبير واشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا

صلى عبده ورسوله ارسله بالهدى ودين
الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون
فبلغ الرسالة وانهج الدلالة صلى الله عليه وآله
ايتها الامة التي خُدعت فانخدعت وعرفت
خديعة من خدعها فاصرت على ما عرفت
واتبعت اهوآءها وضربت في عشوآء غوآئها
وقد استبان لها الحق فصدعت عنه والطريق
الواضح فتنكبته اما والذي فلق الحبة وبرأ
النسمة لو اقتبستم العلم من معدنه وشربتم
الماء بعذوبته وادخرتم الخير من موضعه
واخذتم الطريق من واضحه وسلكتم من الحق
نهجه لتنهجت بكم السبل وبدت لكم الاعلام
واضاء لكم الاسلام فاكلتم رغدا وما عال
فيكم عائل ولا ظلم منكم مسلم ولا معاهد

ولكن



ولكن سلكتم سبيل الظلام فاظلمت عليكم
دنياكم برحبها وسدت عليكم ابواب العلم
فقلتم باهوآئكم واختلفتم في دينكم فافتيتم
في دين الله بغير علم واتبعتم الغواة فاغوتكم وتركتم
الائمة فتركوكم فاصبحتم تحكمون باهوآئكم
اذا ذكر الامر سئلتم اهل الذكر فاذا افتوكم قلتم
هو العلم بعينه فكيف وقد تركتموه ونبذتموه
وخالفتموه رويدا عما قليل تحصدون جميع ما
زرعتم وتجدون وخيم ما اجترمتم وما اجتلبتم
والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لقد علمتم اني
صاحبكم والذي به امرتم واني عالمكم والذي بعلمه
نجاتكم ووصي نبيكم وخيرة ربكم ولسان نوركم
والعالم بما يصلحكم فعن قليل رويدا ينزل بكم
ما وعدتم وما نزل بالامم قبلكم وسيسألكم الله
عز وجل عن ائمتكم معهم تحشرون والى الله عز وجل

غداً تصيرون اما والله لو كان لي عدة اصحاب طالوت
او عدة اهل بدر وهم اعدائكم لضربتكم بالسيف
حتى تؤلوا الى الحق وتنيبوا للصدق فكان ارتق
للفتق واخذ بالرفق اللهم فاحكم بيننا بالحق
وانت خير الحاكمين ثم خرج من المسجد فمر
بصيرة فيها نحو من ثلثين شاة فقال والله لو ان
رجالاً لي ينصحون لله عز وجل ولرسوله بعدد
هذه الشياة لازلت ابن آكلة الذبان عن ملكه
فلما امسى بايعه ثلثمائة وستون رجلاً على الموت
فقال لهم امير المؤمنين ع اغدوا بنا الى احجار الزيت
محلقين وحلق امير المؤمنين ع فما وافى من القوم
محلقاً الا ابو ذر والمقداد وحذيفة بن اليمان
وعمار بن ياسر وجاء سلمان في آخر القوم فرفع
يده الى السماء فقال اللهم ان القوم استضعفوني
كما استضعف بنو اسرائيل هرون ع اللهم فانك
تعلم ما نخفي وما نعلن وما يخفى عليك شيء في الارض

ولا



ولا في السماء توفني مسلماً والحقني بالصالحين
اما والبيت المفضي الى البيت وفي نسخة والمزدلفة
والخفاف الى التجمير لولا عهد عهده الي النبي الامي
لاوردت المخالفين خليج المنية ولارسلت عليهم
شآبيب صواعق الموت وعن قليل سيعلمون

خطبة لامير المؤمنين ع وهي خطبة الوسيلة محمد بن
علي بن معمر عن محمد بن علي بن عكاية التميمي عن الحسين بن
النضر الفهري عن ابي عمرو الاوزاعي عن عمرو بن شمر
عن جابر بن يزيد قال دخلت على ابي جعفر ع فقلت يا ابن
رسول الله صلعم قد ارمضني اختلاف الشيعة في مذاهبها
فقال يا جابر الم اقفك على معنى اختلافهم من اين
اختلفوا ومن اي جهة تفرقوا قلت بلى يا ابن رسول الله
صلعم قال فلا تختلف اذا اختلفوا يا جابر ان الجاحد
لصاحب الزمان كالجاحد لرسول الله صلعم في ايامه
يا جابر اسمع وع قلت اذا شئت قال اسمع وع وبلغ
حيث انتهت بك راحلتك ان امير المؤمنين ع خطب

الناس بالمدينة بعد سبعة ايام من وفاة رسول
الله صلعم وذلك حين فرغ من جمع القران وتاليفه
فقال الحمد لله الذي منع الاوهام ان تنال الا وجوده
وحجب العقول ان يتخيل ذاته لامتناعها من الشبه
والتشاكل بل هو الذي لا يتفاوت في ذاته ولا يتبعض
بتجزية العدد في كماله وقال عليه السلام بعد كلام
طويل من لم يعرف الخير من الشر فهو بمنزلة البهيمة
ان من الفساد اضاعة الزاد ما اصغر المصيبة مع عظم
الفاقة غدا هيهات هيهات وما تناكرتم الا لما
فيكم من المعاصي والذنوب فما اقرب الراحة من
التعب والبوس من النعيم وما شر بشر بعده الجنة
وما خير بخير بعده النار وكل نعيم دون الجنة محقور و
كل بلاء دون النار عافية وعند تصحيح الضمائر تبدو
الكبائر تصفية العمل اشد من العمل وتخليص النية
من الفساد اشد على العاملين من طول الجهاد
هيهات هيهات لولا التقى لكنت ادهى العرب ايها الناس



ان الله جل وعز وعد نبيه محمدا صلى الله عليه وآله
الوسيلة ووعده الحق ولن يخلف الله وعده الا وان
الوسيلة اعلى درج الجنة وذروة ذوائب الزلفة
ونهاية غاية الامنية لها الف مرقاة ما بين المرقاة
الى المرقاة حضر الفرس الجواد مائة عام وهو ما بين
مرقاة درة الى مرقاة جوهرة الى مرقاة زبرجدة الى مرقاة
لؤلؤة الى مرقاة ياقوتة الى مرقاة زمردة الى مرقاة مرجان
الى مرقاة كافور الى مرقاة عنبر الى مرقاة يلنجوج الى مرقاة
ذهب الى مرقاة فضة الى مرقاة غمام الى مرقاة هواء
الى مرقاة نور قد انافت على كل الجنان ورسول الله صلعم
يومئذ قاعد عليها مرتد بريطتين ريطة من رحمة
الله وريطة من نور الله عليه تاج النبوة واكليل
الرسالة قد اشرق بنوره الموقف وانا يومئذ على
الدرجة الرفيعة وهي دون درجته وعلي ريطتان
ريطة من رجوان النور وريطة من كافور والرسل والانبياء
قد وقفوا على المراقي واعلام الازمنة وحجج الدهور عن
ايماننا قد تجللتهم حلل النور والكرامة لا يرانا ملك مقرب
ولا نبي مرسل الا بهت بانوارنا وعجب من ضيائنا وجلالتنا

الرجرت

وعن يمين الوسيلة عن يمين رسول الله صلعم غمامة
بسيطة البصر ياتي منها النداء يا اهل الموقف طوبى لمن
احب الوصي وآمن بالنبي الامي العربي ومن كفر فالنار موعده
وعن يسار الوسيلة عن يسار رسول الله صلعم ظلمة تاتي
منها النداء يا اهل الموقف طوبى لمن احب الوصي وآمن
بالنبي الامي والذي له الملك الاعلى لا فاز احد ولا نال الروح
والجنة الا من لقي خالقه بالاخلاص لهما والاقتداء بنجومهما
فايقنوا يا اهل ولاية الله ببياض وجوهكم وشرف مقعدكم
وكرم مآبكم وبفوزكم اليوم على سرر متقابلين ويا اهل
الانحراف والصدود عن الله عز ذكره ورسوله
وصراطه واعلام الازمنة ايقنوا بسواد وجوهكم
وغضب ربكم جزاء بما كنتم تعملون وما من
رسول سلف ولا نبي مضى الا وقد كان مخبرا
امته بالمرسل الوارد من بعده ومبشرا
برسول الله صلعم وموصيا قومه باتباعه ومحليه
عند قومه ليعرفوه بصفته وليتبعوه على شريعته
ولئلا يضلوا فيه من بعده فيكون من هلك
وضل بعد وقوع الانذار والاعذار عن بينة
وتعيين حجة فكانت الامم في رجاء من الرسل

ولئن



ولئن اصيبت بفقد نبي بعد نبي على عظم مصائبهم
وفجائعها بهم فقد كانت على سعة من الامل
ولا مصيبة عظمت ولا رزية جلت كالمصيبة
برسول الله صلعم لان الله حسم به الانذار والاعذار
وقطع به الاحتجاج والعذر بينه وبين خلقه
وجعله بابه الذي بينه وبين عباده ومهيمنه
الذي لا يقبل الا به ولا قربة اليه الا بطاعته
وقال في محكم كتابه من يطع الرسول فقد اطاع الله و
من تولى فما ارسلناك عليهم حفيظا فقرن
طاعته بطاعته ومعصيته بمعصيته فكان
ذالك دليلا على ما فوض اليه وشاهدا له على
من اتبعه وعصاه وبين ذالك في غير موضع من الكتاب
العظيم فقال تبارك وتعالى في التحريص على اتباعه
والترغيب في تصديقه والقبول لدعوته قل ان كنتم
تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم
فاتباعه صلعم محبة الله ورضاه غفران الذنوب وكمال
الفوز ووجوب الجنة وفي التولي عنه والاعراض محادة
الله وغضبه وسخطه والبعد منه مسكن النار
وذالك قوله ومن يكفر به من الاحزاب فالنار موعده

بعض الجحود به والعصيان له فان الله تبارك وتعالى اسمه
امتحن بى عباده وقتل بيدى اضداده وافنى بسيفى جحاده
وجعلنى زلفة للمؤمنين وحياض موت على الجبارين
وسيفه على المجرمين وشد بى ازر رسوله واكرمنى بنصره
وشرفنى بعلمه وحبانى باحكامه واختصنى لوصيته
واصطفانى بخلافته فى امته فقال صلى الله عليه وآله وقد حشده
المهاجرون والانصار وانغصت بهم المحافل ايها الناس
ان عليا منى كهارون من موسى الا انه لا نبى بعدى
فعقل المؤمنون عن الله نطق الرسول اذ عرفونى انى
لست باخيه لابيه وامه كما كان هرون اخا موسى
لابيه وامه ولا كنت نبيا فاقتضى نبوة ولكن
كان ذالك منه استخلافا لى كما استخلف موسى
هارون حيث يقول اخلفنى فى قومى واصلح ولا تتبع
سبيل المفسدين وقوله صلى الله عليه وآله وسلم
حين تكلمت طائفة فقالت نحن موالى رسول الله
فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله الى حجة الوداع ثم صار الى غدير
خم فامر فاصلح له شبه المنبر ثم علاه واخذ بعضدى
حتى رأى بياض ابطيه رافعا صوته قائما فى محفله
قايلاً
ثم

من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وكانت على ولايتى ولاية الله وعلى
عداوتى عداوة الله وانزل الله عز وجل فى ذالك اليوم اليوم
اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتى ورضيت لكم
الاسلام دينا فكانت ولايتى كمال الدين ورضى الرب
جل ذكره وانزل الله تبارك وتعالى اختصاصا لى
وتكرما نحلنيه واعظاما وتفضيلا من رسول الله صلى الله عليه وآله
منحنيه وهو قوله ثم ردوا الى الله مولاهم الحق الا
له الحكم وهو اسرع الحاسبين فى مناقب لو ذكرتها
لعظم بها الارتفاع وطال لها الاستماع ولئن تقمصها
دونى الاشقيان ونازعانى فيما ليس لهما بحق وركباها ضلالة
واعتقداها جهالة فلبئس ما عليه وردا ولبئس ما لانفسهما
مهدا يتلاعنان فى دورهما فيتبرء كل واحد منهما من صاحبه
يقول لقرينه اذا التقيا يا ليت بينى وبينك بعد المشرقين
فبئس القرين فيجيبه الاشقى على رثوثه يا ليتنى لم اتخذك
خليلا لقد اضللتنى عن الذكر بعد اذ جائنى وكان الشيطان
للانسان خذولا فانا الذكر الذى عنه ضل والسبيل الذى
عنه مال والايمان الذى به كفر والقرآن الذى اياه هجر
والدين الذى به كذب والصراط الذى عنه نكب ولئن رتعا
فى الحطام المنصرم والغرور المنقطع وكانا منه على شفا حفرة

من النار لهما على شرّ ورود في اخيب وفود والعن
مورود يتصارخان باللعنة ويتناعقان بالحسرة
ما لهما من راحة ولا عن عذابهما من منـد وحتران
القوم لدينا الوا عُبّاد اصنام وسدنة اوثان يقيمون
لها المناسك وينصبون لها العتاير ويتخذون لها
القربان ويجعلون لها البحيرة والسائبة والوصيلة و
الحام ويستقسمون بالازلام عامهين عن الله عز
ذكره حائرين عن الرشاد مهطعين الى البعاد قد
استحوذ عليهم الشيطان وغمرتهم سوداء الجاهلية
ورضعوا جهالة وانتظموها ضلالة فاخرجنا الله عز
اليهم رحمة واطلعنا عليهم رافة واسفر بنا عن الحجب نورا
لمن اقتبسه وفضلا لمن اتبعه وتاييدا لمن صدقه
فتبوّؤا العز بعد الذلة والكثرة بعد القلة وهابتهم
القلوب والابصار واذعنت لهم الجبابرة وطواغيتها
وصاروا اهل نعمة مذكورة وكرامة ميسورة وامن بعد
خوف وجمع بعد كوف واضاءت بنا مفاخر معد ابن
عدنان واولجناهم باب الهدى وادخلناهم دار السلم
واشملناهم ثوب الايمان وفلجوا بنا في العالمين و
ابدت لهم ايام الرسول اثار الصالحين من حامد

مجاهد

مجاهد ومصل قانت ومعتكف زاهد يظهرون الامانة
وياتون المثابة حتى اذا دعا الله عز وجل نبيه صم ورفعه
اليه لم يك ذالك بعده الا كلمحة من خفقة او وميض
من برقة الى ان رجعوا على الاعقاب وانتكصوا على
الادبار وطلبوا بالاوتار واظهروا الكتايب وردموا الباب
وفلوا الدار وغيروا اثار رسول الله صم ورغبوا عن احكامه
وبعدوا من انواره واستبدلوا بمستخلفه بدلا اتخذوه
وكانوا ظالمين وزعموا ان من اختاروا من آل ابي قحافة
اولى بمقام رسول الله صم ممن اختاره الرسول صم
لمقامه وان مهاجر ابي قحافة خير من مهاجري الانصار
الربانى ناموس هاشم بن عبد مناف الا وان اول
شهادة زور وقعت في الاسلام شهادتهم ان صاحبهم
مستخلف رسول الله صم فلما كان من امر سعد ابن
عبادة ما كان رجعوا عن ذالك وقالوا ان رسول الله
صم مضى ولم يستخلف فكان رسول الله صم الطيب المبارك اول مشهود عليه بالزور
في الاسلام وعن قليل يجدون غب ما يعملون و
سيجد التالون غب ما استنه الاولون ولئن كانوا
في مندوحة من المهل وشفاء من الاجل وسعة من
المنقلب واستدراج من الغرور وسكون من الحال
وادراك من الامل فقد امهل الله عز وجل شداد بن عاد

باعوث
له

وثمود بن عبود وبلعم بن بحون واسبغ عليهم نعمة ظاهرة
وباطنة وامدهم بالاموال والاعمار واتيهم الازهر
بركاتها ليذكروا آلاء الله وليعترفوا لا هابة والانابة
اليه ولينتهوا عن الاستكبار فلما بلغوا المدة و
استموا الاكلة اخذهم الله عز وجل واصطلمهم
فمنهم من حصب ومنهم من اخذته الصيحة ومنهم
من ~~اخذ~~ تماحرقته الظلمة ومنهم من اودته الرجفة
ومنهم من اردته الخسفة وما كان الله ليظلمهم و
لكن كانوا انفسهم يظلمون الاوان لكل اجل كتابا
فاذا بلغ الكتاب اجله لو كشف لك عما هوى اليه
الظالمون وآل اليه الاخسرون لهربت الى الله
عز وجل مما هم عليه مقيمون واليه صايرون
الا واني فيكم ايها الناس كهرون في آل فرعون
وكباب حطة في بني اسرائيل وكسفينة نوح في قوم نوح
واني النبأ العظيم والصديق الاكبر وعن
قليل ستعلمون ما توعدون وهل هي الا كلعقة
الاكل ومذقة الشارب وخفقة الوسنان ثم
تلزمهم المعرات جزاء في الدنيا ويوم القيمة
يردون الى اشد العذاب وما الله بغافل

عما



عما تعملون فما جزاء من تنكب محجته وانكر حجته
وخالف هداته وحاد عن نوره واقتحم في ظلمه
واستبدل بالماء السراب (اي بال) وبالنعيم العذاب
وبالفوز الشقاء وبالسراء الضراء وبالسعة الضنك
الا جزاء اقترافه وسوء خلافه فليوقنوا بالوعد
على حقيقته وليستيقنوا بما يوعدون يوم يأتي الصيحة
بالحق ذالك يوم الخروج انا نحن نحيي ونميت
والينا المصير يوم تشقق الارض عنهم سراعا الى
آخر السورة تمت الخطبة عقد چهارم در استدلال بظهور آثار

بر وجود آفریدگار سبحانه وما اعز شانه وما اجلى برهانه

| | |
|---|---|
| ای در این دامگه هوش ربای | روز و شب گوش نه و گوش گشای |
| نه بچشم تو ز دیدن اثری | نه بگوش تو ز شنیدن خبری |
| نرگس این چمن از آب جوی | خوش نهاد است نظر سوی بسوی |
| نه ز رخسار گلش دیداری | نه بسرو و سمنش بازاری |
| گل این باغچه از سر شاخ | صبحدم گوش گشاد است فراخ |
| نه ز بلبل شنود آوازی | نه ز لب غنچه نهانی رازی |
| نکنی گوش و نه بینی چندین | کور و کر چند نشینی چندین |
| چند گاهی ره آگاهان گیر | ترک همراهی بیراهان گیر |

پرده از چشم جهان‌بین کن باز … بنگر پیش و پس و شیب و فراز
بین که این دایره گردان چیست … دور او گرد تو جاوید از چیست
بر سرت چتر مرصع که فراشت … بر وی این نقش ملمع که نگاشت
مهر را نور ده روز که کرد … ماه را شمع شب افروز که کرد
کیست میزان نه دکان سپهر … کفه سازندهٔ آن از مه و مهر
تا بمیزان چو دکان آرایند … عمر بر خلق جهان پیمایند
کیست کز دست دل آتشناک … صبح چون اطلس کحلی زده چاک
سوزن و رشته ز خورشید اندوخت … وصلهٔ زرد قصب بر وی دوخت
کیست کز طاق فلک چون خم زد … زیر او چار گهر بر هم زد
چون گهرها بهم آمیخته شد … نو بنو صورتی انگیخته شد
ساخت گرد آوری عالم را … خاتم جمله صور آدم را
بهر این کار که چون خاره … نیست از کارگذاری چاره
عین ممکن به براهین خرد … نتواند که شود هست بخود
چون ز هستیش نباشد خبری … چون به هستی رسد از وی دگری
ذات نایافته از هستی بخش … چون تواند که شود هستی بخش
خشک ابری که بود ز آب تهی … ناید از وی صفت آب دهی
هر چه اجزا بود از بود نشان … گر بود منحصر اندر امکان
لازم آید که نیاید بوجود … هیچ موجود در این عرصهٔ بود

نقش



نقش بی خامهٔ نقاش که دید … نغمه بی زخمهٔ مطرب که شنید
ناید از ممکن تنها چون کار … حاجت افتاد بواجب ناچار
او بخود هست و جهان هست بدو … نیست دان هر که نه پیوست بدو
جنبش از وی رسد این سلسله را … روی در روی بود این قافله را
چون خلد جنبش موریت به پشت … زود آری سوی آن مور انگشت
زان خلش هستی اجزا دانی … بسر انگشت ز نیشش رانی
باورت ناید کاندر زنده … خلدت پشت نه زان جنبنده
عالم و این همه آثار در او … چرخ و این جنبش بسیار در او
پرده سازند و نوا گر پیوست … که پس پرده نوا سازی هست
همه را جنبش و آرام از اوست … همه را دانه از او دام از اوست
زوست جنبنده نه از باد درخت … زوست فرخنده نه از گردون بخت
او برد تشنگی تشنه نه آب … او دهد شادی مستان نه شراب
غنچه در باغ نخندد بی او … میوه بر شاخ نبندد بی او
کارگر او دگران آلت کار … کارگر یافتی آلت بگذار
کار او کارگر او آلت اوست … اوست مغز و دگران جمله چو پوست
مغز خواهی نظر از پوست ببند … مغز خواهی نکند پوست پسند
حرف غیر از ورق دل بتراش … خاطر از ناخن فکرت مخراش
از همه ساده کن آیینهٔ خویش

تا شود گنج وفا سینهٔ تو
غرق نور ازل آیینهٔ تو
طی شود وادی برهان وقیاس
تو بمانی ودل دوست شناس
دوست آنجا که بود جلوه نمای
حجت عقل بود تفرقه زای
چون نماید بتو این دولت روی
رود از او کرو بکس هیچ مگوی
زانکه از گوهر عرفان خالی
به بود کیسهٔ استدلالی

قال العالم الفاضل قاضی میر حسین المیبدی فی شرح الدیوان

حکایت مرویست که چون مرتضی علیه السلام این ابیات فرمود مصطفی صلی الله علیه وسلم با فاطمه گفت یا فاطمه خذیه فقد اذی بعلک یا علیه وقد قتل الله قریشا بیدیه وزید بن وهب از عبد الله بن مسعود روایت کند که انهزم الناس یوم احد الا علیا وحده ان ثبوت علی ع فی هذا المقام لعجب قال ان منه فقد تعجبت الملائکة اما علمت ان جبرئیل قال فی هذا الیوم وهو یعرج الی السماء شعر

لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی الا علی

وعکرمه از مرتضی علیه السلام روایت کند که چون در احد بدفع ومنع کفار قیام نمودم مصطفی ص فرمود اما تسمع مدیحک فی السماء ان ملکا اسمه رضوان ینادی لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی الا علی وگویند در این روز حضرت مصطفی صلی الله

علیه



علیه وآله وسلم از عالم غیب مخاطب شد به ناد علیا مظهر العجائب تجده عونا لک فی النوائب کل هم وغم سینجلی بولایتک یا علی یا علی یا علی انتهی کلامه والفضل ما شهدت به الاعداء وهو من فضلائهم بل من فحول العلماء واجلتهم وقال ایضا فیه وصاحب مواقف گوید که ابو بکر گوید که اقیلونی فلست بخیر منکم وعلی فیکم وقال ایضا فیه وبخاری ومسلم از جابر بن سمرة که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود یکون بعدی اثنا عشر امیرا پس سخن گفت که من نشنیدم و پدرم گفت ان سخن کلهم من قریش بود وقال فیه ایضا وشیخ محی الدین در باب سیصد وشصت وششم از فتوحات گوید ان لله خلیفة یخرج من عترة رسول الله ص ولد فاطمة یواطئ اسمه اسم رسول الله ص وجده الحسن بن علی بن ابیطالب یبایع بین الرکن والمقام یشبه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الخلق بفتح الخاء وینزل عنه فی الخلق بضم الخاء اسعد الناس به اهل الکوفة ویعیش خمسا او سبعا او تسعا یضع الجزیة ویدعو الی الله بالسیف ویرفع المذاهب علی الارض فلا یبقی الا الدین الخالص اعداؤه مقلدة العلماء

اهل الاجتهاد لما یرونه من الحکم بخلاف ما ذهبت ائمتهم
فیدخلون کرهاً تحت حکمه خوفاً من سیفه یفرح به عامة
المسلمین اکثر من خواصهم یبایعه العارفون من اهل الحقایق
عن شهود وکشف بتعریف الٰهی له رجال الٰهیون یقیمون
دعوته وینصرونه ولولا ان السیف بیده لافتی الفقهاء
بقتله ولکن الله یظهره بالسیف والکرم فیطمعون
ویخافون ویقبلون حکمه من غیر ایمان بل یضمرون خلافه
ویعتقدون فیه اذا حکم فیهم بغیر مذهبهم انه علی ضلالة
فی ذلک الحکم لانهم یعتقدون ان اهل الاجتهاد وزمانه
قد انقطع وما بقی مجتهد فی العالم وانه لا یوجد احداً
بعد ائمتهم له درجة الاجتهاد واما من یدعی التعریف
الالٰهی بالاحکام الشرعیة فهو عندهم مجنون فاسد
الخیال لا یلتفتون الیه **حافظ** مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید ۵ از غم هجر مکن ناله و فریاد که من
زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید ۵ کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
اینقدر هست که بانگ جرسی می‌آید ۵ **وقال فیه ایضا**
علاء الدوله در فلاح نقل از ابو سعید خدری میکند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم در عیدین افتتاح بنماز کردی و مروان [illegible]

[illegible]

بتقدیم



بتقدیم خطبه میکرد گفتم این الابتدا بالصلوة گفت ای ابا سعید
قد ترک ما تعلم گفتم والذی نفسی بیده لا تاتون بخیر مما اعلم پس
شیخ می‌فرماید ان مروان الحمار کان اجهل من الحمار بشرایع الایمان
وقد جعل الایمان وسیلة الوصول الی الامارة لا قربة الی الله والی رسوله
ومن یذهب مذهبه ومذهب مجوسه ومذهب معاویة وحرورة
یحشرون معهم ولا نصیب لهم من شفاعة النبی صلی الله علیه وآله وسلم
ودر شرح صحیح بخاری دیده‌ام که سلاطین بنی امیه در اثناء خطبه
جمعه که مستحق سب نبودند میکردند و چون مردم از نماز عید فارغ می‌شدند
متفرق می‌گشتند و از استماع خطبه اعراض می‌نمودند تا سامع نشنیدن
آن لفظ کریه آلوده نشود پس ایشان تاخیر صلوة کردند تا مردم را
بالضرورة توقف باید کرد نعوذ بالله من شرور انفسنا وسیئات
اعمالنا و هم شیخ در فلاح میگوید ان معاویة الباغی ومروان الطاغی
کلاهما مجبولان علی خلاف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وجرو معاویه
و مجوس مروان کذالک و اشعاری که از یزید منقولست اشعار بکمال
نقص او دارد و مولانا سعد الدین تفتازانی قدس سره در شرح
مقاصد فرماید فان قیل من علماء المذهب من لم یجوز اللعن علی یزید
مع علمهم بانه یستحق ما یربو علی ذالک ویزید قلنا تحامیاً ان یرتقی
الی الاعلی فالاعلی کما هو شعار الروافض علی ما یروی فی ادعیتهم
ویجری فی اندیتهم فرای المعتنون بامر الدین الجام العوام

بالكلية طريقا الى الاقتصاد فى الاعتقاد ودر شرح عقايد گويد
الحق ان رضا يزيد بقتل الحسين ع و استبشاره بذالك و اهانة
اهل بيت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم مما تواتر معناه
وان كان تفاصيله آحادا فنحن لا نتوقف فى شانه بل فى ايمانه
لعنة الله عليه و على انصاره و اعوانه **وقال ايضا فيه**
و ترمذى از يوسف بن سعد روايت كند كه چون معاويه با امام
حسن ع صلح كرد مردى برخاست و گفت سياه كردى روى مؤمنان را
امام حسن ع فرمود پيغمبر صلعم بنى اميه را بر سر منبر خود ديد او را
بد آمد پس نازل شد انا اعطيناك الكوثر يا محمد يعنى نهرا فى
الجنة و نازل شد انا انزلناه فى ليلة القدر و ما ادريك ما
ليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر يملكها بعدك بنو امية
يا محمد و قاسم بن فضل گويد ما شمرديم كه مدت تسليط بنى امية
هزار ماه بود نه يكروز كم بود و نه يكروز بيش و قاضى ناصر الدين
در تفسير و ما جعلنا الرؤيا التى اريناك الا فتنة للناس
مى گويد پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم در واقعه ديد كه بنى امية
بشكل كپى بر منبر او بالا رفتند و تعبير ان بسلطنة ايشان فرمود
وجه مناسب مقام است و الشجرة الملعونة فى القرآن و نخوفهم
فما يزيدهم الا طغيانا كبيرا و در نامه كه على عليه السلام بمعاويه
نوشته مسطورات منا المشكوة و الزيتونة و منكم الشجرة الملعونة

وقال



**وقال ايضا فيه** فتح اول فتنه كه ميان اهل اسلام
واقع شد آن بود كه پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم در مرض موت
فرمود هلموا اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده عمر گفت ان النبى صلعم
قد غلب عليه الوجع و عندكم القرآن حسبكم كتاب الله و نزاع بمرتبه
رسيد كه پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود قوموا عنى لا ينبغى
عندى التنازع **وقال ايضا فيه** و سلسله علماء همه
باو منتهى است ابن عباس كه رئيس مفسرين است شاگرد او است
و عاصم كه از اكابر قراء است شاگرد ابى عبد الرحمن سلمى است كه
شاگرد على عليه السلام است ابن اثير گويد احمد شاگرد شافعى است
و شافعى شاگرد مالك و مالك و ابو حنيفه شاگرد امام جعفر صادق ع
انتهى كلامه ما تقول فى معرفة الله فطرى ام نظرى و ما تقول فى الحديث الذى ذكر فى الاصول
الكافى عن زكريا بن عمران عن ابى الحسن موسى بن جعفر ع قال لا يكون شىء فى السموات و لا
فى الارض الا بسبع بقضاء و قدر و ارادة و مشية و كتاب و اجل و اذن فمن زعم
غير هذا فقد كذب على الله او رد على الله عز و جل ما معنى هذا الحديث و ما معنى كل
واحدة من هذا السبع فى المعصية و الطاعة بسم الله الرحمن الرحيم
يا اخى الذى فهمنا من اخبار ائمتنا صلوات الله عليهم ان معرفة الصانع تعالى
و الاقرار بوجوده فطرى ثم على الله توضيح الامر و اتمام الحجة على العباد فى معرفة
الرسول صلعم و الحجج عليهم السلام و على العباد ان يطلبوا الحق و يخرجوا من انفسهم الحمية
و العصبية و الاعراض الباطلة الدنيوية و بعد ذالك يهديهم الله باى وجه كان

كما قال سبحانه والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وبعد معرفة الحجج
لابد للعباد من الرجوع في معرفة صفات الله تعالى ومعرفة صفات حججه
والاوامر والنواهي وساير الشرايع والاحكام اليهم ع وآثارهم واخبارهم
ورواة اخبارهم المتدينين المطلعين على بعض اسرارهم فانهم حجج الله
على الخلق في زمان غيبتهم واما معرفة اخبار القضاء والقدر والمشية
وامثالها فالظاهر انا لم نكلف الخوض في تلك فانها في غاية الخوض واكثر
العقول قاصرة عن ادراكها ويكفي به الاذعان بانه تعالى لم يظلم العباد و
لا يكلفهم ما لا يستطيعون وان لتوفيقه سبحانه وهدايته والطافه الخاصة
مدخلا في اعمال العباد وهذا هو الامر بين الامرين كما بينا في الجملة في
الكتاب الكبير وغيره والله يعلم تم السؤال والجواب قاضی میر حسین میبدی

حکایت درمیان قریش قحط واقع شد وابوطالب درویش بود و برادران
عباس غنی و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم علی ع را تعهد فرمود و عباس جعفر را
وعقیل را با بوطالب بازگذاشتند واین جزای آن بود که چون حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم در عام الفیل متولد شد و پدرش قبل از
ولادت او وفات یافت عبد المطلب تعهد او میکرد و چون هشت
ساله شد عبد المطلب را اجل رسید و وصیت تعهد او با بوطالب کرد و او
پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم بزرگ ساخت انتهی کلامه

قاضی میر حسین میبدی
فتح مسئله دو قسم است اول اگر دلیل قطعی از نص یا اجماع دارد اگر مجتهد در طلب آن تقصیر کند
آثم باشد واگر سعی کند ونیابد آثم نباشد لکن مختار آنست که مخطی است ثانی اگر دلیل قطعی
ندارد واشعری وابو علی جبائی گویند هر مجتهد دران مسئله مصیب است یعنی خدا را

حکم



حکم معین دران مسئله نیست وحکم خدا تابع ظن مجتهد است وهرچه ظن مجتهد بآن
منتهی شود حکم خدا است در شان او و شان مقلد او وجمعی برآنند که خدا را حکم
معین هست و مصیب یکیست و از این جهت بعضی گفته اند خدا نصب دلیل بر حکم نکرده و بر سبیل
اتفاق شعور بحکم حاصل میشود اگر یافت مصیب است واگر نیافت مخطی است و بعضی
گفته اند دلیل نصب کرده و استاد ابو اسحاق اسفراینی گوید دلیل ظنی است پس مخطی آثم نباشد
وابوبکر اصم و بشر مریسی گویند دلیل قطعی است و مخطی آثم است وحق در این مسئله مذهب
اشعریست پس تواند بود که مذاهب متناقضه همه حق باشند انتهی کلامه واما مذهب
شیعه بواسطه لعن وطعن ارذال ایشان در شان صحابه واثر آن مذهب
درمیان اهل اسلام مفقود و جمال الدین محمد بن مطهر حلی وخواجه نصیر الدین محمد طوسی
از امامیه اند وابن اثیر در شرح کتاب نبوة از جامع الاصول گفته المذاهب المشهورة
في الاسلام التي عليها مدار المسلمين في اقطار الارض مذهب الشافعي وابي حنيفة
ومالک واحمد ومذهب الامامیه و تعیین کرده که مجدد مذهب امامیه در
سر مائه ثانیه امام علی بن موسی الرضا ع بود چه ظن او آنست که من یجدد
در حدیث سابق مخصوص بشخص واحد نیست و هر مذهبی را در سر مائه
مجددی هست واعدل طوایف شیعه اصحاب زید بن علی بن حسین بن
علی بن ابیطالب اند چه ایشان گویند علی بن ابیطالب افضل الصحابة
الا ان الخلافة فوضت الى ابى بكر لمصلحة راوها وقاعدة
دينية راعوها من تسكين نائرة الفتنة وتطييب قلوب
عامة الخلق فان عهد الحروب التي جرت في ايام النبوة
كان قريبا وسيف امير المؤمنين عن دماء المشركين من
قريش وغيرهم لم يجف والضغاين في صدور القوم

من طلب الثار کما هی فما کانت القلوب تمیل کل المیل
وتنقاد الرقاب کل الانقیاد وکانت المصلحة ان یکون
العالم بهذا الشان ممن عرفوه باللین والتودد
انتهی کلامه وایضا وتحقیق کلام انکه چون آفتاب نبوة از مشرق
آدم طلوع کرد پیوسته ترقع میشد وظل ضلالت نقصان می یافت
تا بحضرت خاتم صلعم که ان ظل معدوم شد ونبوت بحد کمال رسید
اکنون که روی انحطاط نهاده در برابر برزخ عالم ولیست که قایم مقام او
نبی است و بضبط امور دینیه ونشر حقایق یقینیه قیام می نماید
وچنانچه مشارب انبیا مختلف بعضی از مذاهب این علما مختلف است
وچون اقرب انبیا بمصطفی عیسی است اقرب اولیا باو که مرتضی است مقابل
عیسی ع باشد وچنانچه عیسی ع را بالوهیة پرستیدند علی ع را نیز پرستیدند
وحضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم تناسب علی ع وعیسی ع بیان فرموده
ودر فاتحه سابعه دو حدیث درین باب خواهد آمد ان شاء الله تعالی وچنانچه
مذمت علما مذموم است تکفیر اهل قبله بی حجة صریح قبیح است وشک نیست که
هیچ دانا بی شبهه از صراط مستقیم بیرون نرود وباختیار اسیر قید ضلالت نشود
لایق آنست که بحکم ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة
الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن بطریق رفق ولطف حجر شبهه
از لوح دل او بر اشتر و با گمراهان بادیه طلب در مقام اشفاق وترحم
باشد شیخ علاء الدوله در عروه میگوید جمیع فرق اسلامیه اهل نجاتند
ومراد از ناجیه در حدیث ستفرق امتی علی ثلث وسبعین فرقة فالناجیة



منها واحدة بی شفاعت است قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم انتهی کلامه
وقال ایضا فی موضع آخر منه وصاحب مواقف گوید که
ابوبکر گوید اقیلونی فلست بخیرکم وعلی فیکم انتهی کلامه
وقال فیه ایضا ومسلم از عایشه روایت کند که عباس وفاطمه پیش
ابی بکر آمدند وفدک وسهم خیبر بطریق ارث طلبیدند ابوبکر گفت من از حضرت
پیغمبر صلعم شنیده ام که لا نورث ما ترکناه صدقة ودیگر میان ابی بکر
وفاطمه سخن واقع نشد تا وفات یافت وعلی ع او را بشب دفن کرد وخبر بابی بکر
نداد وبعد از موت فاطمه ع توجه علی ع مردم بعلی ع کمتر شد وهنوز او وبنی هاشم
بابی بکر بیعت نکرده بودند انتهی کلامه فاتحه سابعه در فضایل
واحوال مرتضی ع بر وفق حدیث وقران قدیم وانه فی
ام الکتاب لدینا لعلی حکیم فتح پدر او ابو طالب بن عبد المطلب
بن هاشم بود ویک دقیقه از دقایق تقویه نبی صلی الله علیه واله وسلم
فرو نمی گذاشت وبا آنحضرت محبت تمام داشت واز اشعار او فهم میشود
که تصدیق به نبوت داشته لکن از حمیة تلفظ بکلمه شهادت نمی نمود و
تفصیل آن در حرف دال ولام خواهد آمد ان شاء الله تعالی ونظم اوست
ان علیا وجعفرا ثقتی ٥ عندهم الزمان والکرب ٥ والله
لا اخذل النبی ولا ٥ یخذله من بنی ذو حسب ٥ لا تخذلا
وانصرا ابن عمکما ٥ اخی لامی من بینهم وابی ومادر علی فاطمه بنت
اسد بن هاشم بود وابن اثیر گوید او ایمان بحضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم

دیوان میرزا ... فی مدح امیر المؤمنین

اورده بهجرت بمدینه کرد و با فعر کویند آنحضرت ورا بقمیص خود تکفین فرمود
وخود اورا دفن کرد وکفت کانت احسن خلق الله صنیعا الی بعد ابی طالب
داو مرتضی را اسد نام کرد وابو طالب علی ع وکفت **شعر**
سمیته بعلی کی یدوم له عز العلو وخیر العز ادومه
ومثل این در شان حضرت رسالت صلعم کفته وشق له من اسمه لیجله
فذو العرش محمود وهذا محمد **س** از مهر علی کسی که یابد عرفان
نامش همه دم نقش کند بر دل وجان این نکته طرفه بین که ارباب کمال
یابند ز بینات نامش ایمان وسلم از سهل بن سعد روایت کنند
که علی ع بسیار دوست داشتی که اورا ابو تراب کفتندی ووجه
تسمیه آن بود که روزی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بخانه فاطمه ع
آمد وعلی را نیافت فرمود این ابن عمک میان من واو کدورتی واقع
شد وغضب کرده بیرون رفت پیغمبر صلعم با شخصی کفت ببین علی کجاست
آن شخص باز کشت وکفت یا رسول الله صلعم در مسجد بخواب است
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد واو هنوز بخواب بود وردا از
او جدا شده وخاک باو رسیده پیغمبر صلعم اورا از خاک پاک کرد
وفرمود قم یا ابا التراب قم یا ابا التراب **ش** خاک شو خاک تا بروید کل
که بجز خاک نیست مظهر کل واکابر صحابه خطبه فاطمه ع
نمودند وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اورا بعلی ع داد وانس ع
کویند بحرین در مرج البحرین یلتقیان علی وفاطمه است
ولولؤ ومرجان حسن وحسین وبرزخ نبی صلعم وعلی ع در جمیع

بینهما برزخ لا یبغیان
فبای آلاء ربکما تکذبان
یخرج منهما اللؤلؤ
والمرجان

غزوات



قال العلامة سعد الدين في شرح [illegible] قوله انت مني بمنزلة هارون [illegible] من موسى [illegible] هارون من موسى [illegible]

غزوات حاضر بود بغیر تبوک که حضرت اورا بر اهل خود خلیفه ساخت
وبخاری ومسلم از سعد ابی وقاص روایت کنند که علی کفت یا رسول الله
تخلفنی فی النساء والصبیان فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلة
هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی وترمذی از جابر روایة کند
حضرت مصطفی صلعم با علی کفت انت منی بمنزلة هارون من موسی
الا انه لا نبی بعدی وابو حمرا روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود چون بمعراج رفتم نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله
ایدته بعلی **شعر** اسم علی العرش مکتوب کما نقلوا
من یستطیع له محوا وترقیبا وابن اثیر در تاریخ کوید قال النبی صلعم
لعلی فی یوم احد وقد فر من الزحف من فر وثبت مع النبی من فر یا علی
اکفنی امر هؤلاء اکفنی امر هؤلاء فقال جبرئیل ما هذه
المواساة فقال هو منی وانا منه فقال انا منکما وابو القاسم طبرانی
از ابو العباس روایة کند که مرتضی ع در زمان حیوة رسول صلی الله
علیه وآله وسلم میکفت افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
والله لا ننقلب علی اعقابنا بعد اذ هدانا الله والله لئن مات او قتل
لاقاتلن علی ما قاتل علیه حتی اموت والله انی لاخوه وولیه وابن عمه ووارثه
فمن احق به منی وبغوی در شرح السنة روایت کند از ابو سعید خدری رضی
عنه که پیغمبر صلعم فرمود ان منکم من یقاتل علی تاویل القران کما قاتلت علی تنزیله

ابو بکر گفت انا هو یا رسول الله فرمود لا عمر گفت انا هو یا رسول الله
فرمود لا ولکن خاصف النعل و علی ع نعل رسول صلی الله علیه و آله و سلم
را داشت و بخصف آن مشغول بود و ترمذی مثل این از مرتضی ع
روایت کرده که این صورت در حدیبیه بوده و مطابق اینست رجزی
که عمار بن یاسر در روز شهادت خویش میخوانده و در حرف لام خواهد
آمد ان شاء الله تعالی و مرویست که آنحضرت در صفین فرمود یا ایها الناس
ان لم تقتلوا تموتوا والذی نفس ابن ابیطالب بیده لالف ضربة بالسیف
اهون من میتة علی فراش و آثار شجاعت آنحضرت از حد و عد بیرون است
و از قدر سهر افزون و بیان بعضی از آن در اثناء شرح رجزها که در غزوات
حرب جمل و صفین و نهروان فرموده اندر رقم تحریر خواهد یافت بعون الله
و حسن توفیقه **فتح** صاحب کشاف و واحدی از ابن عباس روایت
کنند که علی علیه السلام چهار دینار داشت دیناری بشب صدقه کرد
و دیناری بروز و دیناری آشکار و دیناری نهان و در شأن او نازل شد
الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً
فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ و قاضی ناصر الدین از مرتضی ع روایت کند که هیچکس غیر من باین
یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم
صدقة عمل نکرد تا آیهٔ ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی
نجویکم صدقة منسوخ شد **شعر** اذا غرقت عیونی فی دموع

تبیتن



تبیتن من یبکی ممن تباکی و واحدی گوید روزی حضرت مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم بمسجد آمد سائلی را دید پرسید که هیچکس بتو چیزی داد گفت آری
علی خاتم خود بمن داد فرمود الله اکبر و این آیه خواند إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ
رَاكِعُونَ و در تفسیر قاضی و کشاف و جامع الاصول قریب باین مذکور است
و ثعلبی از ابو ذر روایت کند که سائلی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم چیزی
طلبید و علی ع خاتم خود باو داد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اللهم
اِنَّ اخی موسی سألک فقال رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي
وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي
هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي فانزلت علیه
قرآنا ناطقا سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا
فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا اللهم انا نبیک و صفیک اللهم
فاشرح لی صدری و یسر لی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی
علیا اشدد به ازری هنوز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا
تمام نفرموده بود که جبرئیل ع این آیه آورد و امام احمد از اسماء بنت عمیس روایت
کند که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان الله تبارک و تعالی
اوحی الیّ فی علی ثلثة اشیاء لیلة اسری بی بانه سید المؤمنین و امام
المتقین و قائد الغر المحجلین و مجاهد از ابن عباس و اسماء بنت عمیس روایت
کنند که مراد از صالح در آیهٔ ان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین علی است

در تفسیر ثعلبی مسطورات ثعلبی و واحدی و زمخشری گویند ولید بن عقبة
بن ابی معیط که برادر مادری عثمان بود در روز بدر با علی ع نزاع کرد و در
اثناء نزاع با او گفت اسکت فانک صبی انا اشب منک شبابا واجلد
منک جلدا وادرب منک لسانا واحد منک سنانا واشجع منک جنانا
واملاء منک حشوا فی الکتیبه وعلی ع فرمود اسکت فانک فاسق
وآیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون نازل شد
وحسان گفت انزل الله والکتاب عزیز فی علی وفی الولید قرآنا
فتبوأ الولید من ذاک فسقا وعلی مبوء ایمانا لیس من کان مؤمنا
عرف الله کمن کان فاسقا خوانا سوف یجزی الولید خزیا ونارا و
علی لا شک یجزی جنانا فعلی یلقی لدی الله عزا وولید یلقی هناک هوانا
وابن اثیر گوید محمد بن کعب گفت طلحه و عباس و علی ع تفاخر میکردند طلحه گفت
من صاحب کعبه ام وکلید آن با منست واگر خواهم شب انجا باشم و عباس
گفت من صاحب سقایة ام واگر خواهم شب در مسجد باشم علی علیه السلام
گفت من نمیدانم که شما چه میگوید شش ماه پیشتر از مردم نماز کرده ام
وصاحب جهادم پس آیه اجعلتم سقایة الحاج وعمارة
المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر نازل شد
وصاحب کشاف گوید آیه افمن وعدناه وعدا حسنا فهو
لاقیه کمن متعناه متاع الحیوة الدنیا ثم هو یوم القیمة
من المحضرین در شان علی و حمزه و ابی جهل است و ثعلبی





از ابن عباس و ابن سیرین روایت کند که مراد از طوبی در آیه الذین
آمنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب
درختیست در بهشت که بیخ آن در خانه علی ع است و در خانه هر مؤمن
از آن شاخیست ای زمشکین طره ات بر هر دلی بندی دگر
رشته جانها بهر موی تو پیوندی دگر گر پدر خورشید و مادر ماه باشد
فی المثل بر زمین ناید بخوبی چون تو فرزندی دگر و امام احمد از علی ع
روایت کند که با حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم گفتند که را
بعد از خود بر ما امیر میسازی فرمود ان تؤمروا ابا بکر تجدوه امینا
زاهدا فی الدنیا راغبا فی الآخرة وان تامروا عمر تجدوه قویا امینا
لا یخاف فی الله لومة لائم وان تامروا علیا ع ولا اراکم فاعلین
تجدوه هادیا مهدیا یاخذ بکم الصراط المستقیم وبیهقی از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کند که من اراد ان ینظر الی
نوح فی تقویه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی
فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب وبا وجود این کمال
محمد بن حنفیه گوید با پدر خود گفتم از مردم که فاضلتر است گفت
فرمود
ابوبکر گفتم دیگر که فرمود عمر ترسیدم که بگویم دیگر که مبادا بگوید
عثمان گفتم پس تو فرمود لا الا رجل من المؤمنین والمسلمین و در
ایام خلافت بر سر بصره فرمود ان امیرکم هذا قد رضی من دنیاکم
بطمریه
بطمریه وانه لا یاکل اللحم فی السنة الا الفلذة من کبد اضحیة

فتح ثعلبی کوید بحق خدای که دانه را بر رستن شکافت و آدمی
آفرید که اگر من بر وساده بنشینم حکم کنم میان اهل توریة بآنچه در
توریة است ومیان اهل انجیل بآنچه در انجیل است ومیان اهل زبور
بآنچه در زبورست ومیان اهل قران بآنچه در قران است وبحق خدا
که من در شان هر مردی از قریش آیتی میدانم که او را ببهشت
میراند یا بدوزخ میکشد پس مردی برخواست وکفت یا امیر المؤمنین
کدام آیه در شان تست فرمود افمن کان علی بینة
من ربه ویتلوه شاهد منه فرسول الله صلی الله
علیه واله وسلم علی بینة من ربه وانا شاهد منه
ومثل این در معالم التنزیل مسطورست وصاحب کشاف از
عبدالله عمر وابو سعید خدری وابراهیم نخعی وابو العالیه روایت
کند که آیة ثم انکم یوم القیامة عند ربکم تختصمون در شان [illegible]
وناظر بقتل عثمان وحرب صفین وکوید فمن اظلم ممن کذب علی الله
والذی جاء بالصدق وصدق به تفصیل این کرده است وثعلبی از ابن عباس
روایت کند که چون آیة انما انت منذر ولکل قوم هاد
نازل شد حضرت مصطفی صلی الله علیه واله وسلم دست
مبارک خود بر دوش علی علیه السلام نهاد وفرمود انا المنذر وانت الهادی

انما انت منذر للعباد
وعلی لکل قوم هاد

بک



بک یهتدی المهتدون بعدی واز عبدالله بن عطا روایت کند
که عبدالله بن سلام میکفت مراد از من عنده علم الکتاب در آیة
قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب علی است
وآنحضرت بسیار فرمودی سلونی قبل ان تفقدونی لیکن ترمذی
کوید عبدالله بن سلام در وقت محاصرهٔ عثمان کفت این آیه وآیة
شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله در شان منست وثعلبی کوید
چون آیة وتعیها اذن واعیة نازل شد حضرت مصطفی صلی الله علیه واله وسلم
فرمود اللهم اجعلها اذن علی وکفت من بعد از این هیچ فراموش
نکردم وامام احمد از معقل بن یسار روایت کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله
وسلم فرمود یا فاطمة اما ترضین انی زوجتک اقدم امتی سلما واکثرهم
علما واعظمهم حلما وترمذی از انس روایت کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله
وسلم فرمود اقضیکم علی واز علی ع روایت کند که حضرت مصطفی صلی الله
علیه واله وسلم فرمود رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار
وچه خوبست که از حروف مقطعهٔ واقعه در اوائل سور
فرقانی بعد از حذف حروف مکررات علی صراط حق نمسکه
ظاهر میشود ش ای مصحف آیات اله رویت وی سلسلهٔ اهل
ولایت مویت د سر چشمهٔ زندگی لب دلجویت ❖ محراب نماز عارفان ابرویت ❖
ومبدأ سلسلهٔ جمیع اولیا اوست ودر شان این طایفه فرموده هم
قوم هجم بهم الخلق علی حقیقة الامر فباشروا روح الیقین واستلانوا ما هجم بهم الحق غل

شیخ عطار فرماید
[illegible] افضل [illegible] علی [illegible]
هر علی مسموع [illegible] ذات الله [illegible]

استوعره المترفون وآنسوا بما استوحش منه الجاهلون صحبوا الدنيا
بابدان ارواحهم معلقة بالمحل الاعلى اولئك خلفاء الله في ارضه
والدعاة الى دينه وكميل بن زياد با او گفت ما الحقيقة فرمود مالك
والحقيقة گفت اولست صاحب سرك فرمود بلى ولكن يترشح عليك
ما يطفح منى گفت مثلك تخيب سائلا فرمود الحقيقة كشف سبحات
الجلال من غير اشارة گفت زدني بيانا فرمود محو الموهوم مع صحو المعلوم
گفت زدني بيانا فرمود جذب الاحدية لصفة التوحيد گفت زدني بيانا
فرمود هتك الستر لغلبة السر گفت زدني بيانا فرمود نور يشرق من
صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد اثاره گفت زدني بيانا فرمود
اطفأ السراج فقد طلع الصبح وتفرکه از جفر واقف شدم وان بیست
وهشت جزو است و هر جزوی بیست وهشت صفحه و هر صفحه بیست وهشت
سطر و هر سطری بیست وهشت خانه و در هر خانه چهار حرف مرقوم شده
حرف بعد حروف ثانی بعد صفحه ثالث بعد سطر رابع بعد خانه مثلا
جعفر در خانه بیستم از سطر هیفدهم از صفحه شانزدهم از جزو بیستم
شعر من مثله كان ذا جفر وجامعة يدوّن سر الغيب تدوينا
دوار ثان علم او از جفر استخراج احوال عالم مرکرده اند مامون با علی بن
موسی الرضا ع در سنه احدی ومائتین بیعه کرد و عهد نامه نوشت و از
امام عهد نامه طلبید واخر عهد نامه که امام بر پشت عهد نامه مامون نوشت
این بود که الجامعة والجفر يدلان على ضد ذلك وما ادرى ما يفعل بي ولا بكم

ان

الاول



ان الحكم الا لله يقص الحق وهو خير الفاصلين لكني امتثلت امر امير المؤمنين
واثرت رضاه والله يعصمني واياه وچون اندک زمانی بگذشت بعضی
اشقیا مامون را پشیمان ساختند و امام بزهر شهید شد
وصاحب کشف الغمه گوید من در سنه سبعین وستمائه این دو عهدنامه
بخط امام وخط مامون دیدم و از این وادیست استنباط فتح بیت المقدس
در سنه ثلث وثمانین وخمسمائه الم غلبت الروم في ادنى الارض
وهم من بعد غلبهم سيغلبون في بضع سنين وتفصيل آن در باب دوم
فتوحات مسطورات و ثعلبی گوید چون حم عسق نازل شد حضرت
مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم ملول گشت جمعی سبب آن پرسیدند
فرمود آیتی نازل شد که دلالت دارد که نازل خواهد شد بر امت من بلاء
بسیار از خسف ومسخ وغیر آن و هم ثعلبی گوید ابن عباس حم عسق خواندی
وگفتی على فتن باین دو لفظ میدانست و سلسله علماء هم با و منتهی است
ابن عباس که رئیس مفسرین است شاگرد او است و عاصم که از اکابر
قراءت شاگرد ابی عبد الرحمن سلمی است که شاگرد علی ع است و ابن اثیر
گوید احمد شاگرد شافعی است و شافعی شاگرد مالک و مالک و ابو حنیفه
شاگرد امام جعفر صادق ع اند و امام نواوی در روضه فرماید که مرتضی ع بر منبر
بود واز حصص زوجه وبنتين وابوين سؤال كردند به بديهه فرمود صار ثمنها
تسعا واین اشاره است بعول اصل مسئله از بیست وچهار به بیست وهفت واین
مسئله را منبریه خوانند وگویند مرتضی ع پای مبارک در رکاب داشتی سوار

مرشد زنی آمد و بر سبیل تظلّم کفت یا امیر المؤمنین انّ اخی ترک ستمائة
دینار و قد اعطونی نصف دینار فرمود لعلّ اخاک خلّف زوجة و امّا و بنتین
و اثنا عشر اخاً و ایاک کفت نعم فرمود که فما استوفیت حقّک و سوار شد
و این مسئله را دیناریه کویند و امام احمد کوید عمر حکم کرد برجم زانیهٔ مجنونه علی ع
فرمود اما سمعت قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم رفع القلم عن ثلثة عن النائم
حتی یستیقظ و عن الطفل حتی یحتلم و عن المجنون حتی یبرأ و نیز حکم کرد برجم
زنی حامله بسبب اعتراف او بزنا و علی ع کفت هذا سلطانک علیها فما سلطانک
علی ما فی بطنها عمر کفت عجزت النساء ان تلد مثل علی بن ابی طالب علیه السلام
لولا علی لهلک عمر و مرویست که ابو الاسود دیلی از شخصی شنید که میخواند
ان الله بریء من المشرکین و رسوله چون با مرتضی کفت فرمود بمخالطة العجم
اقسام الکلام ثلث اسم و فعل و حرف و الاسم ما انبأ عن المسمّی
و الفعل ما انبأ عن حرکة المسمّی و الحرف ما اوجد معنی فی غیره و الفاعل
مرفوع و ما سواه فرع علیه و المفعول منصوب و ما سواه فرع علیه و المضاف الیه
مجرور و ما سواه فرع علیه یا ابا الاسود انح هذا النحو [illegible]
و قاضی ناصر الدین و زمخشری کویند چون آیهٔ فمن حاجّک فیه من بعد ما
جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم
و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین نازل شد
حضرت مصطفی صلعم با قبیلهٔ نجران از نصاری مقرر کرد که صباح
فردا مباهله کنند روز دیکر حسین را در بغل کرفت و دست حسن کرفت

وفاطمة



و فاطمه ع در عقب او میرفت و علی ع در عقب فاطمه فرمود اللهم هؤلاء
اهل بیتی چون ابو حارثه دانشمند ترسایان ایشان را بدید
با ترسایان کفت من روی چند می بینم که اکر از خدا خواهند که کوهی را از جای
خود ببرد هر آینه چنان شود زنهار مباهله مکنید ترسایان بترسیدند و
دو هزار جامه و سی زره برسم جزیه هر ساله قبول کردند و آنحضرت فرمود
و الذی نفسی بیده ان الهلاک قد تدلّی علی اهل نجران و لو لاعنوا لمسخوا
قردة و خنازیر و لاضطرم الوادی علیهم نارا و لاستأصل الله
نجران و اهله حتی الطیر علی رؤس الشجر و لما حال الحول علی النصاری
کلهم حتی یهلکوا و این صورة در مدینه بود بعد از فتح مکه و قوت
اسلام و ثعلبی از جابر بن عبد الله روایت کند که حضرت مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الناس من شجرة شتی انا و انت
یا علی من شجرة واحدة و این آیه خواند و فی الارض قطع متجاورات
و جنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء
واحد و نفضل بعضها علی بعض فی الاکل و قاضی ناصر الدین
و زمخشری کویند پیغمبر صلعم در سال نهم هجرت ابو بکر را امیر حاجیان ساخت
و او را با سیصد مرد و شتری چند قربانی بمکه فرستاد چهل یا سیزده
آیه از اوایل سورهٔ براءة نازل کشت و پیغمبر صلعم علی ع را با ناقه عضبا
سوار ساخت و کفت از عقب ابو بکر برو و این آیه بر مردم خوان

صحابه گفتند کاج که آیات میفرستادی تا ابو بکر بر مردم می خواند فرمود
لایق خواندن این آیات نیست مگر شخصی از اهل بیت من چون علی ع
بقافله رسید ابو بکر گفت امیرم یا مامور علی ع گفت بل مامور و باتفاق
بمکه رفتند و آیات بر مردم خواند و مسلم از عایشه روایت کند
که حضرت پیغمبر صلعم بیرون آمد و عبای علم دار از موی سیاه بر خود
گرفته و حسن آمد او را بزیر آن عبا در آورد و پس حسین آمد او را
هم در آورد و پس فاطمه آمد او را هم در آورد و پس علی ع آمد او را
هم در آورد و گفت اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ
وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً و رزین از ام سلمه روایت کند که این آیه در خانه
من نازل شد و من پیش در نشسته بودم گفتم یا رسول الله صلعم
اَلَسْتُ مِنْ اَهْلِ الْبَیْتِ فرمود اِنَّکِ اِلٰی خَیْرٍ اَنْتِ مِنْ اَزْوَاجِ رَسُولِ اللّٰه
و طحاوی در مشکل الغریب از اسماء بنت عمیس نقل میکند که سر مبارک
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در کنار علی ع بود و وحی نازل شد
و آفتاب غروب کرد و علی ع نماز عصر نگذارده بود و چون وحی منجلی شد
پیغمبر صلعم فرمود ای علی ع نماز عصر گزارده گفت نه پس فرمود الٰهی
اگر علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را باز گردان
اسماء گوید که بعد از آن دیدم آفتاب غروب کرده بود باز طلوع کرد
و بر کوه و زمین [illegible] افتاد و در صهبای خیبر بودیم **شعر**

رجوع آفتاب برای علی علیه السلام

الشمس

١٠٤

اَلشَّمْسُ رُدَّتْ عَلَیْهِ بَعْدَ مَا غَرَبَتْ • مَنْ ذَا یُطِیقُ لِعَیْنِ الشَّمْسِ تَطْیِیبَا
و طحاوی گوید این حدیث ثابت است و راویان آن ثقات اند و حکایت از احمد بن صالح
مصری کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تخلف از حفظ این حدیث کنند که از
علامات نبوة است و ابن کثیر رد این کرده است و متمسک شده بحدیثی که در صحیح بخاری
مسطور است اِنَّ الشَّمْسَ لَمْ یُحْبَسْ لِبَشَرٍ اِلَّا لِیُوشَعَ لَیَالِیَ سَارَ اِلٰی بَیْتِ الْمَقْدِسِ
و شرح آنکه او محاصره بیت المقدس کرده بود و نزدیک بود که آفتاب در روز جمعه
غروب کند و شنبه در آید یوشع با آفتاب گفت اِنَّکِ مَأْمُورَةٌ وَاَنَا مَأْمُورٌ
اَللّٰهُمَّ احْبِسْهَا عَلَیَّ پس آفتاب بایستاد تا یوشع ع فتح بیت المقدس کرد
و بخط حضرت هدایت مآب سید صفی الدین عبد الرحمن الحجی قدس سره دیدم
ان صح الحدیث فلیحمل علی ان ذالک الحدیث قبل هذه القصة او نقول الحبس غیر
الرجوع والله اعلم و ترمذی از جابر روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم در روز طائف بعز غزاة حنین بعد از فتح مکه علی ع را بخواند و با او
راز میگفت مردم گفتند دراز کشید راز گفتن او با پسر عم خود فرمود ما انتجیته
ولکن الله انتجاه و نسائی از علی ع روایت کند که مرا منزلتی بود پیش پیغمبر صلعم
که هیچکس از خلایق نداشت اول سحر میرفتم و میگفتم السلام علیک یا نبی الله
اگر تنحنح میکرد باهل خود باز میگشتم و اگر نه در میرفتم و امام احمد از زید بن ارقم
و ترمذی از ابن عباس روایت کنند که جمعی از صحابه در مسجد داشتند روزی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سدوا هذه الابواب الا باب علی
مردم در این باب سخن گفتند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاست

فلیحمل

وحمد خدا کفت و فرمود اما بعد فانی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی
فقال فیه والله ما سددت شیئا ولا فتحته ولکنی امرت بشیء فاتبعته
وامام احمد از ابی مریم روایت کند که علی ع کفت من پا بر دوش حضرت رسول ص
نهادم و بتهای خانهٔ کعبه فرو انداختم و ترمذی از ابو سعید روایت کند
که حضرت نبی ص فرمود لا یحل لاحد یجنب فی هذا المسجد غیری وغیرک و کوید
علی بن منذر از ضرار بن صرد معنی این حدیث پرسید کفت لا یحل لاحد ان یستطرقه
جنبا غیری وغیرک و بخاری ومسلم از براء بن عازب روایت کنند که حضرت
مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم با علی ع کفت انت منی وانا منک و ترمذی
از عمران بن حصین روایت کند که حضرت پیغمبر ص علی ع را امیر لشکری ساخت
واو اصابه جاریه کرد و چهار کس عهد کردند که این را برسول صلی الله علیه وآله
وسلم بکویند چون برسول رسیدند یکی بر خواست و بکفت رسول ص اعراض
کرد تا هر چهار کس بکفتند پس حضرت بغضب رفت وسه بار فرمود
ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل
مؤمن بعدی واین در حرب بنی زید بود که در حرف عین خواهد آمد
واز حبشی بن جناده روایت کنند که حضرت مصطفی ص فرمود علی
منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا وعلی ومسلم از زید بن ارقم
روایت کند که روزی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در موضع خم
خطبه فرمود و بعد از حمد خدا کفت ایها الناس انما انا بشر مثلکم یوشک
ان یاتینی رسول ربی فاجیبت وانا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله

فیه



فیه الهدی والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به و تحریص فرمود در شان
قران پس کفت واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی
واحمد از ابوذر غفاری روایت کند که نبی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها
نجی ومن تخلف عنها هلک و ترمذی از زید بن ارقم روایت کند
که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بعلی وفاطمه وحسن وحسین
انا حرب لمن حاربتم وسلم لمن سالمتم **فتح** امام احمد از علی ع
روایت کند که حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
فیک مثل من عیسی ابغضته الیهود حتی بهتوا امه واحبته
النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی لیست له و خود فرمود یهلک فی
رجلان محب مفرط یقرظنی بما لیس فی ومبغض یحمله شنآنی
علی ان یبهتنی و مصداق اول آنست که عبد الله بن سبا با علی ع کفت
انت الاله حقا و علی ع او را راند و بمداین رفت و امام شافعی ره
کوید

لو ان المرتضی ابدی محله ٭ لظل الناس طرا سجدا له ٭
کفی فی فضل مولانا علی ٭ وقوع الشک فیه انه الله ٭
پس این نکته در حق نمائی او ٭ که کردند شک در خدائی او ٭

ومصداق ثانی آنست که از زمان سلطنت معاویه تا اول خلافة عمر بن
عبد العزیز بر علی رؤس الاشهاد لعنت میکردند و کرخی در شرح السنه
از جابر روایت کند که چون علی ع فتح خیبر کرد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود لولا ان اشفق ان یقول فیک طوائف من امتی
ما قالت النصاری للمسیح بن مریم ع لقلت فیک الیوم قولا لا تمر بملأ
الا اخذوا من تراب رجلیک و من فضل طهورک یستشفون به ولکن
حسبک ان تکون منی وانا منک وانت منی بمنزلة هارون من موسی الا
انه لا نبی من بعدی وانک تبرئ ذمتی وتقاتل علی سنتی وانک فی الاخرة علی
الحوض خلیفتی وانک اول من یرد علی الحوض وانک اول من یکسی معی وان
شیعتک علی منابر من نور مبیضة وجوههم یکونون غدا فی الجنة جیرانی
وان حربک حربی وسلمک سلمی وان سرک سری وعلانیتک علانیتی
وبعضی گویند این حدیث در وقت مراجعت مرتضی بود از غزاء سلسله
که در وادی الرمل با بنی سلیم واقع شد و مرتضی امیر لشکر بود و ترمذی از انس
روایت کند که مرغ بریان نزد رسول صلعم نهاده بود فرمود اللهم ائتنی باحب
خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر پس علی ع آمد و آن مرغ
را با او بخورد و رزین گوید که انس با علی ع گفت استغفر لی ولک عندی
بشارة ففعل فاخبره بقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
وترمذی از ام عطیه روایت کند که حضرت نبی صلعم لشکری بر انگیخت

قسمی مم

وعلی ع



وعلی ع در ایشان بود فرمود اللهم لا تمتنی حتی ترینی علیا و از بریده
روایت کند که ~~حضرت مصطفی صلعم~~ احب نساء برسول صلعم فاطمه ع
بود و احب رجال حضرت علی علیه السلام و هم از بریده روایت کند
که حضرت مصطفی صلعم فرمود ان الله تبارک و تعالی امرنی بحب اربعة
واخبرنی انه یحبهم گفتند یا رسول الله نام ایشان بگوی سه نوبت
فرمود علی منهم پس گفت و ابوذر و مقداد و سلمان امرنی بحبهم واخبرنی
انه یحبهم و از ام سلمه روایت کند که حضرت پیغمبر صلعم فرمود لا یحب
علیا منافق ولا یبغضه مؤمن و از ابو سعید روایت کند که انا کنا لنعرف
المنافقین نحن معاشر الانصار ببغضهم علی بن ابیطالب و مسلم و ترمذی
و نسائی از زر بن حبیش که از کبار تابعین است روایت کند که علی ع
فرمود والذی فلق الحبة وبرأ النسمة انه لعهد النبی الامی صلی الله علیه و آله
وسلم الی ان لا یحبنی الا مؤمن ولا یبغضنی الا منافق و صاحب کشاف
و واحدی روایت کنند که چون آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی نازل شد از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
پرسیدند که ما مور بمحبت کیانیم سه بار فرمود علی و فاطمه و ابناهما
و از سدی روایت کند که مراد از حسنه در آیه ومن یقترف حسنة نزد
له فیها حسنا مودت اهل بیت است و این آیه در شان ابوبکر
و محبت او با اهل بیت نازل شده و ابو عبد الله محمد بن علی حکیم ترمذی
از مقداد بن اسود روایت کند که حضرت نبی صلعم فرمود معرفة آل محمد

براءة من النار وحب آل محمد جواز عن الصراط والولاية لآل محمد
أمان من العذاب وابن عباس و براء بن عازب گويند حضرت مصطفى
صلى الله عليه وآله وسلم فرمود يا علي قل اللهم اجعل عندك
عهداً واجعل لي في صدور المؤمنين مودة چون دعا
كرد اين آيه نازل شد ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات
سيجعل لهم الرحمن ودا واين در كشاف مسطور است
وامام احمد از ام سلمه روايت كند كه حضرت مصطفى صلى الله
عليه وآله وسلم فرمود من سب علياً فقد سبني
وحافظ ابو نعيم در حلية الاولياء گويد حضرت پيغمبر صلى الله عليه
وآله وسلم فرمود لا تسبوا علياً فانه ممسوس في
ذات الله ونجم الكبرى گويد غبت فابصرت النبي صلى الله
عليه وآله وسلم وعلي معه فبادرت الى علي فاخذت بيده
وصافحته والهمت كما سمعت في الاخبار عن النبي المختار اذ
قال من صافح علياً دخل الجنة فجعلت اسئل علياً ع عن هذا
الحديث أصحيح هو فكان يقول نعم صدق رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم من صافحني دخل الجنة

شعر

سقتني حمى الحب راحة مقلتي ۝ وكاسي محيا من عن الحس جلت

---



فغي حان سكري حان شكري بعينه ۝ بهم تم لي كتمي السهو مع شهرتي
وعن مذهبي في الحب مالي مذهب ۝ وان ملت يوما عنه فارقت ملتي
ومنسوب بامام شافعي است شعر قالوا ترفضت قلت كلا ۝ ما الرفض ديني
ولا اعتقادي ۝ لو كان حب الوصي رفضاً ۝ فانني ارفض العباد ۝
وهم منسوب با وست لو شق قلبي ليرى وسطه ۝ خطان قد خطا بلا كاتب ۝
الشرع والتوحيد من جانب ۝ وحب اهل البيت ع من جانب
وامام فخر الدين در تفسير كبير گويد قال الشافعي
يا راكباً قف بالمحصب من منى
واهتف لساكن خيفها والناهض ۝ سحراً اذا فاض الحجيج الى منى
فيضاً كما نظم الفرات الفائض ۝ وبا امام شافعي گفتند ما تقول
في علي ع فرمود ما اقول في شخص اجتمعت له ثلاثة مع ثلاثة لا يجتمعن
قط لاحد من بني آدم الجود مع الفقر والشجاعة مع الرأي
والعلم مع العمل پس خواند انا للفتى ازل فيه هل اتى ۝ الى متى اكتمه اكتمه
الى متى ۝ لو كان رفضاً حب آل محمد ص ۝ فليشهد الثقلان اني رافضي
ومنسوب بامام ابو حنيفه است شعر حب اليهود لآل موسى ظاهر
وولاؤهم لبني اخيه بادي ۝ واما مهم من نسل هارون الاولى
بهم اقتدوا ولكل قوم هادي ۝ وكذا النصارى يكرمون محبة
بمسيحهم نجراً من الاعواد ۝ فمتى يوالي آل احمد مسلم

برئت الى المهيمن من اناس
يرون الرفض حب الفاطمية
على آل الرسول صلواة ربي
ولعنته لتلك الجاهلية

قتلوه او سمّوه بالالحاد ۝ هذا هو الداء العياء لمثله

ضلّت حلوم حواضر وبواد ۝ لم يحفظوا حقّ النبي محمّد

فی آله والله بالمرصاد ۝ بازنمودن اراجیف منافقان حب کینه دروغ خلیفه

قال امیر المؤمنین علیه السلام ساختن مصطفی صلعم او را بمدینه

الا باعد الله اهل النفاق ۝ واهلا لاراجيف الباطل

يقولون لی قد قلاک الرسول ۝ فخلاک للخالف الخاذل

وما ذاک الا لان النبي صم ۝ جفاک وما کان بالفاعل

فسرت وسيفي على عاتقي ۝ الى الراحم الحاکم الفاضل

فلما راني هفا قلبه ۝ وقال مقال الاخ السائل

أمم ابن عمّي فانباته ۝ بارجاف ذي الحسد الداغل

فقال اخي انت من دونهم ۝ کهرون موسى ولم يأتل

الرجفه الزلزله والارجاف بالفتح جمعها والاراجيف جمعها جمع الجمع جمع الاخبار الکاذبه والخالف المتاخر لنقصان او قصور قال الله تعالى فاقعدوا مع الخالفين وقال الاصمعی اذا تخلف الصبی عن القطيع قيل خذل والعاتق ميان دوش وگردن وهفا الطاير اى خفق وطار وهم دراصل من ما بود وارجاف خبر دروغ افکندن والدغل بالتحريک الفسا[د] وقوله تعالى وانت قلت للناس اتخذونی وامّی الهين من دون الله ای غير الله وهارون برادر پدری ومادری موسی ع بمذهب جمهور وموسی ع پسر عمران

وبعض



وبعضی گویند ایشان برادران مادری بودند بدلیل قال ابن امّ وجمهور جواب میگویند که تخصیص امّ برای یکنختن شفقت ومهربانی است وابتلا تقصیر کردن **میفرماید** دور کرداند خدا اهل نفاق را واهل خبرهای دروغ وباطل افکنند مرا که بحقیقت دشمن داشت تو را رسول صلعم پس گذاشت ترا عاجز وابس مانده ونیست مگر برای آنکه پیغمبر جفا کرد ترا ونبود او کننده جفا پس رفتم وشمشیر من بر میان دوش وگردن من بود بسوی بخشاینده حکم کننده احسان کننده پس چون دید مرا طپید دل او وگفت گفتار برادر پرسنده آیا از چه آمدی ای پسر برادر پدر من خبر دادم او را بخبر دروغ افکندن خداوند حسد فساد کننده پس گفت برادر من تو بر ایشان چون هارون موسی را وتقصیر نکرد **ش** ای آنکه ز عقل وفهم برونی تو ۝ از هرچه گمان برند افزونی تو ۝ فرمود نبی که من چو موسی ع باشم ۝ وز روی برادری چو هارونی تو ۝ **حکایت** در سنه تسع هجری خبر به پیغمبر صم رسید که لشکر روم بشام آمده اند ومتوجه مدینه اند ومقدمه لشکر بلغا رسیده وهرقل در حمص است پیغمبر صلعم با سی هزار مرد متوجه شام شد چون به تبوک رسید که چهارده مرحله است تا مدینه دو ماه توقف فرمود وظاهر شد که آن خبر دروغ بوده بازگشت ودر این غزا علی علیه السلام را در مدینه خلیفه خود ساخت وحافظ اسمعیل گوید منافقان گفتند گذاشتن علی ع

در مدینه بسبب که در تیت که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را با علی ع
پیدا شده و چون علی ع این سخن بشنید از عقب پیغمبر صلعم برفت
و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در جرف فرود آمده بود و گفت
یا نبی الله زعم المنافقون انک انما خلفتنی استثقالاً پیغمبر ص
فرمود ولکن خلفتک لما ترکت ورائی فارجع فاخلفنی فی اهلی واهلک
الا ترضی یا علی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی ع الا انه لا نبی بعدی
پس علی ع بازگشت و بخاری و مسلم و ترمذی مثل این روایت کرده اند
و در فاتحهٔ سابعه گذشت و این حدیث ناظر است بآیهٔ واجعل
لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری و موافق
اینست انچه شیخ ابو اللیث سمرقندی در بوستان روایت کند
که حضرت مرتضی علیه السلام گفت احببت الحرب فلما ولد الحسن علیه السلام
سمیته حرباً فدخل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاخبرته بذلک
فقال بل هو الحسن فلما ولد الحسین ع سمیته حرباً فدخل رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم فاخبرته بذلک فقال بل هو الحسین ع
ثم قال سمیتهما باسم ابنی هارون شبر وشبیر انتهی کلام هذا الفاضل
وقال الشارح المذکور فی مقام آخر وطلحه و زبیر از علی ع برگشتند
و بمکه رفتند و باتفاق عایشه و مروان و عمال عثمان که علی عزل ایشان کرده
بود متوجه بصره شدند و در وقت رسیدن بچواب سگان او از

کردند



کردند و عایشه پشیمان شد و گفت حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله
وسلم فرموده که یکی از زنان من با علی ع حرب کند بغیر حق و چون بچواب سگان
آواز کنند جهد کن ای عایشه که تو نباشی و ابن زبیر گفت باز مگرد شاید که خدا
بواسطهٔ تو این فساد را بصلح مبدل کند آخر او را بردند و بصره بگرفتند و
عثمان بن حنیف را که از قبل علی ع حاکم بصره بود بیرون کردند انتهی کلامه
وقال فی موضع آخر منه و زبیر بن عوام ساعتی مقاتله کرد و شارح صحیح
بخاری از ابن عبد البر روایت کند که علی ع او را آواز داد و بیاد آورد که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ما را خندان یافت و با تو گفت اما
انک ستقاتل علیاً وانت ظالم و چون او را این سخن بیاد آمد
ترک جدال و قتال کرده متوجه مدینه شد و عمر بن جرموز از عقب او روان شد
و در وادی السباع غافل ساخته بقتل آورد و شمشیر او برداشته نزد
علی ع آمد و گفت بشارت باد ترا که زبیر را کشتم انتهی کلامه
وقال ایضاً و مروان بن حکم بسبب کینه که از طلحة بن عبد الله در
دل داشت تیری زد و او را بکشت وقال ایضاً و علی ع فرمود تا شتر عایشه را
پی کردند وقال ایضاً و در این حرب خزیمة بن ثابت انصاری و ابو لیلی
انصاری و ابو الیقظان عمار بن یاسر و هاشم بن عتبة بن ابی وقاص و عبد الله
بن بدیل بن ورقاء خزاعی از لشکر علی ع کشته شدند و ترمذی از ابو هریره
روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم با عمار گفت ابشر
تقتلک الفئة الباغیة و تفصیل قصهٔ عمار در حرف فا و شرح قصهٔ هاشم

وعبد الله در حرف میم خواهد آمد و اویس بن عامر قرنی مرادی در کنار آب فرات
او از طبل شنیده پرسید که چه واقع است گفتند میان علی عم و معاویه
محاربه است در حال بحضرت علی عم متوجه شد و در اثناء حرب شهادت یافت
**وقال ایضا** و گویند در روز حدیبیه که حضرت رسول صلعم با قریش صلح فرمود علی
در صلح نامه محمد رسول الله نوشت سهیل بن عمرو گفت اگر ما رسالت ورا قبول
میداشتیم مقابله و مقاتله نمیکردیم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود رسول الله
محو کن و محمد بن عبد الله بنویس و علی عم رعایه ادب فرموده پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم بدست مبارک خود محو فرمود و گفت ای علی ترا نیز مثل این واقع شود در
صلح نامه صفین نام او امیر المؤمنین نوشته بودند معاویه گفت اگر من او را امیر المؤمنین
میدانستم با او حرب نمیکردم امیر فرمود صدق رسول الله صلعم و امر کرد که علی بن ابی طالب
بنویسند **وقال ایضا** و بخاری و مسلم از ابو سعید خدری روایت کنند
که حضرت مصطفی صلعم بعد از غزاء حنین قسمت غنایم مینمود
ذو الخویصره تمیمی گفت یا محمد اعدل حضرت فرمود ویلک من یعدل ان لم اعدل
عمر گفت یا رسول الله اجازت ده تا گردن این منافق بزنم فرمود دعه فان له
اصحابا یحقر احدکم صلاته مع صلاتهم وصیامه مع صیامهم یقرؤن القرآن
لا یجاوز تراقیهم یمرقون من الاسلام کما یمرق السهم من الرمیة ینظر الی نصله
فلا یوجد فیه شیء ثم ینظر الی رصافه فلا یوجد فیه شیء ثم ینظر الی نضیه
فلا یوجد فیه شیء سبق الفرث والدم آیتهم رجل اسود احدی عضدیه مثل البضعة
تدردر یخرجون علی خیر فرقة من الناس و ابو سعید میگوید گواهی میدهم که من این

۱۱۰

از حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم و گواهی
میدهم که علی با این جماعت قتال فرمود و من با او بودم و بعد از قتال گفت که
شخصی با این صفت در این لشکر بجویید بعد از طلب آوردند و من در آن
صفاتیکه حضرت بیان فرموده بود یک یک مشاهده کردم و جندب
بن عبد الله ازدی گوید مرا در حرب جمل و صفین هیچ شک نبود که علی بر حق است
اما در حرب نهروان شک داشتم چه مخالفان اهل قرآن بودند ناگاه
سواری آمد و گفت که من دیدم که خوارج از نهروان گذشتند و قطع
نهر کردند علی عم تکذیب او کرد و سواری دیگر آمد سوگند خورد که ایشان از نهر
عبور کردند علی عم سوگند یاد کرد که ایشان عبور نکرده اند و مقتل ایشان
این طرف نهر است با دل خود گفتم الحمد لله که شبهه من در شان علی عم
رفع خواهد شد و عهد کردم که اگر ایشان عبور کرده باشند اول کسی که با علی
مقاتله کند من باشم و اگر نگذشته باشند در قتال اعداء او تقصیر نکنم
چون پیش رفتم ایشان عبور نکرده بودند علی عم روی بمن کرد و فرمود
یا اخ الازد اتبین لک الامر **وقال ایضا** حافظ اسماعیل از صهیب
روایت کند که حضرت نبی صلعم با علی فرمود من اشقی الاولین گفت عاقر
الناقة فرمود صدقت فمن اشقی الآخرین گفت الله ورسوله اعلم
فرمود رجل یضربک علی هذه و اشاره بسر او کرد و از ابی طفیل روایت
کند که من نزد علی علیه السلام بودم و ابن ملجم آمد و علی عم او را عطا فرمود

پس گفت ما یحبس اشقیها من ان یخضبها من اعلاها یخضب هذه من هذه
واشاره بسر و محاسن مبارک خود فرمود و از عبد الله بن سبع روایت
کند که علی ع در خطبه فرمود والذی فلق الحبة وبرء النسمة لیخضبن
هذه من هذه و از علی ع روایت کند که حضرت مصطفی صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود عهد معهود ان الامة ستغدر بک وانک تعیش
علی ملتی وتقتل علی سنتی وان هذه تخضب من هذه و از زید بن وهب
وهب روایت کند که جعدة بن نعجه خارج گفت یا علی اتق الله فانک
میت وقد علمت سبیل المحسن من سبیل المسیء و علی ع فرمود بیت
بل والله مقتول قتلا یصاب هذه فیخضب هذه عهد معهود وقضا
مقتضی وقد خاب من افتری و امام غزالی در احیا از امام حسن ع
روایت کند که علی ع در شبی که در صبح آن شهید شد فرمود پیغمبر صلعم
را بخواب دیدم و گفتم یا رسول الله مالقیت من امتک فرمود ادع علیهم
گفتم اللهم ابدلنی بهم من هو خیر لی وابدلهم بی من هو شر لهم منی
وقال ایضا و امام حسن ع بعد از دفن او خطبه فرمود والله لقد
مات فیکم رجل ما سبقه الاولون ولا یدرکه الآخرون
ان کان رسول الله صلی الله علیه وآله لیبعثه المبعث
فیعطیه الرایة فما یرجع حتی یفتح الله علی یدیه لقائل
علیه م
جبرئیل

قالت ایضا
بعد از وفات ... حضرت رسول صلعم ... روایت
انک تقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین
... و بان ... جبرئیل ... ذالک بحرب ...



جبرئیل عن یمینه ومیکائیل عن یساره والله ما ترک
بیضاء ولا صفراء غیر سبعمائة درهم فضلت من عطائه اراد
ان یبتاع بها خادما فتح چون حضرت علی ع شهید شد
بیش از چهل هزار مرد با امام حسن ع بیعت کردند و متوجه حرب معاویه شد
وچون بیوفایی از مردم خود دریافت در نصف جمادی الاول سنه احدی واربعین
امر بمعاویه بازگذاشت و سی سال خلافت که در حدیث وارد است تمام شد
حضرت مصطفی صلعم از این صلح خبر داده بود و بخاری از ابو بکره روایت کند
که پیغمبر صلعم در شان امام حسن ع فرمود ابنی هذا سید ولعل الله
یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین
وقال ایضا و امام حسن ع در نیمه رمضان سنه ثلث متولد شد
و جعده دختر اشعث بن قیس باغوای اعداء او را زهر داد و در سنه
خمسین یا تاسع واربعین یا ثمان وخمسین یا اربع واربعین وفات یافت
و در بقیع مدفونست و گویند در مجلس معاویه حاضر شد و جوانان
قریش تفاخر میکردند و او خاموش بود معاویه گفت تو هم سخن بگو فرمود
نعم الکلام وقد سبقت مبرزا ٥ سبق الجواد من المدی المتنافس
نحن الذین اذا القروم تخاطروا ٥ طینا علی رغم العدو الحاسد
و امام حسین ع در پنجم شعبان سنه اربع متولد شد و در عاشورا

سنه احدی وستین در کربلا به تیغ شمر ذی الجوشن علیه اللعنه شهید

گشت وامیر لشکر عمر بن سعد بود از قبل عبید الله بن زیاد که نایب

یزید بن معاویه بود **حافظا** از زلف چون کمند شرای دل بپیچ کانجا

سر ها بریده بینی بی جرم وبی جنایت ۰ از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود

زنهار ازین بیابان واین راه بی نهایت ۰ واز اشعار دلپذیر اوست در کربلا

أنا ابن علی الخیر من آل هاشم ۰ كفانی بهذا مفخرا حین افخر

وجدّی رسول الله اکرم من مشی ۰ ونحن سراج الله فی الخلق یزهر

وفاطمة امّی من سلالة احمد ۰ وعمّی یدعی ذا الجناحین جعفر

وفینا کتاب الله انزل صادقا ۰ وفینا الهدی والوحی والخیر یذکر

ونحن ولاة الارض نسقی ولاتنا ۰ بکأس رسول الله مالیس ینکر

وشیعتنا فی الناس اکرم شیعة ۰ ومبغضنا یوم القیامة یخسر

وترمذی از سلمی روایت کند که بخانه ام سلمه رفتم واو میگریست

گفتم سبب گریه تو چیست گفت رایت الآن رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم فی المنام وعلی راسه ولحیته التراب فقلت

ما لک یا رسول الله صلعم قال شهدت قتل الحسین آنفا ومثل این

ابن عباس منقول است ودر فاتحه خامسه گذشت وفاطمه علیها

112

بعد از موت نبی صلعم شش ماه یا سه ماه وفات یافت واو را

عمر بیست وهشت سال یا بیست ونه سال یا هیجده بود وترمذی از علی

روایت کند که حضرت پیغمبر صلعم دست حسن وحسین گرفت وگفت

من احبّنی واحبّ هذین وابا هما وامّهما کان معی فی درجتی

یوم القیامة وامام علی زین العابدین پسر امام حسین است وسلسله

توالد میان هشت امام دیگر بترتیب ذکر ایشانست واو در مدینه

در سنه ثمان وثلثین متولد ومادر او شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار

باکنیزک ر

غزاله نام بود ودر ثامن عشر محرم سنه اربع وتسعین وفات یافت

وقبر او در بقیع است وشعر اوست که در وقت ملاقات یزید بعد از قتل

امام حسین گفته

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ۰ ماذا فعلتم وانتم آخر الامم ۰

بعترتی وباهلی بعد مفتقدی ۰ منهم اساری ومنهم ضرجوا بدم ۰

وامام محمد باقر در مدینه روز جمعه سیوم صفر سنه سبع وخمسین متولد

شد ومادر او فاطمه بنت امام حسن ع بود ودر سنه اربع وعشر ومائه

وفات یافت وقبر او در بقیع است وامام جعفر صادق ع در مدینه

در سنه ثلث وثمانین [illegible] متولد شد ومادر او قروه بنت

قاسم بن محمد ابن ابی بکر بود ودر یوم الاثنین نصف رجب سنه ثمان واربعین

ومائه وفات یافت وقبر او هم در بقیع است وامام موسی کاظم ع

در یوم الاحد سابع صفر سنهٔ
درابوا که میان مکه و مدینه است
ثمان و عشرین و مائه متولد شد و مادرا و حمیده کنیزک بود و در حبس هارون
در بغداد روز الجمعه پنجم رجب سنه ثلث و ثمانین و مائه وفات یافت و امام
علی بن موسی الرضا ع در مدینه روز پنجشنبه یازدهم ربیع الاول سنه ثلث
و خمسین و مائه متولد شد و مادر او شکر نوبیه یا خیزران کنیزک
بود و مادران باقی ائمه معصومین هم کنیزک بودند و معروف کرخی
بواب او بود و در ولایت طوس در نهم رمضان سنه اثنین و مائتین
وفات یافت و امام محمد تقی ع در مدینه در جمعه دهم رجب سنه
خمس و تسعین و مائه متولد شد و در بغداد در ششم ذی الحجه
سنه عشرین و مائتین وفات یافت و امام علی نقی در مدینه در
سیزدهم رجب سنه اربع عشر و مائتین متولد شد و در سر
من رای که بسامره معروف است روز دوشنبه آخر جمادی الاول
سنه اربع و خمسین و مائتین وفات یافت و امام حسن عسکری
در مدینه در سنه احدی و ثلثین و مائتین متولد شد و در سر من رای
در سنه ستین و مائتین وفات یافت و امام محمد در سر من رای
در بیست و سوم رمضان سنه ثمان و خمسین و مائتین متولد شد
و امامیه گویند مهدی موعود است و در حرف لام خواهد آمد انتهی کلام
یا اخی انظر بعین الانصاف الی کلام هذا الفاضل و اخرج التقلید
والتعصب والعناد عن قلبک حتی تری
الحق عیانا ١١٩٧

وقال



**وقال فیه ایضا** در ربیع از امام ش نقل کند که چون شخصی کتب
علم برای شخص وصیت کند کلام داخل وصیت نباشد برای آنکه کلام علم
نیست و امام مالک فرموده لا یجوز شهادة اهل البدع والاهواء و اصحاب
گفته اند اراد باهل الاهواء اهل الکلام علی ای مذهب کانوا و ابو یوسف
فرموده من طلب العلم بالکلام تزندق و امام احمد گفته علماء الکلام زنادقه
و غایة علما در شان کلام کلام امام غزالیست در احیا که در هر شهری
یک کس میباید که این علم را داند و رفع شبهه مبتدعان تواند و حاشا
که اکابر متکلمین تصحیح عقاید بدلایل کلامیه کرده باشند ماخذ انوار عقاید ایشان
مشکوة نبوت است و غرض از کلام غیر افحام جاحد و الزام معاند نیست

**نظم**

علم دین فقه است و تفسیر و حدیث ٥ هر که خواند غیر این گردد خبیث

**وقال ایضا**

و امام غزالی علیه الرحمه در رساله المنقذ من الضلال تکفیر ابو نصر فارابی
و ابو علی سینا که از اکابر مشائین اند فرموده بواسطه نفی علم حق تعالی
بجزئیات و نفی حشر اجساد و ایجاد قدم عالم و تکفیر ابو علی
در زمان حیوة او هم کرده اند و او گفته شعر کفر چو منی گزاف و آسان نبود ٥
محکم تر از ایمان من ایمان نبود ٥ در دهر یکی چو من و او هم کافر ٥٥
پس در همه دهر یک مسلمان نبود ٥

و قال فيه ايضا صباغ کرباس را کرباس نمی سازد و رنگ را رنگ نمی سازد
کرباس را رنگین می سازد و خدا تعالی هم ذات را ذات نمی سازد
و وجود را وجود نمی سازد ذات را موجود می سازد از ابو علی در [شفا] وقتیکه
زرد آلو میخورد معنی الماهیات لیست مجعولة بجعل الجاعل پرسیدند
فرمود جاعل آلو را آلو نمی سازد بلکه آلو را موجود می کند انتهی کلام
و قال ایضا و اول ایشان ابو حنیفه نعمان بن ثابت است و در سنه ثمانین متولد
ثانی مالک بن انس بن مالک در سنه خمس و تسعین متولد شد و در مدینه سنه
تسع و سبعین و مائه وفات یافت و شافعی شاگرد او بود و ثالث امام شافعی محمد بن
ادریس بن عباس بن شافع و رابع احمد بن محمد بن حسن در بغداد متولد شد انتهی کلامه

## منقول من کتاب نهج البلاغة من کلام امیر المؤمنین

و قال علیه السلام لانس بن مالک و قد کان بعثه الی طلحة
و الزبیر لما جاء الی البصرة یذکرهما شیئا سمعه من رسول الله
صلی الله علیه و آله فی معناهما فلوی عن ذلک فرجع الیه فقال
انی انسیت ذلک الامر فقال علیه السلام ان کنت کاذبا
فضربک الله بها بیضاء لامعة لا تواریها العمامة یعنی البرص
فاصاب انسا هذا الداء فیما بعد فی وجهه فکان لا یری الا مبرقعا
انتهی کلام السید رحمه الله تعالی و فی حاشیة الکتاب المزبور منقول عن الشیخ جمال
الملة و الدین مطهر الحلی قدس الله روحه الاطهر فی منتهی الفصول
ان امیر المؤمنین علیه السلام دعی اثنی عشر رجلا من الانصار لیشهدوا
فی قول النبی صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فعلی هذا مولاه و کلهم شهد



به الا انس بن مالک فقال علیه السلام یا انس ما منعک من الشهادة و
سمعت من النبی صلعم ما سمعه منه هؤلاء قال فی الجواب یا امیر المؤمنین
قد بلغنی الکبر و ادرکنی النسیان فقال علیه السلام اللهم ان کان کاذبا
فاضربه ببیاض لا یواریه العمامة فاذا قد ادرکته علة البرص فلعنة الله
علی من کتم الشهادة الحقة انتهی کلامه اعلی الله مقامه ومنه ایضا
و من کلامه علیه السلام عند مسیره الی الشام للشامی لما سال
أكان مسيرك الى الشام بقضاء من الله و قدر بعد كلام طويل هذا
مختاره والذي فلق الحبة وبرء النسمة ما وطئنا موطئا ولا هبطنا
واديا الا بقضاء الله وقدره مه ايها الشيخ لقد اعظم الله
اجركم في مسيركم وانتم سائرون وفي منصرفكم وانتم منصرفون
ولم تكونوا في شيء من حالاتكم مكرهين ولا اليها مضطرين ويحك لعلك
ظننت قضاء لازما وقدرا حاتما ولو كان ذلك كذلك لبطل الثواب
والعقاب وسقط الوعد والوعيد ان الله سبحانه امر عباده تخييرا
ونهاهم تحذيرا وكلف يسيرا ولم يكلف عسيرا واعطى على القليل
كثيرا ولم يعص مغلوبا ولم يطع مكرها ولم يرسل الانبياء لعبا
ولم ينزل الكتب للعباد عبثا ولا خلق السموات والارض وما بينهما
باطلا ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار تمت
و في حاشية الكتاب المزبور بعد از آن فرمود که ای شیخ این مقاله وثان
و جنود شیطان و شهود زور و اهل عمی از صواب است و خصم کر معتقد
این مقوله باشند قدریه و مجوس این امتند شامی گفت پس چیست قضا

وقدر رکه ما سیر نکردیم الآیات فرمود که امر خداست و حکم او بعد از ان
این آیت را تلاوت فرمود که قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه
یعنی حکم کرد و واجب گردانید پروردگار تو که نپرستند الا او را پس قضا
اینجا بمعنی وجوبست نه بمرتبه که بنده را از اختیار بیرون برد و بی حد
اجبار کند چون شامی استماع این قول نمود بر پای خواست خوشحال وگفت

انت الامام الذی نرجو بطاعته ۞ یوم النشور من الرحمن رضوانا
اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا ۞ جزاک ربک عنا فیه احسانا

منقول من کتاب نهج البلاغة الشیخ

ومنها وقال قائل انک یا ابن ابی طالب علی هذا الامر
لحریص فقلت بل انتم احرص وابعد وانا اخص واقرب
وانما طلبت حقا لی وانتم تحولون بینی وبینه
وتضربون وجهی دونه فلما قرعته بالحجة
فی الملأ الحاضرین هب کانه بهت لا یدری ما
یجیبنی به اللهم انی استعدیک علی قریش و
من اعانهم فانهم قطعوا رحمی وصغروا عظیم
منزلتی واجمعوا علی منازعتی امرا هو لی ثم قالوا
الا ان فی الحق ان تأخذه وفی الحق ان تترکه

وفی بعض الروایا نأخذه ونترکه بصیغة المتکلم وعلی الروایتین ان اخذه وترکه علی السویة عندنا



وقال ع فی بعض خطب کتاب المزبور وانما
طلبوا هذه الدنیا حسدا لمن افاءها الله علیه
فارادوا رد الامور علی ادبارها وقال علیه السلام

ای لمن اعطاه الله سبحانه فی الدنیا غنیمة

فی خطبته عند دفن سیدة النساء فاطمة علیها السلام
کالمناجی به رسول الله صلعم عند قبره السلام علیک یا رسول الله
الخ قال اما حزنی فسرمد واما لیلی فمسهد الی ان یختار الله
لی دارک التی انت بها مقیم وستنبئک ابنتک بتضافر
امتک علی هضمها فاحفها السؤال واستخبرها الحال
هذا ولم یطل العهد ولم یخل الذکر منک فکم من غلیل
معتلج بصدرها لم تجد الی بثه سبیلا فتقول ویحکم
الله وهو خیر الحاکمین

صلعم

ومن خطبة له علیه السلام
ولقد علم المستحفظون من اصحاب محمد صلی الله علیه وآله
انی لم ارد علی الله ولا علی رسوله ساعة قط ولقد
واسیته بنفسی فی المواطن التی تنکص فیه الابطال
وتتأخر فیه الاقدام نجدة اکرمنی الله بها ولقد
قبض رسول الله صلی الله علیه وآله وان راسه علی

صدری ولقد سالت نفسه فی کفی فامررتها علی وجهی
ولقد ولیت غسله صلی الله علیه وآله والملائکة اعوانی
فضجت الدار والافنیة ملأ یهبط وملأ یعرج وما
فارقت سمعی هینمة منهم یصلون علیه حتی
واریناه فی ضریحه فمن ذا احق به منی حیا ومیتا
فانفذوا علی بصائرکم ولتصدق نیاتکم فی جهاد عدوکم
فوالذی لا اله الا هو انی لعلی جادة الحق وانهم
لعلی مزلة الباطل اقول ما تسمعون واستغفر الله
لی ولکم ٥ انتهی کلامه علیه السلام وقال علیه السلام

اذا ما راس اهل البیت ولی ٥ بدا لهم من الناس الجفاء

قاضی میر حسین در شرح این بیت در شرح دیوان میرزا

مازایده وراس رئیس وبیت خانه واهل بیت شخص کسی جد
که نسب جامع او وایشان باشد چون مطلق گویند اهل
اهل بیت رسول صلعم خواهند که علی است و فاطمه وحسن وحسین ع
وتحقیق آن در فاتحه سابعه گذشت ومراد از راس
اهل البیت آنحضرت صلی الله علیه وآله وتولیت پشت کردن

وانجا



فمن جملة خطبة الموسومة بالشقشقية لمولانا امير المؤمنين علي بن ابي طالب ع

وانجا کنایه از انتقال باخرة دید وبودن علو پیدا شدن الجفاء
ضد البر میرزا چون رئیس اهل البیت پشت کرد بر دنیا وبآخرت رحلت
فرمود پیدا شد مر ایشانرا از مردم آن جفا که متوقع نبود شعر

کر یافته ز نور حق فیض وصفا ٥ از خلق مجو قاعده مهر ووفا ٥
از آل نبی کسی نباشد بهتر ٥ چون رفت نبی ز خلق دیدند جفاه

وورد فی بعض کتب اهل السنة والجماعة کلام وانا انقل منه

پس عبد الرحمن گفت ای مسلمانان گواه باشید که من ربقه خلافت را
در رقبه عثمان انداختم ودست بر دست عثمان گذاشته با وی بیعت نمود
وحضار مجلس متابعت کردند وعلی مرتضی ابا نمود وگفت لیس هذا
باول یوم تظاهرتم فیه علینا فصبر جمیل
والله المستعان علی ما تصفون والله ما ولیته
الامر الا لیرده الیک والله هو کل یوم هو فی
شان پس عبد الرحمن گفت لا تجعلن علی نفسک سبیلا یا علی
پس علی مرتضی از مجلس برخواست وبیرون رفته وگفت
سیبلغ الکتاب اجله ومحمد بن جریر طبری درین مقام مقالات بسیار
ایراد کرده وخطبه اهل شوری بقید تحریر در آورده وخطبه که

امیر المؤمنین علی ع درا نروز بر زبان آورده مشعر است بر احقیت او
رضی الله تعالی عنه در طی خطب درج کرده وذکر مجموع آن موجب
ملالت والحمد لله الذی اجری الحق علی لسانه

وقال ایضا فی هذا الکتاب وشیخ ابو هلال عسکری در کتاب الاوائل
آورده که چون عبد الرحمن با عثمان بیعت نمود علی کرم الله وجهه گفت
لَيْسَ هٰذَا بِأَوَّلِ يَوْمٍ تَظَاهَرْتُمْ فِيهِ عَلَيْنَا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ
وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ وَاللهِ مَا فَعَلْتَهُ إِلَّا أَنَّكَ رَجَوْتَ منه
مَا رَجَا صَاحِبُكُمَا مِنْ صَاحِبِهِ دَقَّ اللهُ بَيْنَكُمَا عِطْرَ
منشم واین دعوت باجابت مقرون گشت وکار عثمان وعبد الرحمن
بعداوت وفرقت انجامید وجمع کثیری از علما وارباب ادب خطبه را
که معروف بشقشقیه است ومنسوب است بامیر المؤمنین علی
در تصانیف خود ذکر نموده اند وبآن استشهاد کرده اند ابن ابی الحدید
شارح کتاب نهج البلاغه در شرح اینمقام از کتاب خود گوید که حکایت
کرد مرا شیخ من ابو الخیر مصدق بن شبیب واسطی در سنه ثلاث
وستمائه که این خطبه بر شیخ ابی محمد عبد الله معروف بابن خشاب
خواندم وچون سخن منتهی بکلام ابن عباس گردید که ما اسفت
عَلٰی کَلَامٍ قَطُّ کَأَسَفِی عَلٰی ذٰلِکَ الْکَلَامِ وان لایکون امیر المؤمنین ع

بلغ



بلغ منه حیث اراد ابن خشاب گفت لو سمعت ابن عباس یقول
هذا لقلت له وهل بَقِیَ فِی نَفْسِ ابْنِ عَمِّکَ شَیْءٌ اَمْرٌ لَمْ یَبْلُغْهُ فی هذه الخطبة
لتتأسف ان لایکون بلغ من کلامه ما اراد والله ما رجع عن الاولین
والاخرین ولا بقی فی نفسه احد لم یذکره الا رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال مصدق وکان ابن خشاب صاحب دعابة وهزل فقلت له اتقول
انها منحولة فقال لا والله وانی لاعلم انها کلامه کما اعلم انک مصدق
قال فقلت له ان کثیرا من الناس یقولون انها من کلام الرضی فقال انّی
للرضی ولغیر الرضی هذا النفس وهذا الاسلوب وقد وقفنا علی رسائل
الرضی وعرفنا طریقته وفنه ثم قال والله لقد وقفت علی هذه الخطبة
فی کتب صنف قبل ان یخلق الرضی بمائتین سنة ولقد وجدتها مسطورة
بخطوط اعرفها واعرف خطوط من هی من العلماء واهل الادب
قبل ان یخلق النقیب ابو احمد والد الرضی قلت وقد وجدت انا
کثیرا من هذه الخطبة فی تصانیف شیخنا ابی القاسم البلخی امام
البغدادیین من المعتزلة وکان فی دولة المقتدر قبل ان یخلق الرضی
بمدة طویلة ووجدت ایضا کثیرا منها فی کتاب ابی جعفر ابن قبة احد
متکلمی الامامیة وهو الکتاب المعروف بکتاب الانصاف وکان
ابو جعفر هذا من تلامذة الشیخ ابی القاسم البلخی ومات فی ذلک العصر
قبل ان یکون الرضی موجودا وشیخ مجد الدین فیروزآبادی در کتاب

قاموس در بیان کلمهٔ شقشقه می آورد که الشِّقشقه بالکسر شئ کالرئة

یخرجه البعیر من فیه اذا هاج والخطبة الشقشقیة العلویة لقوله لابن عباس

لما قال له لو اطّردت مقالتک من حیث افضیت یا ابن عباس هیهات

تلک شقشقه هدرت ثم قرّت وابو السعادات محمد بن محمد معروف

بابن اثیر شیبانی جزری موصلی در کتاب نهایه در تفسیر لفظ شقشقه

ومنه حدیث علی رضی الله تعالی عنه فی خطبة له تلک شقشقة

هدرت ثم قرّت وشیخ علاء الدولة سمنانی در رسالهٔ امامت

میگوید که کسی که گمان میبرد که امام ما بخلاف خلفای ثلثه راضی

بعهد او جاهل است بانچه امام ما در حق ایشان گفته تمام شد

نقل ایضا فی الکتاب المذکور وابن ابی الحدید گوید که این

روایت بصحت نه پیوسته ومعروف نیست وامیر المؤمنین عمر رضی الله

تعالی عنه از پیغمبر صلعم این کلام روایت نکرده وانچه از او منقول

گذشته اینست که روزی امیر المؤمنین عمر با ابن عباس گفت ما تقول

فی منع قومکم منکم ابن عباس گفت لا اعلم یا امیر المؤمنین فرمود

که اللهم غفرا ان قومکم کرهوا ان یجتمع لکم النبوة والخلافة

فذهبوا فی السماء بذخا وشمخا لعلکم تقولون ان ابا بکر اراد الامر

علیکم وهضمکم حقوقکم کلا لکنه حضر امرا لم یکن عنده احزم مما

فعل ولولا رای ابی بکر عند موته لاعاد الیکم امرکم ولو فعل ما هنأکم مع قومکم

انهم لینظرون الیکم نظر الثور الی جازره تمت مقالة هذا الرجل

ان النبوة والامامة لا یجتمعان فی بیت

قال مؤلف



قال مؤلف کتاب صراط المستقیم رحمه الله

تذنیب آخر مما سمعنا مذاکرة ان ابن الجوزی

قال علی المنبر سلونی قبل ان تفقدونی فسألته

امرأة عن ما روی ان علیا علیه السلام سار

فی لیلة الی سلمان فجهزه ورجع فقال روی

ذالک قالت فعثمان تم ثلاثة ایام منبوذا فی

بقیع الغرقد وعلی حاضر قال نعم قالت فقد لزم

الخطاء لاحدهما فقال ان کنت خرجت من البیت

بغیر اذن زوجک فعلیک لعنة الله والا فعلیه

فقالت خرجت عائشة الی حرب علی باذن النبی

صلی الله علیه وآله او لا فانقطع انتهی

وقال فی موضع آخر منه منها قوله تعالی فی آیة المباهلة

وانفسنا وانفسکم سماه نفسه قد اجمعت الامة علی

دلالتها علی افضلیة اهل البیت قال الزمخشری خرج

النبی باعزته واهله افلاذ کبده لیهلک خصمه مع احبته

وفیه دلیل لا شئ اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء

علی غیرهم وقد لاح ذالک للاسقف حیث قال اری وجوها

مباحثة امرأة مع ابن الجوزی والزامها

بسم الله الرحمن الرحیم

## مقدمه در بیان معنی ایمان و شناختن خداوند عالمیان

باید دانست که هیچ عبادتی درست نیست بدون ایمان بلکه عقاب دارد و ثواب ندارد و ایمان عبارت است از اعتقاد بوجوب واجب الوجود و صفات ثبوتیه یعنی صفاتی که باید از برای خدایتعالی ثابت دانست و صفات سلبیه یعنی صفاتی که باید از خدای تعالی نفی کرد و باو نسبت نداد و اقرار بیکانکی او و عدالت او با قی صفات ثبوتیه داشت و اقرار بنبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و اینکه او اشرف مخلوقات است و آنچه او آورده حقست و آنچه ضروری دین باشد بتفصیل بداند و آنچه ضروری نباشد فی الجمله بداند و اقرار بامامت دوازده امام علیهم السلام و بمعاد چنانچه خواهد آمد و اقرار به بهشت و دوزخ و باقی چیزهایی که از ایشان بما رسیده و ایمان باینطریق که باشد بصاحبش فایده دارد و چون عبادت بر تمام اعضای ایکس قسمت میشود و هر عضوی عبادتی دارد و دل اشرف اعضاست و محل عبادت و شناختن حق تعالی است و از اینجهت عبادت دل مقدم است بر باقی اعضا و حق سبحانه و تعالی بهر کس که تکلیف عبادت کرده است از جانب خود باو فهم و عقلی عطا کرده است و چون بشعور آمد میداند که خدایی دارد که او را خلق کرده و بآن حد رسانیده و چون



در ورطه و مهلکه افتاد میداند که خدا نجات چنانچه میتواند داد و آنچه نسبت بخود ش روز بروز مشاهده میکند خود بخود این معنی را می یابد چنانچه مرویست که شخصی بخدمت صادق ع عرض کرد که مرا راه نما به خداوند خود که ملاحده با من مجادله میکنند و مرا حیران کرده اند حضرت فرمود که هرگز در کشتی نشسته گفت بلی فرمود که هرگز کشتی تو شکسته است که بیچاره شده باشی و هیچ چاره از برای نجات خود ندانی گفت بلی فرمود که در آنهنگام امید نجات از که داشتی و که را قادر بر نجات دادن میدانستی گفت خدا را قادر بر نجات خود میدانستم حضرت فرمود همان خداوند تو است و اهل تحقیق از جمله علما گفته اند که این راه ظاهر ترین راههاست از برای علم بوجود واجب الوجود چنانچه خداوند عالم میفرماید که کیست که اجابت مضطر کند هرگاه که او را بخواند و دفع مکروهات از ایشان نماید و هیچ کس نیست که با خدا این معامله نداشته باشد پس چنین کسی چه احتیاج بدلیل دارد و مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اعرابی پرسید که وجود خداوند خود را چگونه دانستی گفت ما در راهها پشکل شتر را که می بینیم حکم میکند عقل ما که شتری از این راه رفته و پی پا را که می بینیم میدانیم که شخصی از این راه گذشته آیا این آسمان باین ستارهای نورانی و زمین باین وسعت کافی نیست از برای تصدیق بوجود واجب الوجود حضرت فرمود که برسانید بدین اعرابی که آدمی در هر چیزی از چیزها که تامل کند چندین هزار صنعت پروردگار خود مشاهده می نماید پس چه چیز وجود او واضح تر از وجود

الهی که اینکس شب و روز مشاهده آثار عجیبه که نهایت حکمت در آن بکار
رفته می‌یابد و از این جهة جمعی از علماء گفته اند که وجود واجب از جمیع چیزها
ظاهر تر است و چون ایمان بهترین متاعهای دنیا و عقبی است و باعث
سعادت همیشگی است چون شیطان دزد راه زن بندگان است همیشه
در فکر اینست که چون از ایمان متاعی نفیس تر نیست بر ایمان این
کس شبیخون زند و کمین گاه بسیار دارد و بر سر راه اینکس می‌آید
که راه مردم را بزند اینکس اگر می‌خواهد که از اینها نجات یابد دست
از طریقه اهلبیت رسالت صلوات الله علیهم برندارد که ایشان کمین گاههای
آنملعون را می‌دانند و علاجها و حربها قرار داده اند که بچه طریق بر
راه دین باید رفت و خود را بساحل نجات رسانید و باید
خدا را بدلیل عقل شناخت و بعد از آن پیغمبر و امام را بدلیل شناخت
و شکی نیست که بندگی خدا موقوف بر شناخت او است و بدون شناخت
اهلبیت علیهم السلام راه نموده اند عبادت مرتبه قبول ندارد و شاید
باعث عقاب شود **باب اول در اصول دین** و در آن پنج
فصل است **فصل اول** در اثبات وجود واجب الوجود ظاهر [illegible]
حدیث و قول علما اینست که دانستن صانعی از برای عالم فطری
باشد یعنی از جانب خداوند عالمیان در خلقت بندگان این معنی باشد
و چون بحد شعور میرسند میدانند که خالقی دارند و بعد از بسیاری
عبادت و توسل بجناب رب العزة شناخت ایشان زیاده
میشود بواسطه آنکه معرفت [illegible] کامل بدون عبادت حاصل نمیشود

وعبادت



وعبادت بدون معرفت صورت ندارد و بعد از آنکه اینکس تأمل و تفکر
کند در صنایع و بدایع الهی و حکمتها و مصلحتهای او در خلقت شب و روز
و فایده هر یک و آنچه از آثار عجیبه در آسمان و زمین دیده می‌شود و امور غریبه
که روز بروز حادث میشود یقین میکند که از برای اینها خداوندی هست
که خالق او است و روز بروز بسبب عبادت و دیدن صنعت الهی معرفتش
می‌افزاید چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله کفار را ابتدا تکلیف میکرد
که اعتقاد بجناب اقدس الهی کنند و دلیلی از ایشان نمی‌خواستند
بلکه میگفتند اقرار بیگانگی خدا تعالی کنند و بعد از آن ایشانرا بعبادت
میخواندند که دین و ایمان ایشان بسبب آن کامل گردد و معرفت ایشان
بیفزاید و هرگاه اینکس روز بروز بکثرت عبادت یقین او در زیادتی
باشد بسبب مناجات و راز و نیاز بدرگاه قاضی الحاجات از جانب او
لطف و احسان می‌بیند هیچ چیز در نزد او از وجود واجب الوجود
ظاهر تر نیست **و حکیم و علیم است** فعل عبث نمی‌کند و چیزها را
جهة مصلحت خلق کرده و خصوص انسانرا که اشرف باقی خلقانست
امر و نهی دارد **و مرئی نیست یعنی دیدنی نیست** که او را توان دید و
دهن او را توان شنید پس کسی می‌باید که واسطه باشد میان او و بندگانش
که رسول باشد از جانب او و رسالت خود را بمعجزه و بینه ثابت کند
و رسول خدا و باقی انبیا چنین بودند هر کدام در عصر خود معجزات
بسیار و بینات بی شمار بر رسالت خود نمودند و رسالت خود را

ثابت کردند و عاقل محال میداند که این چنین معجزات خداوند عالمیان
بر دست کاذبی جاری کند و هرگاه یقین دانست که او فرستاده حق
تعالیست لازم است که از هر چه خبر دهد و بگوید از اصول و فروع قبول
کنیم و از جمله چیزهای که خبر داده اند و بآیات و روایات ثابت شده است
یکی آنست که خداوند عالمیان واحد است و شریک و شبیه ندارد
و حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام میفرماید
که اگر از برای پروردگار تو شریکی میبود هر آینه می آمد بتو رسولان او
و میدیدی آثار پادشاهی او را و میشناختی افعال و صفات او را
و هیچ کاری نمیکند الا از جهة حکمت و مصلحت و نفع بندگان زیرا که اگر چه توانائی
آن دارند و ایشان را تکلیف عبادت کرده است جهة منفعت و مصلحت
ایشان و او را احتیاج بعبادت ایشان نیست و جبر نکرده است بر بندگان
در کارهای ایشان و ایشان هم وا نگذاشته است مطلقا که در امور خود
مستقل و تمام باشند بلکه در میان این دو امر است و بندگان اختیار
دارند در کردن و نکردن کارها فصل دوم در عدل و صفات ثبوتی
و سلبی است بعد از آنکه دانستی که این عالم را کسی خلق کرده است باید
دانست که عادلست و بر او ظلم روا نیست چه ظلم قبیح است و حق تعالی
منزه است از قبیح و محتاج بظلم نیست و قادر است چرا که بدون
قدرت این آسمان و زمین و عجایب و غرایب مخلوقاتی که در اینها است
نمیتوان خلق کرد و عالم است چرا که کارها از روی حکمت میکند

تا دانا



تا دانا نباشد موافق حکمت نمی افتد و علم الهی عین ذاتست و نهی واقع شده
از تفکر در ذات الهی و تفکر در آن باعث حیرانی میشود و همچنین در باب صفات
الهی فکر کردن زیاده از آنچه ائمه علیهم السلام از برای ما بیان کرده اند نهی
دارد بواسطه آنکه تفکر در آن بر میگردد بتفکر در ذات الهی و تفکر در ذات
منهی عنه است بواسطه آنکه علم عبارت از ذاتست و ذات عالم است
و همچنین هرگاه گوییم خداوند عالمیان بیناست یا شنواست میگوییم می شنود
بهمان چیزی که با آن می بیند نه بغیر آن یعنی همه بذاتست و بعضوی و چیزی نیست
که آلتی باشد از برای او و حیست یعنی زنده ایست که هرگز نمیمیرد چرا که مرده
قدرت و علم نمیدارد و مرید است یعنی صاحب اراده است بواسطه آنکه آفریدن
چیزی در وقت معین و نیافریدن در وقت دیگر بدون اراده نمی باشد
و اراده حق تعالی یا خلق کردن اوست چیزها را یا علم اوست بچیزها و مدرکست
یعنی چیزها را در می یابد و علم او بهمه چیزها برابر است و قدیم است که هیچ چیز پیش
از او نبوده است و همه چیزها را او خلق کرده است و متکلم است یعنی
سخن را می آفریند در اجسام که صدا از او شنیده میشود نه بجوارح از زبان
انسان و غیر آن و صادق است یعنی راست گو است در هر چه فرموده
بواسطه آنکه دروغ قبیح است و قبیح بر خدا روا نیست و صفات سلبی حضرت
باری عز اسمه باید دانست که مرکب نیست یعنی از چند چیز بهم نرسیده
و دیگر فکر کردن در اینکه ذات الهی از چه چیز است صورت ندارد و بیشتر
باعث حیرانی میشود و جسم نیست بواسطه آنکه جسم آنست که درازی
و پهنایی داشته باشد و این محتاج است بمکان و خدا محتاج نمی باشد

و بی شریک است بواسطه آنکه اگر فرض محال یکی نمی‌بود بایستی که
از بابت پادشاهان دنیا برهم غالب شوند و همیشه در جنگ و جدال
می‌بودند تا یک کدام مخصوص خدایی شوند و بی مکان است بواسطه آنکه
محتاج میشد بمکان و خدا محتاج نیست بمکان بلکه مکان را او خلق
کرده است

**فصل سیوم** در اثبات نبوت بعد از آنکه دانستی که خدا
حکیم است یعنی راست گفتار و درست کردار است میداند که این خلق را
از برای مصلحتی خلق کرده است که او عبادت باشد و ممکن نیست که طریق
بندگی را کسی بعقل خود بداند پس کسی می‌باید که بایشان بفهماند از جانب خدا
که بر همه ایشان زیادتی رتبه داشته باشد و معصوم باشد یعنی از اول
عمر تا آخر عمر گناه صغیره و کبیره نکرده باشد و سهو و نسیان و خطا نکند
و اگر خداوند عالمیان سرکرده از برای بندگان مقرر نکند ایشان بر یکدیگر
ظلم کنند و نزاع و جدال و اختلاف میکنند و خدا را بر ایشان حجتی نه
خواهد بود چرا که از جانب خدا بایشان نرسید که فلان کار باید کرد
و فلان کار را نباید کرد و خدا دیدنی نیست که خود بایشان بگوید پس کسی
می‌باید که قرب تمام بجناب اقدس الهی داشته باشد که از جانب خدا فرا
گرفته باشد از اینجهة جمله انبیا را از گناهان معصوم گردانیده بدرجه
و محرم راز خود ساخته و احکام خود را بایشان آموخته تا باقی خلق را ایشان
تعلیم کنند که عقلهای ایشان از طریق بندگی باری تعالی کوتاه است و نفسها
چون بشهوات مایلند چیزهای بد در نظر اکثر مردم خوب می‌نماید و بدون
شخصی که وعده و وعید کند ایشان را انها دست از شهوات نفسانی
دست بر نمیدارند و این شخص می‌باید دو صفت داشته باشد یکی آنکه

بشر



بشر تا با مردم مجالست نماید و تکلم کند دوم آنکه مقدس و معصوم
باشد تا از جناب اقدس الهی قابلیت فرا گرفتن داشته باشد
و چون حق تعالی میدانست که عقل خلایق از دریافتن چگونگی او کوتاه است
تا تعلیم آداب نفس معه تکلیف آن نکرده و طریق بندگی را بایشان
تعلیم کند و این فرستادن پیغمبر صلعم از جانب خدا بر بندگان لطف
است و لطف بر خدا واجب است پس واجب است فرستادن پیغمبر
بر خدا بسوی بندگان و اما میباید که پیغمبری که دعوی کند که از جانب
خدا رسولم معجزه و علامتی داشته باشد که بدانیم که او راست
میگوید مثل آنکه کاری کند که عادت بآن جاری نشده باشد و همه کس از
اتیان بمثل آن عاجز باشند از بابت مرده زنده کردن و حیوانات و جمادات
با او سخن گویند و میدانیم که چنین معجزه را خدا بر دست دروغگوی
جاری نمی‌کند و اگر کسی را بخاطر رسد که بعضی مردم نیز سحر میکنند
و بعضی دیگر بر آن قادر نیستند جوابش اینست که ساحر دعوای
نبوت نمی‌کند و اگر دعوای نبوت کند خداوند عالمیان مانع او
میشود که قدرت بر آن نداشته باشد چنانچه بعضی نقل کرده اند که
شخصی کذابی دعوای نبوت کرد از او معجزه طلب کردند گفتند محمد صلعم
کور را بینا میکرد گفت من نیز میکنم کسی را آوردند که یک چشمش کور بود
چون دعا کرد چشم دیگرش نیز کور شد و نقل کرده اند که نیز گفتند بمسیلمه کذاب

که محمد صلعم آب دهن را در چاهی انداخت که آبش شور بود آن آب
شیرین و بسیار شد او نیز آب دهن را در چاهی انداخت که آبش شیرین
بود آب آن چاه خشک شد جواب دیگر آنست که سحر را تفرقه می کنیم
از معجزه بواسطه آنکه سحر آنست که سبب و وجهش معلوم باشد
و باسباب و آلات بعمل می آمده باشد پس اگر مردم دیگر بعمل
نمی توانند آورد اما جهتش را میدانند مثل اینکه بر ایشان معلوم است
که این شخص شاگردی ساحری کرده باشد و یاد گرفته باشد
و بسبب آلتی چند آن سحر را بعمل می آورد و معجزه خارق عادت است
که معلوم باشد که شاگردی کسی نکرده و بدون آلت از او صادر
می شود جواب دیگر آنکه سحر را همیشه بعمل نمی توان آورد بخلاف معجزه
و دیگر آنکه همیشه اخبار پیغمبر صلعم راست میباشد و اخبار این
جماعت از بابت بوی سوز و شانه بین و غیر ایشان گاه اتفاق
می افتد که راست می گویند و اما بسیار هم دروغ میگویند و خبرهای
پیغمبران همیشه راست بود و ساحر هرگز مردم را بعبادت
نمی خواند و فاسق و فاجر میباشد و پیغمبر صلعم بصلاح و عبادت
مردم را هدایت میکند و معصوم میباشد و هر چه نسبت بائمه
یا یکی از انبیا داده شده که بظاهر خطاست آن محض افتراست



[illegible]

با معنی دیگر دارد و چون خلفاء معاصی و کفر و فسق بسیار داشتند نسبت
بهر یک از پیغمبران سنیان چیزها نسبت داده اند که قباحت فسقهای ایشان
در نظرها کم شود و نیز جماعتی از جهودان که تعصب بسیار داشتند با مسلمانان
چیزهای که محض افترا بود در میان ایشان نقل میکردند و بیشتر تاریخهای
سنیان بایشان منتهی میشود اما دلیل بر حق بودن پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله و سلم آنست که دوست و دشمن قائلند که چنین کسی آمده
و دعوای پیغمبری کرده و باتفاق شیعه و سنی دو هزار و چیزی معجزه
نموده از بابت مرده زنده کردن و حیوانرا بسخن در آوردن و شق ماه
کردن و سنگریزه در دست مبارکش تسبیح گفتن و خلق کثیر را از طعام
قلیل سیر کردن و آب از میان انگشتان مبارکش جاری کردن و غیر اینها
و کسی که تتبع حال عربان کند که در این زمان هستند با وجود که همه در دین اسلام
بزرگ شده اند مسائل ضروریه خود را نمی دانند و رسول خدا صلعم باتفاق
جمیع طوائف چیزی نخوانده بود و شاگردی کسی نکرده بود و در میان عرب
بزرگ شده بود چنین قرآنی آورده که جمیع عرب در فصاحت آن عاجز
شده اند و نتوانستند که مثل آن بیاورند و کشته شدن و جزیه دادن را اختیار
کردند اگر قدرت داشتند کشته شدن و جزیه دادن را اختیار نمی کردند بواسطه
آنکه با وجود قدرت بر آوردن مثل قرآن آسانتر است از اینها اما هر چند خواستند
با آن معارضه کنند نتوانستند که مثل یک سوره آن بیاورند و همیشه در میان کفار

بامانت و دیانت مشهور بود و در قرآن خبر از پیغمبران سابق از بابت آدم
و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و عزیر و غیر ایشان داده و اخبار بغیب
میداد مثل فتح مکه معظمه و غیر آن و همه موافق واقع بود و او را اهل ریاضت
نبود و احکام شرع و فقه قرار داد و کتابهای پر موعظه و خطبه گذاشت
کدام عقل باور میکند که کسی که از جانب خدا موید نباشد و در میان کفار
بزرگ شده باشد چنین معجزاتی و قرانی بنماید چنانچه فیلسوف جهود
اعتراف کرده و گفته نزاعی نیست که قران کتابی شریف و بزرگ است و علوم
بسیار و الفاظ فصیح دارد و از محمد صلعم صادر شده و او حضرت در مکه
معظمه بزرگ شده در میان کفار بت پرست و کتابی از کتابهای علم
نداشته و در جمیع عمر خود دو مرتبه بشام رفته بتجارت و او حضرت مدت
بر تعلیم گرفتن از کسی نداشته تا چهل سال براین روش بود و بعد از چهل
سال ظاهر شده است از او مثل این قران و این معجزه ایست ظاهر
از جهت آنکه مثل این کتاب از چنین شخص که خالی از مباحثه و مطالعه باشد
و از کسی نرسیده باشد ممکن نیست مگر براهنمایی خداوند عالمیان
و بوحی و الهام و گفته است که فهمیدن اعجاز بودن قران احتیاج
بزیادتی درس دارد و اگر کسی تتبع اوصاف و اخلاق پسندیده
و معجزات وافره آنحضرت کند یقین می کند و شبهه از برای او نمی ماند
در حقیقت او حضرت چرا که در هیچ صفت در هیچ عصری مانند

خود



خود نداشته و از طفولیت تا آخر عمر دوست و دشمن اعتراف براستی
کلام او و امانت و دیانت و مروت و باقی اوصاف او داشتند
و معترف شدند که مثل او کسی نیست و عقل محال میداند که او هیچ معجزه
ننموده باشد و دو هزار و کسری معجزه از او نقل است و اگر علم بتمام
معجزات او بهم نرسد اما باصل معجزات بهم میرسد بواسطه آنکه
چندین هزار کس در شهرهای دور و نزدیک اینها را نقل کرده اند
و دیده و ضبط کرده اند پس عاقل جزم میکند که محال است دروغ بودن اینها
و باید دانست که از آدم تا خاتم همه پیغمبران حق بوده اند و آنچه گفته اند
همه حق بوده و بعد از آنکه محمد صلعم آمده ملت ایشان برطرف شد
و باید همه تابع او باشند بواسطه آنکه دین خدا تابع مصلحت است
و مصلحت بحسب اوقات و اشخاص مختلف میشود پس برطرف شدن
حکمی که پیغمبری آورده در زمان پیغمبر دیگر جهت مصلحت خواهد بود

**فصل چهارم** در امامت باید دانست که هیچ عصری از امام
خالی نمی باشد که جانشین پیغمبر باشد و حفظ شرع و احکام
الهی کند و بودن او باعث صلاح مردم و هدایت یافتن ایشان است
و برطرف شدن نزاع و جدال و حیرت میشود و بر همه کس واجب است
که امام زمان خود را بشناسد چنانکه شیعه و سنی از حضرت سید

منقول من کتاب الاعتقادات للشیخ ابن بابویه القمی رحمه الله

وان سادة الانبیاء خمسة الذین علیهم دارت الرحی وهم اصحاب الشرایع وهم اولو العزم نوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد صلعم وان محمدا سیدهم وافضلهم وانه جاء بالحق وصدق بالمرسلین وان الذین کذبوا لذائقوا العذاب الالیم وان الذین امنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون و یجب ان نعتقد ان الله عز وجل لم یخلق خلقا افضل من محمد والائمة علیهم السلام وانهم احب خلق الله الی الله واکرمهم علیه واولهم اقرارا به لما اخذ الله میثاق النبیین واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی وان الله بعث نبیه صلی الله علیه وآله الی الانبیاء فی الذر وان الله عز وجل اعطی ما اعطی کل نبی

المرسلین صلعم نقل کرده اند که فرمود که کسی که بمیرد و امام زمان
خود را نشناسد مرده است مثل زمان جاهلیت بر کفر چنانکه
در اوصاف پیغمبر صلعم مذکور شد که باید معصوم باشد امام نیز می
باید که از اول عمر تا آخر عمر معصوم باشد از گناهان صغیره و کبیره
و سهو و خطا و غلط و عبث نکند و فراموشی نداشته باشد
اگر یکی از اینها بر او روا باشد در هر مسئله که گوید اعتماد بر حرفش
نمی توان کرد و اگر کاری بدی کند اعتبارش از دلها می افتد و کسی گوش
بحرفش نمی کند و دلیل دیگر آنکه اگر معصوم نباشد محتاج خواهد بود
بدیگری که او را نزدیک کند بطاعت و دور کند از معصیت
و هم چنین هر امامی که باشد اگر بد باشد امامی دیگر
خواهد خواست که او را از بد دور کند پس لازم می آید که
امامان غیر متناهی باشند در یک زمان و این محالست
پس امام باید که معصوم باشد و کار بد نکند تا او را احتیاج
بامامی دیگر باشد که او را از بدی باز دارد و حضرت باری
تعالی در کلام خود فرموده که اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم که معنی ظاهرش که تفسیر کرده اند اینست
که اطاعت و فرمان برداری کنید خدا را و اطاعت کنید



پیغمبر و صاحب کار و فرمان فرمای شما و اولوا الامر عبارت
از جانشین پیغمبر است که امر با طاعت او کرده و وقتی اطاعت
او واجب خواهد بود که سهو و خطا و عبث و جفا نکند که اگر چنین
نباشد و هر چه او گوید هر چند غلط و خطا باشد باید اطاعت
کرد لازم می آید که خدای تعالی امر بکار بد کرده باشد و این محال
عقل است و قبیح است پس البته اولوا الامر عبارت از معصوم خواهد بود
و اتفاق جمیع امت است که بغیر از امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین
جماعتی دیگر که دعوای امامت کرده اند معصوم نبوده اند
و دلیل دیگر آنکه اولوا الامر اگر چه مجمل است از بابت اقیموا
الصلوة اما رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان فرموده اند
که مراد علی و حسن و حسین علیهم السلام است و غیر ایشان
و غیر اولاد ایشان نیستند و غیر ایشان معصوم نیستند
و غلط بسیار و خطا و معاصی بیشمار تابعان ایشان
از ایشان نقل کرده اند در کتابهای خود اگر خطاها و نادانیها
و غلطها که ایشان از امامان خود نقل کرده اند راست است ایشان
قابلیت امامت ندارند و اگر دروغست پس بر حرفهای ایشان
اعتماد نیست و آنچه در باب امامت آنها نیز نقل میکنند محل
اعتماد نخواهد بود و در کتابهای ایشان در مواضع بسیار حدیث

علی قدر معرفته نبینا وسبقه الی الاقرار به ونعتقد ان الله خلق جمیع ما خلق له ولاهل بیته وانه لولاهم ما خلق الله السماء والارض ولا الجنة والنار ولا آدم ولا حواء ولا الملائکة ولا شیئا مما خلق صلوات الله علیهم اجمعین واعتقادنا ان حجج الله علی خلقه بعد نبیه صلی الله علیه وآله الائمة الاثنا عشر اولهم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع الی آخر الائمة

نقل کرده اند که امامان دوازده تن خواهند بود تا آنکه بعضی از علما
گفته اند که ایشانرا از سه کار یکی باید کرد یا دوازده کس از
دو طایفه بنی امیه و بنی عباس قرار باید داد یا راضی شدن
باینکه احادیث و اخباری که در کتابهای ایشانست اعتبار ندارد
و اعتماد را نشاید یا اقرار کردن بدوازده امام که حقیت
و مذهب شیعهٔ اثنا عشریست و راضی بشق اول نمی توانند
شد که خلیفه و حاکم در بنی امیه و بنی عباس از پنجاه زیاده بوده اند
و راضی بشق دوم نمی توانند شد و اگر میشدند ما از سر این حدیث
میگذشتیم پس ماند که بشق ثالث راضی شوند و ایشان پادشاهان
خود را اولو الامر میدانند چنانچه در تفاسیر خود نقل کرده اند و این
نهایت حماقتست که کسی که مسایل دینی خود را نمیداند و همیشه
در نزاع و جدال و فجور است چگونه اطاعت او مقارن اطاعت
خدا و رسول می تواند بود و امر باطاعت اینجماعت بدون تقیید
نهایت قبح دارد و باعتقاد اینجماعت امام و جانشین
پیغمبر را امت میتوانند تعیین کرد مثل اینکه امت ابو بکر را
اختیار کردند و بدلیل عقل و نقل ظاهر شد که امام باید معصوم
باشد و عصمت امریست باطنی از جانب جناب اقدس الهی
و مردم را اطلاع نیست بر باطن و همان ظاهر را می بینند و بسیار
باشد که ظاهر کسی خوب باشد و در باطن از سگ کمتر باشد

پس



پس کسی نمیداند که معصوم کیست الا خدا و رسول خدا چنانکه منقولست
که شخصی از حضرت صاحب الامر ع پرسید در وقتی که طفل
بود و در دامن پدر بزرگوار خود امام حسن عسکری ع بود
که بفرما که دلیل چیست بر اینکه امت برای خود امامی و رهنمایی
اختیار نمی توانند کرد فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که
مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که فاسد کند احوال ایشانرا
راوی گفت که گفتم که امامی که سبب صلاح ایشان باشد
فرمود که چون میدانند که باعث صلاح ایشان خواهد بود
و حال آنکه از باطن و ضمیر او خبر ندارند گاه باشد که گمان
کنند که مصلحست و آخر مفسد شود و از همین علتست
که مردم نمی توانند برای خود امامی تعیین نمایند پس فرمود که
برای تأیید این مطلب برای تو دلیلی و برهانی بیان کنم که عقل
تو آنرا قبول کند بگو که پیغمبرانی که خدا بخلق فرستاده و ایشانرا
از میان خلق اختیار کرده و کتابها بر ایشان فرو فرستاده
و ایشانرا مؤید بوحی و عصمت گردانیده و ایشان نهایت
هدایت یافته امتند و اختیار ایشان از اختیار جمیع امت بهتر است

وموسی و عیسی علیهما السلام از جملهٔ ایشانند آیا جایز است
که با وفور عقل و کمال علم ایشان کسی را از امت بخوبی عقل
اختیار نمایند و برگزیدهٔ ایشان منافق ظاهر شود
و ایشان گمان کنند که او مؤمنست گفتم نه فرمود که
موسی کلیم الله با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان
قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد
که با خود بطور برد که همه را مؤمن میدانست و معتقد
میشمرد و آخر ظاهر شد که ایشان منافقانند چنانچه
خدا حال ایشانرا بیان فرموده است ~~پس هرگاه برگزیده~~
پس هرگاه برگزیده پیغمبر خدا کسی را اختیار کند بگمان آنکه
اصلح است و مفسد ترین امت ظاهر شود پس چه اعتماد باشد
بر مختار و برگزیدهٔ عوام الناس که جز از باطن و ما فی الضمیر مردم
ندارند پس می باید امام از جانب کسی منصوب شود که عالم
بضمایر و امور پنهانی باشد پس هرگاه معلوم شد
که نصب امامت از جانب خدا و رسول می باشد و در تعیینت را

دخلی

۱۲۷

دخلی نیست و باید که معصوم باشد و این معنی در غیر امیر المؤمنین ع
و ائمهٔ معصومین علیهم السلام نیست پس ایشان جانشین
و خلیفه خواهند بود و اوصافی که حضرت رسالت صلعم
از برای حضرت امیر المؤمنین ع بیان فرموده است دلالت
دارد که کسی دیگر با وجود آنحضرت نمی باید بر او مقدم باشد
از بابت آنکه میفرمود که علی از منست و من از علیم و علی با حقست
و حق با علیست و میفرمود که علی مثل روح منست و مثل سر
منست نسبت بجسد و او را امیرش خواند و فرمود که سلام کنید
بر علی بامیر بودن بر مؤمنان و احادیث در این باب بسیار است
که رسول خدا صلعم نسبت بآنحضرت مرتبهٔ چند قرار داده اند که از برای
غیر او قرار نداده اند و با وجود این مراتب ~~کسیکه در همه مراتب~~
کسیکه در همه مراتب باو احتیاج دارد عقل تجویز نمیکند که بر او مقدم
باشد و هرگاه عصمت در امامت شرط باشد بعد از او سوای
باقی ائمه علیهم السلام کسی را این مرتبه نبود و شیعه و سنی بچندین طریق
غیر از ایشان
نقل کرده اند از جابر بن عبد الله انصاری که چون آیهٔ اطیعوا الله و اطیعوا
الرسول و اولی الامر منکم نازل شد گفتم یا رسول الله خدا را شناختیم
و اطاعت کردیم و ترا شناختیم و اطاعت تو کردیم پس اولی الامر

چه کسانند که حق تعالی ما را امر کرده باطاعت ایشان حضرت رسالت صلعم
فرمود که ایشان جانشینان منند ای جابر و متولیانند بعد از من
اول ایشان است برادر من علی و بعد از او پسر او حسن و بعد از او حسین
و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی و زود باشد که دریابی
تو او را ای جابر پس هر گاه باو ملاقات کنی سلام من باو برسانی
و بعد از او جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر و بعد از او علی
بن موسی الرضا و بعد از او محمد جواد و بعد از او علی هادی و بعد از او
حسن عسکری و بعد از او محمد پسر حسن که پر کند زمین را از عدل
چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و طریق نقل از کتب اهل سنت
احادیث بسیاری علما نقل کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که خلیفه
دوازده نفر خواهند بود و بعضی ازان جماعت بی انصاف صاحب عناد
مراد از دوازده تا ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن و حسین و هفت کس
از خلفای بنی امیه را میدانند و معلوم است که اگر از روی عناد و لجاج
نباشد کسی امامت یزید پلید و ولید بن یزید را که جفاها با اهلبیت
کردند خلیفه و بهترین خلق خدا نمیدانند و دلیل بر امامت هر یک از ائمه
علیهم السلام اینست که هر کدام در عصر خود که بودند مانند خود در هیچ
خصلت نداشتند و همه معجزات بسیار بر دست و دشمن نمودند
که همه اعتراف بفضل ایشان کردند هر گاه کتابهای شیعه و سنی
در



در فضیلت امیر المؤمنین نوشته باشند و نزد همه مسلم باشد
سبب چیست که آنها مقدم باشند و چرا در فضایل این جماعت یک نقل
نشده و در کتابهای ایشان با وجود آنکه اگر بر حق میبود ضرور بود
که فضایل ایشان چندان نقل شود که کسی را شبهه نماند پس معلوم
میشود که غاصب خلافت بوده اند و شیعه و سنی در کتابهای خود
چندین جا روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
امت عیسی عم بمباهله طلبیدند چون صبح شد رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم حضرت امام حسین عم در بر گرفت و حضرت
امام حسن عم را گرفت و حضرت فاطمه و حضرت امیر المؤمنین
علیهما السلام را از پی خود روان ساخت و فرمود که چون من دعا
کنم شما آمین بگویید پس یکی از علماء ایشان گفت ای گروه
نصاری من روی چند می بینم که خدا باین رویها کوه را از جا
میکند با ایشان مباهله مکنید که هلاک میشوید تا آنکه صلح کردند
و صاحب کشاف که از متعصبان علمای ایشانست گفته است
که اگر گویی چرا این جماعت را داخل کرد یعنی امیر المؤمنین و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام را در زیر عبای خود در وقت مباهله جواب میگوییم
برای آنکه این دلالت بر حقیت و راستی او بیشتر میکرد از آنکه دیگری را
داخل کند زیرا که عزیزترین خلق را و پارههای جگر خود و محبوبترین مردم
کرداند

را نزد خود در مباهله و نفرین درآورده و اکتفا بر خود نکرد به تنهایی
چه بسیار است که آدمی خود را بهلاکت میدهد و این قسم عزیزان را
حفظ میکند و صاحب کشاف و امام فخر رازی که از جمله علمای اهل سنت
هستند در جواب گفته اند که چون شیعیان همیشه شبهه ها را
آورده اند در خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و بر سنیان مشتبه کرده
اند باین سبب فضایل ابی بکر و عمر و عثمان کم نقل شده دیگر جواب
گفته اند که امیر المؤمنین شجاع ترین مردم بود اگر دعوا میکرد حق خود را
میگرفت و این مضمون را از امیر المؤمنین عم جوابهای شافی
وافی فرموده اند و دیگر وصیت رسول خدا صلعم و دیگر آنکه در زمان
خلافت و شوکت که با معاویه چند مرتبه جنگ کرد تا آنکه از لشکر
امیر عم جمعی کثیری کشته شدند با وجود خلیفه بودن او در وقتی که
لشکر معاویه مصحفها را بر نیزه کردند لشکر امیر المؤمنین دست از
جنگ برداشتند حضرت امیر المؤمنین عم میفرمود که این فتنه
است دست از جنگ بر مدارید سخن او را نشنیدند بغیر از مالک
اشتر هر گاه با این لشکر مردم چنین اطاعت کنند پس بدون مددگار
چگونه حق خود را از آن جماعت ستمکار بگیرد و ابن ابی الحدید که از
جمله علماء اهل سنت است از حضرت امیر المؤمنین عم روایت

سؤال کرده اند

کرده است



کرده است که میفرمود همیشه و دایم که غصب کرده اند بر من حق مرا
که خلافت باشد از وقتی که رسول خدا صلعم از دنیا رفت و در خطبه
که در نهج البلاغه مذکور است شکوه نموده اند امام عم از ابی بکر که بخدا
قسم که جانشینی پیغمبر بمنزله پیراهنی بود که در بر من دوخته که در بر خود
کرده آن پیراهن را بغصب و زور پسر ابی قحافه و تا آنکه میفرماید صبر
کردم بر این امر مشکل که امر خلافت باشد که بر میشوند در این
مصیبت کودکان و فرمود که می بینم که میراث من که خلافت باشد
غارت کرده اند تا آخر حدیث و ابن ابی الحدید بعد از نقل این
خطبه گفته که این خطبه صریحست یا در قدح و بدی امیر المؤمنین عم
که نسبت با ابی بکر و عمر و عثمان چنین چیزها داده یا در قدح و بدی
ابی بکر و عمر و عثمان بعد از آن جواب داده که شیعه در راه حقند
میگویند دلالت بر بدی ابی بکر و عمر و عثمان میکند که ایشان حق
امیر المؤمنین عم غصب کرده اند و ما سنیان میگوییم که واقع
شد از ابی بکر و عثمان ترک اولی و میگویند امیر المؤمنین عم
راضی بود بخلافت ایشان لیکن چون حضرت امیر المؤمنین عم
اولی بود بخلافت از ایشان شکوه از صحابه میکند که گنجایش
نداشت که جایی که مثل من کسی باشد ایشان را اختیار کنند

گرفت

حاصل که اهل سنت را اعتقاد اینست که غیر معصوم نیز می تواند امامت کرد و چون فسقها و خطاهای خود را منکر نمی توانند شد میگویند عصمت در امامت شرط نیست نعوذ بالله منها

خلفاء

## المثمن فی منقبة امیر المؤمنین علی علیه السلام

من نتایج افکار مولانا محمد بن حسام القاینی علیه الرحمة والغفران

بر سحر کز بام چرخ این فیلسوف چابلوس / افکند بر دوش گردون طیلسان آبنوس
تختهٔ عاج آورد بیرون ز تخت آبنوس / پردهٔ کلریز شب بردارد از روی عروس
نوبتی روز بدهد بر دهان بوقش کوس / ناله بردارند مرغان سحر بر سان کوس
از صفیر مرغ بشنو تا چه میگوید خروس / چند خسپی چشم دل بگشا و در عالم ببین

هر کرا از خواب غفلت چشم دل بیدار شد / خاک پایش سرمهٔ چشم اولو الابصار شد
چون بصارت یافت چشمش روضة الانوار شد / سینهٔ صافی پاکش مخزن الاسرار شد
در همه با نیک صورت گرچه مرد کار شد / از زمان در عالم دین مرد معنی دار شد
کز مروت خاک پای حیدر کرار شد / قبلهٔ ارباب دولت کعبهٔ اهل یقین

شهسوار معرکهٔ روز وغا میر مصاف / بازوی کردار فکنش کرد نفراز طواف
با وجود تیغ او شمشیر شیران در غلاف / در حریم روضه اش روح ملایک در طواف
بنگر اندر ضمن این تضمین نه از راه گزاف / آنچه کاشف گفت در اوصاف او از دین صاف
پیش بین راه قدرش موسی در شکاف / پرده دار بام قدرش عیسی گردون نشین

منقبت خوان شانش تعالی شان رب جلیل / حرز نامش قوت بازوی پر جبرئیل
از پدر همچو محمد پاک و معصوم و اصیل / اهل حق را سوی حق هادی و مهدی و دلیل



تا ابد بدخواه او مغبون و ملعون و ذلیل / او بود بر تشنگان وادی محشر دلیل
عین تسنیم و رحیق ناب و آب سلسبیل / او رساند ز آب کوثر تشنه را ماء معین

کیست مخصوص ثنای لافتی الا علی / یا که بد منصوص نص انما الا علی
جان که کرد اندر شب هجرت فدا الا علی / یا که زر بخشید و سر روز وغا الا علی
حق و باطل را که کرد از هم جدا الا علی / بر در خیبر که بد صاحب لوا الا علی
خود ببین تا کیست بعد از مصطفی الا علی / نایب مطلق امام حق امیر المؤمنین

در عبادت مقتدای راکعون الساجدون / در امامت پیشوای سابقون الاولون
مستفید از منطق تحمید خوانش حامدون / مستفیض از سینهٔ دانش راسخون
چون جبال راسخاتش بر دو باری و سکون / همچو صبحش صدق و صدقش صادقان را رهنمون
از کلام حضرت باری بیا بشنو کنون / مخبر آن هر دو معنی صابرین الصادقین

تاویل هم

رهنمون

زاد راه سالکان شد ظاهر تنزیل از او / قوت جان عارفان شد باطن تاویل از او
گاه در توریة حل شد مشکل انجیل از او / انبیا را در کتب صد معنی و تفصیل از او
گاه بر فرعونیان عالم بر انگیخت نیل از او / گاه از دشمن نجات قوم اسرائیل از او
گر سلیمان یافته بر فرق خود اکلیل از او / گر حرف نام او را نقش کرده بر نگین

سرو خوش بالای او خلعت کی نما انما / بر سریر مرتبت مسند نشین هل اتی
باغ دین را از سحاب تیغ او نشو و نما / بر سمند مکرمت چابک سوار لافتی
رهنمای رهروان حق امام اولیا / والد شبیر و شبر همسر خیر النساء
شمع ایوان هدی چشم و چراغ مصطفی / نازش روح مقدس فخر آل یاسین

در زبان ناصح او صد عبارات ملیح / در بیان واضح او صد اشارات فصیح

جان خود در دین احمد کرده قربان چون ذبیح ‖ داده از لب مرده را انفاس احیا همچو مسیح

جوهر ذات شریفش پاک و معصوم از قبیح ‖ طاعتش بر طاعت پاکان روحانی رجیح

در مقام قرب لم اعبد بحاجات نجیح ‖ در دلش علم الیقین در دیده عین الیقین

با وجود دستش با کف دریا نثار ‖ چون پیمبر همتش الفقر فخری بسته کار

تا نگردد دامنش از گرد دنیا غبار ‖ دانه گندم نشد دام کششش زین کشت زار

قرص جو بر خوان او تا شب بسی کام نهار ‖ همچو بر خوان فلک این قرص گاو رسته وار

از یمین در فشانش تنگ دستان از یسار ‖ بر لیسا از تیغ او نیروی اصحاب یمین

تیغ آب انعام او همچون سحاب آتش نمای ‖ خصم را چون صاعقه یک لمعه از وی جان ربای

از رخ آینه دین عکس او ظلمت زدای ‖ صبح زنگاری او همچون شفق شنگرف سای

آب او چون آب رضوان دوستان را جانفزای ‖ تاب او چون آتش نیران عدو را جانگزای

روز مردی در کف آن بازوی معجز نمای ‖ خاک کرده ز خون گردن گردان و تخجین

روضه او مفتخر بر روضه بیت الحرام ‖ کعبه را از مولد او تا قیامت احترام

از جلال قدر او رکن مواقف با کرام ‖ از کمال قدر او قدر مشاعر با عظام

مروه را الحق بهر عمری بهر رکنی مقام ‖ بی صفای حج او حجاج را حج نا تمام

مرقدش چون سنگ اسود پاک و واجب استلام ‖ مشهدش رشک ریاض جنت و خلد برین

ای جنابت اهل جنت را بحق حسن المآب ‖ اهل دولت را سر خدمت بر او عالی جناب

پست کرده بازویت سرپنجه شیران غاب ‖ کرد نازت تیغ خون آشام تو مالک رقاب



گر نکردی تیغ او مشاطگی در پنج باب ‖ کی ز رخسار عروس شرع بگشودی نقاب

ز آستان تربتت شاید که بر دارند تراب ‖ جعد زلف عنبرین تعاصر الطرف عین

ای ز رکن مسندت فردوس اعلی بقعه ‖ وز طوایر جلالت هفت گردون رقعه

بر فراز بام قدرت سقف مینا قبه ‖ دوخته خیاط کن بر قد قدرت جبه

اطلس تو در چرخش از گریبان درعه ‖ گوی زرین فلک بر جیب او چون تکمه

در زجام لایزالت حوض کوثر جرعه ‖ کام این لب تشنه را تر کن بروز واپسین

ای بهنگام غزا الشکر کش انس و ملک ‖ بر کنار بام جنت پایه ات هم سمک

ای بحکم نص قاطع مصطفی را چون درک ‖ مدح تو روح الامین باید که خواند نیک نیک

بر یقین احترامت اهل دین را نیست شک ‖ رفعت از قدر امکان مکان بالا ترک

بر نیاید از سجود در گهت روی ملک ‖ بر نتابد بار تمکین تو را پشت زمین

من غلام زر خرید با وفای تو ام ‖ آرزومند جناب روضه پاک تو ام

بی جراحتهای تو من یک ذره خاشاک تو ام ‖ من چو خاکم پس همان بهتر که من خاک تو ام

من که مینه بنده مسکین غمناک تو ام ‖ گر چه در ماتم ولی قاصر ز ادراک تو ام

همچو دامن پایبوس سرو چالاک تو ام ‖ آستان بوسم بر من میف آستین

همچو بلبل بهر گل تا کی سخن رانی کنم ‖ بر سواد طره خوبان پریشانی کنم

وقت آن آمد که من ترک غزلخوانی کنم ‖ رتبت ابن حسام از شعر حسانی کنم

در مدیح مصطفی و آل سلمانی کنم ‖ باغ معنی را ز بوی رنگ ریحانی کنم

از درون چون صدف چندان در افشانی کنم ‖ گر نثار شعر من ارزان شود در ثمین

بر درت کآن قبلهٔ آمد سجده گاه اهل راز — یا امیر المؤمنین روی من و خاک نیاز
خلق مشکین تو چون باد سحر کرد دلنواز — لطف جانبخش تو کار افتادگان را کارساز
زانکه و هم کنی بتوقیع همایون جواز — کآن زمان کارندشان بر در گه جنت فراز
خازنان روضه شان یکیک به پیش آیند باز — در دهند آواز طبتم فادخلوها خالدین

## وله ایضا فی المنقبة

ای مسند ایوان امارت بتو مسند — وی جوهر صافی تو زیبندهٔ مسند
معراج تو از کنگرهٔ عرش فزون بود — زان روی که معراج تو بد دوش محمد
شاید که بروبند غبار از در قدرت — حوران بهشتی بسر زلف مجعد
گردی که بخیزد ز پی نعل سمندت — شاید که شود روشنی دیدهٔ فرقد
یک کنگره از حجرهٔ تعظیم جلالت — نه طاق سراپردهٔ ایوان مشید
تا خاتم او مهر ولایت بتو بخشد — هر ماه شود چرخ نگین دان زبرجد
هر شام که این قرص مزعفر بنهد چرخ — از سفرهٔ انعام تو بر خوان مزرد
در صدر جنان روی پرستش بتو دارند — اندر حجب این پرده نشینان مخلد
مصباح صباح از تو بتدریج برد نور — از شعشعهٔ مشعل آن روضه و مرقد
از روی تو و موی تو دارند نشانی — این رومی روز و دگر آن زنگی اسود
توقیع تو گر زانکه بخورشید نمایند — صد بار بتوقیر تو بر خاک نهد خد
ترکیبهٔ نه منظر بامت زره قدر — این رابعه بر منظر ایوان مجدد

تشریف



تشریف خدا بود که از سورهٔ انسان — خیاط ازل دوخت ترا بر قد
هر شب پر خامه کند هفت صحیفه — منشی عطارد بثنای تو مسود
آدم که علم بود بدانستن اسماء — از مکتب علم تو ندانسته جز ابجد
در دین بحقیقت کتب شرع چهار است — در علم تویی معنی هر چار مجلد
از بعد نبی ذات تو بر کل افاضل — هم اعلم و هم اشجع و هم اجود و امجد
آنها که بمیدان کرم دست نمودند — دست تو بهنگام عطا از همه ذوالید
بیت الحرم کعبه بهنگام ولادت — از غایت تعظیم ترا مهد ممهد
ای آیت و رایت بدر کعبه و خیبر — با فتح رساننده ببازوی معضد
گر بست سکندر ز پی فتنهٔ یاجوج — از آهن و فولاد چنان سد مسدد
بازوی تو بر بست بتایید ولایت — در دین محمد بسر تیغ تو صد سد
ای یافته هنگام عطا ذخر و شمشیر — شمشیر ز گنج احد و ذخر از احمد
آب از سر شمشیر چو آبت بتوان دید — چون آب روان زیر قواریر ممرد
تیغ تو ز هم چاک کند جوشن جان را — رحمت بر باید ببستان غنچهٔ مسود
بر فرق عدو بطن کله خود شود پشت — بر مغفر او گر بزنی گرز چو گنبد
در بیشهٔ شیر افکن این دام زبون گیر — در دام تو هم دیو مسخر شد و هم دد
در کیش نبی همچو براهیم پسر را — در دین هدی ساخته قربان مخلد
با حب تو گر زهر بود نوش توان کرد — بی حب تو از زهر بتر نوش طبرزد

تو

آنکس که نه چون صبح بمهر تو صفا یافت  چون شام سیه روی و چو شامی شده مرتد

بدخواه بد افعال تو را نکبت دایم  مولای نکوخواه تو را دولت سرمد

آنکس که ز تایید الهی اثری یافت  از کوکب مهر تو زهی طالع اسعد

وانکس که نه در عروهٔ وثقای تو باشد  در رشتهٔ شیطان شودش پای مقید

آنرا که در این راه نه مقصود تو بود کر  هر چند شتابد نبرد راه بمقصد

هرکس بجهان راهبری جست و دلیلی  من رو بتو دارم که توئی مرشد ارشد

گر غیر تو ام دست بگیرد بعطایی  دانم که هم از تست فلا کرد و لا رد

وانجا که ز دیوان تو انعام دهندم  دست من و دامان عطای تو و صد کد

حسان ثناگستر تو ابن حسام است  از سابقهٔ روز ازل تا بمؤبد

**وله ایضا رحمه الله فی منقبة امیر المؤمنین ع**

تا مرغ زبان در قفس تنگ دهانست  انگشت من و خامه و مدح تو و کاغذ

ای در رفعت پای قدرت برتر از عرش برین  ذات پاکت مقصد تنزیل رب العالمین

اختر برج مروت گوهر درج کرم  کان مردی و سخاوت نفس خیر المرسلین

شهربند شهر ایمان باب شهرستان علم  داور دوران امام حق امیر المؤمنین

حیدر لشکرشکن سردار مردان وغا  صفدر عنتر فکن صفدار حصن المسلمین

آسمان عز و دانش آفتاب فضل و جاه  ماه چرخ مهتری مهدی مهد مهین

آسمان چون خوانمت از روی عزت چونکه  آسمان را بر جنابت روی عزت بر زمین



ماه را با تاب مهرت دور روشن بی فروغ  مهر را با تاب مهرت خاک خجلت بر جبین

حرز نامت حاملان عرش را اقوی القوی  کنیت تو قوت بازوی اصحاب یمین

در محل مرتبت مسند خرام طا و ها  در مکان منزلت گلشن نشین یا و سین

منهج کافی کشاف مصابیح الهدی است  از کلامش آنچه در نهج البلاغه شد مبین

چون درون پرده میدید آنچه بیننده است دید  از پس کشف الغطا هیچش نیفزاید یقین

هیچ علمی از علوم حق بر او مشکل نشد  در رهِ دین میر حق الحق چنین باید چنین

در بیان صبر و صدق و طاعت و لعطای او است  صابرین الصادقین و القانتین المنفقین

داد پیر پارسی را بعد سیصد سال و سی  دستهٔ ریحان بدست از لاله برگ یاسمین

گر عصای موسوی از سنگ خارا آب داد  قوم اسرائیل را اندر بیابان پیش از این

ساقی کوثر ز بهر لشکر اسلام نیز  کرده ده انگشت خود را مجری ماء معین

بر سریر رتبت ار سلطی کی شدی فرمان روا  گر نکندی نقش نامش را سلیمان بر نگین

خوی او عنبر نسیم و بوی او عبهر شمیم  علم او بحر عمیق و لفظ او در ثمین

تا بزلف عنبرین بزدایدا از راهش غبار  کرده جاروب درش زلف مسلسل حور عین

از شمیم مرقدش خاک عرب عنبر نسیم  وز شمیم مشهدش باد سحر که عنبرین

خاک نعل و گرد نعلینش ز راه تربت  توتیای چشم تنگ قاصرات الطرف عین

در سم تازی خرامش تاجداران خاکبوس  بر در عرش احترامش خسروان مسند نشین

از رکابش تاج زر خواهد سر دارای روم  وز جنابش خاک روبد جبههٔ خاقان چین

گردنان را بر درش سر چون قدم بر آستان  سروران را پیش او تیغ و کفن در آستین

تیغ زن چنگال او هم پشت اسلام را      بت شکن بازوی او بر پشتی دین امین
تیغ گوهر دار او الحق زنیکو گوهری      آتش هم رنگ آب و آب رنگ آتشین
گوهر او آبناک و آتش او تابناک      آب و آتش بین بیکجا هم قران وهم قرین
تیغ او چون آفتاب و ستاره گوهرش      بر رخ خورشید رخشان کوکب دری ببین
بر سرافرازان سروبر گردنان مالک رقاب      در میان کفر و دین سدی قوی حصن حصین
کرده از خون دلیران در صف میدان جنگ      نعل خارا کوب اسپش خاک میدان را عجین
فهم و وهم من چه داند راکب و مرکوب را      خیر مرکوب و راکب خیار الراکبین
تیزتک چابک عنان فولاد سم خارا شکاف      رعد هیبت برق سرعت باد جنبش تیزبین
خیزران دم عنبرین فش ساده دندان سوده موی      دشت فرسا کوه پیما تند رو محکم کمین
در دم آتش سمندر در دل دریا نهنگ      بیقرار در رهگذر لابل چو صاحب بیقرین
باد رفتاری که بار رفتار او شد باد کند      تندر از آواز او نالد باواز حزین
چون سنان اسنان او از یکدگر بشکافت چرم      شیر خونخوار نیش را با دست و چنگ آهنین
اینت راکب اینت مرکب اینت اسب و اینت مرد      ای سزای آفرین بر جان پاکت آفرین
راستی گر راست گویی راستی اینست راست      اوست پیش پیشوایان مرد امام راستین
او ولی و او امیر و او وصی و او امام      از پس او عترت او اجمعین الطیبین
ای خوشا آنکس که بر توقیع عنوانش نهند      مُهر مِهر او و آل او کرام الکاتبین
در غوایت خانهٔ شیطان بزنجیرش کنند      آنکه در دستش نباشد رشتهٔ حبل المتین
هرکس از راه تمسک دامن دیگر گرفت      اعتصام ما بتست ای عروة الوثقی گزین



ای تاب روی تو گرد بیا نزد آب و جاه      وی بخاک کوی تو روح مقدس را یمین
تاکنون از ابتدا بر لوح هستی زاب و گل      ناکشیده چون تو نقشبند ماء و طین
نقشی
رای رای تست فانظر سیدی ما ذا تری      حکم حکم تست فاحکم انت خیر الحاکمین
ای بهمت دست فیاضت چو دولت تاجبخش      وی بعزت در ره دین پای تمکینت مکین
بندهٔ درگاه با اجلال تست ابن حسام      ور زاخلاص حسن پرسی بندهٔ مخلص ببین
چشم دارد یک نظر از خادمان حضرتت      کمترین بندگان چون بندگان کمترین
گر قبولت بنده را فر سرافرازی دهد      سر برافرازم برفعت تا باوج هفتمین
دیدهٔ امید من بر لطف بی پایان تست      چشم رحمت بر مدار از من که دارم چشم این
واپسین روز ار بکار آیی مرا کار او بود      کار کار تست ما را روز روز واپسین
از خدا و مصطفی هر دم تحیات و درود      بر تو و بر اهل بیت و آل و عترت اجمعین

## وله ایضا فی المدح

چون شاه روم روی بسوی قیروان کند      پشت هزیمت از طرف هندوان کند
جمشید آفتاب که گردون سریر اوست      بر اوج چرخ تاج مرصع نهان کند
نقاش کن بخامهٔ صنعت بر آسمان      چندین هزار صورت زیبا عیان کند
این پردهای اطلس کلریز سیم دوز      پیرایهٔ شمایل دو خواهران کند
این مجمر کبود و سرانداز نیلگون      تزیین روی تاج سر فرقدان کند
بر دوش ترک خرگه ایوان خاوری      از طرهٔ معنبر شب طیلسان کند
ن دایره که چرخ فلک را مدار شد      پرگار را وزجدول هفت اختران کند

قندیلهای نور برین طارم کبود ، از پرتو مشعل سیارکان کند
از عکس جرم قرمزی جیب آفتاب ، ذیل افق برنگ ورخ ارغوان کند
بنشاند آتش فلک از جانب شفق ، وافاق را ز ظلمت شب چون دخان کند
کلک گره‌گشای ثناگستر مرا ، با سینهٔ شکافته بر سر دوان کند
طبع مرا بمنقبت شاه اولیا ، با نظم روح پرور من همزبان کند
عیسی دمی که از شفتین شفانما ، پیر هزار ساله بیکدم جوان کند
دین رسول و ملت اسلام را بحق ، بازوی دادگستر او توامان کند
کاهی میان باز وکبوتر صفا دهد ، کاهی بشرع داوری جستیان کند
از فیض فضل اوست که اندر کلام خویش ، او را خدای مدح و ثنای سنان کند
دنیا و آخرت بسنان و سنان اوست ، جبریل مدح این و خدا وصف آن کند
در حیرتم که با دل دریا عطای او ، هرگز کسی چرا صفت بحر وکان کند
با هیچکس قرین نشود دست همتش ، کاورا بیمن خویش نه صاحب قران کند
بحر از کف کفایت او منتفع شود ، کان از کف کفایت او اختران کند
درگاه او مقر مقرّ مقربان ، آری مقرب آنکه تقرب باو کند
نه کرسی مسبّع از آن می نهد فلک ، تا خاکبوس مسند آن آستان کند
گردون کمر بخدمت او بست از آن جهت ، بند کمر ز منطقهٔ کهکشان کند
ای آنکسی که طوق عبودیت تورا ، حکم تو عقد گردن گردنکشان کند
گردنکشان حکم تورا خازن سقر ، فردا سوی سعیر بگردن کشان کند

مالک



مالک که خازن درکات جهنم است ، قهر تورا بر آتش او قهرمان کند
رضوان که مالک درجات معالی است ، لطف تورا لطیفهٔ خلد و جنان کند
موی تورا که عنبر اشهب غلام اوست ، عطر و عبیر مروحهٔ حوریان کند
مالک هر آنچه حکم تو باشد بر آن رود ، رضوان هر آنچه رای تو باشد چنان کند
باد صبا چو بر سر زلف تو بگذرد ، جیبش نسیم زلف تو پر ضیمران کند
نسرین ز گلستان جمالت نشانه ایست ، سنبل حکایت سر زلفت بیان کند
گر با درانجا مجال بود بر جناب تو ، خاک کف تو تاج سر فرقدان کند
دانی که صبحدم چکند شمع آفتاب ، رای تو روی هرچه نماید عیان کند
گر حکم بر سباع کند عدل شاملت ، بر میش گرگ را بعدالت شبان کند
با همت تو چرخ فلک را نماند شرم ، گر شام تا بصبح مروت دونان کند
در معرضی که فیض عطای تو خوان نهد ، از هفت مزرعه همه سبزی خوان کند
اسمای اعظم تو ملایک ز راه یمن ، تعویذ بازوی خرد خورده دان کند
توقیع دولت تو که طغرای آیت فتح ، آل تو هم بآل نشان بر نشان کند
سنگ از نهیب گرز تو چون توتیا شود ، بر کوه خاره گرز تو گر سرگران کند
شاید که سرزنش نکنم دشمن تورا ، گرز تو بسکه سرزنش دشمنان کند
ثعبان خنجر تو به برهان موسوی ، دفع گزند سحر فرعونیان کند
تا چون خلیل دفع بتان حرم کنی ، از دوش خود رسول تورا نردبان کند
رمح تو سرفرازی اگر در سر آورد ، بر روی ماه نوک سنانت نشان کند

تیغ دو رویهٔ تو چو یکرو شد بجنگ    بدخواه روی زرد تر از زعفران کند

تیغ تو گرچه سبزی فصل ربیع یافت    با دشمنان حکایت باد خزان کند

شمشیر آبدار تو را در دل آتشیست    کانجا که آن زبانه کشد نیران کند

ز جوشن مرصع افلاک بر درد    شصت تو چون گشایش تیر و کمان کند

بانگ عقاب کلک تو چون بر کشد نوا    خواهد که خون خصم تو اندر دهان کند

شاها بمدحت تو خرد را مجال نیست    چند آنکه در توهم فکر امتحان کند

عقل از صفات درک جلال تو قاصرست    آری مگر ستایش تو غیب‌دان کند

مسندنشین روضهٔ دار السلام    آنکس که بر جناب رفیعت مکان کند

ایمن شود ز نکبت دوران روزگار    آنکس که اعتصام بدین خاندان کند

دود سعیر و آتش دوزخ حرام شد    بر هر کسی که روی بدین دودمان کند

شاها ز آب روی تو دارم طبیعتی    کاشعار باش دعوی آب روان کند

طبعم چو پای فکر نهد در رکاب نظم    این سبز خنگ توسن را زیر ران کند

در هر چمن که گوهر نظمت کنم نثار    باد بهار بر سر من زرفشان کند

کو منصفی که داد کرم بدهد این زمان    گر سیم نیست بوسه مرا در دهان کند

چشم خیال من ز جمال تو بهره یافت    لطف تو بس نظر که بدین ناتوان کند

چشمی که با خیال تو یک شب وصال یافت    هر شب بر آن خیال تصور همان کند

الهام مدحت تو بدل میرسد مرا    اندر ستایش تو دلیری از آن کند

در مدحت که ناطقهٔ عقل بسته‌اند    ابن حسام کیست که فتح اللسان کند

[illegible]



ما استعانت از تو تمنا همی کنیم    لطف تو خود معاونت دوستان کند

سبز برآنکه دست رس همتت مرا    بر منتهای همت من کامران کند

## وله ایضا الترجیع فی المنقبة

هر که اورا هدایت ازلیست    بر طریق نبی و راه ولیست

این عطیه بهر کسی ندهند    حب ایشان عطای لم یزلیست

جهد کن تا براه حق برسی    نارسیدن ز غایت کسلیست

شهد شافی طلب مکن ز کسی    که چو زنبور جامه‌اش عسلیست

آنکه را مهر ماه رویانست    در جبینش چو آفتاب جلیست

جوهری جو که آن بجود ذاتیست    کانچه ذاتی بود به از عملیست

سعی در علم بیجدل میکن    جهل از آن علم به که آن جدلیست

نص قاطع بگوش جان بشنو    کان ثنای محمدست و علیست

اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ لِعِبَاد

وَعَلِیٌّ لِکُلِّ قَوْمٍ هَاد

گیست جمشید بندهٔ جاهش    چیست خورشید شرفهٔ بامش

غنچه صد بار تا نشست دهان    نکند ار نید بر زبان نامش

خصم او چون ز نور سر سامی    ستوهم ز بیم صمصامش

همچنان ذو الخمار مدهوش است    که ز صمصام اوست سر سامش

گر چه رستم بزد بدستان دست     کوی میدان بود سر سامش
کیست تا هست لازم در او     تا کند روزگار الزامش
شاه مغرب نشین ز مضجع خویش     گشت راجع بحکم پیغامش
ایزدش چون نبی گرامی کرد     واندر این آیت اکرامش

اِنَّما اَنْتَ مُنْذِرٌ لِعِباد
وَعَلیٰ لِکُلِّ قَومٍ هاد

روز خیبر چو او علم برداشت     از دل مصطفی الم برداشت
مرد میدان و میر دیوان بود     گاه شمشیر و که قلم برداشت
چرخ از دستش ار بگیرد پای     نتواند دگر قدم برداشت
کف دریا عطای او چون ابر     بسخا آب روی یم برداشت
جود او سنت کرم بنهاد     عدل او بدعت ستم برداشت
او خدای کرا و بنور رسل     از جهان ظلمت اصم برداشت
گر نبی را به بیم کردن خلق     امر فرمود و محترم برداشت
مرتضی را بنص این آیت     بهدایت ستوهم برداشت

انما انت منذر لعباد
وعلی لکل قوم هاد

چون بسر پنجه ذو الفقار گرفت     خور ز شمشیر او شرار گرفت
تاب تیغش چو آفتاب بدید     قلعه چار این حصار گرفت

پای



پای مکین چو بر مکان بنهاد     زیر پایش زمین قرار گرفت
روز میدان ز نعل دلدل او     روی خورشید و مه غبار گرفت
آسمان از مدار مرکز او     تا ابد مرکز و مدار گرفت
بحر از جود او توانگر شد     کوه از ~~جود~~ حلم او وقار گرفت
از یسار و یمین میمونش     تنگدستان همه یسار گرفت
مصطفی منذر است و او هادی     زاین سخن باید اعتبار گرفت

انما انت منذر لعباد
وعلی لکل قوم هاد

گردنان را به تیغ سر افکند     پیش تیغش فلک سپر افکند
خارش تیغ داد خارا را     قلهٔ کوه بر کمر افکند
بسر نیزهٔ سنان فروغ     خرق در خرقهٔ قمر افکند
چیست باروی قلعهٔ خیبر     کش بینداخت بام و در افکند
ماهی از زیر گاو بتواند     بسر نیزه بر زبر افکند
گر بتهدید مصطفی یزدان     هیبت اندر دل بشر افکند
بعلی از پی هدایت خلق     جل سلطانه نظر افکند
هر دو را این گر اندر این آیت     مرتبت یکدگر افکند

انما انت منذر لعباد
وعلی لکل قوم هاد

پیش دستان او بروز قتال    رستم زابلی کم از یک زال
پای صمصام او نیارد سام    دست دستان او ندارد زال
زیر بال همای تعظیمش    طایر سدرهٔ همایون بال
شیر مردان چو صید او بودند    او بهمت نگشت صید غزال
دام زلف عروس دهر نبست    پای مرغ دلش بدانهٔ خال
در منظوم او که منثور است    بهتر از دانهای عقد لآل
خط او با عبارت والفاظ    ظلمات است و خضر و آب زلال
رشد او با نبی بهم ضم کرد    اندر این آیت ایزد متعال

انما انت منذر لعباد
و علی لکل قوم هاد

ای گشایندهٔ در خیبر    وی ربایندهٔ سر عنتر
رایت مصطفی ترا لایق    آیت اصطفا ترا درخور
هم تویی ضارب سنان بغزا    هم تویی صاحب سنان بغدر
اصل تو فاتق فروغ هدی    نصل تیغ خارق دروغ و کفر
هم تویی با بتول همخوابه    هم تویی با رسول هم بستر
نامهٔ هل اتی ترا در دست    جامهٔ لافتی ترا در بر

سرمت



کرمت راسخ مبانی خیر    فلکت ناسخ معانی شر
از بدایت ترا چنین زینت    وز هدایت ترا چنین زیور

انما انت منذر لعباد
و علی لکل قوم هاد

ای بعلم و بحلم و بخشش و فر    کوه و دریا و معدن و گوهر
ای برنگ و ببوی و عارض و موی    لاله و سنبل و گل و عنبر
خد و قد و جبین لب و دندان    شب و ماه است و نجم و لعل و گهر
بکلام و حدیث و نطق و بیان    شهد و شافی و طوطی و شکر
ای بهنگام جوشش و کوشش    ملکت لشکر و فلک یاور
در طفولیت و رجولیت    قابل دین و قاتل کافر
قدمت رفته و کفت داده    منهج عقبی و بسائل زر
آیت نصرت و هدایت تو    هست در فتح و دیگری اندر

انما انت منذر لعباد
و علی لکل قوم هاد

من ترا میر و مقتدا دارم    که بمهر تو اقتدا دارم
کوی تو قبلهٔ سجود منست    روی در کعبهٔ صفا دارم
دست خواهش گشاده بر کرمت    چشم امید بر شما دارم

کر عنایت کنی و کر نکنی — منم همان بندهٔ وفا دارم
تا غباری ز مشهدت برسد — دیده بر نکهت صبا دارم
روز حشر از تو ام جدا بی باد — کر تو را از نبی جدا دارم
در دل و جان همه محبت و مهر — بر زبان مدحت و ثنا دارم
منهد ستور و نص این آیت — هادی و مهتدی تورا دارم

انما انت منذر لعباد
و علی لکل قوم هاد

خلفا را نبوده ام منکر — نیستم من بدین کناه مصر
در خلافت کسی که حق دارد — منکر اهل حق بود مد بر
سر هر کس خدای میداند — نیست کس جز خدای عالم سر
اعتقاد منست دا اهل البیت — با خلوص دل و زبان مقر
زهر با حب خاندان نافع — نوش با بغض اهل بیت مضر
با معاصی مطیعشان مؤمن — با عبادات خصمشان کافر
بر عالم اکر بجا آری — بی ولای علیست لیس البر
خود ببیند هدایت ازلی — اندر این نکته دیدهٔ ناظر

انما انت منذر لعباد
و علی لکل قوم هاد



بعد از این بر روی ما و خاک نیاز — به عطای تو دست کرده دراز
با خیال تو راز ها دارم — ره دهم در درون پردهٔ راز
بجمال تو آرزومندم — نظری بر من فقیر انداز
بهتر ک بازبین مرا امروز — خوشتر ک زین بحال ما پرداز
باز جویم بلطف خاطر جوی — بنوازم بلطف بنده نواز
کار دشوار و راه پر خطر است — رقعهٔ ده مرا باسم جواز
مفلس از خوان خاندان کریم — دست خالی چگونه کردد باز
رشد هر قوم در هدایت تست — بیّنه الله ذاک فی الاعجاز

اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ لِعِبَاد
وَعَلِیٌّ لِکُلِّ قَوْمٍ هَاد

آنچه این خاطر پریشان کفت — کرچه فهم از دل و دل از جان کفت
خود چه کوید زبان ابن حسام — مشکل کر سخن چو حسان کفت
چه کرچه نعت نبی و مدح ولیست — کر تواند ثنای ایشان کفت
مدح ایشان بوجه استحقاق — حق تعالی بسبع قرآن کفت
شمهٔ از شمیم کلزاریست — آنچه این بلبل خوش الحان کفت
دل که در بحر علم غواص است — صفت قطرهٔ ز عمان کفت
بادکوبی ز روی کستاخی — سخن مور با سلیمان کفت

تو نبی را جدا مکن ز دلی | که خدا در ثنای ایشان گفت
--- | ---
تزویج سیدة الاوصیا مع سیدة نساء العالمین و چادر بدگان | 
انما انت منذر لعباد | و علی لکل قوم هاد
باز برا طراف باغ از چمن گلعذار | مجمره پر عود کرد بوی خوش نوبهار
مقنعه بربود باد از سر خاتون گل | برقع خضرا کشود از رخ گل
مریم دوشیزه بود غنچه ز آبستنی | در پس پرده ز دل تنگی خود شرمسار
سرو سهی ناز کرد سرکشی آغاز کرد | سنبل تر باز کرد نافه مشک تتار
گل چو رخ نیکوان تازه و تر و جوان | مرغ هزاری نوان بر طرف مرغزار
بر صفت حب چاک کشته قوافی سکال | بلبل دامو مقال بر گل عذرا عذار
ناله کنان فاخته تیغ زبان آخته | سرو سرا فراخته چون قد دلجوی یار
باد ریاحین فروش خاک زمین حله پوش | لاله شده جرعه نوش در سر کهسار
برق صواعق فروغ تیغ کشان از سحاب | ز آتش دل میغ را چشم سیه اشکبار
از پی زینتگری لعبت ایام را | لاله شده سرمه دان گل شده آیینه دار
از دل خارای سنگ آمده بیرون عقیق | لاله رخ افروخته بر کمر کوهسار
بوی بنفشه بباغ کرده معطر دماغ | لاله چو زرین چراغ در دل شبهای تار
یا قلم منفشاند بر رخ کاغذ عنبر | یا در جنت کشاد خازن دار القرار
یا مگر از تربت دختر خیر البشر | باد سحر گه فشاند بر دل دریا غبار
مطلعة الکوکبین نیرة النیرین | سیدة العالمین بضعة صدر الکبار





ماه مشاعل فروز شمع شبستان او | ترک فلک پیشرو جاریه پیشکار
--- | ---
ربته کش مجمرش مفخرات الخیام | رایحه چادرش نفخه عود و قمار
کسوت استبرق اطلس نه توی چرخ | سندس والای او سلسله شعر شعار
پردگی عصمتش پرده نشینان قدر | کرده بخاک درش خلد برین افتخار
رفته بجاروب زلف خاک درش حور عین | طره خوشبوی را کرده از آن مشکبار
آنچه ز خاک رهش داده برضوان نسیم | روشنی چشم را برده حواری بکار
در حرم لایزال از پی کسب کمال | خدمت او خالد را کرده بجان اختیار
مطبخیان فلک هر سحری می نهند | بر فلک از خوان او قرصه کافور وار
با شرف شرفه طارم تعظیم او | کنگره نه فلک کم ز یکی کو کنار
در حرم عرس او از پی زینتگری | هندوی شب وسمه کو بصبح سپیداب
زهره جادو فریب از سر دست آمده | پیشکش آورده پیش هدیه او را نثار
تحفه سر فرقدین تحفه فرستاده بیش | مشتری انکشتری داده و مه گوشوار
زهره بسوری او رفته بدار السرور | بسته بمشاطگی در کف حوران نگار
در شب تزویج او چرخ جواهر فروش | کرده بساط فلک پر در شاهوار
پرده نشینان غیب حجله بیاراستند | گلشن فردوس شد طارم نیلی حصار
بسکه جواهر فشاند کوکبه در موکبش | پرده گل ریز شد پر در شاهوار
مشعله داران بام بر سر بام آمدند | مشعله افروز شد هندوی شب زنده دار
کشته قرین ملک سدره نشین شد | تا همه روحانیان یافت بیکجا قرار

جل تعالی بخواند خطبهٔ تزویج او / با ولی الله علی بر سر جمع آشکار
روح مقدس گواه با همه روحانیان / مجمع قدوسیان صف زده از هر کنار
خازن دار الخلود عقد جنان در گشود / تا بتوانند بود جملهٔ حوران نظار
همچو نسیم بهشت بوده نسیم ز عرش / کز اثر عطر او گشت هوا مشکبار
باد چو بر سدره زد بر سر حورا علیها / لؤلؤ و مرجان بریخت از سر هر شاخسار
حجله نشینان خلد بر کن بجیدند در / مرهم را گشت پر معجر و جیب و کنار
ای فلک چنبری کرده تو را چاکری / زهره تو را مشتری ماه تو را پیشکار
اینت عروس و سور اینت سرای سرور / اینت خطیب و گواه اینت طبق با نثار
ای بطهارت بتول گلبن باغ رسول / کوکب تو بی افول عصمت تو بی عوار
بابکِ بدر الدجی زوجکِ خیر الوری / مامکِ خیر النسا چشم و چراغ تبار
مقصد عالم تویی زینت آدم تویی / عفت مریم تویی اخیر خیر الخیار
مام حسین و حسن فخر زمین و زمن / همبر تو بو الحسن تازی دلدل سوار
ای که ندارد خبر از شرف و قدر او / یک ورق از فضل او فهم کن و گوش دار
بر ورقی یافتم از خط بابای خویش / راست چو بر برگ گل ریخته مشک تتار
بود که روزی رسول بعد نماز صباح / روی بسوی علی کرد که یا شهریار
هیچ طعامیست هست تا بضیافت روم / نام تکلف مبر عذر و توقف میار
گفت که فرمای تا جانب خانه رویم / خواجه روان گشت و شاه از عقبش

برزیمه



زانکه بخانه طعام هیچ نبودش کلان / تا بدر خانه رفت جان و دل از غم فکار
پیش در و نشد علی رفت بر فاطمه / گفت پدر بر در است تا کند اینجا نهار
فاطمه دلتنگ شد زانکه طعامی نبود / کرد اشارت بشاه گفت پدر را درآر
با حسن و با حسین هر دو به پیشش ببر / باش که تا بنگرم تا چه کشاید ز کار
خواند انس را و داد چادر عصمت بدو / گفت ببازار بر بی جهت انتظار
شد پدرم میهمان چادر من بر گرو / ور ثمن آن بمن ظرف طعامی بیار
جامه پشم شتر تافته و بافته / وز عمل دست خویش رشته و را پود و تار
چادر زهرا انس برد و بدلال داد / بر سر بازار شهر تا که شود خواستگار
مرد فروشنده چون جامه زهم باز کرد / تافت از او مشعل نور چو رخشنده نار
جملهٔ بازاریان گشت پر از مشعله / زرد شد از تاب آن تابش زد بر جدار
یکدو خریدار خواست وآن سه درم خواستند / وآن سه درم را نکرد هیچکس آنجا چهار
بود جهودی مگر بر در دکان خویش / مهتر بعض جهود محتشم و مالدار
چادر و دلال را بر در دکان بدید / نور گرفته از او شهر یمین و یسار
خواجه بد و بنگریست گفت که این جامه چیست / راست بگو زان کیست داستان گو دستکار
گفت که جامه انس داد بمن زو بپرس / واقف این جامه اوست من نیم آگه ز کار
گفت انس را جهود قصهٔ جامه بگو / گفت تو که میخری دست ز پرسش بدار
گفت بجان رسول آنکه تو یار وییی / کین خبر از من مپوش راز نهفته مدار
سر بسوی گوش او برد بآهستگی / گفت بگویم تو را گر تو شوی رازدار
جامهٔ زهرا است این دختر خیر البشر / فاطمه خیر النسا اشرف قوم و تبار
شد پدرش میهمان هیچ نبودش طعام / داد بمن چادرش از جهة اضطرار

تا بفروشم بزر وز ثمن آن برم　　طرفه طعامی لطیف پیش خداوندگار
خواجهٔ دکان نشین عالم توریة بود　　دید بسوی کتاب دیده چو ابر بهار
از صحف موسوی چند ورق باز کرد　　تا که بمقصد رسید مرد صحایف شمار
روی بسوی انس کرد که این جامهٔ من　　از تو خریدم بچار یا سه درم یکهزار
خاصه ترا یکهزار درهم دیگر دهم　　لیک مرا حاجتیست گر تو توانی برآر
قصهٔ این چادر پرده نشین رسول　　گفت بموسی بطور حضرت پروردگار
گفت که پیغمبری دور پسین را بود　　پرده نشین دختری فاطمهٔ باوقار
روزی ازانجا که هست مقدم مهمان عزیز　　مرد برش را فتد بر در حجره گذار
فاطمه را در سرا هیچ نباشد طعام　　تا بنهد مه پیش باب خواجهٔ روز شمار
چادر عصمت برند تا که طعام می خرند　　از سه درم بیش و کم کس بنود خواستگار
مخلص من دوست چار هزارش درم　　به بهد در وجه آن نقره بوزن عیار
ذکر قسم میکنم من بخدای خویش　　از قسم کان بود ثابت و سخت استوار
عزت آن چادر از طاعت کروبیان　　پیش من افزون بود از جهت اقتدار
چون نبی الله زمن یافت جفا ببیبی　　هست سیاه از حیا روی من خاکسار
گر دل بد و کردنم روی ندارد و لیک　　در حرم فاطمه خواهش من عرضه دار
گر بغلامی خویش فاطمه بپذیردم　　عمر بمولاییش صرف کنم بنده وار
رفت انس باز پس تا حرم محترم　　بر عقب او یهود با دل امیدوار
گفت انس را یهود چون برسی در حرم　　خواهش من عرضه دار تا که مرا هست یار

رفت



رفت انس در حرم قصه بزهرا بگفت　　گفت بمان تا پدر را کنم آگه زکار
فاطمه پیش پدر حال یهودی بگفت　　گفت که بپذیرفتمش کو انس او را درآر
شد انس آواز داد تا که درآمد یهود　　یافته اندر دلش نور محبت قرار
سر بنهاد او یهود بر قدم عرش سا　　گرد ز خاک رهش فرق سرش تاجدار
لفظ شهادت بگفت باز برون شد بکوی　　طوق فکنان بر زبان نام خداوندگار
میشد و میگفت کیست همچو من اندر جهان　　از عرب و از عجم دولتی و بختیار
فاطمه مولاة من دختر خیر البشر　　من بغلامی او یافته این اقتدار
بر سر بازار و کوی بود در این گفتگوی　　تا که بگسترد فیء ظلة نصف النهار
چار هزار از یهود هشتصد افزون برو　　مؤمن و دین ور شدند زاهد و پرهیزکار
روح قدس در رسید پیش رسول جلیل　　گفت هزاران درود بر تو ز پروردگار
موجب و مستوجب خشم خدا گشته بود　　چند هزار از یهود چند هزار از نصار
برکت مهمانی دختر تو فاطمه　　داد ز نار سموم آن همه را زینهار
ای که بعصمت تویی مطلع انوار قدس　　وز زلل و معصیت دامن تو بی غبار
ورد زبان ساخته نعت تو ابن حسام　　تا بودش در زبان مرغ روان را قرار
چون بغلامی تو معتقد و مخلصم　　در حرمت زان یهود حرمت من کم مدار
تا که بود نور و نار روشن و تابنده باد
قسم محب تو نور قسم عدوی تو نار

## من کلام مولوی جامی فی مدح امیر المؤمنین علی علیه [السلام]

قد بدا مشهد مولای اذا بخواجهلی	کر مشاهد شد ازو مشهدم انوار جلی

رویش آن مظهر صافی که بر صورت اصل	آشکار است در او عکس جمال ازلی

چشم از پرتو رویش نجدا بینا شد	جای آن دارد اگر کور شود معتزلی

زندهٔ عشق نمرده است نمیرد هرگز	لایزالی بود آن زندگی و لم یزلی

در جهان نیست متاعی که ندارد بدلی	خاصهٔ عشق بود منقبت بی بدلی

دعوی عشق و تولا مکن ای سیرت تو	بغض ارباب دل از بخردی و دغلی

مشک بر جامه زدن سود ندارد چندان	چون تو در جامه گرفتار بکند بغلی

چون ترا چاشنی شهد محبت نرسید	از شه نحل چه حاصل ز لباس عسلی

**وله ایضا** جامی از قافله سالار ره عشق ترا **سید الشهدا**

**بمنقبت** گر به پرسند علی گوی علی گوی علی **حسین بن علی**

کردم ز دیده پای سوی مرقد حسین	هست این سفر بمذهب عشاق فرض عین

خدام روضه‌اش بسرم گر نهند پای	حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین

کعبه بگرد روضهٔ او میکند طواف	رکب الحجیج این تروحون این این

از قاف تا بقاف پر است از کرامتش	آن به که حیله جوی کند ترک شین و شین

او را که بر عذار بود جعد مشکبار	از موی مستعار چه حاجت بزیب و زین





جامی گدای حضرت او باش تا شود	با راحت وصال مبدل عذاب بین

**وله ایضا فی مدح** ریزان ز دیده سیل که در مشرب کریم **الرضا علیه**

**علی بن موسی** باشد قضای حاجت سایل ادای دین **التحیة والثنا**

سلام علی آل طه و یس	سلام علی آل خیر النبیین

سلام علی روضة حل فیها	امام یباهی به الملک والدین

امام بحق شاه مطلق که آمد	حریم درش قبله‌گاه سلاطین

شه کاخ عرفان گل شاخ احسان	در درج امکان مه برج تمکین

**علی بن موسی الرضا کز خدایش**	**رضا شد لقب چون رضا بود دینش آمین**

ز فضل و شرف بینی او را جهانی	اگر نبودت تیره چشم جهان بین

پی عطر روبند حوران جنت	غبار درش را بگیسوی مشکین

اگر خواهی آری بکف دامن او	برو دامن از هر چه جز اوست برچین

چو جامی چشد لذت تیغ مهرش	چه غم گر مخالف کشد خنجر کین

## من کلام روح الامین فی مدح مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

ای بر سر ملت مبین تاج    جمله بتو جز خدای محتاج

ای از تو بلند قدر رایت    یکقطره ز بحر تو ولایت

ای رهبر عقل و مرشد هوش    از هیبت تست وهم خاموش

ای فاتح قلعهای خیبر    صاحب همه را پس از پیمبر ص

ای راه نمای خلق عالم    با عقل نخست زاده توام

ای پای تو گشته تاج منبر    افتاده چشم تست گوهر

ای نور چراغ آفرینش    روشن ز تو گشته چشم بینش

ای برتر از آنچه می نمایی    در کشتی دهر ناخدایی

ای حامی شرع و دین احمد    کرده است خدا ترا مؤید

آخر بتو آیلست و اول    مشکل همه از تو می شود حل

علم تو زیاده از حسابست    عدل تو عدیل آفتابست

مقبول تو جنتش وطن شد    مردود تو شعله آتش کفن شد

درد همه یافت از تو درمان    دادی تو همه بخلق جز جان

عالم به بد و به نیک اشیا    از خاک درت بهشت پیدا

هستی



هستی بحقیقت ای مؤید    خورشید سپهر دین احمد ص

هرگز نرسد بر تبه‌ات کس    ما اعظم قدرک ای مقدس

در دهر کرد یدا این سترگی    در وهم نگنجد این بزرگی

تو کوهی و ارزنی بود حلم    تو بحری و قطره بود علم

بگرفته ضمیر تو ز مه باج    پیوسته با دست مهر محتاج

فردوس گدای خانهٔ تو    جنت بود آستانهٔ تو

لطف تو چو ابر نوبهاریست    قهر تو پلنگ کوهساریست

کوه آب شود گه ستیزت    برقست گدای تیغ تیزت

شد کرد چو نیزه‌ات کرشمه    پهلوی فلک هزار چشمه

بود تو بدایتی ندارد    جود تو نهایتی ندارد

افلاک وظیفه خوار جودت    هم وزن وجوب شد وجودت

چون مفتی چار دفتری تو    از جملهٔ خلق برتری تو

تو مبدأ کارهای دنیا    تو آخر آنچه گشته پیدا

تو واقف جلوهٔ الهی    تو خازن گنج پادشاهی

تو عالم جزو و واقف کل    بند دو محیط همتت پل

فیض تو که چشمه ایست در جوش    دریاش چو قطره در آغوش

یک گام زهمت تو صحرا　　یک قطره زبخشش تو دریا
کردم بولای تو چو اقرار　　گردید زبان من گهربار
از من شده دهر پر زقلقل　　مدحت چو گلست و من چو بلبل
تنها نه من این خروش دارم　　این نغمه من از سروش دارم
اوراد ملک بچرخ والا　　باشد ذکر علی اعلی
من بنده گرفته ام ثنا کیش　　از خیل ملک فتاده ام پیش
نی نی چو ثنای تست کیشم　　از جملهٔ کاینات پیشم
طبعم شده پیش خیز بیشی　　کرده است بمهر و ماه خویشی
گردید سخن سرا زبانم　　چون روح امین ثنای خوانم
کارم همه روزه مدح شاه است　　مداحی من براین گواه است
عالم شده سربسر بکامم　　مداح دوازده امامم

**من افادات شیخنا و مولانا آقا محمد باقر دام افاداته**

و اما امامت بدانکه شیعه قائلند بانکه هیچ زمانی خالی از حجت خدا
از پیغمبر یا امام نیست چنانکه اشاره باین شده در خبر
متواتر از پیغمبر صلعم که اهل سنت و شیعه متفق اند در نقل
آن و اینکه البته آن از پیغمبر است که فرمودند من مات ولم یعرف
امام زمانه مات میتة جاهلیة و اشاره است بآن نیز همه آیه رسلاً

مبشرین



مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل
چه نظم امور معاد و معاش بنحویکه خالی از ضرر و خطر و نقص
و عیب باشد منحصر است در وجود حجتهای خدا چنانکه کمال
ظهور دارد از خارج و خدای تعالی نیز اشاره فرموده
و اینکه اگر رسل متعدده نمیفرستاد مردم را بر خدا حجت بود
که حق بجانب ایشان بود و بدیهی است که اجزاء زمان
و احوال مردمان در هر زمان و مکان در اینمعنی متشارک است
و اصلا تفاوتی نیست و ظاهر است نیز که نایبان رسولان در
زمان رسولان و بعد از ایشان من جملهٔ رسولان و فعل نایب
فعل منوب عنه است و لهذا رسول با بعثت آن بر همه عالم
همین در بلد خود بنفس مقدس میبود فاما در سایر
بلدان نایبان او تمشیت امور ایشان در امور محتاج
الیها در امر رسالت و نبوت می نمودند چنانکه واضح و هویدا است
و ایضا سنی و شیعه تماما از حضرت امیر المؤمنین ع همین
معنی را نقل نموده اند و عقل نیز حکم میکند بوجوب ارسال رسولان
و اقامهٔ نایبان مقام رسولان چه اظهر من الشمس است اکرام معاد

عباد و معاش ناس در بلاد بنحویکه بوفق عدالت و حکمت باشد
و موجب نجات رعیت باشد از ضررهای ذاتیهٔ افعال
خود و دیگران و فتنها و فسادها و غیر اینها دست بهم نمیدهد
بدون رئیسی مثل پیغمبر صلعم یا امام پس بر خدا لازم است
نصب امام چنانکه بر او لازم است روزی دادن عباد و حفظ
نمودن از هلاک و فساد هر چند مردم بسبب شقاوت و
مقتضای نفوس امّاره بالسّوء تمکین ندهند و قبول ننمایند
و مراعات نکنند چنانکه بسیار وقت تمکین نمیدادند و قبول
نمیکردند و گاهی میکشتند پیغمبر از او گاهی موجب غیبت انبیا
میشدند یا موجب عزلت ایشان و اخبار شیعیان از ائمهٔ
هدی صلوات الله علیهم در این باب متواتر است و ضروری مذهب
ایشان و شعار ایشانست و شکی نیست که هر چه سبب ضرور
بودن پیغمبر است یا قایم مقام پیغمبر عام است و اختصاص بزمانی
دون زمانی ندارد و اهل سنت در مقامی که صحابه کالبد رسول را
صلعم گذاشته در سقیفهٔ بنی ساعده بسرعت شتافتند
و دست از تجهیز و تدفین پیغمبر صلعم کشیدند و تعزیهٔ او را نگرفتند

عذر را



عذر را این میخواهند که تعیین خلیفه ضرورتر بود پس هرگاه صحابه را
که تمام عادل میدانند و نهایت قرب عهد به پیغمبر خود داشتند
و هنوز ضرورتی داعی نشده بود پس با وجود اینها دقیقهٔ راضی
نبودند که ایشان بی خلیفه و امام باشند تا حدی که رسول را چنان
گذاشته و مسارعت نمودند با آنکه اعز خلق از ایشان رفته
بود و رحمةً للعالمین فوت شده بود و تجهیز و تکفین ادنی
مسلمی از جملهٔ واجبات است چه جای مثل رسول پس چگونه
تجویز می نمایند که زمانی خالی از امام و خلیفه می تواند بود با آنکه
کل ناس الآن در غیر عادل و شکوک و شبهات از حد بیرون
و فتنها و بلاها و اسباب احتیاج با امام از صد هزار هزار افزونست
و باینکه گفتیم ثابت شد حق بودن مذهب شیعه علاوه امور
بسیار زیاده از حد که از ادلهٔ عقلیه و نقلیه حق بودن طریق شیعه
و مختار ایشان معلوم می شود و علاوه آنکه اهل سنت قریب
به متواتر بلکه متواتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که ائمه عم بعد از پیغمبر صلعم دوازده هستند و شیعیان این را
از رسول و اهل بیت او بحد تواتر روایت کرده اند حتی آنکه هر دو
یعنی سنی و شیعه روایت نموده اند تفصیل اینها دوازده را
که معلوم است ائمهٔ ما اند صلوات الله علیهم مثل آنکه روایت از

رسول کرده اند که فرموده حسین ابنی هذا امام ابن امام اخو امام
ابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم و شیعیان نزدیک متواتر
اینمعنی را روایت نموده اند از انجمله لوحی است که خدا هدیه برای حضرت
فاطمه صلوات الله علیهما علیها فرستاده هر یکی از ائمه ع
بنص صریح در آن مذکور اند و در کتاب اصول کلینی و غیر آن اینها
روایت شده هر کس خواهد ملاحظه نماید اینها علاوه قرائن
بسیارات که هر یک وصی و جانشین دیگر اند پس ثابت شد
امامت بنحو یکه ذکر کردیم در امامت و همین قدر بس است و مع
ذالک زیاده میگوییم بعضی ادله دیگر را هر چند ادله از دو هزار
متجاوز است و امثال این رساله را گنجایش ذکر آنها نیست
لیکن از بابت تیمن بعضی را میگوییم مثل خبر غدیر که بکیفا ضل از اهل
سنت که حافظ ابو نعیم باشد بدو بیست طریق نقل کرده — روایت ر
چه جای دیگران از روات و محدثان و علماء و ارباب تاریخ
فاما شیعه و زیدیه هر یک جدا جدا بتواتر نقل نموده اند و قرائن
بر صدق بیشمار است مثل موضع غدیر خم و مسجد آن و موضع — آن
رحل رسول صلعم و غیره که نزد جمیع عالمین از اعراب بوادی و غیر هم
مثل آفتاب روشن است با آنکه اهل سنت اخبار دیگر نقل نموده اند — بسیار م
از پیغمبر صلعم که امیر المؤمنین ع وصی پیغمبر است و مسلم نیز دارند که چنین

نه

147

هست و روایت کرده اند نیز اینکه وزیر و جانشین پیغمبر است
و آنکه حجت بر خلق است و امثال اینها علاوه آیه انما ولیکم الله
و اخباری که متضمن اینمعنی است و همچنین روایت نموده اند که
افضل خلق و اکرم و اعلم و احب خلق الی الله و الرسول بود
و امثال اینها را بسیار نقل نموده اند و روایت کرده اند با آنکه از
خارج معلوم است که چنین بودند و در همه کمالات نفسانیه و امور یکه
باعث انتظام امر معاد و معاش میشد و حل مشکل و غیر اینها
سر آمد بود بحیثیتی که از جمله مسلمات شده ابذه قضیة ولا
ابا حسن لها و در همه این امور و مشکلات صحابه رجوع
باو میکردند و او در هیچ امری رجوع بهیچکس نمیکرد با آنکه اعلم
بدین رسول صلعم بود از همه بلکه باب مدینه علم رسول صلعم بود
و هیچ چیز بر رسول نازل نشد مگر آنکه تعلیم آنحضرت مینمود
الی غیر ذالک من امثال ما ذکر و خدا تعالی فرموده افمن یهدی الی
الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف
تحکمون و بالجمله کمالات او بمرتبه رسید که جماعتی از ارباب عقول
امر برایشان ملتبس شده اعتقاد بخدایی او نمودند و تا قیام قیامت
بر این اعتقاد باقی اند و هر کمالی و هر علم منتهی باو شده الی غیر ذالک

پس چنین کسی را رعیت دیگران که هیچ طرف نسبت با و نمی شدند
با کمال قرب نسب چگانه می توانگر د خصوص عیش کس نمانند که
مدتهای مدید در کفر و ضلالت بسر برده و در اسلام هیچ کمالی
ازایشان سر نزده که بآن سرآمدی دیگری شده باشند
بلکه اکثری صحابه کمالات ازایشان سرزده از علم و شجاعت
و نصرت رسول در حروب و نایب او شدن در مدینه یا در حربها
سرعسکر شدن بنحویکه فتح نمایند نه انکه شکست خورند و جمع
مسلمین را تلف نمایند و این سرکردگی چنینی که در کیجرب واقع شد
بلاشبهه محض از برای انکه خود را بشناسند و با مطلقا از کلیم خود
تجاوز ننمایند چنانکه بی ادبیهای صریح در صلح حدیبیه ازایشان سرزد
متصل بهمین حربها چنانکه مخفی نیست بر مطلع بلی احکامی که ازایشان
سرزد بعد از گریختن در حربها و در هر گریختن ایشان رئیس بودند
این بودند که اظهار کردند که شک در پیغمبری پیغمبر صلعم بهم رسانیدیم
و مع ذالک منع دوات و قلم نمودند وقتی که پیغمبر التماس میکرد
برای وصیت نوشتن که بیاورید تا کتابی بنویسیم که منشاء عدم
ضلالت امت گردد از پیغمبر التماس نمودن و ازایشان اصرار نمودن

ودرندادن



درندادن تا انکه رسول خدا را مانع شدند از وصیت کردن خصوص
وصیتی که باعث عدم ضلالت امت میشد بنص پیغمبر صلعم پس باعث
ضلالت امت رسول شدند و هر بدی که سرزد از ضلالت بر گردن
ایشانست تا قیامت بلکه مانع تعیین کردن امام بعنوان نوشته شدند
برای انکه انچه خواهند بکنند و اتفاق نمایند بر شهادت دادن بانکه
رسول امامت را نخواستند باهل بیتش باشد و از حکایت
غدیر پشیمان شد و گفت خوشم نمی آید که اهل بیتم دنیا را داشته
باشند و امامت را دنیای مذموم حساب کردند و خود آن را
برای خودشان گرفتند پس هر فسق و فجوریکه بسبب بی امامی میشود
بگردن ایشانست تا قیامت و پیغمبر را نسبت بهذیان دادند
با انکه کلام معجز نظامش در کمال ابلغ و افصح و ادل و اوضح
بود بر کمال یافتن و فهمیدن خود انچه را میفرمودند و لهذا
وصیتهای دیگر انوقت را از آنحضرت اعتبار نمودند و عجب تر
از این انکه عذر ندادن دوات و قلم را اینمعنی میگفتند که قران
ما را بعد از رسول کافیست از گمراه شدن و حجت نمودن در
مقامها و حال انکه بالبدیهه تمام زنان و اطفال میدانستند که اینمعنی
از قران کی متمشی میشد بلکه اول دعواها و اشکالها و مخاصمها

این بود که بعضی میگفتند از صحابه که القول ما قال الرسول اعطوا
الدوات والقلم و دیگری میگفت القول ما قال فلان لا تعطوا
پس چرا کار دراینجا عوا عمل بقران نکردند که خدا فرموده بود در آن
که اطیعوا الله واطیعوا الرسول و فرموده که فلیحذر الذین یخالفون
عن امره و فرموده که ومن یعص الله ورسوله ولاشک که رسول از
رسالت معزول نشده بود و دیگر فرموده در قران افمن یهدی
الی الحق الآیة ولاشک که فلان از جمله من لا یهدی الا ان یهدی
بود و رسول از جمله من یهدی بود و ناسخش معلوم نبود و استصحاب
حجت بود نزد ایشان و فرموده وما ینطق عن الهوی ان هو
الا وحی یوحی الی غیر ذالک از آیات بسیار پس چگونه یکی
از آنها را عمل ننمودند و هرگاه این آیات حجت نشدند و رفع
مخاصمه ننمودند پس چه چیز دیگر را میتوانستند از قران ثابت
نمایند و عجب تر آنکه بعد از فوت پیغمبر صلعم بمدتهای مدید هرگاه
بگوییم یا رسول الله میدانیم که میفهمد ولذا التماس از او میکنیم
و شفیع میکنیم او را بهمین گفتن و این نیست مگر آنکه معلوم است
که امثال این کسان از پیغمبران و امامان و اولیاء موت ایشان را
مانع از فهمیدن شنیدن و دریافتن نمیشود که احیاء اند عند الله

تعالی



تعالی پس چگونه هنوز نمرده باشد هذیان میگوید و نمیفهمد که
چه میگوید با آنکه مقام وصیت کردن همین مقام بود و پیغمبر صلعم مکرر ها
فرموده بود که بی وصیت نباید مردن و اگر بمیرند بی وصیت نقص دین
و عقل و مروت و مذمتهای شدیده فرموده بودند و خود میخواند
اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و اشد از اینها میفرمود
پس جولایی یا حلاجی را آنهمه فرموده باشند در وصیت نکردن او و آنهمه
ها فرموده باشند در امر کردن بچیزی و خود بآن عمل نکردن با آنکه وصیت
جولا امری جزئی سهلی بود این کجا و کل امت را از آنروز تا روز قیامت
بحیرت و شدت و فتنه و فساد و هلاکت دنیا و آخرت گذاشتن
کجا با آنکه خود التماس میکرد که وقت وصیت من است و بدهید بمن دوات
و قلم تا بنویسم و اگر نه امتان بضلالت و هلاکت افتند و با اینها
نگذاشتند که دوات و قلم بیاورند با کمال شدت و ممانعت
تا بحدیکه بنا گذاشتند بر تفرقگی در همان وقت چه میدانستند
که این دوات و قلم کار ایشان را و آنچه را که در نظر داشتند که بعد
بعد از فوت آنحضرت بعمل آورند خراب میکرد و شبهه نبود که آنچه
را کردند بعد از فوت آنحضرت بلا فصل و مهلت از اینکه جسد
آنحضرت را انداختن و در میان همه حاضرین حرف نزدن و رفتن در
جای دیگر و غایبانه کار خود را ساختن بنحویکه گفتیم و خواهیم گفت

همانها در نظرشان بود والا بایست خود یا سفر کنند در وصیت
کردن آنحضرت واگر شبهه بود در هذیان گفتن آنحضرت العیاذ بالله
با آنکه هیچ شبهه برای هیچکس نبود با دلهٔ عقلیه و نقلیه قرائنه و حدیثیه
بایست امتحان نمایند کلام آنحضرت را باینکه بگذارند بنویسد و تجربه نمایند
چه بر همه کس واضح میشد و موقوف بداد و فریاد و تفرقکی و نزاع
و فساد نبود و پیغمبر چنینی را در حالت آزار چنینی اذیت نمودن تا آنکه
بفرماید که از نزد من متفرق شوید که حلال نیست اینهمه صداها و فریاد
وغیر اینها از آنها که خدا در قران تصریح نموده و پیغمبر صلعم در احادیث
وعجب تر آنکه پیغمبر صلعم ایشانرا در تحت اسامه قرار داده مامور
امر او نموده بود و پیغمبر صلعم تشدید بسیار میفرمودند در رفتن همراه اسامه
و تخلف نورزیدن از او و مکرر لعن فرمودن کسی را که تخلف نماید
پس ایشان بعصیان پیغمبر صلعم مورد لعن شدند و کالبد آنحضرت را آنحضرت
چنان گذاشتن و سرعت تمام نمودن در جایی که امیر المؤمنین ع
و اهل بیت رسول صلعم و سایر بنی هاشم و مخلصان پیغمبر صلعم
که جگرهای شان برای پیغمبر صلعم پاره پاره شده بود
و خاک بر سر خود میکردند حاضر نباشند که مبادا خللی



از جانب ایشان واقع شود با آنکه اگر دختر یکساله از ایشان
فوت شده بود همان ساعت دلی نداشتند که پیرامون
امثال این امور گردند واگر کسی دیگر چنین کاری میکرد کمال
تشنیع می نمودند الحاصل بلعن و طعن پیغمبر صلعم و اصرار
در عصیان آنحضرت و ارتکاب آن ناخوشیهای دیگر
همانها که جمع شدند در سقیفه خلافت برای خود تحصیل
کردند و از میان قاپیدند و ربودند و منصبی که خدا فرموده در آن
لا ینال عهدی الظالمین بعین ظلم و طغیان و لعن
رسول صلعم و عصیان او با کمال ناخوشیهای دیگر و حرامهای
بسیار از آنجمله تهمت آنکه این حرامها مرتکب شدن
و خود را مورد لعن رسول الله نمودن و عاصی صراً و کردن باعتها
که در منع دوات و قلم نمودن و اضلال امت پیغمبر صلعم نمودن و ظلم
چنین بر ایشان تا انقراض عالم نمودن و غیر اینها از حرامها و ظلمها
که یکی از آنها کافی بود برای عدم استحقاق امامت که خدا تعالی
صریحا فرموده بظالم نمیرسد بعین ظلم و عصیان و نفس لعن و طغیان
صاحب شدن و حاضر تعزیه نشدن و مبادرت نمودن بجای ایشان با عدم

حاجت اصلا باینها بلکه بامفاسدی که درآنها بود که حد نداشت از
جمله مفارقت با بنی هاشم نمودن و در حینی که اضطراب تمام برای
اهل حل و عقد بود بواسطهٔ فوت پیغمبر صلعم حتی آنکه بعضی زبان گیر
و بعضی مدهوش الی غیر ذالک شدند چگونه میتوانستند
امری عظیم خطیر که نهایت عظم در آن بود در چنین وقتی تمشیت
دهند و لهذا خلیفهٔ ثانی گفت بیعة فلان کانت فلتة وقی الله
شرها الی غیر ذالک از امثال آنها که حد ندارد و معلوم است که اینها
نبود مگر برای ربودن خلافت برای نفس خود و لهذا با امیر المؤمنین ع
مدتها مکابره کردن و با سایر بنی هاشم و مخلصان پیغمبر صلعم
کمال ناخوشیها نمودن را برای خود سهل شمردند و بعد از ملزم شدن
از حجتهای امیر المؤمنین ع دعوی نمودند که خلافت را بگردن ما
بار کردند والا ما نمیخواستیم و حال آنکه اگر در همان حالت دست
برمیداشتند بهیچ وجه من الوجوه مانعی در آن متصور
نبود اصلا و عجب تر آنکه در روز طلب نمودن دوات و قلم
صریح میگفتند که بعد از مرگ تو کتاب الله ما را بس است

وآنروز



وآنروز که فوت شده بود میگفتند چه معنی دارد پیغمبر صلعم هرگز
نمیرد تا آنکه بزعم ایشان بآیهٔ انک میت متقاعد شدند
و بزعم ایشان که شدت دهشت مصیبت پیغمبر صلعم او را چنین
کرده بود این کجا و همان ساعت شتافتن برای امر خلافت
و نصب خلیفه کجا و کدام احمق است که این همه امور بر او ملتبس
شود و اول امری که از ایشان سرزد گرفتن فدک از دختر پیغمبر صلعم
و اذیت آنحضرت کردن که آنحضرت فرموده بود که هر کس اذیت
او کرد اذیت من کرده و هیچ احدی را دست بترکیبش نزدند و چیزش
نگرفتن سوای دختر رسول شان و آنچه مالیت و مقداری داشت
همان را گرفتند و آنچه آن مالیت و مقداری نداشت اصلا متعرض
نشدند با آنکه آنچه عذر می آوردند در متعرض شدند در هر دو علی
السویه بود و عجب تر آنکه عذری نبود الا آنکه خودشان از پیغمبر صلعم
اطلاع بهم رسانیده بودند که فرموده ما قاطبهٔ انبیاء ارث
نمیگذاریم با آنکه اظهر من الشمس بود که انبیاء ع نه چنین بودند
چه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بودند و اگر چنین بودند بایست
از آفتاب روشن تر باشد و جمیع ملیین از آن دانسته و همه

ورثهٔ پیغمبران آنرا شنیده باشند و دست کشیده باشند و اگر
چنین بودی اطفال بر این معنی مطلع بودند چه جای مثل امیرالمؤمنین ع
که فرموده بودند لو ثنیت لی الوسادة و فرموده اند سلونی قبل
ان تفقدونی الی غیر ذلک با اینکه می بایست این را بورثهٔ خود
بفرمایند نه باجنبی با آنکه خدا تعالی فرموده قوا انفسکم و اهلیکم
نارا و فرموده و انذر عشیرتک الاقربین با آنکه اتفاق اهل سنت
و اهل تواریخ است که ارث پیغمبر انرا اولاد ایشان می بردند
و آیهٔ عصبه را اهل سنت از کلام حضرت زکریا ع که
فرموده و انی خفت الموالی من ورائی استدلال کرده اند و آیه
صریحست در ارث دادن بوارث با آنکه جمیع ارث پیغمبر ما را
نیز ورثهٔ او بردند سوای همین که قدر و مقداری داشت و بالجمله
کمالات ایشان بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها
ندارد یکی از آنها آن بود که باعث گمراهی هفتاد و دو فرقهٔ
امت این چنین پیغمبری شدند بلکه باعث
گمراهی کل گمراهان چه اگر مانع وصیت پیغمبر ص نمی شدند حق
بمرکز خود قرار میگرفت در عرض مدت دولت حق مضمون

لیظهره



لیظهره علی الدین کله عمل می آمد و متحقق میگشت بجهة انبساط
بدی شان و عدم مانع و حال هم متحقق خواهد گشت بعد از
ظهور مهدی ع چنانکه ماثور است و یقینی است چه
کلام خدا دروغ نیست و مضمون لیظهره علی الدین بعمل
نیامده است الی الآن بالوجدان بلکه مسلمین
و فرقهٔ حق در جنب باطلها مثل قطره است و دریا و دیگر
از کمالات آنست که هر عصیانی که بعمل می آید و آمد بگردن ایشان است
از انجمله شهادت امام حسین ع و غیر آن مثل امیرالمؤمنین
و امام حسن و غیرهما من المعصومین و عترت رسول مبین
دو جز آنکه اینها بگردن ایشانست دانستی پس هرگاه دو عدد
کمالشان اینها باشد احتیاج بکمالات دیگر ایشان نیست
با آنکه کمالات ایشان بحد احصا نمی آید پس با این کمالات اگر آقای
امیرالمؤمنین ع شوند غریب نیست العیاذ بالله و الا کمالی نداشتند
و دلیل دیگر بر امامت ائمهٔ ما علیهم السلام نص هر یک از سابق
بر لاحق ایشان چنانکه ظاهر است بر مطلع و شیعه در کتابهای
متعدده نقل کرده اند و از کتب اهل سنت نیز ظاهر می شود

ودلیل دیگر اظهار هر یک معجزه را بر طبق دعوای امامت ولهذا شهید میکردند
خلفاء جور ایشان را و میکشتند شیعیان را و در کتابها اینها مذکور اند
بنحویکه بر مطلع مخفی نیست واین رساله گنجایش طول ندارد وقدریکه
ذکر شد کافیست عاقل را تمت والله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

بدانکه رساله در اصول دین نوشتم ودر مبحث امامت قدریکه
عاقل را کافی بود دلیل نوشتم خواستم دلیل را زیاد نمایم این
رساله را نوشتم ومکمل آن رساله نمودم هر که خواهد بنویسد
چه خوشم آمد که در امامت قدری دیگر ببسط دهم بدانکه
در آن رساله نوشتم کمالات امیر المؤمنین ع وکمالات وآثار
آن خلیفه را وننوشتم که چگونه میشود که صاحب آن همه
کمالات را رعیت ونوکر این چنین کسان نمایند واز جمله کمالات
وآثار کامله ایشان آن بود که مکرر طعن بر رسول صلعم میزدند و
اعتراض بر قول وفعل او میکردند وبسیار وقت تخطئه فعل
آن معصوم میکردند از جمله آنها انکه در صلح حدیبیه طعن زد

انکه



داخل

انکه طعن زد بر او که تو گفتی که در خواب دیدم که امسال مسجد
الحرام میشویم آمنین محلقین ومقصرین خوب داخل شدیم باانکه
خواب پیغمبران وحی است وصریحا گفت که شک در پیغمبر او کردم
واضطراب زیاد میکرد وهر چند رسول خدا صلعم جواب میفرمود
که من نگفتم که امسال داخل میشویم گفتم داخل میشویم هر چند
باو میخواند فایده نمی بخشید واز اضطراب خود دست بر نمی
داشت تا انکه بزعم اهل سنت ابو بکر او را ساکت نمود واز
اضطرابش بیرون آورد واعجباه از کلمات دلپذیر رسول خدا
صلعم که حجج واضحه بودند متقاعد نشد واز گفته ابوبکر متقاعد شد
بدو کلمه که گفت واگر این قول حق است معلوم میشود که حسن ظنی
که بابی بکر داشت بر رسول خدا نداشت هرگز بلکه طرف نسبت نمیشد
نزد او وکما لا یخفی علی المتامل باانکه با آن جمعی از اهل بیعت رضوان
کردند او را وحال انکه خدا تعالی در کلام مجید خود فرموده لقد رضی الله
عن المؤمنین الخ ومؤمن معنیش مصدق است واو تصدیق پیغمبر صلعم
نمود نه در این باب ونه در مصلحت در صلح حدیبیه ومیگفت چرا
بصلح راضی شدی ونگذاشتی که ما با ایشان جنگ کنیم چه ما
ششصد نفریم همه شجاع مستعد وایشان اهل بلد وهمراه زنان و

والطفال لهذا رسول خدا او را و رفقایش را بعد از برگشتن از همین
سفر و رفتن بسر خیبر بلا فرصت و مهلت علم سرکردگی داد با آنکه
قبل از آن هرگز نداده بود و نه بعد از آن هم داد علم داد که بروند
و با اهل خیبر که یهود چند بودند و هرگز طرف نسبت با کفار قریش
نمی‌شدند در شجاعت و همیشه منکوب ایشان بودند بجنگند
و خود را بشناسند که چگونه طعن به پیغمبر صلعم میزدند که چرا راضی بصلح
با کفار قریش شدند و این ذلت را بنحو [illegible] شتند بزعم
فاسد ایشان و راضی بجنگ با ایشان نشدند که همه عزت در آن
بود بزعم فاسد ایشان لهذا رفتند بر سر خیبر و شکست فاحش از
یهود خوردند با آنکه معلوم است که کسی که بگریزد چنانکه شیخین
بلاشبهه سکینه الهی در دل او نازل نشده با آنکه خدا او فرموده فانزل
السکینة علیهم و باز فرموده واثابهم فتحا قریبا
و مراد از فتح فتح خیبر است کما قال المحققون و مخفی نیست بر متامل
و از اینها ظاهر میشود که ایمان نیز نداشتند که چه سکینه بر مؤمنین
نازل شد چنانکه رضوان الهی نیز از ایشان شده بود و عجب
نیست که کسی که زیاده از چهل سال که در کفر و ضلالت و شرب خمر

وارتکاب



وارتکاب محرمات و قبایح و نامشروعاتی که عرب در جاهلیت
مباشر آنها بودند باشد اینکه مؤمن نشود چه محققین از اهل
سنت و غیرهم گفته اند که امری که انسان چهل سال در آن باشد
مشکل است که زایل شود پس چنین کسی را آقا و ولی حضرت امیر علیه السلام
که ساعتی عصیان الهی ننموده و در صغر سن متابع رسول خدا
شده کردن علاوه کمالات دیگر که پیغمبر صلعم فرموده که اگر تمام
اشجار قلم و دریاها مداد و مرکب شوند و ثقلین انس و جن
نویسنده شوند نتوانند که بنویسند فضایل او را و آنکه فضایل ازان
قبیل بود که ضربت از ضربتهای او بهتر از جمیع اعمال جمیع انس و جن
امت پیغمبر صلعم بود تا روز قیامت و فضیلت دیگر آنکه مساوی انبیا
و پیغمبران بود در فضایل و کمالات و دیگر از کمالات او آنکه در حل
مشکلات علم بود تا الحمد که او را علم شده هذه قضیة و
لا ابا حسن لها و دیگر از کمالات او آنکه احب خلق الی الله تعالی
مکرر از رسول خدا صلعم وارد شده و همچنین اعلم و افضل و اقدس علی
هذا باقی کمالات لا تعد ولا تحصی و را پس با اینها همه او را نوکر
و رعیت کسانی که رزایل و کمالات وارونه و مناقب و اثرکانه ایشان
نیز لا تعد و لا تحصی بود مثل آنکه یکی از کمالاتشان آنکه سبب ضلالت

هفتاد و دو فرقه امت پیغمبر صلعم شدند و شریک هر فسق و فجوری
که از ایشان صادر شود و قتل و اسر اهل شبهات دین خصوصا ذریه
طاهره رسول خدا صلعم که محبت ایشانرا اجر رسالت رسول قرار
داده خدا و رسول صلعم سفارش زیاد در باب اکرام ایشان
صالحین و حجه طالحین نمود صالحون از برای خدا و طالحون از برای رسول
و جناب اقدس الهی تشهد نماز را و غیر را بدون صلوات بر ایشان
قبول ننمود چنان کسان را حتی با نهایت زهد و صلاح و تقوی و ورع
قتل میکنند و اسر مینمایند و بیهود و نصاری و کفار میفروشند
و به بلاد فرنگ و اراضی کفار حربی میبرند علاوه اسباب بسیاری
که سبب سب خدا و رسول و از انجمله سبب تفرقه شدن امت
پیغمبر و ضلال ایشان و حصول فتنه و فساد در زمین و قتل و اسر
مثل حضرت امام حسین علیه السلام و نساء و اطفال و ایشان سبب
اینهمه شدند بنص قول رسول صلعم که در وقت وفات فرمود که
ایتونی بدوات و قلم اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی ابدا
و از انجمله اذیت حضرت فاطمه صلوات الله علیها رسانیدند
در باب فدک بتفصیلی که معلوم شد و رسول فرموده که اذیت
فاطمه علیها السلام اذیت منست و خدا کسی را که اذیت پیغمبرش نماید لعن نموده

واز



و از انجمله تخلف نمودن ایشان از جیش اسامه است که رسول اکرم
لعن فرمودند تخلف کننده از آنرا و از انجمله سبب عدم غلبه دین رسول
صلعم بر سایر ادیان شدند تا آنکه قایم آل محمد صلعم سبب این غلبه خواهد شد
چه جناب الهی فرموده لیظهره علی الدین کله و اظهار مذکور تا
حال نشده بسبب منع کردن ایشان دوات و قلم را و بسبب
کفر و ضلالت همه کفار شدند و سبب فسق و فجور ایشان
نیز و ایضا سب شیخین و قتل عثمان و امثال اینها را هر گاه بدنام شدند
باز ایشان خودشان منشأ شدند بسبب منع دوات
و قلم و باین جهة سبب جاری نشدن حدود شرعیه و تعطیل
آنها و سایر احکام شرعیه شدند و ظلم عالم را
گرفت و شرع پایمال شد و قس علی هذا سایر کمالات
لا تعد و لا تحصی ایشان را که علمای ما قلیلی از اینها را ذکر نموده اند
و این رساله گنجایش ذکر آنها و بیان شناعت آنها ندارد
و بالجمله چنان کسی را رعیت یا نوکر چنان کسان نمودن چه جا
دارد العیاذ بالله العیاذ بالله منه و من الضلالة و الحمق و العناد

والعصبیة وایضا اگر شیعه بودن حق نبود وطریق اهل سنت
حق میبود حضرت امام حسین عم مخالفت با یزید نمیکرد و موافقت
با او می نمود چه اتفاق بر بیعت او شده بود و او را اولوا الامر خود
نموده بودند تا انکه چنان مخالفت نماید که بر همه عالم تار و زقیامت
صیت آن باقی ماند و خود را با اصحاب و خویشان و موالی و اولاد
تمام بکشتن دادند حتی اطفال شیر خواره را سوای حضرت امام
زین العابدین عم با نهایت شدت عطش و حرارت هوا
و غربت و محنت و کرب و طفلها و زنانرا تماما با سیری بردن
و اموال را بغارت دادن و امثال اینها را اختیار نمودند
بر بیعت با یزید با انکه یزید اولوا الامر اهل سنت است و مع
ذالک دعوای امامت برای خود مینمود از انحضرت عم و حال
انکه بیعت امت با او نشده بود و شک و شبهه نیست که
آنحضرت اعقل ناس و اصلح و اعبد و ازهد و صاحب کرامات
و معجزات بود و اعرف بدین خدا و دین دار ترین همه بود
و سید جوانان اهل بهشت و غیر اینها از مناقب عظیمه کثیره
داشت در غایت کثرت که باتفاق اهل سنت چه جای شیعیان

وجمعی



وهمچنین است حال در باقی اهل بیت که در کربلا همراه آنحضرت شهید شدند
با شدت حال با اسیر شدن عیال و اطفال چه اگر العیاذ بالله حضرت
امام حسین عم در انوقت نه عقل داشتند و نه دین و شرع العیاذ بالله
من هذا التجویز ایشان چه شان شده بود و معلوم است که باقی اهل بیت
در نهایت فضایل و مناقب و صاحب کرامات و معجزات بودند چنانکه حال
ابو الفضل حضرت عباس رضی الله تعالی عنه معروف و مشهور است
وهم چنین است حال باقی شهداء که صحابه کبار از مهاجر و انصار و غیر
ایشان از اعاظم دین داران بودند و همچنین است حال در باقی ائمه
طاهرین عم که خود را بکشتن و بشدت تقیه و ضررهای عظیم که تماما
را اهل سیر و تواریخ نقل نموده اند و از اخبار ظاهر بلکه بسیاری از
آنها متواتر است اینها همه را اختیار نمودند و شیعیانرا از خود
نرانوندند و دور نکردند و از ایشان بیزاری نجستند بلکه تمکین
تمام دادند و جمعی را وکلاء خود نمودند و جمعی نواب و امناء و نوابی را
اصحاب و اصدقاء و شیعیان و محبان حساب نمودند و بایشان
احکام فقه و مسائل شرعیه یاد دادند و ایشانرا راویان
احادیث خود نمودند تا انکه چهار صد اصل از ایشان حاصل شد
و مدار عمل بر آنها شد و هر یک هر یک از این اصول اخبار متواتره ایشان م

بالمعنی در صدق آنچه گفتیم بود که قطع حاصل میشد از مجموع اخبار آن
یک اصل چه جای مجموع چهارصد اینها علاوهٔ اتفاق شیعه در اعصار
و امصار بود بر اینکه عمل ایشان از این اخبار و احادیث ائمهٔ
اطهار باشد نه باحادیث اهل سنت بلکه از آنها اعراض نمودند
و عمل ننمودند و فقه مخالف فقه اهل سنت ایشان را حاصل
شد و کتب و مصنفات بیحد و عدد در اعصار و امصار در
آن فقه و در اصول آن فقه و در مبادی آن فقه نیز بهم رسید و از آن جمله
کتب متعدده بسیار در احوال رجال و راویان از ائمه علیهم السلام
و توثیق و جرح و تقویت و مدح و قدح و مذمت و نقلها و حکایتهای
بسیار نسبت بایشان نوشته شده و متداول گردیده ملاحظهٔ
آنها بتنهایی ما را یقین حاصل میشود بر آنچه گفتیم چه جای کتب
اخبار ایشان و مصنفات فقه شان و کتب کلامیهٔ ایشان در
اصول دینشان و غیر اینها و هم چنین هر کسی را که ذهن او خالی
باشد از عیبها که اشد آن عیبها محبت دین پدر و مادر است
و تعصب در آن باب داشتن و شکی نیست که امثال اینها مانع اند
از یافتن حق و تا مخالفت نفس و جهاد با او در این باب و غیر آن

زیرا که



از موانع نشود دیگر حق را نمی یابند و خدای تعالی در کلام خود فرموده
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا و غیر ذلک
بالبدیهه می یابد آنچه را گفتیم علاوه آنکه معلوم است که شیعیان
چگونه خود را در شدت خوف و تزلزل و محنت تقیه و قتل و
نهب و غصب اموال می انداختند و باقی داشتند بر اینها تا مردند
و اولاد با و اولاد ایشان تماما همه آنچه گفتیم بر خود اختیار نمودند
داشتند از اینها مثل اسر و غیر اینها را در اعصار و امصار در حضور
ائمهٔ اطهار علیهم السلام و غیبت ایشان بر سر ایشان آوردند و دست
از تشیع بر نداشتند و هر چند بمقراض ریزه ریزه اعضای ایشان را
از هم جدا نمودند که باز دست بر نمیداشتند بلکه اعتقاد ایشان
زیادتر و در تشیع ثابت قدم تر می شدند پس چگونه می
توان تجویز می نمود که ائمهٔ اطهار علیهم السلام راضی بمذهب تشیع
نمی بودند و دین اهل سنت داشتند و همه را از شیعیان
می خواستند و با وجود این شیعیان مخالفت ائمهٔ خود می نمودند
و اطاعت ایشان نمیکردند و خود را و امامان خود را تماما بقتل
و ضررهای عظیمه و خوفهای هائله شدیده و خفت و ذلت و شدت

و تنگی دنیا و ضیق معیشت بلکه اسیری دادن و امثال اینها از محن
عظیمه مبتلا ساختند و دنیا را بر خود مکدر و تیره و تار می نمودند عجب تر
از این آنکه امامان ما با آنکه اعقل و ازهد و اعبد و از اولیاء الله
بودند که کرامات و معجزات بلا نهایات از ایشان سر زده که
اهل سنت و شیعه در کتب نقل نموده اند و اهل تواریخ نیز در کتب
تواریخ ثبت نموده اند بلکه الی یوم القیامة از قبور ایشان بسیار
معجزات و استجابت دعوات سر میزند و از رسول خدا و علی مرتضی
و فاطمه زهرا و حسنین ع در باره ایشان اخبار در جلالت
مقدار بسیار وارد و مسلم نزد جمیع اهل اسلام است که ایشان
چنان بودند که نقل نمودیم بلکه اضعاف آن بودند پس با وجود اینها
چگونه منع شیعیان نمیکردند که چرا این مذهب تشیع را اختیار نموده اند
و خود را بضلالت انداختید و باعث هلاکت و محنت و مصیبت
همه ما ها و خود تان شدید و همیشه در تقیه بسر می برید و خود را
خسر الدنیا و الآخرة چرا کرده اید کدام احمق این کار کند که شما کنید
دنیا را بر خود چنان تیره و تار کرده اید که از اول دنیا تا حال چنان
تیره و تار بر کسی نشده و همین بر خود نکرده اید که بر امامان
خود نیز کرده اید بلکه بر امامان شدید تر کرده اید چه در زمان

چهار



چهار سال یا بیشتر حبس نمودند حضرت کاظم ع را با نهایات
شدت تا آنکه شهید بزهر جفا نمودند در شدت غربت و بی کسی بجرم
آنکه شیعیان دارد و از اطراف برای او باج و خراج میبرند و او را
امام خود میدانند و همچنین حال نسبت بسایر ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین که مخفی نیست بر کسی که ادنی تاملی نماید و اقل اطلاع
بهم رساند و عجب تر آنکه با آنکه شیعیان را منع نمیکردند خود با ایشان
موافقت می نمودند و باج و خراج ایشان را قبول می نمودند و وکلاء
و نواب در همه جا داشتند که همه معروف بودند که اهل سنت در کتابهای
شان اعتراف باین معنی نموده اند اینها علاوه آنکه گفتیم که همه راویان
احادیث خود نمودند و همه را بفقه خاص خود امر نمودند و باز داشتند
از فقه اهل سنت الی غیر ذالک از آنکه گفتیم که شیعیان را از در خانه خود
نراندند و از ایشان دوری نکردند بلکه کمال محبت و صداقت با ایشان
می نمودند اینها کجا و آن کجا که ائمه خودشان سنی باشند و شیعه را
گمراه و اهل بدعت و واجب القتل و حلال الدم و حلال المال و واجب الاذیة
و امثال آن دانند و خودشان فقه سنی داشته باشند بلکه بایست
بنا بر این ائمه ع خودشان سعی نمایند در قلع و قمع شیعه تا آنکه
خود را نیز برای ایشان هلاک نمایند و ایضا هیچ شبهه نیست که

در وکلا نساب ایشان امام

ائمهٔ ما نه حنفی و نه شافعی و نه مالکی و نه حنبلی بودند بلکه ابو حنیفه
و شافعی و مالک و احمد حنبل خدمت ایشان میرسیدند و از ایشان
استفاده میکردند و همه اهل سنت بان معترف هستند بلکه هر یک از
ائمهٔ ما را اهل سنت نقل کرده اند که جماعتی از ائمهٔ اعلام ایشان
فلان و فلان جمعی کثیر از ائمهٔ اعلام اهل سنت که اسم هر
یک را گفته اند از او اخذ دین و حدیث میکردند و هیچ ذکر نکرده
اند که احدی از ائمهٔ ما از احدی از ائمهٔ اعلام اخذ مینمودند بلکه
عادت ایشان نقل و ضبط همه مشایخ ائمهٔ اعلام ایشان
و همه آخذین از ائمهٔ اعلام شان بود بلکه بر همه ظاهر است که ائمهٔ
ما استادی نداشته اند و علی ای تقدیر معلوم است که ائمهٔ ما
فقها بوده اند بلکه مرجع فقهاء اعلام اهل سنت بوده اند و مع
ذالک معلوم است که اهل بیت رسول صلعم اعلم بما فی بیت الرسول
صلی الله علیه و آله بوده اند با آنکه رسول فرمود بسند متواتر نزد
شیعی و سنی اِنّی تارِکٌ فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
اهل بیتی الی آخر الحدیث و فرمودند که مَثَلُ اَهلِ بیتی کَمَثَلِ
سَفینَةِ نوحٍ مَن رَکِبَها نَجی و مَن تَخَلَّفَ عَنها غَرِقَ
الی غیر ذالک و ظاهر است که متمسک بعترت و راکب سفینهٔ اهل بیت

سوای



سوای شیعه کسی دیگر نیستند چه دیگران متمسک بدیگران هستند
و خبر از اهل بیت ندارند و دانسته که مذهب اهل بیت غیر مذهب دیگران
است چه اگر عین مذهب دیگران می بود دیگران افتخار می نمودند و برای
تقویت مذهب خود ذکر می نمودند بلکه سنیان و غیرهم که کار ایشان
ضبط مذاهب فقها است البته ذکر میکردند بلکه در بسیاری جاها ذکر شده
که ائمهٔ ما مخالف ایشانند و عجب تر آنکه هر که بفقه ائمهٔ طاهرین راه
رود و عمل نماید کارش حرام و اعمالش باطل بلکه واجب القتل و
الاسر و حلال المال باشد بجهة آنکه چرا مذهب ابو حنیفه
و مالک و شافعی و حنبل را گذاشته و اختیار فقه ائمه
و اهل بیت رسول صلعم ~~که ائمه~~ که رسول در خبر متواتر فرموده که
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی کرده اند
علاوه آنکه ائمهٔ اعلم و اعرف بدین جدشان و از زهاد و از
اولیاء الله و صاحبان معجزات الی غیر ذالک بودند و اهل سنت
در کتب خود از هر یک هر یک ائمهٔ ما معجزات بسیار نقل
کرده اند و شکی ندارند که ایشان از اولیاء الله بوده اند
بخلاف ابو حنیفه و شرکایش که نه از اولیاء الله میدانند
و نه صاحب معجزه و نه اهل بیت رسول صلعم بودند که بحسب عقل و نقل

اعلم از همه اند و حجت بر همه اند چنانکه دانستی و ایضا اگر مذهب بهتر
حق بود اهل بیت رسول صلعم اولی بآن بودند که آن مذهب را داشته
باشند و ظاهر است که آن مذهب را نداشتند چه علی بن
ابیطالب ع با آنکه باب مدینهٔ علم رسول بود و بفرموده رسول ص
اقضی و افقه و اعلم همه بود و فرمود که هیچ آیه از دین و علم شرع
بر من نازل نشد مگر آنکه یاد علی بن ابیطالب ع دادم و آیهٔ و تعیها
اذن واعیة که نازل شد دعا فرمود که واعیه را اذن علی نما و لذا هیچ
چیز از یاد آنحضرت نرفت و همه را فرا گرفت و باز فرمود لو ثنیت
لی الوسادة و جلست علیها لحکمت بین اهل التوریة بتوراتهم
و اهل الانجیل بانجیلهم اه و ایضا فرموده سلونی قبل ان
تفقدونی که فریاد میزند که آنحضرت جمیع دینها را عالم بود
علاوهٔ دین اسلام با آنکه بالبدیهة معلوم همه است که آنحضرت ع
منبع همهٔ علوم و معارف بودند و جمیع علوم منتهی باو میشود
چنانکه در شرح تجرید و غیره تحقیق آن شده و سنی و شیعی
همه قبول دارند پس با این علوم صریح میفرمود بابی بکر و عمر و عثمان
که من خلیفه برحق و امام ناس و نائب رسول و شما را هیچ بهره

و



اهل م

و نصیبی نیست چنانکه سنت تمام را نقل نموده اند در کتب خود و
اعتراف دارند بصحت آن چه در سقیفه بنی ساعده که بیعت بابی بکر کردند
آنحضرت و سایر بنی هاشم و سعد بن عباده و غیرهم قبول
نکردند و آنحضرت حجتهای واضحه بر بطلان حق ابی بکر و اینکه حق
حق آنحضرت است اقامه نمودند و ابوبکر و تابعان او از جواب عاجز
شدند تا شش ماه گذشت بعد از آن سنیها دعوی مینمایند
که بیعت برضا نمود و شیعه دعوی میکنند که چنین نبود و دلیل
برحق بودن قول شیعه بسیار است اول آنکه بعد از فوت ابی بکر
و بعد از فوت عمر و حکایت شوری باز حجتها که بابی کرفتند
برایشان نیز گرفتند و حجتها صریح بودند باینکه حق منحصر در
آن حضرت است پس معلوم شد که حضرت دست از اینکه حق منحصر است
در خودش برنداشتند هرگز پس بیعت بعنوان رضا غلط است
یقینا دوم آنکه اهل سنت اعتراف نموده اند براینکه تا فاطمه ع زنده
بود مردم احترام آنحضرت را میداشتند باینکه بیعت که نکنند
کارشان نداشته باشند و بعد از فوت فاطمه ع احترامش را
نداشتند تا آنکه باین جهة بیعت نمود و این صریح است در اینکه اگر
بیعت شده کرها و جبرا بوده سیوم آنکه حجتها که بر ابی بکر و غیر گرفتند

حق بود و مطابق دعوای خود آوردند و ایشان از جواب آنحضرت عاجز بودند
پس چگونه خلاف آن حق خواهد بود و چگونه صورت بهم میرساند چه هم
آنکه پیغمبر صلعم فرموده‌اند که علی با حق است و حق با علیست و هرگز از یکدیگر
جدا نمیشوند پس در عرض مدت شش ماه بلکه در سقیفه بنی
ساعده البته حق از آنحضرت جدا نشده بود علاوه آنکه
باب مدینه علم رسول صلعم بود و غیر ذالک از آنچه ایشان بعضی
از آن شد پنجم آنکه در خطبه شقشقیه که سنیهای منصف
اعتراف نموده‌اند که از آنحضرتست چه جای شیعه با آنکه سنیها
معتقدند که کلام آنحضرت فوق کلام مخلوق است و مثل آفتاب
روشن است که چنین کلامی را دیگری نمیتواند گفت و در شرح
نهج البلاغه سنی و شیعی دلیل آورده‌اند که این خطبه از او
حضرت است و در قاموس که مصنفش ناصبی متعصب است
اعتراف نموده که این خطبه از او حضرت است و در آن خطبه
او حضرت صریحا شکوه نموده از سه خلیفه سابقه بر خود
که حق او را غصب نمودند و امامت حق آنحضرت بود و بس و شاهد
بر این اینکه آنحضرت دور دوری میکرد و با ایشان نمی‌جوشید تا آنکه
میگفتند که نسبت بایشان مثل ابن علت است یعنی فرزندی که از مادر



با برادرانش جدا باشد چه چنین برادری با برادرانش که از غیر مادرش
هستند نمی‌جوشد اصلا چنانکه مشاهد است ششم آنکه شکی نیست
که آنحضرت از همه دین‌دارتر و ساعی‌تر بود در بلند کردن
حق و محکم نمودن دین و شرع تا آنکه دین پیغمبر صلعم بشمشیر او
بلند و محکم گردید چنانکه بر هیچ احدی خفی نشده و جان شیرین
خود را در کف دست خود میگرفت و از دست خود رفتن را هیچ
پروا نداشت نسبت بجاری شدن شرع تا آنکه در خلافت خود
نیز کرد آنچه کرد تا آنکه جان شیرین در راه شرع داد پس اگر میدانست
که خلافت ابی بکر و عمر و عثمان برحق است و ایشان واقعا جانشین
رسول و اولو الامر هستند که خدا امر باطاعت ایشان نموده چنانکه
امر باطاعت خدا و رسول نموده و امر باینها بنهج واحد کرده البته آنحضرت
آنچه بایست و شایست و میسرش بود سعی بلیغ می‌نمود در بلند
نمودن خلافت آن سه خلیفه و احکام نمودن امامت ایشان و انفاذ احکام
و اوامر ایشان بلکه خود احکام و انفاذ می‌نمود چنانکه نسبت برسول خدا
کرده بلکه نسبت بایشان اهتمام زیاده می‌نمود باعتبار عروض موانع
و مفاسد که معلوم است و بایست در امر احکام و بلند کردن ایشان
کمر اخلاص و اختصاص بربندد و جهاد تمام نماید تا حق را بلند و محکم سازد

واقلا می بایست که مساوی انچه با رسول کرد با ایشان نیز

بکند چه علت مشترکست اگر نگوییم که نسبت بایشان

اقتضای زیاده میکند چنانکه دانستی و اگر مساوی هم نمیکرد

می بایست قدر معتد به بکند چه مثل او کسی ساعی در تشیید

دین نبود و مکرر ها مبالغه زیاد نموده نسبت بدیگران که باید

بقدر امکان ساعی باشند و هیچ اهمالی ننمایند که جایز

نیست شرعا اینها کجا و انکه مدتهای مدید با ایشان بزبان

فصیح صریح بگوید که شما باطل و خلافت شما غلط و آن حق

مختص منست و اقامه حجتها و برهانها بر آن نماید که اینرا

ملزم و ساکت سازد و بعد از موت هر یک از ایشان باز

تجدید حرفهای صریحه فصیحه واضحه و اقامه حجتهای ظاهره

خود نماید چنانکه اشاره شد و بعد از کشتن ثالث بگذارد

الله قتله و چند روز او را دفن نکنند با انکه کافر ذمی را نمی گذاشت

بی دفن و در این میانها شکوه ها که از ایشان بان فی الجمله

و دوریها و عزلتها و غیر ذالک بشود اینها فریاد میزنند که آن

حضرت آنها را بر حق نمیدانست و بالجمله اموریکه دلالت

میکند بر انچه گفتیم زیاده است از انچه نگفتیم و این اشاره

و نمونه ایست و از جمله ایشان فاطمه زهرا است عم که اگر

ابا بکر را خلیفه بحق و جانشین پدرش بصدق میدانست

و اولوا الامر که واجب الاطاعة اند مثل خدا و رسول صلعم بادله

کثیره مسلمه پس او بایست اولی باشد از مردم دیگر

باطاعت او و تعظیم و تکریم و تشیید امور و احکام او

و اینکه با او معامله نماید مثل انچه با پدر مقدسش می نمود

این کجا و اینکه او با شوهرش که شنیدی که او هم اولی از همه کس

بود در این و مکرر مردم را تحریص و ترغیب شدید می نمود و تهدید

و وعید به ترک آن میکرد با وجود این هر دو زن و شوهر با

ابوبکر در باب فدک هیچ اطاعتش نکردند و برا و رد کردند

و مخاصمه شدیده نمودند تا انکه تخطئه شدیده و تکذیب و تشنیع

و تقریع و تفضیح او نمودند و رنجش شدید کردند تا آنکه وصیت

نمود بدفن خود حضرت فاطمه عم خفیه که ابوبکر و تبعه اش نماز بر او نکنند

و آنحضرت باین سبب خفیه دفن شد و همه عالم اینمعنی را مطلع اند

و یقین است که این از کمال رنجش است و همیشه از این معنی شکوه

میکردند و این همه راسنی قبول دارد بلکه نقل کرده اند که بعد از انکه ابوبکر

شد از رد فدک رو بحضرت امیر عم فرمود که ساکت شدی از خلافت

خود و غصب نمودن ابوبکر آنرا آنکه امر باینجا کشید و حضرت جواب
دادند که بیش ازین کر کردم اگر میکردم مردم متفرق از دین میشدند
و امر بنحوی دیگر میشد و بالجمله در باب فدک همیشه ایشان با
اولاد و اولاد اولادشان الی یومنا هذا فریاد و داد از بیداد
او کردند تا آنکه صدای این عالم را گرفت خصوصا آنکه دنیا را طلاق
علی الاطلاق داده هم خودشان و هم بسیاری از اولادشان
که ازهد ناس بودند بلکه قوت لایموت خود را ایثار بر دیگران میکردند
تا آنکه آیهٔ شریفهٔ وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ
در شان ایشان نازل شد و همچنین سورهٔ هل اتی
و غیره هرگاه حال ایشان بدینمنوال بوده پس چگونه با ابابکر
دربارهٔ فدک چنان کردند با آنکه ابوبکر فدک را صرف مصالح مسلمانان
مینمود پس ایشان بایست از عین مال خود خود بابی بکر بدهند
که صرف بلند کردن دین حق نماید نه آنکه با ابوبکر کنند آنچه کردند
چه این برهان واضح است که خلافت ابی بکر نزد ایشان حق
نبود بلکه باطل بود و غصب از ایشان کرده بود چنانکه مذکور
شد و مراد ایشان رسوایی ابی بکر و اظهار ضلالت و ظلم
و بیداد او بود و الا دنیا نزد ایشان چه اعتبار داشت و اگر
در دست علی و فاطمه و امثال ایشان بود از اولاد ایشان البته صرف





فقراء و مصالح مسلمین مینمودند و هرچند خود محتاج بآن بودند
که ایثار میکردند دیگری را و میدادند بدیگران بلکه با الایش دیگر میگذاشتند
و میدادند چه بدیهی است که ایشان دنیا را نمیخواستند اصلا
و خدا را میخواستند و نظر را بغیر خدا نداشتند و از جملهٔ اولیاء
الله بودند بلکه سر و سرور اولیا بودند و صاحب معجزات و کرامات
بودند و فضائلی که فی الجمله اشاره بآنها شد که یک قطره از دریاهای
مناقب شان آن ع بود که رسول صلعم فرمود که اگر تمام انس و جن
نویسنده و دریاها مداد و اشجار قلمها شوند نمی توانند نوشت
فضایل علی ع و همچنین در حسنین و سایر ذریهٔ فاطمه ع
پس با اینها همه چگونه نامقیدی میکردند که دروغ میگفتند
که رسول صلعم بفاطمه بخشیده با آنکه دروغگو را خدا لعن کرده
و ایشان نهایت تشدید در منع دروغ میکردند و بدتر از
همه که بیایند و مالکه مال دیگران باشد و مال خودشان نباشد
مال خود دعوا نمایند و با خلیفه که او را خلیفهٔ برحق دانند کنند آنچه
اشاره بآن شد و عوض طاعت اولوالامر کنند آنچه کنند
و عصیانی چنین کنند چه اینهمه معانی از یکی از ایشان تجویزش
محالست چه جای که همه بر آن جمع شوند العیاذ بالله من القول به با آنکه

ام ایمن که رسول صلعم شهادت داده بودند که از اهل بهشت است
با ایشان نیز متفق شده الحاصل بجزئی از امور مذکوره را
اگر شخصی مرتکب شود فسق ناسست چه جای آنکه همه را همه ایشان
مرتکب و مصر باشند و مع ذلک اولیاء الله و صاحب معجزات
و مناقب لا تحصی که یکی از آنها در هیچ صاحب منقبتی هم نرسیده
بلکه الآن اگر فاطمه عه تنها بجواب بیاید که امر فلان چنین است اگر
بخلاف آن نمی شویم و ابوبکر مرتبهٔ ایشان را می بایست بهتر از
دیگران بشناسد با آنکه ایشان نیز مجتهد بودند و هیچ مجتهد
لازم نیست که تقلید دیگری نماید بلکه حرامست که تقلید نماید
و حق در دست ایشان بود و بقاعدهٔ شرعیه نیز مال ایشان
بود پس چگونه بخبر اعرابی که بول بر پاشنهٔ پایش مکرر میکند
ردّ سخن ایشان و تکذیب ایشان کند و خود را مدعی و حاکم
و شاهد همه نمود بخبری که یقین حاصل است که اصل نداشت
چنانکه اشاره باین شد سابقا چنین کارها نمود با آنکه در
آنوقت نیز بقول رسول صلعم حق با علی و علی با حق بود و هرگز از هم
جدا نمی بودند و همچنین باب مدینهٔ علم رسول بود و همچنین اقضی

بهس



ناس بود الی غیر ذلک و اما امام حسن و امام حسین و باقی ائمه عم
پس از اخبار متواتره رسیده که ایشان نیز شکوه میکردند چنانکه
پدرشان و مادرشان شکوه کردند بلکه اشد و اظهار نقض
آن سه خلیفه و بطلان شان میکردند مثل پدر و مادرشان بلکه
از ید تا آنکه خود را بشهادت دادند و شیعیان خود را نیز و آنانی
که شهید نشدند در نهایت شدت و محنت تقیه بودند و بسر می بردند
چنانکه بیشتر گفته شد ملاحظه کن و از آنهم ظاهر میشود که ایشان
دعوای امامت برای خود می نمودند نه آنکه اعتقاد داشتند که خلیفه
زمان و اولوا الامر خلفاء بنی امیه و بنی عباس اند و خود شان رعیت
و ماموم و واجب الاطاعة ایشانند و آنکه خلافت به بیعت مردم است
و بیعت که بآن خلفاء شده بود و مع ذلک شیعیان را بفقه علیحده
و اخبار علیحده امر میکردند پس یقین حاصل است که ایشان هم مذهب
اهل سنت نداشتند و الا ایشان اولی بودند باطاعة اولی الامر و سعی
در تشیید دولت آنخلفاء و محکم کردن امور ایشان و جد و جهد تمام
در آن باب و اگر چنان نموده بودند بلاشک اعز خلق نزد آنخلفاء و
اقرب خلق الیهم بودند بلکه خاک پای ایشانرا توتیای چشمهای شان
میکردند و نه قتل و نه حبس و نه اذیت دیگر از اذیتها بایشان نمیکردند
و همچنین بشیعیان شان نیز نمیکردند بلکه شیعیانشان نیز نزد ایشان

کمال قرب داشتند و بشدت و محنت تقیه هیچ گرفتار نبودند و در
نهایت رفاهیت عیش بودند و حال آنکه شکی نیست که در نهایت شدت
و محنت تقیه و اذیت بلکه قتل و اسر و نهب اموال بودند هم خود و هم امامان خود
چنانکه بر تمام عالم ظاهر است و هر گاه ظاهر شد که ایشان دعوای
امامت میکردند جز ما حق بود دعوای ایشان چه بدیهی دین است که ایشان نباشند
ضال و مضل مردم نبودند و جز ما مواخذ نیستند پس هر گاه مواخذ
شیعیان که متابعت ایشان نمودند بسبب ادلهٔ واضحه که مذکور شد
جز ما مواخذ نخواهند بود بلکه اولی بعذر خواهند بود جز ما چنانکه واضح
است پس جز ما اهل حق خواهند بود از میانهٔ هفتاد و سه فرقه
رسول صلعم با آنکه در اخبار و آثار متواتره و معتبره محفوف بقرائن
اعتباریه ثابت شده نص حضرت امیرالمؤمنین ع بر امام حسن ع
و همچنین نص امام حسن ع بر امام حسین ع و نص او بر امام زین العابدین ع
و هکذا هر پدری بر پسرش از ائمهٔ ~~طاهرین~~ اثنی عشر تا مهدی امت
صلوات الله علیهم و ایضا خبر متواتر از رسول صلعم رسیده که آنچه
در امت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام شده در امت آنحضرت
نیز خواهد شد البته حتی آنکه اگر حیوانی در سوراخ خود رفته در این
امت نیز خواهد رفت و شکی نیست که اعظم و اشهر و اظهر واقعهٔ



که در زمان موسی ع شد مرتد شدن عامهٔ امت موسی ع بود بمتابعت
نمودن سامری و دست از هارون ع برداشتن و گوساله پرستیدن
با آنکه موسی ع علی رؤس الاشهاد هارون را خلیفهٔ خود بر ایشان
نموده بود و امر بمتابعت او نموده و رفت بکوه طور که بعد از سی روز دیگر
برگردد با وجود این امت ترک هارون نمودند و بگفتهٔ سامری گوساله
را خدای خود دانستند با آنکه شکی نیست که موسی ع در آن مدت مدید
امت را هدایت بخدا نموده چه اهم آنچه سبب فرستادن پیغمبران است
خداشناسی است و موسی ع خدا را شناسانیده بود که گوساله نیست
پس با وجود آنکه خدا را با ایشان شناسانیده جز ما باز دست
از آن برداشتند و گوساله را خدای خود ساختند و هارونی را
که صریحا جانشین خود نموده و با طاعت او ایشان را الزام فرموده
و ایشان را نهی نموده از مخالفت او با وجود اینها متفق شدند بر
عصیان او و چنان امر رسوایی را اختیار نمودند و حقیقةً مخالفت
موسی ع بیشتر کرده بودند با آنکه میدانستند که موسی ع زنده است
و جز ما بر خواهد گشت و هر گاه تا آنمدت گوساله را خدای ایشان
قرار نداده بود بلکه خدا را بنحو دیگر بر ایشان شناسانیده البته تا آمدن
موسی ع لازم نبود که اعتقاد خود بر گردانند و مخالفت موسی ع و جانشین

او بلکه شریک او در نبوت نمایند وشکی نیست که امت موسی اضعاف
مضاعف امت پیغمبر صلعم بودند ومع ذالک دست از چنان هارونی
درجات موسی چنانی برداشتند وگوساله را بجای خدای که موسی ایشان را
شناسانیده بود قرار دادند پس با وجود اینها چه استبعاد می‌کنند
اهل سنت که اصحابی که در سقیفهٔ بنی ساعده جمع شده دست
از نصب نمودن امیر المؤمنین علیه السلام در غدیر خم وغیره بردارند وبه بیعت
ابی بکر بشتابند بسعی نمودن عمر بآنکه شرکاء برای خود در این باب
پیدا کرده بود که جمعی از ایشان شهادت دادند که ما از رسول الله
شنیدیم که فرمود که من دست برداشتم از نصب کردن علی
برای امامت وخلافت وراضی نیستم که او خلیفهٔ
شما باشد واز خدا سؤال کردم که خلافت را از عترت
من برگرداند چه نمیخواهم که عترت من دنیا را داشته باشند
بلکه میخواهم محض آخرت داشته باشند پس ابا کرد خدا
که خلافت ورسالت هر دو را باهم در یک خانه آباده
قرار دهد پس هر که را خواهید خلیفهٔ خود سازید بعد از
من الحاصل جمعی از ایشان باین نحو شهادت دادند

وجمع



وجمع دیگر از ایشان تصدیق این شاهدها نمودند که تا ما نیز اطلاع
داریم وباین سبب کار را در سقیفه پیش بردند با آنکه همین جماعت
بودند که میگفتند القول ما قال عمر در وقتی که رسول صلعم فرمود
که دوات وقلم بیاورید تا وصیت بنویسم وعمر که سعی
برای ابی بکر در اینجا کرد همان عمر است که منع دوات وقلم دادن
به پیغمبر صلعم کرد وعذرش این بود که کتاب خدا ما را کافیست
ونمیگذارد که ما گمراه شویم ودانستی تفصیل حال را در منع
دوات وقلم پس ملاحظه کن البته واینها همانها بودند که پیغمبر صلعم
ایشان را در تحت جیش اسامه قرار داده ومبالغهای تمام میکرد
که بروند ونمانند وتخلف نورزند ولعنت فرمود کسی را که تخلف نماید
پس تخلف کردند وبتخلف کردن وعصیان رسول صلعم ولعن او
امامت را برای خود درست نمودند ونشناختند که خدا فرموده است
امامت بظالم نمیرسد پس اینها را نیز ملاحظه کن البته وهمین جماعت
همانها بودند که نماندند بر سر نعش پیغمبر صلعم وکفن ودفن او واز جیش
اسامه که نبایست برگردند چنانکه برگشتند وجزمشان شد که پیغمبر صلعم
فوت شده واوّل دعوی محال بودن مردن پیغمبر صلعم میکردند با آنکه در زمان
حیات پیغمبر صلعم وصیت نمودنش که دوات وقلم طلبید گفتند بعد از

قُل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی

فوت تو قرآن ما را کافیست و صریح میگفتند که خواهی مرد و هیچ شبهه
برای عاقل نیست که اینها محض حیله بود که مبادا قبل از اجتماع همه شوری
خود و پیش از تحقق این بجهه باهم شور نموده مبادا مردم کاری از ایشان
سر زند که سبب استحکام امر غدیر و غیره شود و شور ایشان انجام نیابد
و بعد از آنکه همه باهم شوران همه جمع شدند مطلقا مکث نزد جسد
شریف پیغمبر صلعم نکردند و سنیها میگویند که محال دانستن موت
پیغمبر صلعم در اینوقت از این بود که بیهوش شده بود از شدت
توجع برای موت آنحضرت پس اگر راست است کسی چنین چگونه
همانساعت بسقیفه شتافت و کاری که اعظم کارها است با چنین
حال مشوش با مر آن برداخت و حرکات و کلمات ایشان فریاد میزنند
که ایشان اصلا متأثر از فوت پیغمبر صلعم نشدند که گویا بجهه همانسال
متولد شده ایشان فوت نشده و با وجود اینها بنی هاشم را و آنان
که مثل بنی هاشم بودند در متأثر شدن از فوت پیغمبر صلعم بهمه باکه
گذاشتند و رفتند در جای پنهانی که انجام شور خود نمایند و مطلقا
بنی هاشم و امثال بنی هاشم را گویا از امت پیغمبر صلعم حساب نکردند
خصوصا اهل بیت رسول صلعم و خصوصا حضرت علی ع که گذشت
در باب او آنچه گذشت و اصلا اعتنا بشان ایشان در باب
نصب خلیفه نکردند و بعد از آنکه بنی هاشم و امثالشان مطلع شدند و راضی
نشدند بفعل ایشان و زبیر شمشیر کشید بر عمر و جنگ و فتنه در میان ایشان

بهم



بهم رسید و در باب اهلبیت و ذریت رسول صلعم معلوم تو شد که هیچ راضی
بخلافت ابی بکر و اصلا رضامندی از ایشان حاصل نشد تا از دنیا رفتند و
خصوص امیر المؤمنین ع و فاطمه ع و غیر ایشان که دانستی و سعد بن عباده نیز
راضی نشد تا آنکه او را کشتند و گفتند که جن او را کشت با آنکه اهل سنت قائلند
که تا شش ماه آنحضرت بیعت نکرد و براهین واضحه آنحضرت را که ابوبکر را
ملزم کرد نقل کرده اند با آنکه آنحضرت هرگز از حق جدا نشد بقول رسول صلعم
چنانکه دانستی با آنکه اهل سنت میگویند که اجماع بر خلافت ابی بکر منعقد نشد
مگر بعد از شش ماه پس ابوبکر تا ششماه بجهه متمسک شرعی امور خلافت را
جاری میکرد پس هرگاه متمسک شرعی این امور نامشروع از آن سر میزد پس
بغیره
مشغول الذمه میشد علاوه حرام نمودن و خود را مستحق عقابها چنین کردن
و اینها نیز علاوه ناخوشیها و بدیهای لا تعد و لا تحصی ایشان شد و اشکال
شد که چنین کسی چگونه سلطان بر مثل امیر المؤمنین ع میتواند شد که آنحضرت
رعیت او پس ملاحظه نما و ایضا اینها جماعت اند که بعد از آنکه شور خود را
بعمل آوردند اول عداوتی که از ایشان ظاهر شد آن بود که با اهل بیت رسول صلعم
برداختند و کار ایشان را ساختند اول منع فدک نمودند و گفتیم در
باره آن آنچه گذشت پس ملاحظه کن بعد از آن آتش بر در خانه ایشان
زدند و در را شکستند و بر پهلوی فاطمه صلوات الله علیها زدند طفلی
که رسول صلعم خدا او را محسن نام نهاده بود سقط شد و اسم او لاد

پسری فاطمه از اولاد هارون پیغمبر علیه السلام اخذ کرده که او هم سه پسر داشت شبر و شبیر
و مشبّر و بکردار ایشان تا روز قیامت اولاد رسول را کشتند و اسیر کردند
و ذلیل نمودند چنانچه بر همه معلوم است و چنان شد که هر کس با آل رسول اینها
بکند از اسلام او چیزی کم نمی‌شود و در کربلای معلّی سی نفر از آل رسول را
که هر یک از ایشان فوت میشد رسول خدا اهل تعزیه بود جز ما و آنحضرت را بایست
تعزیت گفت یقیناً مجموع این سی نفر را بعد از آنکه آب را بر روی شان بستند
و ندادند و باشنه صورتها ایشان را کشتند و سرشان را بر سر نیزه کردند
و شهر بشهر گردانیدند با عورات اهل بیت و بنات رسول صلعم و سایر اطفال
که غل بگردن و زنجیر بپای شان بود که باسیری ببردند و اموال شان را غارت کردند
و آتش بخیمهایشان زدند و جسدهای مطهر شان را چنان بر روی زمین انداختند
و دفن نکردند و کشتهای خود را دفن نمودند و بر روس منابر وصف ایشان
بسید شباب اهل الجنة و قرة عین الرسول صلعم و آل محمد که تشهد نماز را
بدون صلوات برایشان تمام نمیکردند و مع ذالک با ایشان چنان نمودند
برای خاطر اولاد ابی سفیان که دائماً محارب با رسول صلعم بودند و دندان مبارک
او را شکست و اولاد هند جگر خوار که جگر حمزه سید الشهدا را خورد و کسی
که بر امام زمان خود و اولوا الامر خود بناحق خروج نمود و مهاجرین و انصار را کشت
و مسلمانان دیگر را تا آنکه سبب کشتن آنحضرت نیز گردید و سب آنحضرت
و سیدی شباب اهل الجنة و دیگران را حلال و بدعت نمود تا سالها و مع
ذالک این از اولیاء الله است و آنان که اینها را که گفتیم که با آل رسول کردند

مسلمانان



مسلمانان و مؤمنان لیکن اگر کسی حب آل رسول را اختیار کرد و دین و مذهب
را از ایشان اخذ کرد او کافر میشود و حلال الدم و العرض و الاسر و البیع و الشری
اینها و امثال اینها نتیجهٔ خلافت ابی بکر و زوال دولت و خلافت از آل رسول
شد الی یوم القیامة و همیشه ائمه علیهم السلام که حسین شهید نشد مگر میگفتند م
در روز سقیفه و از اینها که گفتیم ظاهر شد بطلان دلیل اهل سنت بر
خلافت ابی بکر که همان استبعاد مذکور است بلکه دلالت کرد بر بطلان مذهب
شان چه جای آنکه دلیل بر حقیت مذهبشان شود چه دانستی که رسول فرمود
که آنچه در امت موسی علیه السلام شد البته در این امت خواهد شد و بافتن امت
موسی علیه السلام اتفاق بر ارتداد نمودند و مخالفت هارون علیه السلام کردند پس می‌باید که چنان
اتفاقی بر خلاف قول رسول صلعم و عدول نمودن از خلیفه و جانشین او که در غدیر خم
و غیره نص بر او نمود و برادر اخوتی آنحضرت در عقد اخوت و بمنزلهٔ هارون از
موسی علیه السلام نسبت با آنحضرت و وزیر آنحضرت و شریک در امر آنحضرت علیه السلام
بود بنصوص صادره از آنحضرت که همه معروف است و وزارت و شراکت
را در وقت خاتم بخشیدن از خدا مسئلت نمود و خدا دعایش را مستجاب نمود
و آیهٔ انما ولیکم الله را نازل ساخت الی غیر ذالک از آنچه در بارهٔ حضرت
علی علیه السلام از آنحضرت سر زد با آنکه خدا تعالی در قران مجید فرموده أَفَإِن مَّاتَ
أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ و این صریحست در امکان و جواز ارتداد
اصحاب بعد از رسول صلعم بلکه مشیر است بتوقع و ترقب حصولش با آنکه
شناختن از امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام و سایر ذریهٔ طاهره که آن ارتداد
حق است نزد ایشان پس ملاحظه و تامل نمای تمّ والاوّه عمّ

تبصرة لاريب في انه قد كذب على رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم للتوصل الى الاغراض الفاسدة والمقاصد الباطلة
من التقرب الى الملوك وترويج الآراء الزائغة وغير
ذالك ودعوى صرف القلوب عن ذالك ظاهرة البطلان
وما تضمنه هذا الحديث من قوله صلعم قد كثرت علي
الكذابة دليل على وقوعه لان هذا القول اما ان يكون
قد صدر عنه صلعم او لا والمطلوب على التقديرين
حاصل كما لا يخفى ولوجود الاحاديث المتنافية
اللتي لا يمكن الجمع بينها وليس بعضها ناسخا لبعض
قطعا وما ذكره عم من وضع الحديث للتقرب الى الملوك
قد وقع كثيرا فقد حكى ان غياث بن ابراهيم دخل على
المهدي العباسي وكان يحب المسابقة بالحمام
فروى عن النبي صلعم انه قال لا سبق الا في خف
او حافر او نصل او جناح فامر له المهدي بعشرة
الاف درهم فلما خرج قال المهدي اشهد ان

ناسخا م





قفاه قفا كذاب على رسول الله صلعم ما قال رسول الله او جناح
ولكن هذا اراد ان يتقرب الينا وامر بذبح الحمام وقال انا
حملته على ذالك وقد وضع الزنادقة خذلهم الله
كثيرا من الاحاديث وكذالك الغلات والخوارج و
يحكى ان بعضهم كان يقول بعد ما رجع عن ضلالته
انظروا الى هذه الاحاديث عن من تاخذونها فانا
كنا اذا راينا رايا وضعنا له حديثا وقد صنف جماعة
من العلماء كالصنعاني وغيره كتبا في بيان الاحاديث
الموضوعة وعدوا من تلك الاحاديث السعيد من
وعظ بغيره الشقي من شقي في بطن امه الجنة
دار الاسخياء طاعة النساء ندامة دفن البنات
من المكرمات اطلبوا الخير عند حسان الوجوه لا هم
الا هم الدين ولا وجع الا وجع العين الموت كفارة
لكل مسلم ان التجار هم الفجار قال الصنعاني في كتاب
الدر الملتقط ومن الموضوعات ما زعموا ان النبي صلعم

قال ان الله تعالى يتجلى للخلائق يوم القيامة عامة
ويتجلى لك يا ابابكر خاصة وانه قال حدثني جبرئيل
ان الله لما خلق الارواح اختار روح ابي بكر من
بين الارواح وامثال ذالك كثير ثم قال الصنعاني وانا
انتسب الى عمر واقول فيه الحق لقول النبي صلعم قولوا الحق
ولو على انفسكم او الوالدين والاقربين فمن الموضوعات
ان اول من يعطى كتابه بيمينه عمر بن الخطاب
وله شعاع كشعاع الشمس قيل فاين ابو بكر قال سرقته
الملائكه ومنها من سب ابابكر وعمر قتل ومن سب
عثمان وعليا جلد الحد الى غير ذالك من احاديث
المختلقة ومن الموضوعات زر غبا تزدد حبا النظرة
الى الخضرة يزيد في البصر من قاد اعمى اربعين خطوة
غفر الله له العلم علمان علم الاديان وعلم الابدان
انتهى كلام الصنعاني منتخبا وقد ظهر في الهند

صرح به الشيخ المحدث مجد الدين الفيروزآبادي الشافعي في خاتمة كتابه الموسوم بسفر السعادة حيث قال اشهر المشهورات من الموضوعات ان الله يتجلى للناس عامة ولابي بكر خاصة وحديث ما صب الله في صدري شيئا الا وصببته في صدر ابي بكر وحديث انا وابو بكر كفرسي رهان وحديث ان الله لما اختار الارواح اختار روح ابي بكر وامثال هذا من المفتريات المعلوم بطلانها ببديهة العقل انتهى كلامه

بعد



بعد الستمائة من الهجرة شخص اسمه بابا رتن ادعى
انه من اصحاب رسول الله صلعم وانه عمر الى ذالك الوقت
وصدقه جماعة واختلق احاديث كثيرة نعم انه
سمعها من النبي صلعم قال صاحب القاموس سمعنا
تلك الاحاديث من اصحاب اصحابه وقد صنف الذهبي
كتابا في تبيين كذب ذالك اللعين سماه كسر وثن
بابا رتن والاحاديث الموضوعة اكثر من ان تحصى
هذا منقول من كتاب الاربعين من تصانيف شيخنا البهائي

تم كلام الشيخ ره

فصل چهارم در بيان رفعت شان وعلو مكان ملجا وملاذ
انس وجان محبوب جان وجنان شاه عرصه ولايت
وپناه اهالى بدايت رئيس سلسلهٔ اولياء امير
قافلهٔ اصفياء شير بيشهٔ شجاعت كنج كوشهٔ قناعت
صدر ايوان جلالت بدر آسمان عدالت فاتح خيبر ساقى كوثر
مظهر مطالب و مظهر غرايب امام مشارق و مغارب على بن

ابیطالب رضی الله تعالی عنه وارضاه وشرف بنور قلبه آرا
حبه و ولاه انجناب را مادر وی اسد نام کرده بنام پدر خود و پدر وی
زید نام کرده بنام قصی که یکی از اجداد او واجداد رسول است صلی الله
علیه وآله وسلم وآنحضرت اورا علی نام نهاده ودر وقتی که آنحضرت
این نام با و تعیین نمود مادرش فاطمه بنت اسد گفت والله در وقتی
که متولد شد من از هاتفی شنیدم که گفت نامش علی کن ودر این
نام او همنام حق است سبحانه وعجب اسمیست با مسمی چه کمال
رفعت وعلا وغایت بلندی وسماء او در بسیط عرصه غبرا بر
همه ظاهر وپیدا است ولقب او مرتضی است یعنی خشنود گشته
از رب ارض وسماء ابو فور آلاء ونعماء وکنیت او ابو الحسن است
وکنیت دیگر او ابو تراب ودر شواهد النبوة سبب تسمیه او را
چنین گفته که روزی پیغمبر صلعم بخانه فاطمه زهراء رضی الله
عنها در آمد وعلی را بخانه ندید پرسید که پسر عم من کجاست
گفت او را از من اندک غبار خاطری شد ونزد من قیلوله
نکرد وبیرون رفت پیغمبر صلعم گفت کسی را بفرما که مشخص کند
که او کجاست آنکس رفت وخبر آورد که در مسجد تکیه کرده است

پیغمبر صلعم



پیغمبر صلعم پیش او رفت ردای او از کتف افتاده بود وکتف او خاک
آلوده شده آنحضرت بدست لطف خاک از دوش او دور میکرد ومیگفت
قم یا اباتراب وکنیت دیگر او ابو الریحانتین است وسبب این او بود که
پیغمبر صلعم پیش از فوت خود به روز مر او را گفت یا ابا الریحانتین
وصیت میکنم ترا بنگاه داشت دو ریحانه خود یعنی حسن وحسین ع
ونزدیک رسیده است که بشکند دو رکن تو پس مرتضی علی بعد از فوت
رسول گفت شکست یک رکن وبعد از فوت فاطمه فرمود شکست
یک رکن دیگر ونسب شریف او را خود چه احتیاج بیان است زبده
آل هاشم وهر شرفی که مصطفی را صلعم باعتبار نسب حاصلست
او را نیز با و واصل است واو هاشمی الطرفین است چرا که مادر
او نیز نبیره هاشم است پس او را از هر دو اتصال نسبت باو حضرت
ثابت است واو پسر عم مصطفی است از روی حقیقت وبرادر
اوست از راه طریقت چه او روز که هر کسی را با کسی عقد اخوت
میداد او را بخود عقد اخوت داد وگفت انت اخی فی الدنیا
والآخرة تو برادر منی در دنیا وآخرت واز جمله دلایل این اخوت
حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی است

تو مرا چون هارونی از موسی یعنی برادر منی لیکن چون نبوت بر من ختم شد
ترا نبوت ندادند چنانچه هارون را دادند و بیان حلیهٔ جمیلهٔ وی آنکه او مرد
میانه بالا بود مایل بکوتاهی و گندم گون بود بسرخی مایل و چشمان بزرگ
داشت و ذی البطن بود و دهان وی گشاده و موی سر و محاسن وی سفید
و آثار انوار الشیب نوری از سر و ریش درخشنده چون خورشید و آثار فضل
و موهبت الهی از ید و وجود وی تا آنزمانکه موجود بود شامل حال او بود چنانچه تولد او
درون خانهٔ معظمهٔ کعبه بود که اشرف مواضع عالم است چه فاطمه دراو [?]
در طواف بود که او را درد زادن پدید آمد و مجال بیرون آمدن و رفتن نبود پیغمبر
صلعم او را متغیر حال دید و سبب تغیر حال وی پرسید حال خود را نزد وی
اظهار کرد آنحضرت فرمود بدرون خانه در آی که ستر خداوند است
عز و جل او در آمد و گفت خداوندا بحرمت این خانه که این امر بر من
آسان کن و بر او آسان شد امام ابو داود بناکی میگوید که هیچ کس را
از غیر علی این شرف میسر نشده و چون او را در گهواره بستند
آنحضرت پیش گهوارهٔ او آمد و نشست و او در خواب بود
چون آنحضرت پیش او بنشست او چشم باز کرد و بآنحضرت
نگریست پس آنجناب او را بیرون آورد و زبان مبارک خود
در دهان او کرد و او زبان مبارک آنحضرت را مکید و طشتی آبی
طلبید و او را بشست و گفت روز اول منم او را شستم





و روز آخر او مرا شوید و در ایام طفولیت همه وقت از وی خبر میگرفت
و او را دوست میداشت و در وقتی که تنگی معاش شد در مکه و غلا
مردم را جلا کرد آنحضرت بعباس گفت ابوطالب بسیار عیالمند
و مفلس است بیا تا از وی هر کدام یک فرزندی تعهد کنیم پس آنحضرت
علی را در کفالت خود در آورد و عباس جعفر را و علی در ظل تربیت آنحضرت
کلان شد و از جملهٔ شرفهای وی آنکه هنوز مکلف نشده بود که مسلمان
شد و ذات گزیده ~~[illegible]~~ سمات وی از ظلمت بت پرستی
کدورت ندید و دود کفر بدماغ فطرت وی نرسید و از چهار مرد که علماء را
در سبقت ایشان اتفاقست در اسلام چنانچه گذشت در فصل اول
یکی اوست و او امام اولست از ائمهٔ اثنا عشر چنانچه در شواهد النبوة
مسطور است و داخل آل عباست یعنی روزی که پیغامبر صلعم بر کفار
نفرین میکرد که آنرا مباهله گویند در آن مباهله مرتضی و دو فرزند و زن او را اختیار
کرد و در زیر عبای سیاه در آورد و مباهله کرد و آثار عقوبت متوجه کفار شد
و منبع ذریات نبی است چنانچه در حدیث است که پیغمبر صلعم گفت هر پیغامبر
را بود که ذریهٔ وی از آن منتشر شود ذریهٔ مرا خدای تعالی در صلب علی نهاده و
منتهای سلسلهٔ علیهٔ اکثر اولیاء اوست و همه از وی استفاضه کنند
و محل اعتماد و اعتقاد خود او را دانند از آنجمله سلسلهٔ علیهٔ نوریهٔ عینیه [?]
است که این شکستهٔ بی بضاعت که دست در دامن ارادت ایشان زده است
و اقرب اصحابست از روی قرابت به پیغامبر صلعم و اختصاص نبی صلعم باو بسیار

واحادیث وعباراتی که اتحاد مفهوم میکردد بیشمار واز انجمله است این
حدیث ترمذی که پیغامبر صلعم فرمود ان علیا منی وانا منه وهو ولی
کل مؤمن یعنی بدرستی که علی از منست ومن از علی وعلی متولی جمیع کار
مؤمنانست یعنی هر کس را لازم است که باو توسل جوید واز وی اعانت
طلبد بحسب ظاهر وبحسب معنی وهمت ودر مسند امام احمد بدین نوع
آورده این حدیث را که علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا او علی
یعنی علی از منست ومن از علی ام وادا نکند از من مگر علی یعنی انچه من ادا
کنم وانچه او ادا کند هر دو یکیست ودلیل کمال اتحاد است این حدیث که
در مسند امام احمد است من سب علیا فقد سبنی یعنی هر که رضی الله عنه دشنام
دهد علی را مرا دشنام داده باشد واین حدیث ترمذی نیز که از ابن عباس
روایت میکند که پیغامبر صلعم امر کرد که همه درها مسدود سازند
مگر باب علی را واین حدیث نیز که ابو بکر وعمر فاطمه را خواستگاری کردند
انحضرت فرمودند که صغیره است وبروایتی انکه گفت من در امر او
انتظار وحی میکشم وچون علی این امر عالی شان مسئلت نمود
اجابت فرمود واین حدیث نسائی نیز که از امیر المؤمنین علی روایت
میکند که او گفت مرا منزلتی بود نزد رسول خدا صلعم که هیچ کس را
نبود وآن این بود که من در اول سحر می آمدم بدر حجره رسول خدا
ومی گفتم السلام علیک یا نبی الله اگر تنحنح میکرد میدانستم که
در



در آمدن من مصلحت نیست برمیگشتم واگر تنحنح نمیکرد در می آمدم براو
واین حدیث نیز دلیل اختصاص پیغمبر است باو وآیت اعتبار حضرت عزت
در شان او که جابر روایت میکند که در روز طایف پیغمبر صلعم علی را
طلب کرد وباو راز بسیار گفت چنانچه اصحاب گفتند بسیار دراز کشید
راز گفتن رسول صلعم با پسر عم وی پس رسول صلعم گفت من باو راز
نمیگویم خدای سبحانه باو راز میگوید یعنی انچه میگویم سریست از نزد حق
که باو میرسانم ومن در میانه ترجمانم واین حدیث در جامع ترمذیست
وان دلیل که عنوان منشور اختصاص وسر دفتر جریدهٔ اتحاد اوست
واقوی اسباب افتخار واعلی آیات اعتبار اوست این حدیث است
بروایت براء بن عازب وزید بن ارقم در مسند امام که رسول صلعم
چون در غدیر نزول فرمود دست او بود که خطاب کرد باصحاب وگفت
که شما نمیدانید ای اصحاب که من اولی ام بمؤمنان از نفسهای ایشان
گفتند بلی چنین است بعد از ان گفت اللهم من کنت مولاه
فعلی مولاه یعنی بار خدایا هر کس که من مولای اویم وبر او لازم است
که رعایت جانب من کند ومراد مراعات بر نفس خود ترجیح نماید علی
نیز مولای اوست وخواجه ومحبوب او وهر که مرا دوست میدارد باید
که او را دوست دارد وهر که تعظیم وحرمت من بجا می آرده باید که نسبت

با وهمین امر بتقدیم رسانند پس فرمود اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه یعنی بار خدایا دوست دار دوستان او را
ودشمن دار دشمنان او را پس ازان عمر با او ملاقات کرد وگفت خوش
گوارا باد ترا شهد این دولت که صباح کردی وشبانگاه نمودی در حالی
که مولای من وهمه مؤمنین ومؤمنات بودی وآنحضرت با وی در غایت
شفقت ومرحمت بود واخوتی که دعوی میکردم اسم انرا اقامت
میکرد چنانچه ترمذی آورده که امیر المؤمنین علی گفت که من هرگاه
از وی چیزی سؤال میکردم بمن اعطا میکرد ووقتی که ساکت
بودم ابتداء کلام میکرد وانچه مرا مفید ونافع بود بمن میرساند
وهم ترمذی از ام عطیه نقل میکند که در یکی از لشکرها که علی در
آن لشکر بود شنیدم که رسول صلعم در حالی که دو دست بر
آورده بود ومیگفت بار خدایا مرا موت مده تا آنزمان که علی را بمن
نمایی یعنی آن میوهٔ رفعت که در شان واستعداد اوست
از شجرهٔ وجود او بظهور رسد ومن او را هم چنانکه این زمان بعلم میدانم
بعین می بینم وهم ترمذی از علی نقل میکند که گفت بیمار بودم پس بگذشت
بمن رسول صلعم ومن در آنوقت میگفتم بار خدایا اگر اجل من رسیده
مرا ازین مرض سبک بار کردان بنقل حیات واگر اجل من رسیده است مرا رفعت ده

واگر



واگر این مرض بلایی است که بر من فرستاده بلا را از من بگردان پس
رسول صلعم گفت که چه گفتی ای علی انچه گفته بودم اعاده کردم پس پای
مبارک خود را بر زمین زد وگفت خدایا شفا ده او را یا چنین گفت که عافیت
ده او را پس شکایت نکردم از هیچ دردی بعد ازان وظاهر معنی
آنست که هیچ دردی در نیافت مرا وهم چنانکه او محبوب الوری
ومحبوب خیر الوری بود محبوب حضرت مولی تعالی بود وشک
نیست که محبوبی را محبی لازم است میوهٔ محبوبی ثمرهٔ شجرهٔ محبیست
مصراع
من عاشق آنکسم که او عاشق ماست ٥ چون تو در عشق او شدی صادق
او شود نیز عاشق عاشق ٥ ودلیل بر اینکه او خدا ورسول را دوست میداشت
وخدا ورسول او را ایراد می یابد وهمین دلیل است بر انکه او محبوب
الخلایق است چرا که محبت حق مر بنده را بی محبت خلق مر او را نتوانند بود
چنانکه از احادیث مفهوم میشود وان دلیل اینست که در صحیح بخاری
ومسلم آورده که پیغمبر صلعم در محاصرهٔ خیبر فرمود که فردا این علم را
بکسی میدهم تا فتح کند که دوست میدارد خدا ورسول را و
ودوست میدارد خدا ورسول او را پس چون صباح شد همه اصحاب
این آرزو داشتند که بیکی ازیشان دهد گفت کجاست علی بن ابیطالب
گفتند چشم او درد میکند فرمود بطلبید واو را طلبیدند
کردند چون آمد آب دهان مبارک خود در چشم او کرد دو چشم او

او چنان شد که گویا هرگز درد نداشته و علم بوی داد و آنحضرت
او را بخیبر فرستاد و این حدیث در جامع ترمذی دلیلست بر آنکه
او محبوب ترین خلایق است نزد حق سبحانه و تعالی و حدیث
اینست که انس روایت میکند که پیش پیغمبر صلعم مرغ بود
پس گفت بار خدایا کسی را که محبوب ترین خلق باشد نزد
تو برسان تا این مرغ را با او بخورم پس علی آمد و آنحضرت
آن مرغ را با او بخورد پس هر کس آنجناب را دوست دارد
با خدا و رسول موافقت کرده باشد و هر کس او را دشمن
دارد با خدا و رسول مخالفت نموده باشد و از این جهة است
که رسول صلعم فرموده دوست ندارد علی را مگر مؤمن و دشمن
ندارد علی را مگر منافق ولیکن در دوستی او باید که اعتدال
مرعی دارند و از حد شرع تجاوز ننمایند چنانچه از پیغمبر صلعم روایت
میکند که فرمود ای علی از تو نموداری از عیسی علیه السلم هست
که دشمن داشتند او را یهود و بهتان در حق مادر او گفتند
و دوست داشتند او را نصاری و منزلتی از برای او
تعیین کردند که او آن منزلت نداشت یعنی او را یکی از سه

آلهه



آلهه گفتند پس مرتضی علی از اینجا گفت دو کس در شان من
هلاک شوند یکی آنکه مرا بسیار دوست دارد و مرا بامری نسبت کند
که من متصف بآن امر نباشم و دیگری دشمن که حامل بار خصومت
من باشد و در زمین ذکر من تخم بهتان پاشد و دلیل بر مدح دوستان
بانصاف و ذم دوستان باگزاف است این حدیث در فصل الخطاب
که مرتضی علی روایت میکند که گفت رسول خدا مرا که ای علی
تو و دوستان تو در بهشت باشید و قومی پیدا شوند که ایشان را
رافضیه گویند چون با ایشان برسی ایشان را بکش که ایشان
مشرکانند و در حدیث است که با دوستی تو هیچ چیز زیان
ندارد و با دشمنی تو هیچ چیز نفع نرساند و از عقوبات
دشمنان وی چند حکایت در شواهد النبوة و فصل الخطاب
مذکور است **حکایت اول** در این دو کتاب از دلایل امام مستغفری
نقل کرده که یکی از صالحان گفت قیامت را در خواب دیدم و پیش
حوض کوثر حضرت رسالت پناه ایستاده بنظر من در آمد
و امام حسن و امام حسین بآب دادن مشغول بودند من از
ایشان آب طلبیدم و از لطف ایشان باین دولت نرسیدم
آنحضرت تواضع کردم و تضرع نمودم که یا رسول الله مرا آب

گفت بجهة آن نمیدهند که در جوار تو نابکاریست که بسبب حیدر کرار

روز کار میگذراند و تو منع آن نمیکنی گفتم یا رسول الله مرا قدرت

بر منع او نیست رسول صلعم کاردی بمن داد و گفت برو و او را

بقتل رسان رفتم و او را بقتل رسانیدم و بآنحضرت خبر

آوردم که اینک او را کشتم و صفحهٔ دهر را از نجاست وجود او

پاک کردم فرمود تا این تیغ را بشستم آنحضرت فرمود او را آب دهید جام بمن

دادند ولیکن ندانستم که خوردم یا نه بیدار شدم در حالی که خوف

بر من مستولی بود وضو ساختم و بنماز تهجد مشغول شدم

چون وقت صبح شد فغان از خانهٔ همسایه بر آمد که فلان کشته

شده و صباح مردم را بسیار بتهمت گرفتند و پیش حاکم

بردند با خود گفتم روا نبود که این کار را تو کرده باشی و مردم را

کشته عقوبت کنند آمدم بحاکم گفتم مردم را بگذارید که این

کار را من کرده ام حاکم گفت ترا چه براین داشت که خود را بکشتن

دادی گفتم برمن کشتن نمی آید که بامر رسول صلعم این کار کرده ام

و قصه بتمامی بروی خواندم گفت جزاک الله خیرا خوب

که این سخن بمن رسانیدی و مرا از ناحق برهانیدی و هم در

شواهد از حسین بن علی ابن الحسین نقل کرده که وی فرمود ابراهیم

علیهم الرحمة والرضوان

بن هشام

بن هشام مخزومی والی مدینه بود و هر جمعه ما را نزدیک بمنبر جمع

میکرد و حضرت مرتضی را ناسزا میگفت روزی پهلوی منبر افتادم

و مرا خواب ربود دیدم که قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

بشکافت و از آنجا مردی بیرون آمد با جامهٔ سفید گفت ای ابو عبدالله

تو را بسیار اندوهگین میساخته باشد این ناسزا در حق آنکسی بوقوع

میرسد که بکمال رحمت الهی سزاست گفتم بلی گفت چشم بگشای

و ببین که واحد قهار با این نابکار چه میکند چشم گشادم دیدم

که در عین عبارات بی دیانه بود که از بالای منبر بر زمین شقاوت

افتاد و روی بجهنم نهاد و هم در فصل الخطاب از امام مستغفری

روایت میکند که او نقل کرده از سدی که گفت در صغر سن تجارتی

میکردم مدینه نزدیک احجار الزیت شتر سواری رسید و توقف نمود

و ناسزا گفت مر علی بن ابیطالب را مردم بگرد او در آمدند و سعد

ابی وقاص رسید و دعا کرد و گفت خداوندا اگر این مرد بندهٔ صالح

ترا ناسزا گفت خداوندا جزای با سزای در همین مقام با و برسان

تا خلق بها و به بینند ناگاه شتر وی رم کرد و از شتر بر زمین مذلت

افتاد و گردن او بشکست و علی را فضیلتی دست داده که اگر بر

آن مزیت قدم بر عرش مفاخرت نهد و بر مسند رفعت و

عزت سر بر اوج کمال ساید شاید و او را سزاوار نماید و آن این بود

که مرتضی علی میگوید که با آنحضرت بمسجد حرام در آمدم تا بتان از آن بشکنم
و بعضی از انها بمقام مرتفع بود خواستم تا ستون عرش وجود محمدی گردم
و دوش خود را بشرف قدوم دولت عمیم او مشرف گردانم طاقت
حمل او نیاوردم وان اندیشه را از دل بدر کردم آنحضرت غایت اهتمام
خود را با علای اعلام اسلام و افناء ظلام اصنام باز نماید و منشور ترفع
خود را بطغرای غرای کمال تواضع مزین گرداند و رفعت شان ابن عم
خود را بمرتبهٔ ظهور رساند بنا بر آن عظمت و جلال معبود را بنظر شهود
در آورد و رفعت و کمال وجود خود را دران شهود نابود کرد در مقام
عبودیت سرو خوش خرام خود را ارام داد و در محل اجرآء احکام
راسخ و استوار ایستاد و مرتضی را فرمود که شاخ وجود او گردد و آن
فرع برفعت آن اصل سر بآسمان عزت رساند و از میوهٔ مقصود
بار ور شود پس آنجناب که سایهٔ ارادهٔ او را افتاب انقیاد محو
کرده بود و غبار اختیار او را آب اطاعت برده جز تسلیم سلطان
حکم شدن طریقی روی ننمود لاجرم چون کوکب اقبال بر آسمان جلال
طالع گشت و سهیل وار از سر کوه عزت و اعتبار نمودار شد
و بدست حق پرست اصنام را بینداخت و فرق مفاخرت خود را
تا ابد بر افراخت و میفرمود که اگر در انوقت بنیل آسمان میل
میکردم از احاطهٔ من بیرون نبود و این مطلوب بعید مرا بغایت قریب مینمود

ویک



ویک امر دیگر که اختر سمآء رفعت و علاء اوست آنست
آنحضرت که نماز عصر برا او فوت شده بود و خورشید روی
بنقاب غروب در آورده آنحضرت آمین گفت و مرتضی دعا
فرمود که مغرب آفتاب مشرق او گشت و از انجا که غروب
نموده بود طلوع کرد و چهره قدر و منزلت مرتضی را نزد خدا و مصطفی
ظاهر و پیدا ساخت و دیگر از فضایل وی آنکه بسیار بود که
امیر لشکر اصحاب گشت و هیچ کس را او حضرت بر او
امیر نگردانید و دیگر آنکه در غزوات و مشاهد معظمه با او
حضرت حاضر بود و در هیچ سفر تخلف ننمود مگر در
یک غزوه چنانچه در فصل پنجم بیاید و سبب ورود حدیث
انت منّی بمنزلة هارون من موسی الّا انه لا نبی بعدی
مبین گردد و از هیچ غزوهٔ فرار اختیار ننمود و بکرار غیر
فرار ملقب شد و فضایل او چون علم و درایة و شجاعت
و سخاوت و ریاضت و عبادت و حلم و تواضع و اخلاص
و خوارق عادت از حدّ و حصر بیرون است و از احاطهٔ بیان
افزون چنانچه امام احمد حنبل مر گوید که آنمقدار فضایل که از

امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه بما رسیده است از هیچ
یکی از صحابه بما نرسیده اما ایوان مدرسه علم و درایت او را
کتابه رفیعه رقوم دولت لزوم این حدیث کافیست که
انا مدینة العلم و علی بابها یعنی من شهر علم و درایت
بی نهایتم و علی در آن شهر است و چنانچه سکان شهر از
باب مصر بیرون روند جواهر علوم من از صدف لسان او بدست
طالبان درایت درآید و کنج اسرار و حقایق را گشاید و مؤید
این معنی است آنکه ابن عباس که از رؤسای مفسرین است
گفت که ششصد هزار معنی در تفسیر قران از مرتضی
علی دانستم و حقا که آنچه با خود نگاه داشت بیش از آن بود
که با من رساند و این به برکت لعاب مصطفی صلعم که بدهان
او رسیده بود و از آن چند قطره چندین چشمه حکمت از دل
او بر جوشیده و چون مدتی با هدآء و ارشاد اکمل عباد بصیقل
ذکر و مجاهده و تهذیب اخلاق و سایر وسائل راه قرب
سبحان با اقبال خود را مصقول و منجلی ساخته بود بمحاذات
عالم غیب بانعکاس غرایب صور مشرف شده از معلم



وعلمناه من لدنا علما بوساطت معلم بی عدیل
بوفور علوم و حکم معزز و محترم گشته لاجرم هر سخنی که از وی
سر زده گنجی است که هر چند او را بکاوند جواهر معرفت و حکمت از
آن بظهور رسد و کلام خیر انجامش در آثار فصاحت که عبارت است
از تناسب و ملایمت و سلاست عبارت و الفاظ و در انوار
بلاغت که اشارتست بدقایق و نکات و ایما و اشارات
معنویه از سایر کلام فصحا و بلغاء منفرد و ممتاز است و بر
صفحه روزگار بی سهیم و انباز و براین دعوی وفور حکمت صد کلمه
جامعه و کثرت افادت نثر اللآلی که از سپهر کمال چون کواکب ثواقب
متلالی است و گواه صادق و دو شاهد موافق است و از دیوان
اشعار نوادر آثارش که محل رجوع فصحاء روزگار است
نیز انوار این مدعا تابانست و مستغنی سازنده از ارتکاب مؤنت بیان
ای دلت گنج علم را گنجور ۝ منبع باطن تو بحر حضور ۝ خاطرت خازن سرایر غیب ۝
ناقد گنج خانه لاریب ۝ دست عقل تو بر گرفت حجاب ۝ دور کرد از رخ صنوف جلباب ۝
هر چه مستور بود شد مشهود ۝ وانچه در پرده بود رخ بنمود ۝ لاجرم چون دل تو موج آمد ۝
فیض بخش هزار فوج آمد ۝ موج زن چون شد از رواج جود ۝ بر سواحل گهر نثار نمود ۝
تو گهر بخش و ما گدایانیم ۝ بی عطای تو بی نوایانیم ۝ داری از علم گوهر افشانی ۝

ماکرفتار جهل و نادانی ٭ نه دل ما ز علم راه آگاه ٭ نه کسی کو بما نماید راه ٭
همت خود رفیق ما کردان ٭ کر عجب بی کسیم و سرکردان ٭ باشد از ذل کمرهی برهیم ٭
وز هدایت بعزتی برسیم اما شهرت شجاعت و انتشار
جلالت وی و کارکذاری وی در مضمار تمشیت دین محمدی علیه السلام
بتقدیم رسانید و مردانکیها که در ترویج ملت مصطفوی از ذات
جلالت صفات وی بظهور رسید مغز ازانکه سمند خامه در میدان زبان
بر فتار درآید و در باب بیان این مقصود سعایت نماید بلکه اکر کار
عقل کسی بر سمند فراست سوار شود و رو بکعبهٔ مقصود کرده
بیداء ناپیدا و صحرای بی نتهای اندیشه را بیماید بنهایت این
مقام و مرام نرسد چه اکر صورت غزایی که ازوی در معرکه
مردی ظهور نموده فی الجمله تفصیلی دهد جزاهای جزیل و اقبالهای
بی قیاس و عدیل که از رب جلیل بر آن جانبازیها و معرکه‌دار
مترتبست چکونه بر منصه نهد و حضرت خاتم که اعلم افراد عالم
است از جزای یک ضربت وی خبر داده انرا در برابر عبادت
آدمی و پری نهاده چنانچه ضربة علی یوم الخندق
یوازی عمل الثقلین یعنی یکضربه از ضربات علی عالی صفات
در روز غزوهٔ خندق که بود محل ظهور آفات برابری میکند بعبادت

من ضربات ام

آنش



اکثر بریات که فرقهٔ عظیم انس و طایفهٔ کثیرهٔ جنیان است و
ان ضربه عبارتست ازان ضربه عمرو عبدود که بان ضربه در مقر سقر
قرار کرفت و این عمرو در میان کفار نامداری بود که او را بهزار مرد
کار برابر میکرفتند و انروز بمعرکه درآمد و مبارز طلبید از هیچ
کس آواز بر نیامد و هیچکس در بازوی خود قوت مقاومت وی
ندید پس حضرت ولایت مرتبت که بتایید حق بود صاحب
قدرت و قوت قدم در میدان مقابلهٔ او درآورد و کار او
را بیکضربت آخر کرد و دفع او موجب هزیمت کفار شد و
خاطر خیر الابرار از رفع آن تفرقهٔ عظیم ارام و قرار پیدا کرد
و در روز احد نیز که انهمه شکست بلشکر مؤمنان حق پرست
راه یافت در میدان جلوها کرد و در معرکه مردی مردانکیها
بمیان آورد که بر زبان محمدت بیان رسول انس و جان
جاری شد که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
یعنی مرتبهٔ جوانی و منصب پهلوانی در جناب علی مکانی رفعت نشان
منحصر است و مردی مردان در جنب آن چنان نیست که زبان
بان کشوده شود و ذو الفقار آبدار که حدان بکمال شدت بر
کفار رسید اکرده بود دمار از روزکار ایشان برآورد زبدهٔ

شمشیرهای دلیران و قدوهٔ تیغهای مردان میدانست وانکه در
غزوهٔ خیبر بیک ضرب شمشیر مرحب یهودی دلیر را دونیم کرد
کار شجاعت وی بآن درست شد وانکه باب خیبر را سپر
ساخت وچندین قدم بر پس سر انداخت آن خودکاری
بود که اکر مادحان در مدح بکشایند وچندین فصل سخن در اثبات
تقریر دهند از عهدهٔ مدح آن بیرون نیایند **شعر**

چیست خیبر که چنبر کردون ۰ پیش آن دستهٔ پنجه بود زبون ۰
قوت فعل حق ازاو زده سر ۰ کنده بی خویشتن در خیبر ۰

ای شیر بیشهٔ شجاعت ودلیر معرکهٔ مهابت تو خود معارک
مردیرا بکمال رسانیدی ماکرفتاران بند عجز واضطرار
همیشه بمحاربهٔ شیطان غدار ونفس مکار درمانده ایم
و مارا ظفر براین دو دشمن میسر نمیشود **شعر**

نفس از درون ودیو زبیرون زند رهم ۰ از دست این دو دشمن مکاره چون رهم ۰

بلکه هر لحظه لغزیدنی و هر زمان بمغاک مذلت افتادنی وجود
میکرد وهیچکس معاونت وامداد ما نمیتواند بجز الله که دل
بولای تو دربند کرده ایم وخود را بی مالک و خداوند نگذاشته



دست ولایت تو دراز است و در الطاف الهی بر روی تو
باز اعانت از ما را در دست دشمن خوار وزار مگذار **شعر**

بر تو در لطف خدا کرده باز ۰ بر رخ ما تیره دلان شد فراز
از حرم قرب بدروان نگر ۰ راه خلاص اسیران سپر
نفس دنی را که سر سروریست ۰ هر نفس آغاز خصومت گریست
کشور دل را متصرف شده ۰ دم بدم او دم ز تسلط زده
ما نتوانیم که دفعش کنیم ۰ بر رخ او دست ریاضت زنیم
در تن ما خسته دلان جان نماند ۰ زور ببازوی ضعیفان نماند
کر زتو آید مددی سوی ما ۰ جای کند زور ببازوی ما
دشت ظفر را همه دشمن گرفت ۰ دل ره اندوه سپردن گرفت
لیک بهنگام مدد یافتن ۰ پنجهٔ دشمن بتوان تافتن
خیل محبان پرآزار را ۰ یا ستم نفس ستمکار را
کیست بجز تو که حمایت کند ۰ هرچه کند دست ولایت کند

**اما بیان سخاوت وی** انکه از کمال اشتهار بمرتبهٔ عیان
رسیده اکرچه کمیت اندکی بعم چرا که دست از آلایش دنیا
شسته و در مقام زهد دنیا نشسته بود لیکن آن اندک را
حق تعالی به بسیار قبول کرده وسیلهٔ رضای کامل ساخته

چون کمال اخلاص در آن مرعی بود و از جمله آن بود که سه روز روزه
داشت و هر شب که طعام افطار را حاضر کردند سائلی
سؤال کرد آن طعام را بوی دادند و چون قادر بر طعام دیگر
نبودند بی خوردن طعام روز دیگر را روزه داشتند و این سه روز
روزه داشتن بی خوردن شب از آنحضرت قاعده و دستوری
شد که اکثر امتان از در این نهصد و کسری که گذشت متابعت
کردند و بعد از این نیز خواهند کرد و بحکم مَنْ سَنَّ سُنَّةً
حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مثوبات صیام متابعان
بایشان رسیده و خواهد رسید لاجرم حضرت حق سبحانه
منشور قبول این سخا را بخیر البرایا فرستاد و طعمهٔ رضای
خود بر مائده ظهور نهاد و فرمود وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ
عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا و دیگری
آن بود که امام واحدی در اسباب النزول آورده که آن
جناب از مال دنیا چهار درم داشت که از خرج لابدی
خود باز گرفته بود آنرا در راه رضای خدا داد و خدا تعالی
این آیه فرستاد که الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ

بِاللَّيْلِ



بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ
أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و پیغامبر صلی الله علیه و آله
و سلم گفت ای علی در وقتی که این چهار درم را داعیه نمودی گفتم
که بدهی مکنون ضمیر تو چه بود و در چه اندیشه بودی
در دادن آن گفت یا رسول الله عز که تفحص نموده بودم
طریق سخا را چهار صورت را از آن سبب رضای
مولا یافته بودم خواستم که آن چهار درم را بآن صورت
صرف نمایم تا بود که از صدف یکی از آن چهار صورت گوهر
رضا بکف من در آید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
گفت ای علی بشارت باد ترا بمطلوب خود رسیدی
و خداوند سبحانه در این کار از تو خشنود شده

عمر بخشنودی دلها گذار ۰ تا ز تو خشنود شود کردگار ۰
سایهٔ خورشید سواران طلب ۰ رنج خود و راحت یاران طلب ۰

اما زهد و ریاضت وی درجهٔ قصوی و مرتبهٔ
اعلی داشت چنانچه جابر انصاری رضی الله تعالی
عنه فرمود که در دنیا کسی زاهدتر از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه

ندیدم که مطلقا دیدهٔ همت از دیدن دنیای دنی فرو بسته بود
واز طلب او وتصرف در او یکسو نشسته هرگز اندیشهٔ مال حال او را
متغیر نساختی ودر تصور زر دل کامل خود را در ضرر نینداختی
وبامیدواری کامرانی تجوع ترا نی گرسنگی اختیار میکرد
وخود را از شبع دور میداشت چنانچه در اخبار آمده
که مدتهای مدید چنان می بود که سه روز متوالی از نان جو
سیر نمی خورد ومیگفت حَسْبِي مِنَ الطَّعَامِ مَا يُقِيمُ
بس است از طعام آنمقدار که پشت مرا در عبادت
راست دارد واز عبادت محروم نگرداند وآورده اند که
در زمان خلافت بخزینهٔ بیت المال درآمد وطلا ونقره
بسیار آنجا جمع آمده بود در آنها نظر کرد وگفت یا صفراء
ویا بیضاء غُرّی غیری فانّ علیّا طلّقکما
ثلاث طلقاتٍ لا رجعة فیه ای طلاک
گونه صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ
پیدا کرده وای نقرهٔ سفید که ستاره وار بدرخشیدن
درآمدهٔ غیر مرا فریب دهید که بجلوهٔ دلفریب شما فریفته

نشوم



نشوم وبشیوهٔ شیرین شما شیفته نگردم بدرستی که
من شما دو عروس را سه طلاق داده ام که رجعت نداشته باشد
چگونه عشوهٔ دنیا مرا فریب دهد ۵ که من بدیدهٔ همت در او نمی نگرم
چو گرد خرمن خوشه چینی بود بر ۵ سزد که مزرع دنیا به نیم جو نخرم
منقولست که کسی غریب بمدینه افتاده بود وامام حسن او را غریب
نوازی کرده فرمود که بسر مائدهٔ او حاضر شود وامام حسن
در میان اولاد رسول صلعم مظهر اسم الغنیّ المغنی بود وبسی
آثار تمول واصناف تجمل در گرد آنجناب جمع بود ودر محافل
اکرام وانعام او الوان نعم واصناف ماکولات واشربه وحلویات
اظهار میکردند چون آن مرد غریب بسر سفرهٔ آنجناب حاضر شد
وغرایب نعمت مشاهده کرد گفت که سخنی دارم که بعرض رسانم
وبجهت مزید دولت خواهی دو سه کلمه مرفوع گردانم اگر اجازت
باشد بگویم فرمود اجازتست فرمایید گفت نماز شام در مسجد
گذاردم اعرابی بود فقیری خلیطه از بغل خود بیرون آورد ودر
آنجا قدری آرد جو بریان کرده داشت سه بار بر کف خود کرد
وبخورد ومرا گفت میخواهی قدری بتو دهم اندکی گرفتم وخوردم بغایت
ناگوارنده خوردنی بود چه شود اگر او را نیز برین مائدهٔ پرفائده بطلبی

تا محنت او بنعمت ورنج او براحت مبتدل شود امام حسن از استماع
این سخن بگریه درافتاد وگفت آن اعرابی را خوش خبری سری
نعم این سرا نیست واگرنه همه نعمتهای عالم صدقهٔ سرا وست
وما همه خادم وچاکرا وواما او لذت اینجهان را برخود حرام
کرده وروی بنعیم مقیم جاودانی آورده وقالب را برنج وریاضت
گداخته ومقلب القلوب اورا بروح فیض ازل نواخته
آنمرد غریب گفت خالصا لله بگوی کراین کیست وچه نام او
فرمود پدر بزرگوار منست مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه

گرسنگی طعمهٔ خوان رضاست ٥ تشنه لبی شربت جام صفاست ٥
وایه نفس است جزاو هرچه هست ٥ وای تو گر زان نکشی بازدست ٥
جستن آن وایه زبی مایگی است ٥ پایهٔ اقبال [illegible] بی‌مایگی است ٥
نفس وهوا گر شرفی داشتی ٥ اهل دلش کی بتو بگذاشتی ٥
در دل وجان تخم دگر کاشتند ٥ لاجرم آنرا بتو بگذاشتند ٥

اما بسط سجادهٔ عبادت وی براین وجه است که
در بعضی از تفاسیر در بیان آیهٔ کریمهٔ تراهم رکعا سجدا
یبتغون فضلا من الله ورضوانا فرموده که این

آیه



آیه بیان حال امیر المؤمنین علی است رضی الله تعالی عنه که او بسیار
رکوع وبسیار سجود بود وشب همه شب بعبادت قیام می‌نمود ودر
انعبادت می‌بود طالب رضای معبود وطلبیدن فضل ومثوبت
از خداوند ودود وجه تایید این مدعا آورد که از یکی از موالی آنجناب
منقولست که میگفت شبی بودی که هزار تکبیر تحریمه از آن حضرت
مسموع شدی که لا اقل دو هزار رکعت باشد وکمیت عبادت
این بود که هیچ بدنی را طاقت این محن نیست وهیچ توانایی را
یارای این رنج وعنا نه وکیفیت آنرا که عبارتست از رعایت
معنی اخلاص ودر مقام معنی حضور مع الله بودن واز هجوم
خاطر رستن وبنعمت خضوع وخشوع پیوستن ونیاز وانکسار
وعجز وافتقار خویش را بمعرض در آوردن بر بساط مناجات
با شاهد محبت دست در آغوش کردن وهر زمان جام فیض
خاص نوش کردن خدای تعالی میداند وکسی آنرا دانستن نتواند که
چه معراج مناجات از حدیث الصلوات معراج المؤمن
یناجی ربه فهم میشود که هر کس را در خور کمال ولایق قابلیت
واستعداد او بوقوع رسد بعضی را پایهٔ ترقی وعروج بلند
وبعضی را فرود وبعضی حاضر بلوازم وجود وبعضی محو ومستغرق

در بحر شهود و کمال حضور آنحضرت را بحاضر علی الاطلاق و نظر
بی‌احداق و در آمدن وی را در وقت نماز بمقام استغراق از این
حکایت که اشتهار دارد در آفاق معلوم میتوان کرد **و آن حکایت**
اینست که در غزوهٔ احد تیر کج روی راست آمد و در قامت آن ره رو
راه شریعت جا گرفت و چون تیر را از بدن مبارک امیر کشیدند غنچهٔ
پیکان از شاخ خشک تیر در گلشن نضیر بدن بی نظیرش مقام
کرد و بمقام رفعت انگشت آنحضرت را با لام بی انجام بلند گردانید
و بهرهٔ راحت جهت وی در دار جزاء مهیا گردید چون خواستند که زر
خالص وجود آنرا از غش آن آهن پاره در بوتهٔ ریاضت جدا
کنند و آینهٔ فراغت آنرا از زنگ آن تفرقه برهانند در وقت [نماز]
آنحضرت بنماز در آمدن در مقام بیخودی در از آب تیغ بر بنان [رسانند]
او رسانند و چنانچه آب بهر جا رسد آنرا بشکافد بدن چون سیم
وی شکافته شد و از آن کان ناحیه پیکان خون آلود لعل
سان بیرون آمد و قطره‌های چون [دانه‌های] مرجان و عقیق
پاره‌های سبحهٔ پریشان بر مصلای آن مستغرق بحر عرفان
منتشر گردید و آن کوه وقار و تمکین در مقام ورود این آلام جان
آزار گویا هیچ ضرر نشتر بوجود وی نرسید و وقوع این عمل رافع راحت وی نگردید
شیر خدا شاه ولایت علی ○ صیقلی شرک خفی و جلی ○ روز احد چون صف هیجا گرفت ○

نب



تیر مخالف بتنش جا گرفت ○ غنچهٔ پیکان بگل او نهفت ○ صد گل محنت ز گل او شکفت ○
روی عبادت سوی محراب کرد ○ پشت بدرد سر اصحاب کرد ○ غنچهٔ الماس چو بیرون زدند ○
چاک بتن چون گلش انداختند ○ غرقه بخون غنچهٔ زنگارگون ○ آمد از آن گلبن احسان برون ○
گل گل خونش بمصلا چکید ○ گفت چو فارغ ز نماز او بدید ○ این همه گل چیست ته پای من ○
ساخته گلزار مصلای من ○ صورت حالش چو نمودند باز ○ گفت که سوگند بدانای راز ○
کز الم تیغ ندارم خبر ○ گرچه ز من نیست خبردارتر ○ طایر من سدره نشین شد چه باک ○
گر شود این تن چو قفص چاک چاک ○ جامی ازین آلایش تن پاک شو ○ در قدم پاکروان خاک شو ○
باشد از آن خاک بگردی رسی ○ گرد شکافی و بمردی رسی ○ **اما حلم وی**
فراخور علم او باید چرا که هرچند کسی بغضب پروردگار داناتر بود در وصف
بردباری تواناتر بود و هرچند آدمی بمحبت حلم و عفو بیشتر شناسد
این امر معهود را بیشتر بعمل در آورد و از جملهٔ احادیثی که در فضیلت
حلم آمده آنست که کسی از پیغمبر صلعم پرسید که دین کدام است فرمود
حلم خوی خوش و بار دیگر پرسید و همین جواب شنید و نوبت سیوم
گفت و در جواب او همین فرمود و آنرا تفسیر کرده گفت یعنی آنکه خشمگین
نشوی پس امری که مدار دین باشد از کسی که در علم دین ثانی نداشته
باشد چون بر وجه کمال بظهور نرسد لاجرم وجود با جود او چون
کوه پرشکوه در مقام تمکین و تمکن و وقار چنان قرار داشت
که تند باد غضب او را نجنبانید و آتش خشم آفت بخرمن حلم

او نرسانیدی بلی آنها که لذت عفو چشیده اند تلخی قهر را
شربت خود ساخته اند و آنها که در برودت آب حلم نیاسوده
اند علم از آتش غضب افروخته اند بگذر ز جرم ما و کرم کن که گفته اند
در عفو لذتیست که در انتقام نیست ° و از دلایل کمال حلم اوست
این حکایت که روزی هفتاد بار غلام خود را ندا کرد و او در عقب
می شنید و بجواب اقدام نمی نمود و آنجناب در نوبت اول که
ندا کرد او را در عقب دیوار از شکاف دیوار دید که استاده و در هیچ
نوبت غبار غضب بر مرات دل او ننشست و دود خشم غنیم
آفتاب حلم او نگشت و ظاهرا در این امر قصد او نمود که عمل کند
بآن حدیث که از رسول صلعم پرسیدند که از بندکان و خدمتکاران
چند بار عفو کنیم فرمود هفتاد بار و بعد از انکه بیرون آمدند غلام
در عقب دیوار ایستاده بود فرمودند چرا جواب من ندادی
گفت میخواستم که ترا بغضب آورم فرمود که من غضب نکنم
بلکه در غضب آورم آنکس را که ترا براین داشت که گلشن دل مرا
هم را بر من غضب آلوده سازی یعنی شیطان مهجور را از رحمت
رحمان دور و در تحصیل این مقصد غلام را آزاد کرد و گفت که مؤنت
معیشت تو تا زنده باشم بر من باشد ای جاهلان که چون برگ کاهی
در پیش تند باد غضب افتاده اید و مدار دین خود را از دست داده

وقاری



وقاری پیدا کنید و بمقتضای قدرت خویش عمل ننمایید و هر چه
شما را بدست بر می آید دست در آن مزنید تا فردا از حلم حق محروم
نشوید و بغضب وی گرفتار نیایید اِرحَمْ تُرحَمْ رحم کن
تا رحم دریابی از خداوند مَن لا یَرحَمْ لا یُرحَمْ آنکس که رحم
نکند او را برحمت حق نیست پیوند کَما تُدِینُ تُدانُ هر
نوع که جز امید هر جزا می یابی کَما تُعامِلُ تُعامَلُ بدان نوع
که معامله میکنی بمعامله خود میرسی هم چنانکه تو امروز بر کسی قادری
کسی هست که از تو بر تو قادرتر است و چنانچه تو با عاجزی در
مقام انتقامی منتقمی هست که با تو در این مقام است پس هر
چند که تو در مقابل بد احسان بیشتر کنی ترا بهتر باشد و هر چند
خوش خوی تر باشی فراخور آن باغ دل تو بآب احسان رحمان
تازه تر باشد خوی خوش تو چشم چراغ تو بس است تسلیم
و رضا بهار باغ تو بس است و رزانکه نعوذ بالله این خوی نیست
محرومی از این خصال داغ تو بس است اما رفعت شان صاحبقران
چنانست با وجود که در زمان دولت او هیچکس را اسباب حشمت
برابر او نبود زیرا که از افریقیه مغرب تا سمرقند در تحت
حکم او بود و در علو درجات معنوی خود عدیل او از ساحت ایام منتفی بود
هیچکس چون او از اوج رفعت تنزل نفرمودی و مثل او تواضع ننمودی

همه وقت مشاهد جلال ذو الجلال بود و چشم از رفعت خود برداشته و همیشه حاضر بکمال پادشاه بی زوال آمده و کمال خود را در جنب آن عدم انگاشته با آنکه در سر هر چه نظر کردی آنرا منظر و مظهر چندین صفت از صفات محبوب دیدی و با مظاهر صفات دوست جز اقامت مراسم تملق و تواضع از خود نه پسندیدی. بهر کجا گذر آرم دولت وصال تو یابم ۰ بهر طرف نگرم جلوهٔ جمال تو بینم ۰ پس این کوه قرص خورشید است ۰ زیر این ابر زهره و ماه است ۰ گوهری در میان این سنگ است ۰ یوسفی در نشیب این چاه است ۰ پس چون چنین باشد محبان جمال محبوب را که نافذ البصر اند و پرده را بدرند چشم بر مغز افتد و در پوست نمانند و در تماشای حسن محبوب جز تمشیت رسوم نیازمندی هیچ کار کردن نتوانند از این جهت ۰ گفته اند با خلق خدا مزاج عاشق ۰ چون شیر و شکر بود موافق ۰ بجهان خرم از آنم که جهان خرم از وست ۰ عاشقم بر همه عالم که همه عالم از وست ۰

و از جمله شعار تواضع وی آنکه در اوان خلافت پیاده در بازار کوفه میگذشت و کسی از رفتن او خبر دار نمیگشت و چون ازدحام خلق بسیار میشد و کار او باضطرار میکشید میفرمود راه دهید امیر خود را ایشان را خجالت در مییافت راه را جهت گذشتن وی و افواه را برای مدح گفتنش میگشادند

و داد



و داد مدح میدادند و میگفتند که چون تو شاهی پیدا نشود و چون تو کسی درویش وار نرود ای آفتاب عالمتابی و چون ذره برقص آیی ماه سپهر جنابی و چون خاک نشینان بباب نیاز میشتابی و هر چند که از وی اکابر و اعیان و اماجد و ارکان استدعا نمودند که قدر خویش بشناسد و منزلت خود را عزیز نگه دارد و با حسن و جمال صوری و معنوی مسند ناز خود را قبلهٔ نیاز محبان گرداند قبول نمیفرمود گویا که زبان مستدعیان این مقال را وسیلهٔ حصول این آمال میداشت که

تو نازنین جهانی بحسن خویش بناز ۰ که زیر پای تو میرم بصد هزار نیاز ۰
تو شمع مجلس انس و شاه عالم جانی ۰ ولی چه سود که قدر جمال خویش ندانی ۰

و گویند روزی بعضی از حوایج خانهٔ خود خریده بود و خود برداشته می برد یکی از خدام عتبهٔ عالیهٔ علیه باین معنی حاضر شده پیش دوید و استدعا نمود که باو دهد نداد و گفت أَبُو الْعِيَالِ أَحَقُّ أَنْ يَحْمِلَ مَا لِعِيَالِه پدر عیالان سزاوارتر است به برداشتن بار ایشان خادم گفت تو خلیفهٔ روزگاری و جالس مسند عزت و اقتدار لایق منصب تو نیست این کار گفت لَا يَنْقُصُ الرَّجُلُ مِنْ كَمَالِهِ مَا يَحْمِلُ إِلَى عِيَالِهِ از کمال مرد کم نکند آنچه مرد کشد از برای عیال خود

و اما الخلاص وی چنان بود که اگر یک ذره از مقتضیات نفس و هوا در اندیشهٔ عمل او دخل کردی رو با قامت آن عمل نیاوردی هر چه کردی خالص از برای رضای مولا کردی و نقد عمل خویش را چون

زر ده دهی از غشوش باسوی پاک کردانیدی و در هر نظر صرّاف
حقیقت را بنظر در آوردی و آن نقد را لایق پسند او از خود توقع
نمودی و ردّ و قبول خلق را یکسو نهادی و رضا و عدم رضای نفس را
بباد دادی غرض ز دنیی و عقبی قبول خاطر تست ٭ زر ردّ غیر چه
باکست اگر پسند توایم ٭ ما فقیریم و عجب اگر نخواهیم ز تو ٭ هیچ
حاجت که تو هستی در دو جهان حاجت ما ٭ و از جملهٔ دقایق که در تحقیق
معنی اخلاص بکار برده آنست که یکبار کافری را انداخته بود و بر
سینهٔ پرکینهٔ او نشسته میخواست که سر از تن او جدا کند او آب
دهان ناپاک خود را بر روی پاک او انداخت آنحضرت دست از او
کوتاه کرد و اندیشهٔ خود را از قتل او فارغ ساخت چون سبب
ترک قتل را از وی پرسیدند گفت چون داعیهٔ کشتن وی کردم بر نیت
خالص آوردم و حالا که آب دهان بر روی من انداخت از روی نفسانیت
اندک غضبی در من جنبید و حق بباطل آمیخته شد لاجرم ترک آن کردم
چه اگر میکردم آمیخته بهوا بودی نه خالص از برای سبحانه و تعالی

از وی هم

ای بخود رسته که چون شاخ گیا ٭ میدهد جنبش تو باد هوا ٭
تا کی از باد هوا جنبیدن ٭ چون هوا نیست خوش آرامیدن ٭
هست جنبش ز هوا عادت خس ٭ جنبش از بهر خدا باید و بس ٭
چون هوا آید جنبش کم کن ٭ کوه سان پا بزمین محکم کن ٭



در خدا خواندت از سرکن پای ٭ بر هوا پانه و از پای در آی

**اما کرامات و خوارق عادات او** از حد
و حصر بیرونست و از این جهتست که او را مظهر العجایب و مظهر الغرایب
خوانند و از این جهت نیز است که بعضی در محبت او بمرتبهٔ افراط کردند
و از حد اعتدال بیرون رفتند که کار ایشان بکفر کشید و بشقاوت انجامید
و از کرامات نهایت او یکی آنکه در شواهد النبوة آورده که بروایت صحیح ثابت شده
که چون پای مبارک در رکاب نهادی افتتاح قران کردی و چون
پای دیگر برکاب رسانیدی و بروایتی چون بر زین قرار گرفتی
قرانرا تمام کردی و این را طیّ اللسان گویند و تواند بود که طیّ زمان
باشد چون معراج نبی صلعم یعنی خدای تعالی بمحض قدرت کامله
بساط بسیط زمانرا درهم نوردید و باندکی آورد یعنی نمود و
اندکی باشد و همچنانکه در وقت بساط خود ظرف افعال کثیره
بود اکنون نیز ظرف همان افعال آید و منبسط نماید و گاهی مکان
وسیع را منطوی سازد که باندکی آید چنانچه از بعضی
اولیا منقولست که نماز در مسجد حرام می گذاردند با وجود
بعد مسافت و ظاهر اگر این امر بمجرد طیّ زمان و مکان وجود
نگیرد بلکه چون روحانیت و لطافت بر جسمانیت و کثافت غالب شود
خفت و سرعت در آن پدید آید و کسالت و ثقل و سایر صفات

جملهٔ

ومقتضیات کثافت از او برخیزد نمی‌بینی که سفر نور خورشید
بمرتبه‌ایست که چون آفتاب سر از مشرق بیرون کند نور او در مغرب
افتد و ملائکه نیز هفت آسمان را در یک لحظه طی کنند و رجال الغیب در
چشم برهم زدنی از مشرق بمغرب روند و در و دیوار ایشان را مانع
نیاید و مجملا باید دانست که چون بنده ارتکاب رضای خدا بسیار کند
خدای تعالی از صفات خود چیزی بوی کرامت فرماید و از انجمله صفت
قدرتست که بنده را بقدرت خود قادر میگرداند و صفت قدرت
خود را از او بظهور میرساند و در قدرت الهی هیچ یک از این
امور دور نیست و هم در این کتاب مذکور است که حضرت فاطمه زهرا
در شب زفاف دید که زمین با علی سخن میگفت بترسید و چون صبح شد
آنرا بحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم رسانید آنحضرت
بعد از استماع سر بسجده برده بسیار مکث فرمود و بعد از آن فاطمه را
رضی الله تعالی عنها فرمود بشارت باد ترا بپاکیزگی نسل که خدای
تعالی شوهر ترا بر سایر خلق فضل نهاد که زمین را با وی بسخن
در آورد و زمین آنچه جمیع [illegible] بروی خواهد گذشت از مشرق تا مغرب
باوی گفت و هم در این کتاب مذکور است که در وقت توجه بصفین
با اصحاب بدر دیری رسیدند و عطش بر ایشان غلبه کرده بود
از سکان دیر مقام آب را سؤال کردند گفتند از اینجا تا آب دو فرسخ

راهبست



راهبست اصحاب گفتند که یا امیر رخصت ده که هنوز ضعف ما
را ناتوان نساخته برویم و آب بدست آوریم امیر گفت احتیاج
اینهم راه پیمودن نیست در همان در دیر یکموضع را گفت که بکاوید
کافتند و نشانی از آب یافتند لیکن سنگ بزرگ بود که حایل شده
بود میان ایشان و آب هرچند کردند بجنبش در نیامد آنجناب
دست سعادت انتساب بآن سنگ کرد و بیک درنگ آنرا از زمین
بر آورد و چشمهٔ آب سرد صافی وافی ظاهر شد و سرمایهٔ عیش
وا گشت و راهب آن دیر بعد از مشاهدهٔ این حال از دیر فرود
آمد و گفت تو پیغمبری یا ملکی گفت هیچکدام از این دو نیستم پسر
عم محمد بن عبد الله و خلیفه و وصی اویم پس راهب ایمان آورد
و سبب ایمان خود را چنین اظهار کرد که من در کتب آسمانی دیده ام و
از علماء خود شنیده که در نزدیک این دیر چشمه ایست و بر بالای
آن چشمه سنگ بزرگیست آنچشمه را نداند مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر
چون این امر از تو دیدم بامید رسیدم و آنچه سالها منتظر آن می‌بودم
دریافتم بعد از استماع این امور گریهٔ فرح از آن ظهور کرد و بگریست
چنانچه محاسن مبارک وی تر شد و فرمود که شکر خدا که پیش او
از فراموشان نبوده ام و مرا در کتب آسمانی یاد کرده و راهب با وی
همراه گردید و در پیش روی آنحضرت با اهل شام مقاتله کرد و مقتول
شد و آنحضرت بروی نماز کرد و از برای او آمرزش طلبید و دفن کرد

فضایل او کز بدیه شمایل و کرامات او واقع صفات

نه در اندرجه است که عقل تصور آن تواند نمود و زبان باب
ادای آن تواند کشود یا خامه شرح آن تواند داد یا نامه محل
بسط آن تواند افتاد آنچه مادحان بالقاء ان اشتغال
نمایند و خامه را در بیدای تحریر آن قدم فرسایند چنان باشد
که از چمن سمنی و از دفتر سخنی و از آفتاب تابی و از دریا حبابی
اظهار کرده باشند پس همان بهتر که بعجز اعتراف کرده
بآنچه مذکور شد اکتفا نماید تا زبان این اعتراف کمال او علی
سبیل الاجمال بمقال در آید تم مقال هذا الناصب والفضل ما شهدت به الاعداء

منقول من کتاب صراط المستقیم وفی مسند ابن حنبل
یا علی من فارقنی فقد فارق الله ومن فارقك
فقد فارقنی وقال رحمه الله فی موضع آخر منه
ویعضده ما رواه جماعة اهل البیت وابن اسحاق
والشعبی والاعمش والاصفهانی وابن جبر والحسکانی
وابن عباس والنطنزی ان قوله تعالی وقفوهم انهم
مسئولون عن ولایة علی ابن ابیطالب علیه السلام

وقال



وقال رحمة الله علیه فی موضع آخر منه واسند
ابن مردویه وهو من ثقاتهم الی ابان بن تغلب عن
مسلم قال سمعت اباذر والمقداد وسلمان یقولون
کنا قعودا عند النبی صلعم اذ اقبل ثلاثة من المهاجرین
فقال تفترق امتی بعدی ثلاث فرق فرقة اهل حق
لا یشوبونه بباطل مثلهم کالذهب کلما فتنته
فی النار زاد جودة وطیبا وامامهم هذا واشار
الی احد الثلاثة وهو الذی امر الله فی کتابه اماما
ورحمة وفرقة اهل باطل لا یشوبونه بحق مثلهم
کخبث الحدید کلما فتنته النار زاد خبثا وامامهم
هذا فسالتهم عن اهل الحق وامامهم فقالوا
علی بن ابیطالب امام المتقین وامسکوا عن الآخرین
فجهدت ان یسموهما فلم یفعلوا هذه روایة
اهل المذهب فاما الفرقة المحقة فروی الحسین
بن جبر فی نخبه مرفوعا الی الباقر علیه السلام قال
لما نزل وکل شیء احصیناه فی امام مبین قیل

يا رسول الله هو التورية او الانجيل او القران
قال لا فاقبل علي فقال النبي صلعم هذا هو الامام
الذي احصى الله فيه كل شيء وروى الفقيه ابن بابويه في
اماليه وذكره عدة مشايخ في كتبهم عن ابن عباس
قال صعد النبي المنبر فخطب واجتمع الناس فقال ان الله
الى اني مقبوض وان ابن عمي مقتول واني اخبركم ان ما
عملتم به سلمتم وان تركتموه هلكتم ان ابن عمي علي هذا
اخي ووزيري وهو خليفتي وهو المبلغ عني وهو امام المتقين
وهو قائد الغر المحجلين ان استرشدتموه ارشدكم
وان اتبعتموه نجوتم وان خالفتموه ضللتم وان اطعتموه
فالله اطعتم وان عصيتموه فالله عصيتم وان بايعتموه
فالله بايعتم وان نكثتم بيعته فبيعة الله نكثتم ان الله
انزل علي القران فمن خالفه ضل ومن ابتغى علمه عند غير علي
هلك وهذا الخبر رواه ابو الفرج والمعافا بن زكريا واخطب
خوارزم وفي آخر رواية الخطيب علي بن ابي طالب امام امة
محمد صلعم وحجة الله بعد النبي صلعم فقد ظهر بنقل الفريقين
المتعاديين والخصمين المتباينين لنقل لا يحتمل التاويل
والايهام ان علي بن ابي طالب عليه السلام هو الامام

ثم



**احقاق الحق**

اقول هذا مذكور في تفسير امام اهل السنة فخر الدين
الرازي مع تفصيل حيث قال وذكروا هيهنا اقوالا
الى ان قال والثالث المنذر النبي والهادي علي قال
ابن عباس وضع رسول الله يده على صدره وقال انا
المنذر واوما الى منكب علي وقال انت الهادي بك
يهتدي المهتدون بعدي انتهى وبعد اسطر من هذا
يقول القاضي فلينظر هذا الناصب الضال ان المتصف
بهداية الامة هو من يطالع اللوح المحفوظ بشهادة
ابن حجر العسقلاني في شرح صحيح البخاري كما مر ويقول
سلوني عما دون العرش ونحو ذالك مما يدل على غزارة
علمه او من لا يعرف معنى الكلالة والاب من القران او من
يعترف بافقهية مخدرات النساء عنه ويقول سبعين
مرة لولا علي لهلك عمر وهذه معضلة ولا ابا حسن فيها
افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان
يهدى فما لكم كيف تحكمون **تكميل وتجميل** ينبغي
ان يعلم انه اذا دل حديث مروي من طريق اهل السنة
على افضلية علي عليه السلام او على تفرده بفضيلة

انما انت منذر ولكل قوم هاد

صراط المستقيم

مخصوصة كما في نحن فيه ثم وجد حديث آخر من طريقهم
على افضلية غيره او تفرد غيره بتلك الفضيلة المخصوصة
او اشتراكه معه فيها فالعقل السليم حاكم بصدق الاول
وكذب الثاني كما اوضحه والدي الشريف روح الله روحه
في بعض تعليقاته حيث لا يخفى على اولي النهى ان اجتماع
النقيضين وارتفاعهما ايضا محال فلا يكون في الواقع الا
احدهما فنقول ح انا نجد كثيرا في الاحاديث المعتبرة عند
الجمهور ويزعمون ان ما من الصحاح حديثين نقلهما ناقل
واحد احدهما يدل دلالة واضحة صريحة على افضلية
مولانا امير المؤمنين ع والاخر يدل على افضلية من
فضلوه عليه على زعمهم الفاسد ورأيهم الكاسد
فلا يكون الناقل في نقل الحديثين صادقا لما بينهما من
التناقض ولا يكون فيهما كاذبا لان طرح الكل مخالف
للاصول فبقي ان يكون في احدهما صادقا وفي الاخر كاذبا
فان قالوا ان ناقلهم فيما نقل في حق علي كاذب وفي حق غيره
صادق و منعناه لان من تطرق الكذب في احد روايتيه

لم



لم نعتبر روايته الاخرى فهو في ما نقل في حقه ع صادق
و في الاخر كاذب لكن لا من جهة نقل ناقلهم بل لانا
وجدنا اخبارا صحاحا متواترة مروية عن المعصومين
وعن كبار الصحابة المنتجبين الموثوقين يؤيد ما روي
رواتهم ويوثق ما حكي ناقليهم وثقاتهم والله يهدي
من يشاء الى صراط مستقيم وقال القاضي رحمه الله
في موضع اخر من الكتاب المزبور ويقرب عن هذه
الرواية ما رواه النسفي الحنفي في تفسير المدارك عند
تفسير آية النجوى عن امير المؤمنين ع انه قال سألت
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن مسائل الى
ان قال قلت وما الحق قال الاسلام والقران والولاية
اذا انتهت اليك انتهى واقول مفهوم الشرط حجة عند
المحققين من ائمة الاصول فيدل على ان الامامة
والولاية قبل الانتهاء اليه باطل فيلزم بطلان خلافة
من تقدم فيها عليه كما لا يخفى وقال ايضا في موضع اخر
واما ما ذكره من انحطاط درجة المصنف قدس سره في ساير
العلوم فهو بجهله معذور في ذالك فقد قيل انما يعرف

ذا الفضل من النّاس ذووه ولا يخفى على من تأمّل في
تواريخ الدّولة القاهرة الايلخانيّة الى السّلطان الفاضل
السّعيد اولجايتو محمّد خدابنده انار الله برهانه ان زمانهم
كان اكثر تربية للاولياء والعلماء والحكماء والفقهاء
وكان المعاصر للمصنّف العلّامة خلق كثير كنجم الدّين
عمر الكاتبي القزويني والقاضي البيضاوي والعلّامة
الشّيرازي والحكيم احمد بن محمّد الكشّي والمولى الفاضل
بدر الدّين محمّد الحنفي الشوشتري والقاضي نظام الدّين
عبد الملك المراغي والسّيد ركن الدّين الموصلي وولد صدر
جهان البخاري وغيرهم من مشاهير الحكماء والمتكلّمين
الّذين عجزوا عن مناظرته فسلّموا له حقيّة مذهبه
الى ان اختار السّلطان مع كثير من اهل زمانه مذهب
الاماميّة على التّفصيل المشهور المسطور في سير الجمهور
فالقول بانحطاط درجة مثل هذا العالم العلّامة الّذي
سلّم علوّ درجته مثل هذه العلماء الاعلام انذاك بجلالة
قدرهم مع ظهور ان هذا النّاصب الشّقي الفضول لا يصلح

192

لحمل غاشيتهم بل لرعي ما شيتهم وبالجملة ما اتى به من
القول بسقوط درجة المصنّف العلّامة كلام ساقط
قد كفى مؤنة الرّدّ عليه شيوع صيت كماله بين الجمهور
وظهور ندور امثاله كالنّور على قلل الطّور ولا لوم على
هذا القاصر الشّقي في النّفي والانكار المذكور لان
ذلك من هزل الدّهر مع اهل الجهل والغرور ثمّ
وقال القاضي روّح الله روحه فيه ايضا
كما اشار اليه النيشابوري في تفسيره حيث قال النّبأ
العظيم القرآن واختلافهم فيه ان بعضهم جعلوه
سحرا وبعضهم شعرا او كهانة وقيل نبوّة محمّد
كانوا يقولون اما والّذي حدث وعجبوا ان جاءهم منذر
وقالت الشّيعة هو عليّ وقال القائل في حقّه شعر
هو النّبأ العظيم وفلك نوح وباب الله وانقطع الخطاب
انتهى ويؤيّده ما رواه الحافظ المذكور عن السّدي عن علقمة
انّه قال خرج يوم صفّين رجل من عسكر الشّام وعليه
سلاح ومصحف فوقه وهو يقرأ عمّ يتساءلون
فاردت البراز فقال عليه السّلام مكانك وخرج بنفسه

قال المصنّف رفع الله درجته [illegible]

وقال اتعرف النبأ العظيم الذى هم فيه مختلفون قال لا

قال والله انا النباء العظيم الذى فيه اختلفتم وفي ولايتي تنازعتم وعن ولايتي رجعتم بعد ما قبلتم و

بغيكم هلكتم بعد ما بسيفي نجوتم ويوم غدير خم

قد علمتم قد علمتم ويوم القيامة تعلمون ما علمتم

ثم علاه بسيفه ورمى راسه ويده ثم قال ع

ابى الله الا ان صفين دارنا ودار كم ما لاح في الارض كوكب

وحتى تموتوا او نموت وما لنا وما لكم عن حرمة الحرب مهرب

واما ما ذكره الناصب من ان السؤال في القبر عن

ولاية على ع لم يثبت في الكتاب والسنة فكفى في

رده وثبوت ذالك في الكتاب ما رواه حافظ اهل

السنة في شان نزول الاية واما قوله لو كانت من

المسؤلات فى القبر لكان ينبغي ان يعلمنا رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم وتواتر واشتهر الخ

فيجاب بان رسول الله صلعم قد بين ذالك في غدير

خم عند نزول قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم



واتممت عليكم نعمتى في شان ولاية على ع لما سبق

من دلالته ودلالة غيره من الايات والاحاديث

على ان امامة على ع من اركان الدين وقد تواتر واشتهر

فى زمان النبى وقبل استقرار شبهة الخلاف فى قلوب

الناس ثم منع تقليد السلف وايقاعهم الشبهة في

قلوب الناس سيما في زمان بنى امية المبالغين في

محو آثار اهل البيت ع ومنا قبهم عن تواترها عند جمهور

اهل السنة من المقلدة السلف الخائضين في غمرات

الشبهة وبقى متواترا مشهورا عند غيرهم وبالجملة

شرط حصول العلم بالخبر المتواتر ان لا يسبق شبهة

الى السامع او تقليد ينافي موجب خبره بان يكون معتقدا

نفيه فان ارتسام الشبهة ونحوها فى الذهن واعتقادها

له مانع من قبول غيره والاصغاء اليه ومن هذا

ورد قوله ع حبك للشئ يعمى ويصم هذا الشرط

يحصل الجواب لمن خالف الاسلام من الفرق اذا ادعى

بلوغ التواتر بدعوى نبينا صلعم النبوة وظهور المعجزات

على يده موافقة لدعواه فانّ المانع لحصول العلم لهم
بذلك دون المسلمين سبق الشبهة الى نفيه ولولا
الشرط المذكور لم يتحقق جوابنا لهم عن غير معجزة القرآن
وسيعلم الناصب الشقي كل ذلك عند الموت وبعد
كلا سيعلمون ثم كلا سيعلمون وقال وسيعلم الذين
ظلموا اى منقلب ينقلبون تم وقال في موضع آخر
وقد انصف واعترف شارح المقاصد بظهور ما وقع بين
الصحابة من التشاجر والخلافة وتعريض النفوس لكل
بلية وآفة فلا ينفع في اصلاحها ما يتكلفه الناصب
من التاويلات الباردة الصادرة عن الحماقة والخرافة
ولنذكر كلام شارح المقاصد قصرا للمسافة على الناظر
الذي يطول عليه الرجوع ولا يسمنه الاشاعرة
ولا يغني من جوع فنقول قد انطق الله لسانه بالحق
فقال رغما لانفه انّ ما وقع بين الصحابة من المحاربات
والمشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ و
المذكور على السنة الثقات يدل بظاهره على انّ بعضهم
قد حاد عن طريق الحق وبلغ حد الظلم والفسق وكان الباعث





عليه الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملك
والرياسات والميل الى اللذات والشهوات اذ ليس كل صحابي
معصوما ولا كل من لقي النبي بالخير موسوما الا انّ
العلماء لحسن ظنهم باصحاب رسول الله ص ذكروا لها
محامل وتاويلات بها يليق وذهبوا الى انّهم محفوظون
عما يوجب التضليل والتفسيق صونا لعقايد المسلمين من
الزيغ والضلالة في حق كبار الصحابة سيما المهاجرين
منهم والانصار المبشرين بالثواب في دار القرار واما ما
جرى بعدهم من الظلم على اهل بيت النبي ص فمن الظهور
بحيث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة بحيث لا اشتباه
على الآراء ويكاد يشهد به الجماد العجماء ويبكي له من
في الارض والسماء وتنهدم منه الجبال وتنشق منه
الصخور ويبقى سوء عمله على كر الشهور والدهور فلعنة
الله على من باشر او رضي او سعى ولعذاب الآخرة اشد
وابقى تم وقال في موضع آخر منه ومما يقلع عرق
انكارهم ويوضح رجوعهم على ادبارهم ما ذكره

ابن قتيبة وهو من اكبر شيوخ اهل السنة وله عدة
مصنفات في امامة ابي بكر وغيرها من الكتب قال في
كتاب السياسة في باب امامة ابي بكر واباء علي عن بيعته
ما هذه صورته وذكروا ان عليا اتى به ابو بكر وهو يقول
انا عبد الله واخو رسوله فقيل له بايع ابابكر فقال انا احق
بهذا الامر منكم وانتم اولى بالبيعة لي اخذتم هذا الامر
من الانصار احتججتم عليهم بالقرابة عن النبوة وتاخذونه
منا اهل البيت غصبا الستم زعمتم للانصار انكم
اولى بهذا الامر لمكان محمد صلعم منكم فاعطوكم
المقادة وسلموا عليكم الامارة فانا احتج عليكم
بمثل ما احتججتم به على الانصار نحن اولى برسول الله
حيا وميتا فانصفونا ان كنتم تخافون من انفسكم والا
فبوئوا بالظلم وانتم تعلمون فقال له عمر انك لست
متروكا حتى تبايع فقال علي عليه السلام احلب
حلبا لك شطره اشدده له اليوم ليرده عليكم غدا
ثم قال والله يا عمر لا اقبل قولك ولا ابايع فقال

له



له ابو بكر فان لم تبايع فلا اكرهك فقال علي عم
يا معشر المهاجرين الله الله لا تخرجوا سلطان محمد
صلعم في العرب من داره وقعر بيته الى دوركم
وقعر بيوتكم وتدفعوا اهله عن مقامه في الناس
وحقه فوالله يا معشر المهاجرين لنحن اهل البيت احق
بهذا الامر منكم ما كان فينا القاري لكتاب الله
الفقيه لدين الله العالم بسنن رسول الله صلى الله
عليه واله انتهى ما قصدنا ايراده من كلامه
وفيه كما قال بعض الفضلاء عدة شواهد على ما
يدعيه الشيعة من قوله انا احق بهذا الامر منكم
وقوله تاخذونه منا اهل البيت غصبا وقوله
لنحن اولى برسول الله حيا وميتا وقوله لا تخرجوا
سلطان محمد صلعم في العرب من داره وقعر بيته
وقوله وتدفعوا اهله عن مقامه في الناس وحقه
فوالله يا معشر المهاجرين لنحن اهل البيت احق بهذا
الامر منكم ونحن معاشر الامامية نقول صدقه
في جميع ذالك والنواصب يلزمهم ان يقولوا كذب

ولیت شعری انهم مع دعوی محبتهم لاهل
البیت کیف یجعلونه کاذبا فی جمیع ذالك وهو
ع عندهم امام وکیف یجعلونه صادقا فیلزم تکذیب
امامهم الاول وکیف یجمع ابن قتیبة بین هذا
الحدیث وبین قوله بایهم اقتدیتم اهتدیتم
یهدی الله لنوره من یشاء والله متم نوره ولو
کره الکافرون **وقال ایضا فی موضع آخر منه**
ونعم ما قیل بالفارسیة صحابه کرچه جمله کالنجوم‌اند
ولی بعض کواکب نحس وشوم‌اند فلینظر هذا الناصب
الضال ان المتصف بهدایة الامة هو من یطالع
اللوح المحفوظ بشهادة ابن حجر العسقلانی فی شرح
صحیح البخاری کما مر ویقول سلونی عما دون العرش
ونحو ذالك مما یدل علی غزارة علمه او من لا یعرف
معنی الکلالة والاب من القرآن او من یعترف بافقهیة
مخدرات النساء عنه ویقول سبعین مرة لولا علی
لهلك عمر وهذه معضلة ولا ابا حسن فیها

افمن



افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی
الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون
**قال ابن بابویه فی کتاب الاعتقادات رحمه الله**
واعتقادنا فیمن قاتل علیا ع قال النبی ص من قاتل
علیا فقد قاتلنی ومن حارب علیا فقد حاربنی
ومن حاربنی فقد حارب الله وقوله صلعم
لعلی ع وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام
انا حرب لمن حاربکم وسلم لمن سالمکم ه
واما فاطمة صلوات الله علیها واعتقادنا فیها
انها سیدة نساء العالمین من الاولین والاخرین
وان الله یغضب لغضبها ویرضی لرضاها وانها
خرجت من الدنیا ساخطة علی ظالمیها وغاصبیها
ومانعی ارثها قال النبی صلعم ان فاطمة بضعة
منی من آذاها فقد آذانی ومن غاظها فقد غاظنی
ومن سرها فقد سرنی وقال صلعم فاطمة بضعة
منی وهی روحی التی بین جنبی یسوءنی ما ساءها

اعتقاد ابن بابویه علیه الرحمه
وقال الصادق ع ... اعدائنا والظالمین ... لنا فهو کافر

ويسرني ما يسرها واعتقادنا في البرائة انها واجبة
من الاوثان الاربعة والانداد الاربع ومن
جميع اشياعهم واتباعهم وانهم شر خلق
الله وان لا يتم الاقرار بالله ورسوله والائمة
عليهم السلام واعتقادنا في قتلة الانبياء
وقتلة الائمة عليهم السلام انهم كفار مشركون
مخلدون في اسفل درك من النار ومن اعتقد
فيهم غير ما ذكرناه فليس عندنا من دين الله في شيء والله اعلم

وفيما قال المحقق الطوسي رحمة الله عليه في التجريد ومحاربو علي كفرة ومخالفوه فسقة

**وقال القاضي نور الله رحمة الله عليه في احقاق الحق**

وقد اشار اليه الشيخ عز الدين عبد السلام المقدسي
الشافعي في فصل من بعض رسائله المعمولة في
مدح الخلفاء حيث قال فلما حملت خديجة
رضي الله عنها بفاطمة كانت فاطمة تحدثها من
بطنها وتونسها في وحدتها وكانت تكتم ذالك
عن رسول الله صلى الله عليه وآله فدخل النبي صلعم
يوما فسمع خديجة تحدث فاطمة فقال لها

يا



يا خديجة لمن تحدثين قالت احدث الجنين
الذي في بطني فانه يحدثني ويونسني قال يا خديجة
ابشري فانها انثى وانها النسلة الطاهرة الميمونة
فان الله تعالى قد جعلها من نسلي وسيجعل من
نسلها خلفاء في ارضه بعد انقضاء وحيه
فما برح ذالك النور يعلو واشعله في الافاق
تنمو حتى جاءته الملك فقال يا محمد انا الملك محمود
وان الله تعالى بعثني ان ازوج النور من النور
فقال رسول الله صلى الله عليه ممن قال علي من فاطمة
فان الله قد زوجها من فوق سبع سماواته وقد
شهد ملائكتها جبرئيل وميكائيل واسرافيل
في سبعين الفا من الكروبيين وسبعين الفا
من الملائكة الكرام الذين اذا سجد لا يرفع راسه
الى يوم القيامة اوحى الله تبارك وتعالى اليهم
ان ارفعوا رؤسكم واشهدوا املاك علي بفاطمة
فكان الخاطب جبرئيل ع والشاهدان ميكائيل واسرافيل

ثم امر الله عز وجل بحور العين ان يحضرن تحت
شجرة طوبى واوحى الى شجرة طوبى ان انثري
ما فيك فنثرت ما فيها من جوز ولوز وسكر فاللوز
من در والجوز من الياقوت والسكر من سكر الجنة
فالتقطته حور العين فهو عندهن في الاطباق
يتهادينه يقلن هذا من نثار تزويج فاطمة بعلي
فعند ذلك احضر النبي صلعم اصحابه وقال اشهدكم
اني زوجت فاطمة بعلي ع فلما التقى البحران بحر ماء
النبوة من فاطمة ع وبحر ماء الفتوة من علي
هناك مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان
برزخ التقوى لا يبغي علي على فاطمة بدعوى
ولا فاطمة على علي بشكوى يخرج منهما اللؤلؤ
والمرجان اللؤلؤ الحسن والمرجان الحسين فجاء
سبطين سيدين شهيدين حبيبين الى سيد
الكونين فهما نوحاه وريحانتاه كلما ارتاح عليهما
ارتاح اليهما يقول هذان ريحانتاي من الدنيا

وكلما



وكلما اشتاق اليهما يقول ولداي هذان سيدا
شباب اهل الجنة وابوهما خير منهما وفاطمة
بضعة مني يريبني ما رابها ويؤذيني ما
يؤذيها ويسرني ما يسرها قل لا اسئلكم
عليه اجرا الا المودة في القربى انتهى

وقال رحمة الله عليه في موضع آخر منه

واما قول الناصب وعلي لم يحارب الكفار بعد النبي
ان اراد به الكافر الاصلي فهب ان يكون كذلك
لكن لا يجديه نفعا وان اراد به الاعم من الكافر
الاصلي والمرتد فغير مسلم لان البغاة كفار مرتدون
عندنا كما مر سابقا في قوله تعالى يا ايها الذين
آمنوا من يرتد منكم عن دينه الاية وبالجملة
محاربو علي كفرة عندنا كما صرح به افضل المحققين
في التجريد بقوله ومحاربو علي كفرة ومخالفوه فسقة
والبغاة قد حاربوا عليا ع وايضا ما الوجه في تجويزهم

للحكم بارتداد من منع الزكوة عن ابي بكر لاجل
اعتقادهم عدم استحقاقه للخلافة دون تجويز الحكم
بارتداد البغاة الذين حاربوا عليا ع مع ان التجويز
لازم هيهنا بطريق الاولى كما لا يخفى وقال
المصنف قدس سره في شرحه قد اختلف قول علمائنا
في مخالفي علي ع في الامامة فمنهم من حكم بكفرهم
لانهم دفعوا ما علموا ثبوته من الدين وهو النص
الجلي الدال على امامته مع تواتره وذهب آخرون
الى انهم فسقة وهو الاقوى ثم اختلف هؤلاء
على اقوال ثلاثة احدها انهم مخلدون في النار
لعدم استحقاقهم الجنة والثاني انهم يخرجون
من النار الى الجنة الثالث ما ارتضاه ابن نوبخت
وجماعة من علمائنا انهم يخرجون من النار لعدم
الكفر الموجب للخلود ولا يدخلون الجنة لعدم الايمان
المقتضي لاستحقاق الثواب انتهى ووجه دلالة

الاية



الاية على المدعى ان من ينتقم الله به عن الكفار
ويطيب خاطر نبيه بوساطته دون ساير المهاجرين
والانصار يكون افضل اصحابه الاخيار وقال
في موضع آخر منه قال المصنف رفع الله درجته
الثالث والسبعون سلام على آل ياسين قال ابن عباس
آل محمد صلعم انتهى قال الناصب حفضه الله تعالى
اقول صح هذا وآل يسين آل محمد صلعم وعلي منهم
والسلام عليهم ولكن اين هو دليل المدعى انتهى
اقول قد خص الله تعالى في آيات متفرقة من هذه
السورة عدة من الانبياء بالسلام فقال
سلام على نوح في العالمين سلام على ابراهيم
سلام على موسى وهارون ثم قال سلام على آل
يسين ثم ختم السورة بقوله سلام على المرسلين
والحمد لله رب العالمين ومن البين ان السلام
عليهم متفردا في اثناء السلام على الانبياء والمرسلين
دلالة صريحة على كونهم في درجة الانبياء
والمرسلين ومن هو في درجتهم الا اماما معصوما لا يكون

فيكون نصًّا في الامامة ولا اقل من ان يكون
نصًّا في الافضليّة ويؤيّد ذالك ما نقله ابن حجر
المتأخر في صواعقه عن فخر الدين الرّازي من انّه قال
انّ اهل بيته صلعم يساوونه في خمسة اشياء
في السّلام قال السّلام عليك ايّها النّبيّ وقال سلامٌ
على آل يٰسين وفي الصّلوة عليه وعليهم في التّشهّد
وفي الطّهارة قال طٰه اي يا طاهر وقال ويطهّركم
تطهيرًا وفي تحريم الصّدقة وفي المحبّة قال الله
تعالى فاتّبعوني يحببكم الله وقال قل لا اسئلكم
عليه اجرًا الّا المودّة في القربى وقال ايضًا
في موضع آخر من الكتاب المذكور اقول حديث
اتّحاد النّور اظهر صحّة من النّور على شاهق الطور
لكنّ المخالفين يريدون ليطفئوا نور الله بافواههم
والله متمّ نوره ولو كره الكافرون فانا قد
اريناك مرارًا كذب هذا النّاصب الشقي وتحريفه

الكتاب



الكتاب والسّنّة وافتراءه على الكتاب ومصنّفيها الكتب م
ترويجًا لامره وخروجًا عن عهدة ما التزمه و
تورّطه فيه من ابطال ما في هذا الكتاب المستطاب
فانّ الحكم بوضع هذا الحديث او ضعفه لم يوجد في
كتب المتأخّرين من اهل السّنّة كمختصر الفيروزآبادي
والمقاصد الحسنة للسّخاوي وكتاب اللآلي للسّيوطي
وكتاب الذيل له وكتاب الوجيز له وموضوعات
الصّغاني فما نسبه الى ابن الجوزي لا يسلم منه
الّا بعد ظهور صحّة النّقل وبعد تسليم ظهوره
لا يلتفت اليه هٰهنا من وجهين احدهما انّ
الحديث ممّا اتّفق على نقله الفريقان وجرح واحد
منهما له لا يعادل روايتهما له سيّما وقد صرّح الجزري
في شرح الرّسالة المنظومة للجزري في اصول الحديث
بانّ المعتمد انّه ليس في مسند احمد بن حنبل شيء موضوع م
وهذا القدر كاف فيما نحن فيه والثاني انّ ابن الجوزي ممّن

متهم عند اصحابه بان تجاوز في حكم الوضع حد الاعتدال
فهو عند الشيعة اولى بذلك خصوصاً في مناقب علي عليه السلام
قال جلال الدين السيوطي في كتبه الثلاثة قد اكثر ابن الجوزي
في الموضوعات اخراج الضعيف بل ومن الحسن بل ومن الصحيح
كما نبه عليه الحفاظ ومنهم ابن الصلاح وقد ميزت في
وجيزه ثلثمائة حديث قال لا سبيل الى ادراجها في الموضوعات
فمنها حديث في صحيح مسلم وفي صحيح البخاري رواية
حماد بن شاكر واحاديث في بقية الصحاح والسنن
وقد نقل فيه عن احمد بن المجدل انه قال ومما لم يصب
فيه ابن الجوزي اطلاقه الوضع لكلام قائل في رواية
فلان ضعيف او ليس بقوي او لين فحكم بوضعه من
غير شاهد عقل ونقل ومخالف كتاب وسنة او
اجماع وهذا عدوان واه ومجازفة انتهى وكذا الكلام
في يحيى بن معين فانه كان اموياً ناصبياً طاعناً في كل
من استشم منه رائحة من محبة اهل البيت عليهم السلام
قال فخر الدين الرازي في رسالته المعمولة لتفضيل مذهب

الشافعي



الشافعي ان يحيى كان ينسب الشافعي الى التشيع وكان
شديد الحسد له وكان يلوم احمد بن حنبل على تعظيمه
وكان احمد يلومه على ذلك الحسد وقد طعنوا
في يحيى بكثرة طعنه في الناس فقالوا شعر
لابن معين في الرجال وقيعة سيسأل عنها والمليك شهيد
فان يك صدقاً فهي لا شك غيبة وان يك زوراً فالقصاص شديد
انتهى هذا مع ما علم من داب اهل السنة انهم اذا اظهر
علماء الشيعة عليهم حديثاً يدل على خلافة امير المؤمنين
او فضيلته او طعن احد من الصحابة الثلاثة
مروياً في كتب اسلافهم في قدح بعض رجاله او تأويله
او تخصيصه الى غير ذلك من التصرفات كما مر
وقال قدس سره ايضاً في موضع آخر من الكتاب المزبور
واما قوله فكل الناس يعلمون ان عدد الشيعة والروافض
في كل عصر من العصر الاول الى هذا العصر ما بلغ
حد الكثرة والاستفاضة الخ ففيه ان اولاً

ان ذالك الكل الذي تمسك بعلمهم المتسمين
باهل السنة الجهال الذين قالوا فيهم
فكلهم لا خير في كلهم فلعنة الله على كلهم
فلا يصير علمهم حجة على غيرهم وثانيا ان
نفيه لبلوغ الشيعة حد التواتر في عصر
من الاعصار عناد محض وكذب بحت يدل
عليه حال بلدان الشيعة كالمتأصلين من
اهل المدينة الطيبة والكوفة ونواحيها
وقم وكاشان وسبزوار وتون مما لم يوجد
فيها قط غير الشيعة فضلا عن البلاد المشتركة
ويشهد ايضا بخلافه عبارات اصحابه منها
ما ذكره الذهبي الشامي في اول كتاب ميزان
الاعتدال في احوال الرجال عند ذكر ابان بن
تغلب من انه شيعي صلب لكنه صدوق

فصدقه



فصدقه لنا وبدعته عليه وقال احمد بن حنبل و
ابن معين وابو حاتم انه ثقة وذكر ابن عدي
وقال انه كان غاليا في التشيع ثم قال ان قيل
كيف يحكم بثقة المبتدع مع ان العدالة
المنافية المبدعة ماخوذة في تعريف الثقة
قلنا الغلو في التشيع والتشيع بلا غلو كان كثيرا
في التابعين وتبع التابعين مع انهم كلهم
كانوا من اهل الدين والصدق والورع فلو رد
حديث هؤلاء مع كثرتهم لضاع كثير من
الآثار النبوية وهذه مفسدة ظاهرة انتهى
كلامه ووجه شهادته على ما ذكرناه ظاهر
ومنها ما ذكره ابن اثير الجزري في شرح كتاب
النبوة من جامع الاصول ان المذاهب المشهورة
في الاسلام الذي عليها مدار المسلمين

في اقطار الارض مذهب الشافعي وابي حنيفة
ومالك واحمد ومذهب الامامية وقال ان
مجدد مذهب الامامية على راس المائة الثانية
هو الامام علي بن موسى الرضا وعلى راس
المائة الثالثة محمد بن يعقوب الرازي وعلى راس
المائة الرابعة المرتضى الموسوي ومنها ما قال
الشيخ عماد الدين بن كثير الشامي الشافعي في
احوال سنة ثلثة عشر واربعمائة من تاريخه
توفي فيها ابن العلم شيخ الروافض والمصنف
لهم والحامي عن حوزتهم وكان مجلسه يحضره
خلق من العلماء من ساير الطوائف وكان
من جملة تلاميذه الشريف المرتضى الخ و
قال اليافعي في تاريخه توفي فيها عالم الشيعة

و



امام الرافضة صاحب التصانيف الكثيرة المعروف
بالمفيد وابن العلم البارع في الكلام والجدل
والفقه وكان يناظر كل عقيدة بالجلالة
والعظمة في الدولة البويهية وكان كثير
الصدقات عظيم الخشوع كثير الصلوة والصوم
خشن اللباس وكان عضد الدولة ربما زار
الشيخ المفيد عاش ستا وسبعين وله اكثر
من مائتي تصنيف وكانت يوم وفاته
مشهورة وشيعه ثمانون الفا من الرافضة
والشيعة واراح الله منه انتهى وقال القاضي
روح الله روحه العزيز في موضع آخر منه قال المصنف
رفع الله درجته الثاني والثمانون في مسند احمد بن حنبل
قال ابن عباس ما في القران يا ايها الذين امنوا الا
وعلي راسها وقائدها وشريفها واميرها ولقد

تعالى عاتب الله اصحاب محمد في القران وما ذكر عليا
الا بخير وعنه ما نزل في احد من كتاب الله ما
نزل في علي عن مجاهد نزل في علي سبعون آية
وعن ابن عباس ما انزل الله آية وفيها يا ايها
الذين امنوا الا وعلي راسها واميرها انتهى قول
الناصب خفضه الله اقول هذه اخبار لو صحت
دلت على فضائل علي وكل ما ينقله من مسند احمد بن
حنبل فهو يدل على ان اهل السنة لا يالون
جهدا في ذكر فضائل امير المؤمنين ولو كان
النص موجودا في امامته لكانوا يروونه وينقلونه
ولا يكتمونه فعلم ان لا نص هناك انتهى قوله

من كتاب گوهر مراد
ثعلبي در تفسير آيه انما وليكم الله از احمد بن حنبل كه يكي از ائمه اربعة اهل سنت است روايت كرده كه او ميگفته ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله من الفضائل ما جاء لعلي

اقول انما ذكر احمد بن حنبل واضرابه من اهل السنة
تلك الفضائل باجراء الله تعالى ذالك على لسانهم
ولسان اقلامهم من غير ان يعرفوا ان الشيعة
يتطرق بذالك الى توهين امر خلفاء الثلاثة





وكان المقصود الاصلي لهم من تلك النقول امران
دفع تهمة النصب الذي كانوا يخافون منها على اوائل
خلفاء بني العباس حيث كانوا شيعة في الاعتقاد
واظهار خلوص ما ذهبوا اليه من تصحيح خلافة
الثلاثة عن لوث العصبية وشوب الاغراض و
الكدورات البشرية ولهذا تراهم لما ضاق عليهم
الخناق بذالك واستدل الشيعة بذالك على افضلية
علي ع اضطروا الى انكار المعقول فجوزوا تفضيل المفضول

منقول من الكتاب المستطاب المسمى بگوهر مراد

وبالجمله احاديث وروايات در طريق اهل سنت بسيار است همه
صريح در خلافت وامامت ووصيت علي عليه السلام كه اين كتاب
تاب نقل بنذي ازان ندارد وصاحب كتاب طرايف گفته كه من ديده ام
كتابي بزرگ از تصانيف احمد حنبل در مناقب اهل البيت عليهم السلام
فيه احاديث جليلة قد صرح فيها بالنص على علي
بن ابي طالب ع بالخلافة على الناس ليس فيها شبهة
عند ذوي الانصاف وهي حجة عليهم وگفته كه در خزانه

مشهد امیر المؤمنین عم این کتاب موجود است من اراد الوقوف
علیها فلیطلبها من خزانته و نیز گفته که در کتاب استیعاب
ابو عمر الغمری نصوص صریحه در خلافت علی عم ایراد شده و کذا
فی کتاب مناقب ابن مردویه اخبار کثیره شاهده تو تراً و تصریحاً
بفضایل علی بن ابیطالب عم و تحقیق النص علیه و گفته که
کتاب مناقب مذکور در سه مجلد نزد من موجود است
و تتضمن نصوصاً صریحةً علی علی بن ابیطالب عم
و همچنین در کتاب ابن مؤمن الشیرازی که از تفاسیر اثنی عشر استخراج کرده
که در میان اهل سنت معتبر است و همچنین کتاب فائق ابن اسعد
عبد القاهر الاصفهانی فانه یتضمن نصوصاً صریحةً علی
علی علیه السلام بالخلافة الی غیر ذالک من الکتب
و نیز منصوص بودن علی علیه السلام بامامت و خلافت و مظلومیت
آن حضرت ۰ از مرتبه و منزلت مستحقه خود در شهرت و شیوع
بمرتبه بود که علی رؤس الاشهاد در صدر سالف و سایر ازمنه
سالف مجاهرة و معالنه بان میکرده اند و محادثه و مفاسده می نموده اند
و در شهرت بمرتبه بوده که نسوان و دوستان نزد دشمنان

محاجه



محاجه بان میکرده اند در کتاب ابوبکر بن مردویه مروی شده باسناده
الی داود بن ابی عوف که گفت بمن معاویة بن ابی ثعلبه گفت میخواهی
که حدیث کنم برای تو حدیثی که کذب و تخلیط در آن نباشد قلت بلی
گفت بیمار شد ابوذر غفاری رضی الله تعالی عنه و وصیت کرد
بسوی علی عم یکی باو گفت که اگر وصیت بسوی عمر میکردی برای
تو بهتر بود ابوذر گفت والله حقاً انه الربع الذی لا یسکن
الا الیه ولو قد فارقکم لقد انکرتم الناس و انکرتم
الارض یعنی بحق خدا که آنحضرت را منزلتی هست که سکون و قرار
نتوان یافت مگر در او و اگر او از میان شما برود بتحقیق که شما
منکر خواهید شد و دشمن خواهید داشت مردم را و روی زمین را
راوی گوید پس گفتیم یا اباذر ما میدانیم که هر که از صحابه محبوب تر
بود نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم محبوب تر خواهد بود نزد تو
گفت بلی گفتیم فایهم احب الیک کدام از صحابه محبوب تر اند
نزد تو گفت هذا الشیخ المظلوم المضطهد حقه
گفت یعنی علی بن ابیطالب عم یعنی محبوب ترین اصحاب نزد
رسول الله صلعم این شیخ ستم رسیده بقهر و غلبه حق از دست
او گرفته و مرادش علی بن ابیطالب بود علیه السلام و از انجمله ابن عبد ربه

از علمای اهل سنت در کتاب عقد از اخبار وافدات علی معاویه
یعنی زمانی که اکابر قبایل عرب که وقت حکومت معاویه نزول
میکردند و بدیدن او می آمدند نقل کرده حدیث دارمیه را که معاویه
گفت باو میدانی که چرا بطلب تو فرستادم و ترا به نزد خود
آوردم دارمیه گفت لا یعلم الغیب الا الله معاویه گفت ترا
طلبیدم که از تو سؤال کنم که سبب چیست که تو علی را دوست میداری و مرا
دشمن میداری دارمیه گفت مرا معاف دار از این سؤال معاویه
گفت معاف ندارم و البته می باید گفت پس دارمیه شروع کرد در
ذکر فضایل علی علیه السلام و عد فضایل بسیار نمود و از جمله آنها
آنکه گفت من علی را بنا بر این دوست میدارم که رسول الله صلعم
عقد ولایت او کرد و واجب گردانید محبت و طاعت او را
و دشمن میدارم ترا علی سفك الدماء وجورك في القضاء
وحكمك بالهوى و از اینجمله در حدیث وفادهٔ ام سنان
در کتاب مذکور ابیاتی که بآن تمدح کرده علی بن ابیطالب را نزد
معاویه ایراد نموده و از جملهٔ ابیات این دو بیت است شعر
قد كنت بعد محمد خلفاً لنا ۝ اوصى اليك بنا وكنت وفيّا
واليوم لا خلف نؤمل بعده ۝ هيهات نامل بعده انسيّا

یعنی



یعنی بودی تو خلفی از محمد صلی الله علیه و آله برای ما که وصیت کرده
بود ما را بتو و تو وفا کننده بودی بآن و امروز بعد از او هیچ خلفی
نیست که امید وار باو باشیم و هیهات که بعد از او بر هیچ آدمی
امید داشته باشیم و غیر از این نیز حکایات و افادات نقل کرده
و ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی ایراد کرده که مهدی خلیفهٔ عباسی
روزی نشسته بود و عطاها و صلات بقریش میداد سید
حمیری که یکی از بلغاء شعراء عرب است رقعهٔ مختومی بدست ربیع
حاجب داد که بمهدی رساند و در آن رقعه نصیحت کرده بود مهدی را
بابیاتی که مضمونش اینست که عطا مکن و صله مده بنی تیم و بنی
عدی را یعنی قبیلهٔ ابوبکر و عمر را که ایشان شکر نعمت تو نخواهند
کرد چه ایشان شکر نعمت پیغمبر صلی الله علیه و آله نکردند و منع
میراث وی از دختر و پسر عم وی نمودند و مخالفت وصیت کرده
تقدم بر وصی و خلیفهٔ وی جستند و بجای وی بظلم و ستم
نشستند چون مهدی رقعه را خواند بوزیر خود داد و فرمود که
دیگر بایشان عطا ندهند و نیز جماعتی از علماء و اصحاب تواریخ
نقل کرده اند که مامون خلیفهٔ عباسی علماء زمان خود از اهل سنت
و جماعت را جمع نمود بایشان منبسط شد و وثوق داد و انصاف

درمیان نهاد و با ایشان مناظره نمود در باب نص علی بن
ابیطالب علیه السلام بامامت و خلافت و ذکر کرد و ایراد نمود
نصوص کثیره که منقول شده بود بوی و اعتراف نمودند و انصاف
دادند چهل نفر از علماء بصحت نصوص منقوله و باینکه علی
بن ابیطالب علیه السلام بامامت و خلافت احق است
و این قلیلی بود از حکایات پیکانکان و اما مناظرات
آل ابیطالب و علماء شیعتهم فی مجالس الملوک والوزراء
ومقالاتهم فی النص من النبی علی علی بن ابیطالب ع بالخلافة
فهو امر لایقدر الانسان بحصر تفصیله و بالجمله غرض از نقل این
حکایات و سایر امور مذکوره در این فصل آنست که
اگر کسی بمجرد منقولات در کتب مخالفین و صحاح اخبار
واحادیث ایشان نظر کند و نیک ملاحظه نماید کافیست
در ثبوت حجت و وضوح برهان با قطع نظر از نقل متواتر
که ثابت است میان فرقه محقه و نیز ظاهر شود که علماء مخالفین
اگر انکار تواتر نصوص مذکوره نمایند انکار اخبار آحاد که در
احادیث صحاح ایشان موجودست نمی توانند نمود و آن
اخبار اگرچه هر یک منقول بطریق احاد باشد لیکن مجموع

لامحالة



لامحالة متواترست بالمعنی و مضمون جمله که منصوصیت علی
بن ابیطالب است علیه السلام بطریق قطع سیما باضمم سایر
قراین و امور و حکایات منقوله بطریق ایشان پس انکار ایشان
نصوص مذکوره را نتواند بود مگر از روی عناد و عصبیت
اعاذنا الله وجمیع خلص عباده من اللجاج
والعناد بفضله وکرمه منقول من کتاب صراط المستقیم
ومنهم الشیخ ابوجعفر محمد بن جریر الطبری فقد اورده
من نیف وسبعین طریقا وافرد له کتابا سماه
کتاب الولایة منها باسناده الی زید بن ارقم لما
نزل النبی بغدیر خم فی حر شدید امر بالدوحات
فقمت ونادی الصلوة جامعة فاجتمعنا فخطب
خطبة بالغة ثم قال ان الله انزل الی بلغ ما انزل
الیک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمک من الناس وقد امرنی جبرئیل عن ربی ان
اقوم فی هذا المشهد واعلم کل ابیض واسود

حدیث یوم الغدیر

وقال ایضا فی مقام آخر
ولامرولمن مثلته الدنیا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ان علي بن ابي طالب اخي ووصيي وخليفتي والامام
بعدي فسألت ربي ان يستعفيني لي ربي لعلمي
بقلة المتقين وكثرة المؤذين لي واللائمين لكثرة ملازمتي
لعلي وشدة اقبالي حتى سموني اذنا فقال تعالى
فمنهم الذين يؤذون النبي ويقولون هو اذن
قل اذن خير لكم ولو شئت ان اسميهم وادل
عليهم لفعلت ولكني بسترهم قد تكرمت فلم
يرض الله الا بتبليغي فيه فاعلموا معاشر الناس
ذالك فان الله قد نصبه لكم اماما وفرض
طاعته على كل احد ماض حكمه جائز قوله
ملعون من خالفه مرحوم من صدقه اسمعوا
واطيعوا فان الله مولاكم وعلي امامكم
ثم الامامة في ولدي من صلبه الى يوم
القيامة لا حلال الا ما احله الله ولا حرام
الا ما حرمه الله وهم فضلوه فما من علم

الا

[هامش:] جر سمعت الجوزي يقول شاهدت مجلدا ببغداد في دوات [illegible] الجزء مكتوب عليه المجلدة الثامنة والعشرون ويتلوها التاسعة والعشرون وغير ذلك من الطرق الموضوعة والكتب المبنية عليه فلما لم يمكنهم الطعن في متنه مالوا الى جرح [illegible] الى تاويله وارضوا ملوك الظلم عن تحصيله فلذلك اسقط الله شأنهم وسقط عليهم ما شانهم

لولا التنافس في الدنيا لما قرئت كتب الخلاف ولا المعتز ولا العمد
يموتون الخواطر يفنون الدجى سهرا يمارسون قياسا ليس يطرد
يحللون بزعم منهم عقدا وبالذي حللوه زادت العقد
نعوذ بالله من قوم اذا غضبوا فاه الضلال وان حاقتهم حقدوا
انتهى



الا وقد احصاه الله في ونقلته اليه لا تضلوا
عنه ولا تستنكفوا منه فهو الذي يهدي الى
الحق ويعمل به لن يتوب الله على احد انكره
ولن يغفر له حتما على الله ان يفعل ذالك وان
يعذبه عذابا نكرا ابد الابدين فهو افضل
الناس بعدي ما نزل الرزق وبقي الخلق ملعون
من خالفه قولي عن جبرئيل عن الله فلتنظر نفس
ما قدمت لغد افهموا محكم القران ولا تتبعوا
متشابهه ولن يفسر لكم ذالك الا من انا آخذ
بيده شائل بعضده الا وقد اديت الا وقد بلغت
الا وقد اسمعت الا وقد اوضحت ان الله قال
وانا قلت عنه لا تحل امرة المؤمنين بعدي لاحد
غيره ثم رفعه الى السماء حتى صارت رجله مع
ركبة النبي صلى الله عليه وآله وقال معاشر الناس
هذا اخي ووصيي وواعي علمي وخليفتي على من

امن بي وعلى تفسير كتاب ربي اللهم انك انزلت
عند تبيين ذلك في علي اليوم اكملت لكم دينكم
بامامته فمن لم يأتم به وبمن كان من ولدي
من صلبه الى القيمة فاولئك حبطت اعمالهم و
في النار هم خالدون ان ابليس اخرج آدم ع
مع كونه صفوة الله من الجنة بالحسد فلا تحسدوا
فتحبط اعمالكم فتزل اقدامكم في علي نزلت سورة ع
العصر ان الانسان لفي خسر الا على الذين امنوا
ووصى بالحق والصبر معاشر الناس امنوا بالله
ورسوله والنور الذي انزل معه من قبل ان نطمس
وجوها فنردها على ادبارها او نلعنهم كما
لعنا اصحاب السبت النور من الله في ثم في
علي ثم في النسل منه الى القائم المهدي معاشر
الناس سيكون من بعدي ائمة يدعون الى النار





ويوم القيمة لا ينصرون ان الله وانا بريئان
منهم انهم وانصارهم واتباعهم في الدرك
الاسفل من النار وسيجعلونها ملكا و
اغتصابا فعندها يفرغ لكم ايها الثقلان
ويرسل عليكما شواظ من نار ونحاس فلا
تنتصران معاشر الناس عدونا كل من
ذمه الله ولعنه وولينا كل من احبه الله
ومدحه ثم ذكر عليه السلام الائمة
من ولده وذكر قائمهم وبسط يده واوصاهم
بشعائر الاسلام ودعاهم الى مصافقة
البيعة للامام وقال انه بامر الملك العلام
معاشر الناس قولوا اعطيناك على ذلك
عهدا من انفسنا وميثاقا بالسنتنا وصفقة بايدينا
نؤديه الى من راينا وولدنا لا نبتغي بذلك

بدلاً وانت شهيد علينا وكفى بالله شهيداً
قولوا ما قلت لكم وسلّموا على عليّ بإمرة المؤمنين
وقولوا الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنّا
لنهتدي لولا ان هدينا الله فانّ الله يعلم
كلّ صوت خائنة كلّ نفس فمن نكث فانّما
ينكث على نفسه ومن اوفى بما عاهد عليه
الله فسيؤتيه اجراً عظيماً قولوا ما يرضى
الله عنكم وان تكفروا فانّ الله غنيّ عنكم فعند
ذلك بادر الناس بقولهم نعم سمعنا واطعنا
على ما امر الله ورسوله بقلوبنا وكان اوّل
من صافق النبيّ وعليّاً ابوبكر وعمر وعثمان
وطلحة والزبير وباقي المهاجرين وباقي الناس
الى ان صلّى الظهرين في وقت واحد وامتدّ

ذلك



ذلك الى ان صلّى العشائين في وقت واحد
واتصل ذلك ثلاثاً وبالجملة هذا امر لشهرته
لا يحتاج الولي الى اثباته لمن جحد ولا
يستطيع المولى نفيه وان جهد وقد
فهم كلّ من حضر ذلك المشهد السّني
ما اراده النبيّ لعليّ فلا يخرجه الى التأويل
سوى الغبيّ الغويّ وفي رواية ابن مردويه
وهو من اعيانهم انّهما لم يفترقا حتّى نزلت
اليوم اكملت لكم دينكم الآية فقال النبيّ
الله اكبر على تمام الدين وتمام النعمة و
رضى الربّ برسالتي والولاية لعليّ بن
ابيطالب ع وروى نزولها فيه ابونعيم ايضاً

وقال في موضع آخر منه وبالجملة فاللفظة لا تحتمل
غير ما فهم عنها الحاضرون ولو تركت هذه الاعتراضات
وخلى العاقل عن النظر فيها لم يفهم سوى ما ذكرناه
والماء الصافي اذا خضخض في منبعه تكدر واذا
ترك صفا فكذا في هذه ونحوها وبالله العصمة
وهذه الوجوه وان تكرر لفظها فانما هو للاستيناس
بها اذ شعرت بهذا الباب فلنورد منه
شيئا مما شعرت اولو الالباب فقال علي عليه السلام
انا البطل الذي لن تنكروه ليوم كريهة وليوم سلم
واوجب لي ولايته عليكم رسول الله يوم غدير خم

وقال الكميت

ويوم الدوح دوح غدير خم ٥ ابان له
الولاية لو اطيعا ٥ ولكن الرجال تبايعوها
فكم لك مثلها خطبا منيعا ٥ ولم ار

مثل



مثل ذاك اليوم يوما ٥ ولم ار مثله حقا اضيعا
وروي ان ابن الكميت رأى النبي في النوم فقال
انشدني قصيدة ابيك فلما وصل الى هذا
بكى شديدا وقال صدق ابوك رحمه الله
اي والله لم ار مثله حقا اضيعا وقال عمرو بن العاص
وضربته كبيعته بخم ٥ معاقدها من الناس الرقاب
هو النبأ العظيم وفلك نوح ٥ وباب الله وانقطع الخطاب

وقال الزاهي

من قال احمد في يوم الغدير له ٥ بالنقل عن خبر في الصدق مأثور
قم يا علي فكن بعدي لهم علما ٥ واسعد بمنقلب في البعث محبور
مولاهم انت والموفي بامرهم ٥ نصا بوحي على الافهام مسطور
وذاك ان اله الحق قال له ٥ بلغ وكن عند امري خير مأمور
فان عصيت ولم تفعل فانك ما ٥ بلغت امري ولم تصدع بتذكير

وقال الصاحب

وقالوا عليًّا علا قلت لا ۝ فإن العلا بعلي علا

وما قلت فيه بقول الغلاة ۝ وما كنت احسبه مرسلا

ولكن اقول بقول النبي ۝ وقد جمع الخلق كل الملا

الا ان من كنت مولا له ۝ يوالي عليًّا والا فلا

وقال ابو الفرج

تجلى الهدى يوم الغدير عن الشبه ۝ وبرز ابريز البيان عن الشبه

واكمل رب العرش للناس دينهم ۝ كما نزل القران فيه فاعربه

وقام رسول الله في الجمع جاذبا ۝ بضبع علي ذي التعالي عن الشبه

وقال الا من كنت مولى لنفسه ۝ فهذا له مولى فيا لك منقبه

وقال الملك الصالح

ويوم خم وقد قال النبي له ۝ بين الحضور وشالت عضده يده

من كنت مولى له هذا يكون له ۝ اتاني به المر يؤكده

مولى

من كان يخذله فالله يخذله ۝ او كان يعضده فالله يعضده

وقال



وقال الجوهري

اما اخذت عليكم اذ نزلت بكم ۝ غدير خم عقودا بعد ايمان

وقد جذبت بضبعي خير من وطئ ۝ البطحاء من مضر العليا وعدنان

وقلت والله يأبى ان اقصروا ۝ عن الرسالة من شرح وتبيان

هذا علي مولى لمن بعثت له ۝ مولى وطابق سري فيه اعلاني

هذا ابن عمي ووالي منبري واخي ۝ ووارثي دون اصحابي واخواني

محل هذا اذا قايست من بدني ۝ محل هارون من موسى بن عمران

وقال السيد الحميري

وقال في الناس النبي الذي ۝ كان بما قيل له يصدع

فقام مأمورا وفي كفه ۝ كف علي لهم تلمع

رافعها للناس اكرم بها ۝ كفا وبالكف التي ترفع

من كنت مولاه فهذا له ۝ مولى فلم يرضوا ولم يقنعوا

وذكر ذالك في شعره احد وعشرين موضعا من شعره

ومنها

قد قام يوم الدوح خير الورى ۝ بوجهه للناس مستقبل

من كنت مولاه فهذا له ۝ مولى فلم يرضوا ولم يقبلوا

لكن تواصوا بعلي الهدى ۝ ان لن يوالوه ولن يخذلوا

وقال العوني

حتى لقد قال ابن خطاب له ۝ لما تنوص من هناك وقاما

اصبحت مولائي ومولى كل من ۝ صلى لرب العالمين وصاما

وقال ابو تمام

ويوم الغدير استوضح الحق اهله ۝ بفيحاء ما فيها حجاب ولا ستر

اقام رسول الله يدعوهم بها ۝ ليقربهم عرف وينآهم نكر

يمد بضبعيه ويعلم انه ۝ ولي ومولاكم فهل لكم خبر

وقال ابو فراس

قام النبي بها يوم الغدير لهم ۝ والله يشهد والاملاك والامم

حتى

حتى اذا اصبحت في غير صاحبها ۝ باتت تنازعها الذؤبان والرخم

وصيرت بينهم شورى كانهم ۝ لا يعلمون ولاة الامر ايهم

تالله ما جهل الاقوام موضعها ۝ لكنهم ستروا وجه الذي علموا

وقال الحسن بن داود

افما نظرت الى كلام محمد ۝ يوم الغدير وقد اقيم المحمل

من كنت مولاه فهذا حيدر ۝ مولاه لا يرتاب فيه محصل

نص النبي عليه نصا ظاهرا ۝ بخلافة غراء لا تتأول

وسماه مولى باقرار من ۝ لو اتبع الحق لم يجحده

فملتم بها حسد الفضل عنه ۝ ومن يك مولى الورى يحسد

فهذه نبذة من اقوال العلماء والشعراء و كل خبير نحرير يغني عن تطويل و تحرير نور كذلك على مرور الازمان في علي لا يمكن جحده العدو الغوي و يؤكد ايمان الولي الوفي وبالجملة لو امكن انكار هذا الحديث لم يعلم صحة الحديث وقد روى

ان يوم الغدير شهد لعلي فيه ستون الفا
وقيل ستة وثلاثون الفا من امصار وقبايل
متفرقات واذا بلغ الخبر دون هذا انتظم في
سلك المتواترات فالمزايات فيه ممن طبع
على فؤاده جزاء لانحرافه عن الحق وعناده
وقد ذكر الرازي والقزويني والنيسابوري والطبرسي
والطوسي وابونعيم انه لما شاع ذالك في البلاد
اتى الحارث الى النبي صلى الله عليه وآله وقال هذا
شيء منك ام من الله فقال والله انه من امر الله
فولى يريد راحلته وقال اللهم ان كان ما
يقوله محمد حقا فامطر علينا حجارة من السماء
او ائتنا بعذاب اليم فرماه الله بحجر على هامته
فخرج من دبره فقتله فانزل الله سأل سائل بعذاب
واقع للكافرين ليس له دافع

وقال



وقال في موضع آخر منه فلينظر العاقل الى الامر السماوي
والسر الالهي كيف عزل ابابكر بالجحفة جهرا ونصب
عليا بعده اميرا فلما عاد النبي الى ذالك الموضع
في حجة الوداع نص على علي كما شاع ذالك في الخلايق
وذاع ليتنبه اللطيف الخبير بالعزل والتامير على ان
من لم يصلح ارساله الى بلد لا يصلح ان يحكم
على كل احد وقد جرى في الامثال ان العزل طلاق
الرجال وقد ذكر في كتاب الفاضح ان جماعة قالوا
له انت المعزول المنسوخ من الله ورسوله عن امانة
واحدة وعن راية خيبر وعن جيش العاديات
وعن سكنى المسجد وعن الصلوة فكيف في الامور
العامات وليس للامة تولية من عزله الله
في السماء ورسوله في الارض ادرجنا الله
والمؤمنين في زمرة العاقلين واخرجنا واياهم

من حيرة الغافلين وقال رحمة الله عليه في موضع
آخر منه تنبيه خاف موسى ع بقتل نفس واحد من
القبط كما حكاه القرآن عنه ولم يخف علي ع من
اهل الموسم مع تلهفهم على قتله لقتله اقاربهم
واعزائهم وهذا فضل علي على موسى ع فكيف على من
ليس له بلاء حسن في الاسلام وهذا النداء من
علي اخيرا اقتفاء لنداء ابراهيم ع بالحج اولا كان
في العزل من الله والتأمير التنبيه على منازل الرجال
وفي النداء ممن هو كنفس العاقد لتساوي الاحوال
اذ لو لم يبعث بالامر غير علي ع اولا ثم يعزله
لم يجزم الناس بانه ليس في الجماعة من يصلح له
وقال في موضع آخر منه قلنا في كتبكم عموم علم
علي ع فروى العاقولي في شرح المصابيح عن ابن

مسعود



مسعود كنا نتحدث ان اقضى اهل المدينة علي
وفيه عن ابن المسيب ما كان احد يقول سلوني غير
علي ع وفي الوسيلة عن ابن عباس قال النبي صلعم
علي اقضى امتي بكتاب الله ورواه الخوارزمي بقرائته
واسنده الى الخدري واسند نحوه عن سلمان الفارسي
وقال قدس سره في موضع آخر منه قالوا اجتمعت
الامة على تقديم المشايخ فلزم كونهم اعلم قلنا
نمنع الاجماع اولا بما في قول الزهري وشارح
الطوالع وصاحب الصحايف وغيرهم ان خيار
الصحابة كان مع علي ع في التخلف عن البيعة
ولو سلم عدم تخلفهم جدلا لم يلزم حصول
الاجماع لقول الرازي في معالمه لا يكون الاجماع
الا بكل الامة قال فالمعتمد لتمسك بقوله تعا

منهم طلحة [illegible]
وزبير وغيرهم واتى علي عند
دعوتهم [illegible] من البيعة لهم
الامتناع ع من البيعة شعر
احلب حلبا لك شطره
اشدد له اليوم يرده
عليك غدا

وكونوا مع الصادقين وليس المراد الصادق في بعض
الامور والا لكان امرا بموافقة الخصمين لان كلا
منهما صادق في بعض فالمراد الصادق في الكل فهو
اما بعض الامة ولا شك انا لا نعرفه فيكون
كلها وهو المطلوب ولو سلم اجماع الكل لكن قد
نقل الرازي عن النظام عدم حجية الاجماع ساكتا
عليه ولو سلم الاجماع وحجيته لم يلزم كونهم
اعلم وانتم تجوزون المفضول وتواتر في كتبكم كونه
عليه السلام اعلم ففي صحيح مسلم في تفسير
غافر عن ابن عباس كان علي يعرف به الفتن
وروي عنه انه قال اسئلوني قبل ان تفقدوني
عن كتاب الله ما من اية الا وانا اعلم حيث
نزلت وما من فئة الا وقد علمت كيسها ومن
يقتل فيها والعلم بما يكون لا يكون الا لرسول



لقوله تعالى فلا يظهر على غيبه احدا الا من
ارتضى من رسول والرسول يطلع الامام ليستدل
به على استحقاقه لذلك المقام وفي مناقب ابن المغازلي
قال عهد الله الي عهدا في علي انه غاية الهدى وامام
اوليائي ونور من اطاعني وهو الكلمة التي الزمتها
المتقين من احبه احبني ومن اطاعه اطاعني
وقال رحمه الله تعالى في موضع آخر منه
ومنها ما اورده الحاكم ابو القاسم الحسكاني
الاعور في كتاب شواهد التنزيل وقد اجمع المسلمون
عليه في رواية ابن عباس لما نزل قوله تعالى
يا ايها الذين امنوا اتقوا فتنة لا تصيبن الذين
ظلموا منكم خاصة قال النبي صلى الله عليه وآله
من ظلم عليا مقعدي هذا من بعدي فكانما
جحد نبوتي ونبوة الانبياء من قبلي واسنده

ابن السراج في كتابه الى ابن مسعود الى النبي صلى الله
عليه وآله حتى قيل له فكيف وليت الظالمين وسمعت
من رسول الله صلى الله عليه وآله فقال جلبت عقوبة
عملي لاني لم استاذن امامي كما استاذنه جندب
وعمار وسلمان وانا استغفر الله واتوب اليه
ولو لم يكن لنا في تعيين علي ع للخلافة ونفي غيره
كافة سوى هذا الحديث لكفى وشفى فانه الكحلة
الواحدة التي تزيل العمى وتقنع الغذا والشربة
الرايقة التي تذهب الظماء وتنقع الصدا ولها
بحمد الله نظاير من الآيات المحكمات والروايات
المشهورات ما في بعضه كفاية لمن طلب الحق با
الدلالات وجانب تقليد الاباء والامهات
وقد روى ابن المغازلي الشافعي في كتاب المناقب عن
ابي ذر قول النبي صلى الله عليه وآله من ناصب عليا

الخلافة



الخلافة بعدي فهو كافر ومن شك فيه فهو
كافر وقد شهد النبي لابي ذر بالصدق فلو لا تواتر
الوصية لعلي ع لم يستحقوا الكفر بقول النبي صلى
الله عليه وآله ولفظة بعدي تقتضي عموم خلافته
فكل من نازعه في امره عليه السلام حكم النبي
صلى الله عليه السلام وآله وسلم بكفره وهذا
يغني عن تدقيق الانظار وتحقيق الافكار فلله
الحمد على دفع الحجاب واصابة الصواب وقد انجز
مؤلف كتاب فقال في هذا الباب قد اورد الحاكم في كتابه
شواهد التنزيل في اصحابه قول النبي تفهموا ايا امتي
اياكم ان تجحدوا نبوتي بظلمكم بعدي عليا مقعدي
فمن اتاه فهو طاغ معتدي وقد روى لنا على الشافعي
قول النبي الابطحي النافعي يا من نصبت لعلي بعدي

خلا فتى فقد اتى بجحدي    وان من يشك في توزيري

قد كتب الكفر على ضميره    فهذه شهادة الخصوم

توضح ما قد جاء في الظلوم    وقال رحمه الله في موضع آخر منه

تذنيب اشتملت الائمة المذكورون على الاعلام الخلقية
وبلغوا فيها غاية لم تكن لاحد من البرية في زهد وعلم و
رافة وحلم وتواضع وحكم ووفاء ونجدة وصدق و
كرم وصمت ونطق ومنشاء وعفو وحسن سيرة
لم يكن فيها فظ ولا غليظ ولا فحاش ولا مهذار
ولا صخاب ولا كذاب ولم يوجد احد منهم فارغا بل في
عبادة واجتهاد وهداية وسداد ومعونة ارملة
واصلاح ذات بين وخصف نعل مسكين بجهدهم
المنافق والحاسد وبنى عليهم المارق والجاحد فقد [illegible]
على الفضائل وتغربلوا من ادنى الرذائل وليس لله
بمستنكر ان يجمع العالم في واحد ولما من الله

تعالى



على بهداتهم حسن مني ان اتمثل بقول بعضهم في ولاتهم

يلومني في هوا ابناء فاطمة    قوم وما عذلوا في الله اذ عذلوا

والليث قوما عبيد الارض ان ركبوا    وتطمئن وتهدي اذ هم نزلوا

ان يغضبوا صفحوا او يوهبوا سمحوا    او يوزنوا رجحوا او يحكموا عدلوا

يوفون ان نذروا يعفون ان قدروا    وان يقولوا مقالا يرتضى فعلوا

ان خفت في هذه الدنيا بحبهم    فما على غد خوف ولا وجل

وامتثل بقول دعبل الخزاعي الشاعر في مدائحهم بافضل المساعي

فيا وارثي علم النبي وآله    عليكم سلام دائم النفحات

لقد امنت نفسي بكم في حيوتها    واني لارجو الامن بعد وفاتي

تتمة لما انتهت بي الحال الى هذا المقال احببت
ان انور كتابي بتواريخ هذه الاقبال ومواضع و
مواليد ومواضع قبورهم فاخترت ما ارتجزه
السيد الحسيب النسيب ذو المجدين السديد

حسين بن شمس الحسيني ايّد الله فضله وابّد نبله

قال ابو هاشم في بيانه ولفظه يخبر عن جنانه

الحمد لله على الايمان بالمصطفى والآل والقرآن

عليهم الصلوة والسلام ما غردت بايكه حمام

وبعد فاسمع ثم سد الخللا فجل من لا عيب فيه وعلا

لقد حداني من له اطيع لنظم تاريخ له اربع

فهاك تاريخ النبي المصطفى وآله المطهرين الخلفا

فمولد النبي عام الفيل بمكة والحرم الجليل

وفاته حادي عشر هجرته بطيبة وهي محل تربته

ومولد الوصي ايضا في الحرم بكعبة الله العلي ذي الكرم

من بعد عام الفيل في الحساب عشر وعشرين بلا ارتياب

وفاته بالهجرة المعروفة عام اربعين قبره بالكوفة

ومولد الزكي نجل الزهرة بطيبة ثاني عام الهجرة





وقبره بها على يقين نعم وفيها مولد الحسين

وعمره ثمان واربعونا فصح ان الموت في الخمسينا

ومولد الحسين في ربيع لثالث من هجرة الشفيع

حادي وستين قضى الشهيد بكربلا تزوره الوفود

ومولد السجاد في شعبان ثامن ثلاثين لذي البيان

ميلاده مدينة الرسول رسول رب ملك جليل

وفاته في الخمس والتسعينا وفي البقيع قبره يقينا

وباقر العلم ولد بطيبة وقبره بها بغير ريبة

وسابع الخمسين من شهر صفر مولده ومولده رابع عشر

بعد تمام مائة هجرية وهذه رواية قوية

وطيبة ميلاد نجل الباقر ثالث ثمانين سني الهاجري

وفاته ثامن واربعينا ومائة معدودة سنينا

وقبره بجانب البقيع مجاور الجده الشفيع

ومولد الكاظم بالابواء ثامن وعشرين على استواء

ومائة من قبله هجرية ثلث ثمانين بها المنية

وقبره بجانب الزوراء من ارض بغداد بلا امراء

ومولد الرضا سليل الزهرة مدينة الرسول دار الهجرة

مولده ثمان واربعينا ثالث ومائتين الوفا يقينا

وقبره فى سناباد طوسا حل بها مقدسا تقديسا

ومولد الجواد بعد المائة لخامس التسعين فى الرواية

ميلاده بافضل البقاع مدينة الرسول خير داعي

والقبض عشرين وفى مائتين والقبر فى الزوراء بغير مين

ثم على هادى الانام ميلاده مدينة التهامي

ثانى عشر مائتى سنينا وفاته فى رابع الخمسينا

والعسكرى ميلاده المدينة مدينة المصحوب بالسكينة

ثانى ثلاثين ومائتين والقبض ستين ومائتين

وسر



وسر من راى مكان القبر كذاك والده عظيم الفخر

ومولد المهدى فى شعبان خمس وخمسين ومائتانا

فى سر من راى بدار العسكرى ونرجس الام بقول الاكثر

تمت تواريخ الهداة الطاهرة مشفوعة بالصلوات الفاخرة

نظم الفقير المذنب الحسين راجى عفو الله فى الدارين

ثم شفاعة النبى الهادى وآله خلاصة العباد

وقال رحمه الله فى موضع آخر منه ومنها

ان عمر واصحابه اخذوا عليا اسيرا الى البيعة وهذا

لا ينكره عالم من الشيعة وقد اورد ابن قتيبة و

هو من اكبر شيوخ القدرية فى المجلد الاول من كتاب

السياسة قوله حين قال ان لم تبايع نضرب عنقك

فاتى قبر النبى باكيا قائلا يا ابن عم ان القوم استضعفونى

وكادوا يقتلوننى وهذا فيه غاية الاذى للنبى

صلى الله عليه وآله لما رواه ابن حنبل عنه صلى الله
عليه وآله من اذى عليًا فقد اذاني وقد عيره معاوية
به في قوله كنت بالامس تقاد كالجمل المخشوش اي
في انفه خشاش لجاب عليه السلام ماذا على المسلم
من غضاضة ما لم يكن شاكًا في دينه وروى البلاذري
ان عليًا قال لعمر احلب حلبًا لك شطره اشدده له
اليوم ترده عليك غدًا **تذنيب** سئل الصادق ع
عن قوله تعالى واقسموا بالله جهد ايمانهم الى قوله
ومكر السيئ قال مرض علي ع فعاده النبي صلى الله
عليه وآله في اناس فسأله ابو بكر بامر عمر كنت
قد عهدت الينا في علي فان حدث امر فالى من فقال
عليه السلام انه لن يموت حتى تمليانه غضبا
وتوسعانه غدرا قالوا انما ذكرتم من اخذه اسيرا نسبه



خشه وعجزه الى الشجاع الاعظم والى شجعان بني هاشم
ذوي الانفة والحمية قلنا قد فتل وغضب جمع
من الانبياء ولم ينسب اليهم بذلك خسة هذا
نوح قال رب اني مغلوب ولوط لو ان لي بكم قوة و
موسى ففررت منكم لما خفتكم وعيسى فر من اليهود
والفجار والنبي صلعم هرب من الكفار الى الغار فاذا
جاز ذلك للانبياء فالاولى جوازه على الاولياء
وعصابة بني هاشم لم تكن لتقاوم الكثرة في جانب
الفاشم ولجاز تركهم القيام بوصية علي المستندة
الى وصية النبي هذا وقد اخرج الطبري قول علي ع
لحذيفة كيف انت وقد ظلمت العيون العين قال
حذيفة له فلم اعلم تاويل كلامك الى ان قام عتيق
مقام الرسول صلعم واوله عين ثم عمر واوله عين
فقال له علي عليه السلام نسيت عبد الرحمن و

قد عدل بها الى عثمان ثم عمرو بن العاص ثم اخوهم
عبد الرحمن بن ملجم ولما تظلم عليه السلام
قال له الاشعث بن قيس لم لم تقاتل فاجاب
بان لي اسوة بستة من الانبياء وقد صرحنا منهم
بخمسة واشار الى هارون استضعفوني وقد
نطق القران باحوالهم والامام اعذر منهم و
اجاب عليه السلام الاشعث مرة اخرى
بانه لولا عهد النبي صلعم الي ان لا اجاهد الا
اذا وجدت اعوانا لجاهدت وقد طفت على
المهاجرين والانصار فلم اجد سوى اربعة
ولو وجدت اربعين يوم بويع لاخي تيم لجاهدتهم
ومنها ما رواه البلاذري واشتهر في الشيعة
انه حصر فاطمة في الباب حتى اسقطت محسنا

مع



مع علم كل احد بقول ابيها فاطمة بضعة مني
من اذاها فقد اذاني وقال في موضع آخر منه
وقد روى احمد في مسنده عن انس انه لما ماتت
رقية بنت النبي صلعم بضرب زوجها عثمان لعنه
النبي صلعم خمس مرات وفي موضع آخر منه ولجامع الكتاب

علي حوى الدرجات العلى ... وكل الصحابة منها خلا
له السبق والقرب والمعرفة ... وعلم الكتاب له قد حلا
وجاهد في الله لا ارعوى ... ولم يستطب ما لديهم حلا
وانفق سرا وجهرا كما ... له الذكر فينا علينا تلا

وقال قدس سره في موضع آخر منه وروى عن الصادق
ان احدكم ياخذ حقه بشاهدين وجدي امير المؤمنين
شهد له بحقه يوم الغدير سبعون الفا ولم يقدر
على اخذه وفي رواية ستة وثمانون الفا ولا خفاء

ولا تناكر بين الشيعة ان اثنى عشر رجلاً من المهاجرين
والانصار انكروا على ابى بكر مجلسه وقد اسنده
الحسين بن جبر فى كتابه ابطال الاختيار الى ابان
بن عثمان قال قلت للصادق عليه السلام
هل كان فى اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله
من انكر على ابى بكر جلوسه مجلس رسول الله صلى
الله عليه وآله قال نعم وعد منهم خالد بن سعيد
بن العاص وسلمان وابا ذر والمقداد وعمار وبريده
الاسلمى وقيس بن سعد بن عبادة وابا الهيثم
بن التيهان وسهل بن حنيف وخزيمة بن ثابت
ذو الشهادتين وابى بن كعب وابا ايوب الانصارى
فاستشاروا عليا عليه السلم فى مكالمته واسقاطه
عن منبر رسول الله صلعم فقال لو فعلتم لما كنتم





الا حربا وكالملح فى الزاد والكحل فى العين تنتمونى
شاهرى سيوفكم لما الجأونى الى البيعة وهددونى
بالقتل وذلك ان رسول الله صلى الله عليه وآله
اوعز الى ان الامة تغدر بى قلت فما اصنع قال
ان وجدت اعوانا فجاهدهم والا كف يدك و
احقن دمك حتى تلحق بى مظلوما فلما قبض
رسول الله صلعم وجهزته وجمعت القران
اخذت بيد فاطمة ع وولديها ع وناشدتهم
حقى ودعوتهم الى نصرتى فما اجابنى الا اربعة
المقداد وسلمان وابوذر وعمار وابى على اهل
بيتى الا السكوت لما علموا من وغارة فى صدور
القوم وبغضهم لله ورسوله ولاهل بيته
فانطلقوا الى الرجل وعرفوه ما سمعتم من رسول

ولام

الله صلعم ليكون اوكد للحجة وابلغ للعقوبة فمضوا
واحدقوا بالمنبر فلما صعد قام خالد بن سعيد
فحمد الله واثنى عليه وقال يا معاشر الانصار
قد علمتم ان رسول الله قال ونحن محتوشوه في بني
قريضة وقد قتل علي رجالهم يا معشر قريش
اني موصيكم بوصية فاحفظوها ومودعكم امرا
فلا تضيعوه الا وان عليا امامكم وخليفتي
فيكم بذلك اوصاني جبرئيل عن ربي الا وان
اهل بيتي الوارثون لامري القائمون بامر امتي
اللهم من حفظ فيهم وصيتي فاحشره في
زمرتي ومن ضيع فيهم وصيتي فاحرمه الجنة
قال جامع الكتاب ودعاء النبي مستجاب لانه
بامر شديد القوى حيث قال وما ينطق عن الهوى

وقام



وقام سلمان وقال اذا انزل بك الامر ماذا
تصنع واذا سئلت عما لا تعلم الى من تفزع
وفي القوم من هو اعلم منك واقرب من
رسول الله صلعم قدمه في حيوته ووعز
الينا قبل وفاته فتركتم قوله وتناسيتم
فلو رددت الامر الى اهله كان لك النجاة
وقد سمعت كما سمعنا ورايت كما راينا
وقد منحت لك نصحي وبذلت لك ما
عندي فان قبلت ارشدت وقام ابو ذر
وقال يا معشر قريش قد علمتم قول
النبي صلعم لنا الامر من بعدي لعلي ثم
الائمة من ولد الحسين ع فتركتم قوله و

اتبعتم دنيا فانية ولذلك الامم كفرت بعد
ايمانها فعما قليل تذوقون وبال امركم وقام
المقداد وقال اربع على ضلعك والزم بيتك
وابك على خطيئتك فعما قليل تضمحل عند
دنياك وقد علمت ان عليا صاحب الامر
فاعطه ما جعله الله له ورسوله وقام
عمار وقال يا معشر قريش قد علمتم ان اهل
بيت نبيكم اقدم سابقة منكم فاعطوهم
ما جعله الله ورسوله لهم ولا ترتدوا
فتنقلبوا ~~صاغرين~~ خاسرين ثم قام بريدة
وقال يا ابا بكر نسيت ام تناسيت ام خادعت
نفسك اما علمت ان النبي امر بالسلام

علي



على علي سبع سنين في حيوته بامرة المؤمنين
وكان يتهلل وجهه لما يراه من طاعتنا
لابن عمه فلو اعطيتموه الامر لكان لكم
النجاة اني سمعت رسول الله يقول بينا انا على
الحوض اسقي اذ يزجر بطائفة من اصحابي فيقول
جبرئيل انك لا تدري ما احدثوا من بعدك
فتنوا امتك وظلموا اهل بيتك فاقول بعدا
وسحقا وزاد ابن بابويه في حديث بريدة سمعت
رسول الله يقول ايها الناس هذا اخي ووصيي
وخليفتي من بعدي وخير من اخلفه فوازروه
وانصروه ولا تتخلفوا عنه فانه لا يدخلكم
في ضلالة ولا يخرجكم من هدى وقام قيس بن
سعد وقال اتقوا الله ولا تكن اول من ظلم محمدا

صلى الله عليه وآله في أهله وردّ هذا الأمر
إلى من هو أحق به منك تلقى رسول الله
وهو راضٍ عنك وقام خزيمة وقال ألستم
تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله
كان يقبل شهادتي وحدي قال أبو بكر مغضبا
أشهد بما تشهد فقال أشهد على رسول الله
إنه قال هذا علي إمامكم بعدي وخليفتي
فيكم فقدموه يسلك بكم طريق الهدى ولا
تتقدموه يسلك بكم طريق الردى مثله
فيكم كسفينة نوح ع من ركبها نجى ومن
تخلف عنها هوى وقال أبا الهيثم وقال أشهد
على رسول الله أنه خرج علينا آخذا بيد

علي



علي وهو يقول أيها الناس هذا علي أخي
وابن عمي وكاشف الكرب عن وجهي و
من اختاره الله بعلا لابنتي الشاك فيه
كالشاك في الله والتابع له كالتابع لي
رسول الله صلعم فاتبعوه يهدكم إلى الذي
تختلفون فيه من الحق وقام سهل وقال
أشهد أن رسول الله صلعم قال هذا علي
إمامكم بعدي ووصيي في حيوتي وبعد
وفاتي قاضي ديني ومنجز وعدي وأول من يصافحني
على حوضي فطوبى لمن اتبعه ونصره وويل
لمن تخلف عنه وخذله وقام أبي وقال رأيت
رسول الله صلعم وقد أقام عليا للناس علما

اقامه وامامًا فقالت طائفة انما يعلم من كان
عدوه ومواليه ان عليًا مولاه فبلغه
فخرج كالمغضب اخذ بيد علي ثم قال من
مولاه كنت مولاه فعلي وامامه وحجة الله
ان الله خلق للسموات سكانا وحرسا
هي النجوم فاذا هلكت هلك من في السماء
وخلق لاهل الارض حرسا هم اهل بيتي
فاذا هلكوا هلك من في الارض ثم
قام ابو ايوب وقال يا معاشر المهاجرين
والانصار اما سمعتم الله يقول ان الذين
ياكلون اموال اليتامى ظلمًا انما ياكلون
في بطونهم نارًا وسيصلون سعيرا





وقال انا اعتدنا للظالمين نارًا احاط بهم
سرادقها افتقدون ايتامًا اقرب من ايتام
رسول الله صلعم بالامس هات جدهم واليوم
غصبتموهم حقهم ثم اخنقته العبرة و
اقحم ابوبكر على المنبر فانزله عمر وقال يا لكع
اذا كنت لا تقوم بحجة فلم اقمت نفسك هذا
المقام والله لقد هممت ان اخلعك واجعلها
في سالم مولى ابي حذيفة وانطلقا فلم يدخلا
المسجد الا بعد ثلاث لما جاءهم خالد وقال
قد طمعت بنو هاشم وجاء سالم بالفدجل
ومعاذ بالفدجل فخرجوا الى المسجد شاهرين
سيوفهم وعلي جالس في نفر من اصحابه فقال
ان تكلم احدكم بما تكلم به امس لاخذت الذي

فيه عليناه فكان بينه وبين خالد بن سعيد كلام
فاجلسه علي وكبر سلمان وقال سمعت رسول
الله صلعم يقول بينا اخي وابن عمي جالس في
مسجدي في نفر من اصحابه اذ يثب عليه جماعة
من كلاب اهل النار يريدون قتله وقتلهم فلا شك
انكم هم فهم به عمر فجلد على الارض به
وقال يا ابن صهاك لولا كتاب من الله سبق
وعهد من رسول الله تقدم لاريتك اينا
اقل جندا واضعف ناصرا ثم قال عليه السلام
لاصحابه انصرفوا وحلف ان لا يدخل المسجد
الا لزيارة او حكومة هذا ما قاله الصادق
عليه السلام حذفت شيئا من الفاظه





حذرا من طول الكلام وهؤلاء لا يتهمون
ولا يكذبون لعلو منزلتهم وشرف سابقتهم
وصحبتهم ولشهادة النبي الذي لا ينطق عن الهوى
فيهم وسلمان منا اهل البيت اراد المجانسة
ما اظلت الخضراء ولا اوطئ الغبراء ذا لهجة
اصدق من ابي ذر المقداد قد مني قد عمار جلدة
بين عيني وكان يقبل شهادة خزيمة وحده
فسمي ذو الشهادتين لقيامه مقام عدلين
وشرف ابي بن كعب لا ينكره رشيد لغزارة
علمه بالكتاب المجيد وناهيك من ابي ايوب
نزول النبي صلعم عنده بامر ربه لانه لما قدم
المدينة طلب كل منهم التشريف بنزوله فقال

ناقتي مامورة انزل حيث نزلت فنزلت على باب
ابي ايوب الانصاري فهذه الشهادات توجب
تسليم الامر اليه دون غيره ولو امكن الطعن
فيها لم تسلم شهادة بعدها بل لو شهد مع جماعة
رجل منهم انتفت به التهمة عنهم فما ظنك
بشهادة كل واحد منهم وعلى القول بصحة
الاختيار من انه متى اجتمع خمسة من
صلحاء الامة واهل الراي والعدالة على رجل
من اهل الامامة وعقد له واحد برضا
الاربعة صار اماما فثبتت الامامة لعلي
بشهادة هؤلاء لما علمت من اوصافهم
هذا اذا صدر الكلام عن انفسهم فكيف هو

صادر



صادر عن نبيهم عن جبرئيل ع عن ربهم **وبعد**
**اسطر يقول** قال مؤلف هذا الكتاب في هذا الباب

شهد الثقات على النبي ... ان الخلافة في علي
واتوا ابا بكر بها اذ ... القول والفعل الزري
مذ اقحموه مضى الى ... اهل العداوة للولي
واتى بهم متنكبين ... عن الصراط المستوي
متسلحين لدفعهم ... عما ابانوا في الوصي
وكذا جرى للانبياء ... بكل شيطان غوي
لما اتوا بالمعجزات ... وكل برهان قوي
للعجز عن ابطاله ... مالوا الى الفعل الردي
من حرقهم وقتالهم ... والرجم والطرد الشني
وعلى سبيلهم اقتفى ... السني ذو القول الفري

اذ قال عند جداله | سيفي جواب الرافضي
فالعدل يحكم بينهم | في الحشر بالحكم السوي

فصل نذكر فيه شيئا مما نقله ابن الطاوس
من الطرف كما وعدنا فيما سلف وقد اسلفنا
طرفا من وصاياه عليه السلام وفي هذه
الطرف تاكيد لذلك المرام واي عجب ابلغ من
من شهد على نبيه باللسان انه افضل اهل
الازمان وترك امته في ضلال الاهمال
وحيرة الاغفال ووكلها الى اختياراتها
المتفرقة وآرائها المتمزقة مع اتفاقها
على قوله انها تفترق الى ثلاث وسبعين
فرقة واحدة منها محقة بل الحق انه ما

انتقل



انتقل الى دار كرامته حتى نصب عليا
خليفته على امته ونص على اعلام الهدى
من ذريته فمما في الطرفة الاولى وقال
قدس سره في موضع آخر من الكتاب المزبور
ومما يجري مجرى النص ما نقله الفريقان من قول
النبي عليه السلام مثل اهل بيتي فيكم كسفينة
الخ وقال في موضع آخر منه تذنيب
اشتهر قوله عليه السلام اني مخلف فيكم
الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي ما ان
تمسكتم بهما لن تضلوا وقد ذكره ابن مردويه
من تسعة وثمانين طريقا وقال في موضع آخر منه
تذنيب آخر ذكر ابن مردويه في كتاب المناقب من
مائة وثلاثين طريقا ان العترة علي وفاطمة

والحسنان وفي موضع آخر منه قلت لما علمت
وستعلم من نصر الله ورسوله عليهم واظهار
الاعلام الباهرة على يديهم ووصف جدهم
الثابت صدقه الكمالات فيهم ولم ينقل احد
بحمد الله نقيصة لهم من اعدائهم مع حرصهم
على اطفاء نورهم وتزهد الاتباع في اتباعهم
بل كل واحد منهم علم الوجود في زمانه وكعبة
التقى والجود في اوانه ترجع اماثل العلماء الى
اقواله وتقتدي اكابر الفضلاء بافعاله و
تضرب لهم الامثال بمحاسن الحال وتشد
الرجال اليهم الرحال لجلب الكمال وسلب المحال و
منار لهم بعد موتهم اعلام شيعتهم على رغم

حسد



حسدتهم معمورة بخلفاء الذين معمورة بخلفاء
النبيين تخر الاعداء سجودا لابوابهم وتجر
بالذلة والخشوع لتقبيل اعتابهم وفي موضع آخر منه
وايضا فلو كان النص مكذوبا لم ينقله المنحرفون
عن سبيل الامامية ولما نقلوه علم بطلان
هذه الكلمة الفرية فقد سخرهم الله سبحانه
لنقل ما يخالف معتقدهم وينقض عليهم امر
دينهم خرقا للعادة في حججه وظاهر فلجه
وسياتي وفي موضع آخر منه قلنا اما علمنا
فقد ملأ الخافقين رؤياهم وبهر النيرين سناهم
حتى لو تفحص عنهم في المدن والاصقاع لوجد
من مبغضيهم ما يملأ الاسماع لكن تستروا
عن شناعة الرفض فيهم واختفوا خوفا من

فتوی علماء السوء بقتلهم واما عوامهم فلما

لهم ده الامور بضرورة عقولهم حيث فهموا

ورودها عن قوم لا يمكن على الكذب تواطؤهم

لتباعد اوطانهم حتی یمکن ایراد ذا للعمی البله

والعجائز وغیرهم والعجب ان خصومنا اجمعوا

على وجوب خبر الواحد العدل ظاهرا ولم يقبلوا

فی النصوص لمئتین ولا الالف لکون ذلك

لا وهامهم غیر مألوف ان قالوا مسئلة الامامة

من العلميات لم يكف فيها خبر الواحد لانه

من الظنيات **وقال بعد جواب بعض العلماء**

والحق في الجواب ان عندكم مسئلة الامامة

ليست من اركان الدين بل من فروعه فالتزموا

بصحتها من الاحاد ولهذا جوزتم عقد الامامة

لابی بکر



لابی بکر بقوم لم یبلغوا حد التواتر علی انه قد صح

لنا بحمد الله التواتر في ذلك من طريقي العامة

والخاصة وسنورده قريبا انشاء الله تعالى

قالوا کیف تواتر عندکم ولا یصل الینا قلنا قد شرط

المرتضی رة فی العلم التواتری عدم سبق شبهة

الی سامعه تمنع من حصوله وقد بیناها قبل

**وقال في موضع آخر منه بعد ذكر معجزات الائمة ع**

**فهذه** قطرة من بعض مفاخرهم وشذرة من

عقد جواهرهم اخذتها من کتاب الخرایج والجرایح

للامام سعيد بن هبة الله الراوندي وغيره فمن

اراد الزيادة على ذلك فعليه بكتابه المذكور

على انه ذكر فيه انه ضرب عن تعداد معاجز

ونوادر خوفا من اضراب الناظر **تذنيب**

اشتملت الائمة المذكورون على الاعلام الخلقية
وبلغوا فيها غاية لم تكن لاحد من البرية في
زهد وعلم ورافة وحلم وتواضع وحكم ووفاء
ونجدة وصدق وكرم وصمت ونطق ومنشاء
وعفو وحسن سيرة لم يكن فيها فظ ولا غليظ
ولا فحاش ولا مهذار ولا صخاب ولا كذاب
ولم يوجد احد منهم فارغا بل في عبادة
واجتهاد وهداية وسداد ومعونة
واصلاح ذات بين وخصف نعل مسكين
يمدحهم المنافق والحاسد ويثني عليهم
المارق والجاحد قد تسربلوا على الفضائل
وتغربلوا من ادنى الرذائل وليس لله بمستنكر
ان يجمع العالم في واحد ولما من الله على

بهدايتهم



بهدايتهم حسن مني ان اتمثل بقول بعضهم
في ولائهم يلومونني في هوى ابناء فاطمة
قوم وما عدلوا في الله اذ عدلوا واليت
قوما تميد الارض ان ركبوا وتطمئن
وتهدى اذهم نزلوا ان يغضبوا صفحوا او
يوهبوا سمحوا او يوزنوا رجحوا او يحكموا
يوفون ان نذروا يعفون ان قدروا وان يقولوا
مقالا يرتضى فعلوا ان خفت في هذه الدنيا
بحبهم فما على غد خوف ولا وجل وامتثل
بقول دعبل الخزاعي الساعي في مدايحهم بافضل المساعي
فيا وارثي علم النبي واله عليكم سلام دائم النفحات
لقد امنت نفسي بكم في حيوتها واني لارجو الامن بعد وفاتي

يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين

وقال في موضع آخر منه قال امامهم الرازي
المراد بالصادقين من كان صادقاً في بعض الامور
والا لزم الامر بمتابعة الخصمين اذ كل واحد
صادق في امر ما فالصادق في الكل ان وجب
متابعته في بعض فهو غير معين فيلزم
فيجب المتابعة في الكل وهذا الصادق اما كل
الامة وهو باطل اذ التقديح كونه معلم
وهو مناف للبلاغة فهو بعض الامة
فهو الامام المعصوم اذ لا صدق في الكل
غيره ولا يستوحش مما ذكرنا بما نقل عن الضحاك
انها نزلت في ابي بكر وعمر فقد ذكر محمد بن حبان
صاحب كتاب المجروحين ان الضحاك ضعيف

ونزولها في علي اسنده ابو نعيم الحافظ وهو
من القوم برجاله الى ابن عباس وكذا الثعلبي
رواه عن ابن عباس فاذا امر الله بالكون معهم
على الاطلاق اقتضى عصمتهم عن ذميم الاخلاق
ويقول بعد اسطر مع ان الله قد بين الصادق
في قوله ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر
والملائكة والكتاب والنبيين وآتى المال
على حبه ذوي القربى واليتامى والمساكين
والسائلين وفي الرقاب واقام الصلوة و
آتى الزكوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا
والصابرين في البأساء والضراء وحين البأس
اولئك الذين صدقوا واولئك هم المتقون

وهذه النعوت لم يحوها غير علي فدلت على ثبوت
إمامته وإمامة المتصفين بصفته من ذريته
فاول النعوت الايمان بالله وقد سبق سبقه
اليه في الفصل الثاني والعشرين من الباب السابع
وثانيها اتيان الزكوة وهو مشهور في قصة
الخاتم وسيأتي قريبا ان شاء الله والوفاء
بالعهد وغيره فقد كفى ما اتى في هل اتى من مدحه
وقد اورد الزمخشري في كشافه والثعلبي في
تفسيره وزاد محمد بن علي الخزاعي في كتاب البلغة
نزول المائدة عليهم بعد تصدقهم بالطعام
وقيامهم بالصيام فاكلوا منها سبعة ايام
ورواه اخطب خوارزم في كتابه وثالثها الرقاب
فاعتق علي ارضين وباعها واشترى بها رقابا

واعتقها



واعتقها ورابعها حين البأس وهو حال الفرار
من الزحف ومعلوم ثبوت علي في جميع في
اوقاته حتى تعجبت الملائكة من حملاته وقال
فيه ملك يقال له رضوان لا سيف الا ذو
الفقار ولا فتى الا علي فوضع في اوله حسان
ابياته الحسان جبريل نادى في السماء والنقع
ليس بمنجلي والخيل تعثر بالجماجم والوشيج
النبل والمسلمون قد احدقوا حول النبي
المرسل هذا الندا لمن له الزهراء رتبة منزل
لا سيف الا ذو الفقار ولا فتى الا علي
ان قلت كيف ذكر جبرئيل حسان مع ان المنادي
رضوان قلت جاز كون النداء من جبرئيل و
اصل المدح من رضوان وقد اعترف له عمرو بن

العاص في قوله وضربته كبيعته بخم
معاقدها من الناس الرقاب هو النبأ
العظيم وفلك نوح وباب الله وانقطع الخطاب
واعترف له المامون الخليفة في قوله الام
على شكر الوصي ابو الحسن وذالك عندي من
عجايب ذي المنن خليفة خير الناس والاول
الذي اعان رسول الله في السر والعلن
وقد روى ابن قتيبة في المعارف وهو منهم
فرار الشيخين بواقعة حنين وفي بدر
قتل علي ع خمسة وثلاثين بطلا عرف
ذالك من اتحاد ضرباته وتكثر ضربات غيره
ومن المستحيل عدا ابي بكر في الشجعان وقد
فر في احد ويوم التقى الجمعان وثبت
علي

ولم يشتهر لابي بكر قتيل من الابطال ... فضلك على ... وفي موضع آخر منه وقد روى ابو نعيم في قوله تعالى فاستغلظ فاستوى على سوقه قال اشتد الاسلام وقوي بسيف علي بن ابي طالب ... يدعون الشجاعة ... وفي موضع آخر منه اذ لا قياس بين الثلاثة كانوا من القاعدين وبين علي اذ علي من المجاهدين ولا يخفى ما في الكتاب المبين من تفضيل المجاهدين على القاعدين



علي للطعان ومكابدة الاقران وكتب
هذا الفن يجعل الخبر فيهما كالعيان واذا
اجتمعت النعوت في علي ع وجب الكون معه
بالامر الالهي وقال في موضع آخر منه قال
فخر الدين الرازي هذه الاية كما دلت على ان عليا
هو الامام بعد الرسول دلت على انه لم يكفر
طرفة عين لانه لو كان قد كفر لزم بحكم الاية
ان لا يكون اهلا للامامة وثبت ايضا ان
ابا بكر والعباس ليسا اهلا لها بمقتضى الاية
فلو جاز الكفر عليه لزم خروج الثلاثة عن
مقتضى الاية وهي اهلية للامامة وكان
اجماع الامة على ان الامامة بعد الرسول
لاحد الثلاثة باطل وبطلان الاجماع باطل

في قوله لا سيف الا ذو الفقار
ولا فتى الا علي

وابو بكر والعباس كلاهما كافرين فثبت ان عليا
لم يكفر طرفة عين لئلا يلزم الطعن في الاجماع
انتهى ملخصا وفي موضع آخر منه واسند
ابن مردويه وهو من ثقاتهم الى ابان بن تغلب
عن مسلم قال سمعت اباذر والمقداد وسلمان
يقولون كنا قعودا عند النبي صلعم اذ اقبل ثلاثة
من المهاجرين فقال تفترق امتي بعدي ثلاث
فرق فرقة اهل حق لا يشوبون بباطل مثلهم
كالذهب كلما فتنته في النار زاد جودة و
طيبا وامامهم هذا واشار الى احد الثلاثة
وهو الذي امر الله في كتابه اماما ورحمة
وفرقة اهل باطل لا يشوبونه بحق مثلهم
كخبث الحديد كلما فتنته النار زاد خبثا

وامامهم

وقد اسند الفقيه الشافعي
علي بن المغازلي في كتاب المناقب
ان النبي صلعم قال انتهت دعوة
ابراهيم وهو قوله واجنبني
وبني ان نعبد الاصنام
الي والى علي لم يسجد
احدنا لصنم فاتخذني نبيا
وعليا وصيا صح



وامامهم هذا فسألتهم عن اهل الحق وامامهم
فقالوا علي بن ابي طالب امام المتقين وامسكوا
عن الآخرين فجهدت ان يسموهما فلم يفعلوا
هذه رواية اهل المذهب فاما الفرقة المحقة
فروى الحسين بن جبر في نخبه مرفوعا الى الباقر
عليه السلام قال لما نزل وكل شيء احصيناه
في امام مبين قيل يا رسول الله هو التورية
او الانجيل او القران قال لا فاقبل علي عليه السلام
فقال النبي صلعم هذا هو الامام الذي احصى
الله فيه كل شيء وروى الفقيه في اماليه و
ذكره عدة مشايخ في كتبهم عن ابن عباس قال
صعد النبي المنبر فخطب واجتمع الناس فقال
ان الله اوحى الي اني مقبوض وان ابن عمي مقتول

واني اخبركم ان ما عملتم به سلمتم وان تركتموه
هلكتم ان ابن عمي علي هذا اخي ووزيري وهو خليفتي
وهو المبلغ عني وهو امام المتقين وقايد الغر
المحجلين ان استرشدتموه ارشدكم وان اتبعتموه
نجوتم وان خالفتموه ضللتم وان اطعتموه فالله
اطعتم وان عصيتموه فالله عصيتم وان بايعتموه
فالله بايعتم وان نكثتم بيعته فبيعة الله نكثتم
ان الله انزل علي القران فمن خالفه ضل ومن ابتغى
علمه عند غير علي هلك وهذا الخبر رواه ابو الفرج
المعافا ابن زكريا والخطيب خوارزم وفي اخر روايته
علي ابن ابيطالب امام امة محمد صلعم وحجة الله بعد
النبي صلعم فقد ظهر بنقل الفريقين المتعاديين
والخصمين المتباينين لنقل لا يحتمل
التاويل والايهام ان علي ابن ابيطالب هو الامام

وفي مسند ابن حنبل والجمع بين الصحيحين وبين الصحاح الستة من صحيح ابي داود وصحيح البخاري ان النبي قال لعلي لا يحبك الا مومن ولا يبغضك الا منافق وقيل لبعض العلماء انا الرافضة يقولون علي قسيم الجنة والنار فقال الستم رويتم ان النبي قال لا يحبك الا مومن ولا يبغضك الا كافر قال بلى قال والمومن اين قال في الجنة قال فالكافر قال في النار قال فصار علي قسيم الجنة والنار وهذا خبر قسيم الجنة والنار ذكره الشافعي ابن المغازلي في كتابه وذكر فيه ايضا عن النبي صلعم لا يجوز على الصراط الا من كان معه كتاب بولاية علي ابن ابيطالب

وقال



**وقال قدس سره في موضع منه** مع انه
قد اشتهر الانكار على المتعدين في الصدر الاول
والتابعين قال النابغة نكثت بنو تيم بن مرة عهده
وقال علي بن جناده ايوتى اليكم ما اتى من ظلامه
وفيكم وصى المصطفى صاحب الامر وقال عتبة
بن ابي لهب تولت بنو تيم على هاشم ظلما وزادوا
عليا عن امارته قدما على انه ان قولكم ان صدرت
في كثيرين وجب اشتهارها معارض بكثير من معجزات
النبي صلعم حيث وقعت في كثيرين وقد خاع في الجاحد
انكارها وقد اختلفت الصحابة في كثير من الاحكام
كالاقامة وغيرها مع تكرارها ولو سلمنا جدلا
وجوب الانتشار لكنه مع فقد دواعي الاستتار
لكن دواعي الكتمان موجودة من الحسد للقوم
بما اظهر النبي من فضائلهم والحقد للاخرين

بما قتل ابوهم من اقاربهم وتشبه على اخرين
قول ابي بكر الائمة من قريش فظنوا انه ناسخ للنصوص
فيهم وانهم لما رأوا وجوه الصحابة تركوا العمل بها
اعتقدوا انهم لو لم يعلموا ناسخها لم يتركوها ان قيل
يبعد من الخلق الكثير انكار المعلوم كما سلف قلنا قد
اسلفنا الجواب عنه ونزيد هنا ان الصحابة لم يكن
معاشر قوم موسى ع مع اتخاذهم العجل الها على معرفتهم
بربهم ونبيهم بفلق البحر لهم واظهار الامر الخارق فيهم
ولولا ان القرآن جاء بذلك منهم لم يصدق احد اضافته
اليهم فما ظنك بالصحابة القليلين وكل احد لو تدبر
احوال الخلق رأى فيهم من الدواعي والهوى ما يصرفه
عن طريق الهدى وقد قال تعالى يعرفونه كما يعرفون
ابناءهم وان فريقا منهم ليكتمون الحق وهم يعلمون
وقال وجحدوا بها واستيقنتها انفسهم ظلما وعلوا





وقد صرح طلحة والزبير ومعاوية وابن العاص و
اتباعهم على علي بالحرب واللعن مع سماعهم
على ار

قول النبي صلعم حربك حربي والحق يدور مع علي حيث
دار فاذ لجاز ذالك على العالمين بحاله فعلى التابعين
اجوز لا محالة **ويقول بعد اسطر** ان قيل فلعل
معجزات النبي لم تكن في كثير بين فلهذا وقع الانكار
لها من الجاحدين قلنا قد علمنا تواترها معنى وان
كانت افرادها آحادا فقد اشتركت في الامر الخارق
وهو متواتر فعلم من حصول التواتر المعنوي حصول
شرطه في المعنى وكذا النصوص لو جوزنا كونها
آحادا لكنها اشتركت في معنى واحد وهو الاستخلاف
فحصل العلم به تواترا **وفي موضع آخر منه**
وايضا فالامام ينصب لكشف حيرة الامة لزيادة
علومه وليس في ابي بكر كشف حيرة الامة لنقيصة علومه
ولهذا لما قال هشام بن الحكم لعمرو بن عبيد الك عين

مناظرة هشام بن الحكم مع عمرو بن عبيد

قال نعم ابصر بها الك انف قال نعم اشم به الك فم
قال نعم اذوق به الك اذن قال نعم اسمع به الك
قلب قال نعم احقق به كلما ورد على هذه الجوارح
ويزول شكها قال الا غنى لها مع سلامتها قال نعم
قال لم يترك الله جوارحك من امام يزيل شكها
ويترك الخلق في حيرتها بغير امام يزيل اختلافها

اشعار لمؤلفه رحمه الله

وما سنح لجامع الكتاب نفسي الفداء لمن قال النبي له
انت الامام بلا شك ولا خلل وانت يعسوب اهل الدين قائدهم
غر الى الجنة الغر اخو بجل وانت كلمة التقوى الذي لزمت
اليك حمل اللوا في الموقف اوهل اليك دعوة ابراهيم قد وصلت
روى المعادي لها عن سيد الرسل من ذكره جاء في الذكر الحكيم حلا
سوى الامام امير المؤمنين علي والويل والخزي للغاوين عن بجل
له المزايا التي لم تحص في رجل مع ان اعداؤه يخفونها حسدا
والاولياء له يخفون من وجل وقال في موضع اخر منه

واسند



واسند صاحب المقتضب من طريق العامة قول جبرئيل
للنبي صلعم ان الله يامرك ان تزوج عليا بفاطمة فدعا
فقال اني زوجتك بها وكاين منكما سيدا شباب اهل الجنة
والشهداء المضرجون المقهورون في الارض من بعدي
عدتهم عدة اشهر السنة اخرهم يصلي المسيح خلفه
واسند الشيخ الفاضل احمد بن محمد بن عياش
الى السدوسي انه لقي ببيت المقدس عمران بن خاقان
اسلم من اليهودية على يد ابي جعفر وكان يحاج
اليهود فلا يستطيعون جحد علامات النبي والخلفاء
من بعده فقال لي يوما انا نجد في التورية محمد او اثني
عشر من اهل بيته هم خلفاء وليس فيهم تيمي ولا
عدوي ولا اموي قلت فاخبرني بهم قال لتعطيني
عهود الله ان لا تخبر به الشيعة في حيوتي فيظهروه
علي فاعطيته فقال شمعويل شمعيشخو وهني بيراخ

اونوهنو شی بمايد مايد شينم عوسور بنتينو
توليد كفى كودل قال الآن شمعوعيل يخرج من ظهر بر
مبارك صلاتى عليه وقدسى يلد اثنا عشر ولدا
يكون ذكرهم باقيا الى القيامة وعليهم تقوم طوبى
لمن عرفهم بحقيقتهم وهذه الالفاظ املاها
على بعض اليهود من حفظه ووجد فى كتاب الفاظ
تغاير هذه واظنها من تصحيف الكتاب وقال
فى موضع اخر منه قال عبد المحمود وحدث
كتابا لبعض الشيعة اسمه المخفى فى مناقب المهدى
روى فيه مائة وعشرة احاديث من طرق
المذاهب الاربعة منها فى صحيح البخارى ج
ومسلم يا والجمع بين الصحيحين يا ومن الجمع
بين الصحاح الستة ب ومن فضايل الصحابة ط
ومن



ومن تفسير الثعلبى ه ومن غريب الحديث للدينورى
و ومن فردوس الديلمى ند ومن كتاب الدارقطنى ط
ومن المفقد للسكسكانى ب ومن المصابيح ه ومن
الملاحم لاحمد بن جعفر يد ومن كتاب الحضرمى ح
ومن الرعاية لاهل الدراية للفرغانى ح ومن كتاب
الاستيعاب للنميرى ب وخبر سطيح رواه الحميدى
قال ورايت فى كتاب السنن سبعة احاديث
فى خروج المهدى ع وقال فى موضع آخر منه
قال ابن حماد قالوا ابو بكر خليفة احمد كذبوا
عليه ومنزل القران ما كان تيمى له بخليفة
بل كان ذالك خليفة الشيطان تذنيب
اخرج الغزالى فى الاحياء عن زيد بن اسلم
قال دخل الثانى على الاول وهو يجبل السانه فى

موضع آخر ينضنض بلسانه فقال هذا اوردني الموارد

وفي تنفيس الكرب وزهرة البستي ومواعظ الكرامي ان الاول قال عند موته ياليتني كنت طايرا في القفار آكل من الثمار واشرب من الانهار وآوي الى الاشجار ولم اول على الناس فدخل عليه الثاني فقال هذا الذي اوردني الموارد وقد اشتهر انه قال ياليتني كنت تبنة في لبنة وشعرة في صدر مومن

وسياتي من الثاني نحو ذالك في بابه **وحدث** الحسين بن كثير عن ابيه قال دخل محمد بن ابي بكر على ابيه وهو يتلوى فقال ما حالك قال مظلمة لعلي ابن ابي طالب فلو استحللته فقال لعلي في ذالك فقال قل له آت المنبر واخبر الناس بظلامتي فبلغه فقال ما اراد ان يصلي على ابيك اثنان وقال محمد كنت عند ابي انا وعمر وعايشة واخي

فدعا



فدعا بالويل ثلاثا وقال هذا رسول الله يبشرني بالنار وبيده الصحيفة اللتي تعاقدنا عليها فخرجوا دوني وقالوا يهجر فقلت تهذي قال لا والله لعن الله ابن صهاك فهو الذي صدني عن الذكر بعد اذ جاءني فما زال يدعو بالثبور حتى غمضته ثم اوصوني لا اتكلم حذرا من الشماتة فاين هذا من قول علي عليه السلام اني الى لقاء ربي لمشتاق ولحسن ثوابه لمنتظر **وقال في موضع آخر منه**

ومنها انه طلب هو وعمر احراق بيت امير المومنين ع لما امتنع هو وجماعة من البيعة ذكر الواقدي في روايته والطبري في تاريخه ونحوه ذكر ابن عبد ربه وهو من اعيانهم وكذا مصنف كتاب انفاس الجواهر قالوا له تخويفهم بذالك لاجل البيعة قلنا الامامة عندكم ليست من اصول الدين ولا من فروعه فكيف تحرق عليها والنبي لم يقهر كتابيا

والحسن والحسين عليهم السلام انتهى من احقاق الحق

٩

علی متابعته وهلا قصد بیوت الانصار وغیرهم
بذلك واسامة بن زید لم یبایع الی ان مات

**وقال بعد ذکر مطاعن الثلاثه منه**

فهذه نبذة من مخازی الثلاثة متخرجة من کتب
محبیهم ومتقدیهم تدل بادنی فکر علی عدم
الخلافة فلیجیل المنصف رویته ویوجه الی
طلب الحق طویته ویسعی فی فکاك نفسه من
رهان رمسه فیخرج بعظیم مساویهم
عن اعتقاد ان علیا مساویهم وسیاتی
فی آخر باب المجادلة رد الاخبار المزورة فی عثمان
فلتطلب منه **وقال بعد اسطر منه**
تذنیب اخبار الطالبین لما نزلت یوم تبیض
وجوه وتسود وجوه قال النبی تحشر امتی علی

خمس



خمس رایات رایة مع عجل هذه الامة وراية مع
ورایة مع فرعونها ورایة مع سامریها وراية
ذی الثدیة فاسالهم ما فعلتم بالثقلین فیقولون
الاکبر مزقنا والاصغر عادینا فاقول ردوا ظماء
مسودة وجوهکم ثم ترد رایة علی امام المتقین
فاسالهم فیقولون الاکبر اتبعنا والاصغر
وازرنا حتی اهریقت دماؤنا فاقول ردوا رواء
مبیضة وجوهکم وعن هذا قال السید **شعر**
والناس یوم الحشر رایاتهم خمس فمنها هالك اربع
الابیات **وفی موضع اخر منه** وفی خطبة اخری
لقد تقمصها دونی الاشقیان ونازعانی فیما لیس لهما
بحق ورکباها ضلالة واعتقداها جهالة لبئس ما
لانفسهما مهدا یتلاعنان فی مقیلهما اذ یتبرا کل
منهما من صاحبه یقول لقرینه اذا التقیا یالیتنی لم
اتخذ فلانا خلیلا **ویقول بعد اسطر منه**

البعث

وَمِن خُطبَةٍ اُخرىٰ ماتنكّرمِنا قريش غيرانّااهل
بيت شَيَّدَ الله فوق بنيانهم بنيانناواعلى فوق
رؤسهم رؤسنا واختارنا عليهم فنقموا عليه ان
اختارنا اللّهمّ انّى استَعدِيكَ على قريش فخذ
لِى بِحَقِّي منها ولاتدع ظلامتى لها فانّها صغرت
قَدرِى واستحلّت المحارم منّى الم اخلّصها من
نيرانِ الطّغاةِ وسيوفِ البغاة ثم قال سبقني
اليهما يعني الخلافة التيمي والعدوي احتيالاً
واغتيالاً اين كان سبقهما الى سقيفة بنى ساعدة
خوفا لفتنةِ يوم الانواء اذ تكاثفت الصفوف
وتكاثفت الحتوف وهلا خشيا على الاسلام
اذ شمخ انفه وطمح بصره ولم يشفقا على
الدّين يوم بواطِ اذا اسودّ الافق واعوجّ
العنق ولم يشفقوا يوم رضوى اذا السّهام




نطير والمنايا تسير والاسد تزبر وهلّا بارزا
يوم العشيرة اذا الاسنان تصطك والاذان
تستك مهلا بادرا يوم بدرٍ اذا الارواح فى الصعداء
ترتقى والجبال بالصّناديد ترتدى والارض من دماء
الابطالِ ترتوى ثم عدّ وقايعه مع النّبى وفرعهما
بانّهما كانا فى النظّارة وعلى هذا قال النّاشى شعر

فلم لم يثوروا ببدرٍ وقد … متنت (قطعت) قوى القوم اذ بارزوكا
ولم هربوا اذ شجيت العدا … بمهراس احدٍ ولم نازلوكا
ولم احجموا يوم سلع وقد … ثبتّ لعمروٍ ولم اسلموكا
ولم يوم خيبر لم يثبتوا … براية احمد واستركبوكا
ولم يحضروا بحنين وقد … صككت بنفسك جيشا (صكوكا)
فانت المقدّم فى كلّ ذا … فلله درّك لم اخّروكا

وقال فى موضع اخر منه قالوا صحبة الغار
دليل الافضليّة قلنا قد اسند ابن حنبل الى ابن عباس

ان النبي ما صحبه الى غار ولا اطلعه على
اسراره حيث قال ابو بكر فجئت وعلي نائم
فحسبت انه رسول الله صلى الله عليه وآله
فقال علي انه قد انطلق الى نحو بئر ميمون
فهذا يشهد ان اتباعه لم يكن بامره عليه (منه)
انه قد وردت رواية انه انما اخذه خوفا
وقد سلف ذلك في مبيت علي للفداء مستوفا
ولئن سلم اصطحابه في الصحبة لا توجب الفضيلة
لقول الله قال له صاحبه وهو يحاوره اكفرت
وما صاحبكم بمجنون وقال في موضع آخر منه
يزلف النبي عليا وزوجته وولداه عند نزول آية
التطهير وقال هاؤلاء اهل بيتي اخرجه الترمذي
والقزويني والحاكم في المستدرك وقال صحيح
الاسناد على شرط البخاري ولم يخرجه وقال في
موضع



موضع آخر منه باب يو ذكر رواة احاديثهم
وطعن بعضهم في بعض الموجب ذلك لفسقهم
الموجب لرد حديثهم الموجب لهدم قواعدهم
في تصحيح دينهم فمن الصحابة جماعة مالوا الى
دنياهم وتداولوا الاموال ودخلوا بني امية في
ولايتهم ورووا لهم ما احبوا حتى وصلوا
الى حاجتهم وقتلوا عثمان وسبوا عليا في
زمان امامته بالاعلان واخذلوا اباعبد الله
الحسين ع مع كونه من احد الثقلين ان قيل
العدول عن ذلك احرى باولي الالباب لما فيه
من الاغتياب المنهي عنه بنص الكتاب قلنا قد لعن
الله الظالمين من يتولى الظالمين وقال النبي الامين
قولوا في الفساق ما فيهم ليجتنبهم الناس وقد وضعت

الناصب بعض اعاظم اصحابه وضع الحافظ الذهبي كتابا ذكر فيه ... عبد العظيم المنذري الشافعي في آخر كتابه المسمى بالترغيب والترهيب وغيره وغيره
منه كلام قاضي نور الله

العلماء كتب الرجال ونصوا فيها على فسق جماعة
وكذبهم في المقال وما يلحق ذالك بالضلال
وذكر النبي صلعم اهل العقبة وما انطووا عليه
من العدوان واشار الى بيت عايشة وقال من هنا
تطلع الفتنة من حيث يطلع قرن الشيطان
وقال لاصحابه لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب
بعضكم رقاب بعض وقال لتركبن سنن من كان
قبلكم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة وقال
من اصحابي من لا يراني بعد خروجي من الدنيا
ولولا ان الله يقول لا تجد قوما يؤمنون
بالله واليوم الاخر يوادون من حاد الله و
رسوله الاية لامسكنا عنهم ولم نعادهم
وقال في موضع آخر منه باب نفي شيء مما ورد

من



من فضائله عليه السلام المنبهة على
تقدمه واعلم انما نذكره منها قطرة من بحار
متلاطمة امواجها وشذرة من نظام متلازمة
اصولها وانتاجها انشت حيث ارتضعت
من حكمة رب الجلالة وفشت حين تكلمت
بهداية المخصوص بالرسالة فحصر كل باع
الاحصاء عن حصرها وقصر كل باع الاستقصاء
عن قعرها فمن رام ذالك فقد رام مس الشمس
ورد ما فات بالامس وبالجملة فهذا باب واسع
لا يتادى لموافق حصره ولا يتهيا لمنافق ستره
وقد روى مسلم والبخاري حديث خروج النبي
صلى الله عليه وآله في مرضه الى عزل ابي بكر
عن صلواته انه خرج بين رجلين احدهما

منقول من كتاب صراط المستقيم

رسول الله صلعم
علانية ليستخلفه
عليا فبايعه وهذا ابدل
فلست بخليفتكم
المنبر حين بويع ابو بكر
وابو عبيدة من قوله
والتسمية في الفضائل
والمكدرة وانا الاستراق
وبينما ما ذكره الطبري في تاريخه

الفضل ورجل آخر وكان عليا ع فلم تذكره عايشه
باسمه طلبا لاعفاء رسمه وقال معاوية لابن
عباس كتبنا في الافاق ننهى عن ذكر علي ع مناقب
فكف لسانك قال افتنهانا عن قرائة القران
قال لا قال فعن تاويله قال نعم قال افنقراه ولا
نسئل قال سل عن غير اهل بيتك قال فانه
منزل علينا افنسال غيرنا اتنهانا ان نعبد الله
فاذن تهلك الامة قال اقرئوا ولا تتاولوا
ما انزل الله فيكم فقال يريدون ليطفئوا نور الله
بافواههم ثم نادى برئت الذمة ممن روى
حديثا في مناقب علي ع وقال ابن شداد ع
وددت ان احدث بفضايل علي يوما وان عنقي
ضربت فكانوا يقولون قال رجل من قريش و

منقول من مطالب السؤول

وما احسن ما قال
قال ويلعنون وما اظلم
الثاني فاي الخطبين اعظم
مهدها وغيرها النصيح
تالله ما يفعل هذا مسلم

يقول



يقول ابن ابي ليلى حدثني رجل من اصحاب النبي صلعم
ويقول الحسن قال ابو زينب وسئل ابن جبير عن
حامل اللواء فقال انك لرخي البال قال ابن شهر آشوب
صاحب المصالت قيل الزم السنة تدخل الجنة
قال وما السنة قال حب ابي بكر وعمر وعثمان
ومعاوية ولعن ابي تراب قال هو الذي كان
يقاتل مع رسول الله صلعم قال صار اليوم
خارجيا ونهى معاوية عن تسميته فسمى
موسى بن رياح ابنه فذبح في حجره وكتب معاوية
الى عماله لا تجيزوا شهادة شيعي وقال بعض الشيعة
لمالك كم جزية ذمي قال دينار قال فهذا دينار
على ان اذكر الحق فابى قال المعتمر بن سليمان سمعت ابي
يقول كان في ايام بني امية ما احد يذكر عليا بخير

الا قطع لسانه وفي كتاب المبرد كانوا يرجمون
ابا الاسود الدؤلي بالليل فشكاهم الى رؤسائهم
فقالت العامة الله يرميه فقال كذبوا لو رماني ما اخطاني
واجتمعوا القتل رجل قال علي ع خير من معاوية
تذنيب ذكر الراوندي في خرائجه في خبر
طويل عن الاعمش انه صلى الى جانب رجل
فلما سجد سقطت عمامته فاذا راسه راس
خنزير فسأله عنه فقال كنت مؤدبا وكلما
اصبحت لعنت عليا ع الف مرة فلعنته يوم
الجمعة اربعة الاف ونمت فرايت القيامة
والنبي وعليا وولديه يسقون الناس فقال
لي النبي عليك لعنة الله اتلعن عليا ثم بصق
في وجهي وقال قم غير الله ما بك من نعمة





فانتبهت كما ترى وقد بذل معاوية لسمرة بن جندب
اربعمائة الف درهم على ان يجعل قوله تعالى
واذا تولى سعى في الارض ليفسد فيها في علي
ويجعل قوله ومن الناس من يشري نفسه
ابتغاء مرضات الله في ابن ملجم ففعل ذلك
ذكره السيد ابن طاوس في الرد على الجاحظ قال
الشعبي كنت اسمع خطباء بني امية يسبون
عليا ع فكانما يشال بضبعيه الى السماء و
يمدحون اسلافهم فكانما يكشفون عن جيفة
وقال بعض البلغاء اصبح المختلفون مجتمعين على
مدحه فيقول العدو اضطرارا ما يقوله و
الولي اختيارا واسند ابن مردويه في كتاب
المنون الى عايشة كان ابو بكر يديم النظر الى علي
فقيل له في ذلك فقال سمعت النبي صلى الله

عليه وآله يقول النظر الى علي عبادة وروى
نحوه ابن مسعود ومحمد بن حصين وجابر وانس
وابو هريرة عن معاذ عن النبي صلى الله عليه وآله
وروت نحوه معاذة عن عايشة عن النبي
صلعم فقد سخر الله خلقه لنقل فضائله
وما فيه الحجة عليهم من دلايله فصنف
ابن جرير كتاب الغدير وابن شاهين كتاب
المناقب وابن شيبة كتاب اخباره وفضائله
والجاحظ كتاب العلوية في فضائل بني هاشم
على بني امية والاصفهاني كتاب منقبة المطهرين
وما انزل من القران في امير المؤمنين وابو المحاسن
الروياني كتاب الجعفريات والموفق المكي كتاب
الاربعين في فضائل امير المؤمنين وابن مردويه

كتاب



كتاب رد الشمس في فضائل امير المؤمنين ع
والشيرازي نزول القران في شان امير المؤمنين
والمؤذن كتاب الاربعين في فضائل فاطمة ع
وابن حنبل مسند اهل البيت والنطنزي في
الخصايص العلوية على ساير البرية وابن المغازلي
كتاب المناقب والبستي كتاب المراتب والبصيري كتاب
الدرجات والخطيب كتاب الحدائق وفي حديث اللؤلؤي
كم تروي في علي حديثا فقال عشرة الاف و
قال رجل لابن عباس ما اكثر مناقب علي اني لاحسبها
ثلاثة الاف فقال اولا تقول هي الى ثلاثين الف
اقرب قال المرتضى سمعت عمر بن شاهين وهو
شيخ مقدم في الرواية يقول جمعت من فضائل
علي ع الفجزو وقال ابن حنبل ما جاء لاحد من الصحابة
ما جاء لعلي وروى المطرزي عن الخوارزمي مسندا

الى ابن عباس قول النبي صلعم لو ان الغياض اقلام
والبحار مداد والجن حساب والانس كتاب
ما احصوا فضائل علي بن ابي طالب و
اسنده الى ابن شهراشوب الى الز[مي] [خوارزمي]
الى الليث الى مجاهد الى ابن عباس وروى الخوا[رزمي]
عن الصادق عليه السلام قول النبي [صلعم]
جعل الله لاخي علي ابن ابي طالب فضائل
لا تحصى فمن ذكر له فضيلة مقرا بها
غفر الله له ولو وافى القيمة بذنوب الثقلين
ومن كتبها لم تزل الملائكة تستغفر له
ما دام لكتابته رسم ومن استمع اليها
غفر له ما اكتسب بالسماع ومن نظر الى
كتاب في فضائله غفر الله له ما اكتسب

بالنظر



بالنظر وقد عرفت نقلا الفريقين وشهادة
الخصمين قال ابن عبد البر فضائله لا يحيط
بها كتاب ونحوه قال النسوي والخطيب الخوارزمي
فهذه الشهادة خرق العادة حيث صدرت
من المائل الى الكتمان واستمرت على مرور الازمان

الاخرم
نشرت حبله قريش فزاد[ته] — الى صبيحة القيامة قيلا
فروى فضله المعاند حتى — زاده ما روى علوا ونيلا

الاخرم
شهد الانام بفضله حتى العدا — والفضل ما شهدت به الاعداء
فتلالات انواره لذوي النهى — فتزحزحت عن غيمها الظلماء

الاخر
يروي مناقبهم لنا اعداؤهم — لا فضل الا ما رواه حسود
واذا راوها مبغضوها لم يكن — للعالمين عن الولا محيد

وسأذكر فضلا مفصلا فيه انتساب فرق العلماء
اليه واحاطته بما يعتقد الحكماء وغيرهم من الفضلاء عليه
نطقت بوحي الله فيلخصا خير الانام نذيرها وسفيرها

ما عصبة الاوانت وليها وكذلك مولاها وانت اميرها
قال الخطيب دمشق وابن ابي الحديد في علي
وهما قايلان بامامة ابي بكر ما اقول في رجل
اقر له بالفضل من خصومه ولم يمكنهم
جحد مناقبه مع استيلاء بني امية على
الارض واجتهادهم في اطفاء نوره ولعنه
على منابرهم ووضع معايبه وقتلوا
مادحيه وحبسوهم عن رواية حديث
يعليه فما زاده ذالك الا سموا فكان
كالمسك كلما ستر انتشر عرفه وكلما
كتم تضوع نشره تعزى اليه كل فضيلة
وتتجاذبه كل طائفة كل عن نوع من الفضايل
بعده فله اقتفى وعلى مثاله احتذى ومن
كلامه اقتبس العلم الالهي واليه انتهى فالمعتزلة

فالمعتزلة

الذين



الذين هم اهل هذا الفن تلامذته لانتسابهم
الى واصل تلميذ ابي هاشم ابن محمد بن الحنفية وهو
تلميذ ابيه ع والاشعرية ينتمون الى ابي الحسن
وهو تلميذ ابي علي الجبائي المعتزلي فرجع علمهم
الى علي عليه السلم والامامية والزيدية انتسابهم
واضح اليه وعلم الفقه فكل فقيه عيله عليه
وقد قرا مالك على ربيعة وربيعة على عكرمة و
عكرمة على ابن عباس وهو تلميذ علي عليه السلم
وابن حنبل قرا على الشافعي والشافعي على
محمد بن الحسن من اتباع ابي حنيفة وابو حنيفة
على الصادق وانتهى الامر الى علي عليه السلم
وعلماء الصحابة ابن عباس وقد علمت انه
تلميذه وعمر بن الخطاب وقد عرف رجوعه
اليه فيما اشكل عليه حتى قال لا بقيت لمعضلة
ليس لها ابو الحسن ع وقد روى الخاص والعام

والاشعرية
والامامية والزيدية
وعلم الفقه
وعلماء الصحابة
ابن عباس
وعمر بن الخطاب

قول النبي صلى الله عليه وآله له لما بعثه قاضيا
الى اليمن اللهم اهد قلبه وثبت لسانه
فقال ما شككت بعدها في قضاء وقال ارتجالا
على المنبر صار ثمنها تسعا وسيأتي قريبا والتفسير
فمأخوذ عنه وعن ابن عباس وقد قيل له
علمك من علم علي ع قال كالقطرة في البحر المحيط
وعلماء الطريقة ينسبونها اليه والخرقة
التي هي شعارهم الى اليوم مقصورة عليه
صرح بذلك الجنيد والشبلي والكرخي والبسطامي
وقد قيل انهم ينتمون اليه في سلسلتين النورية
ينتسبون الى ابي الحسن النوري اخذه عن كميل بن
زياد خادم علي عليه السلام والجنيدية
ينسبون الى الجنيد البغدادي اخذه عن الحسن

والتفسير

وعلماء الطريقة

البصري



البصري تلميذ علي عليه السلم وهؤلاء
ونحوهم المتبعون لعفته وزهده تفرعت ينابيع
الحكمة فيهم عن غزير علمه وقال في موضع آخر
فصل ب ولنرجع الى النمط الاول من ذكر
فضائله عليه السلام فعلم النحو املاه على ابي الاسود
جوامعه وهذا يلحق بالمعجزات لان القوة البشرية
لا تفي بحصر الكلام في الثلاثة ولا الاعراب في
الاربعة واما احواله في الحروب فبها تضرب
الامثال بافواه الاولياء والاعداء من الرجال
فانه لما دعا بصفين معاوية ليبارزه
ليستريح الناس فيقتل احدهما وتقضى الفتنة
بينهما قال ابن العاص قد انصفك قال غششتني
انا ممن يبارزه وانت تعلم انه الشجاع المطرق
وانتبه يوما فرأى ابن الزبير تحت رجليه فقال

فعلم النحو

واما احواله في الحروب

افنك

لو شئت ان اقتلك لفعلت قال لقد شجعت
بعدنا قال وما تنكر من شجاعتي وقد وقفت
بازاء علي ابن ابي طالب في الصف قال لاجرم انه
قتلك واباك بيسرى يديه وبقيت اليمنى فارغة
تطلب من يقتله بها وافتخرت اخت عمرو بقتل علي
اخاها فقالت شعر لو كان قاتل عمرو غير قاتله
بكيته ابداً ما دمت في الابد لكن قاتله
من لا نظير له وكان يدعى ابوه بيضة البلد
وطلب المشركون ببدر الاكفاء فخرج فاراد هم
وكان النصر بقتلهم قال بعض الفضلاء فيهم
ارى ببدر قروم المشركين وقد عتوا بضرب يقد الهام
كالشغل ما بارزوا فارتضوا قرناً سواه لكي
يروا به العذر عند اللوم والعذل كانما رام
قتلاه الفخار به فما التقوا غيره والعمر في مهل
ما كان يبرز في حرب الى بطل الا ويبطل منه حيلة البطل

واني



واي مشهد حرب لم يروه به قطب يدير رحا حرب بلا وجل
وفي الحديث كانت ضرباته وتراً قال ابن قتيبة
في المعارف ما صارع احداً الا صرعه واقول
ان اهل الذمة مع تكذيبهم بالنبوية يحبونه
والفلاسفة مع معاداتهم للملة يعظمونه
والفرنج والروم تصور صورته في بيعها وملوك
الترك والديلم على اسيافها تضعها كانت على
سيف عضد الدولة وابنه وعلى سيف ارسلان
وابنه كانهم بها يتفالون والنصر بها يطلبون
وبالجملة فكل شجاع ينتمي اليه ويعول في انتصاره عليه
وبعدا سطر قليلة يقول واما الجود فظاهر
عليه وقد شهد له اعداؤه فقد دخل محقن الضبي
على معاوية وقال جئتك من عند ابخل الناس فقال
ويحك لو ملك علي بيتاً من تبر وبيتاً من تبن
لانفد تبره قبل تبنه قال الشعبي ما قال السائل
قط لا او ناهيك بما اتى في هل اتى حين ايثاره ثلاثاً

واما الجود

بالطعام مع صيامه تلك الايام ونزل فيه
الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار
سرا وعلانية لما تصدق باربعة دراهم
والمخالف بن عمران ان ابا بكر انفق امواله على النبي
الذي هو من المسكين واليتيم والاسير
ولم ينزل فيه شيء يسير وذلك اما لعدم
الانفاق في نفسه او لعدم الاخلاص فيه
واما الحلم فقد صفح يوم الجمل عن مروان وكان
اعدى الناس عداوة له في كل اوان وعن
ابن الزبير مع شتمه لعلي جهارا واكرم عايشة
بتجهيزها الى المدينة في عشرين امراة
عليهن لبس رجال فقالت في الطريق هتك
ستري برجاله فلما وصلت الى المدينة

واما الحلم

الفين



الفين العمايم وقلن نحن نسوة وعفا
عن اهل البصرة والاحقاد لم تبد و
وموجبات المواخذة لم تشرد وصفح
عن معاوية واصحابه بعد حين ملك الماء
بعد ان منعوه منه واما الفصاحة فمنه تعلم
الناس الكتابة والخطابة ولا يخفى ما له من
مفرد الكلام ومركبه حتى اعتنى العلماء
بشروحه والنظر في كشف اسراره لنهج البلاغة
وغيره وقد اطنب الجاحظ في كتاب البيان في
مدح علي في هذا الشان واما حسن الاخلاق
فهو المضروب به المثل على الاطلاق وقال ابن العاص
ان به دعابة اخذه من قول عمر لما عزم على
استخلافه لله ابوك لولا دعابة فيك قال
صعصعة كان فينا كاحدنا لين جانب وشدة تواضع

واما الفصاحة

[illegible]

واما حسن الاخلاق

واما الزهد

وسهولة قياد وقال معاوية رحم الله اباحسن
فلقد كان هشا بشا ذا فكاهة واما الزهد فهو
احد الابدال العظام ولم يشبع قط من طعام
يلبس الغليظ القصير وياكل جريش الشعير
وكان من كرامته ان الجوع لم ينقص من قوته
ولم ينقص ايده وناهيك بنهج البلاغة في ذلك
وغيره فمنه والله لان ابيت على حسك السعدان
مسهدا او اجر في الاغلال مصفدا احب الي
من ان القى الله ورسوله يوم القيمة ظالما
لبعض العباد او غاصبا لشيء من الحطام
وكيف اظلم احدا لنفس يسرع الى البلى قفولها
ويطول في الثرى حلولها ومنه والله لو
اعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها

على



على ان اعصى الله في نملة اسلبها جلب شعيرة
ما فعلت وان دنياكم عندي اهون من ورقة
في فم جرادة تقضمها ما لعلي ولنعيم يفنى
ولذة لا تبقى ومنه والله ان دنياكم في عيني
اهون من عراق خنزير في يد مجذوم دل
هذا وغيره على غاية زهده مع ان الدنيا باسرها
في يده لما اتقن من اصول الكيميا لما يأتي مما
نقلته عن الفضلاء اما غيره فزهده في
الدنيا تابع لزهدها فيه فهو منقاد قهرا اليه
بخلاف من اعرض عنها بحسب اختياره كما تمدح
به في بعض اشعاره دنيا تخادعني كاني لست
اعرف حالها ورايتها محتاجة فوهبت جملتها لها
وقال بعد سطور قليلة واما العبادة فكان

واما العبادة

اكثر الناس صلواة وصياما ومنه تعلموا
الاوراد ليلا حتى بصفين ليلة الهرير وضع له
بين الصفين نطع فصلى عليه والسهام تقع
بين يديه وتمر على صماخيه فلا يرتاع لها
ولا ينتقل عنها ومن تامل مناجاته لربه وخشوعه
لهيبته فهم انها خرجت عن قلب مخلص
ولسان محق واما القران فاتفقوا على انه كان
على عهد النبي صلعم يحفظه وقالوا ما تاخر عن
بيعة ابي بكر الا لجمعه والقراء يرجعون اليه
فان ابا عمرو وعاصما وغيرهما اخذوا القراءة
عن عبد الرحمن السلمي وهو تلميذه عليه السلام
واما قوة الراي فكان اشد الناس رايا ولقد
اشار على عثمان بصلاحه لو قبل ما قتل و

واما القران

واما قوة الراي

انما



انما قال الاعداء لا راي له لانه كان مقيدا
بالشريعة دون غيره قال لولا الدين لكنت
ادهى العرب اما السياسة كان حسنا
في ذات الله لم يراقب ابن عمه في عمل ولاه
وجبه بكلامه عقيلا اخاه وحرق بالنار
قوما وصلب اخرين وقطع قوما ونقض
دون اخرين ومن اكثر سياسته حرب
الناكثين والقاسطين والمارقين واما
سبقه الى الاسلام فلم يقل بخلافه الا
النادر من الانام ومن وقف على كتب الاحاديث
والسير علم سبقه الى سيد البشر وسياتي
بطرف منه في مكان اخر قال ابن ابي الحديد ذهب
الى سبقه الواقدي والطبري ورجحه ونصره

اما السياسة

واما سبقه الى الاسلام

صاحب كتاب الاستيعاب ولم يخالف في ذالك
الا الاقلون وهذا رجع الى الخطيب دمشق
وابن ابي الحديد من كلاميهما المعنا لمعناه لما اغفلنا
قال علي لابي بكر وقال في موضع اخر منه تذنيب
لو شهد العدول على فاطمة بفاحشة ما كنت
صانعا قال احدها قال اذن تخرج من الاسلام
لانك تركت شهادة الله لها باذهاب الرجس عنها
وصدقت الخلق باثباته فيها فقام عن المجلس
وترك عليا فيه وقال في موضع اخر منه
تذنيب روى عن ابن عباس انه دخل على ابي بكر
رجل فسلم وقال عزمت الحج فاتتني جارية وقالت
لي ابلغك رسالة وهي اني امراة ضعيفة و
لي عايلة وكان لابي اريضة جعلها لي تعينني
على دهري فكنت اعيش منها انا وزوجي وولدي

فلما



فلما توفي ابي انتزعها والي البلد مني فصيرها
في يد وكيله واشتغلها لنفسه واطعم من شاء
وحرمني فقال ابو بكر ليس له ذالك ولاكرامة
لاكتبن اليه ولاعذبن هذا الظلوم الغشوم
ولاعزلنه عن ولايتي وقال عمر لا تمهله
وانفذ اليه من يشخص به ويأتي به مكتوفا
واحسن ادبه على خيانته وفسقه فقال
ابو بكر من هذا الوالي وفي اي بلد وما اسم
المرمية بهذا المنكر فقال الرجل نعوذ بالله
من غضب الله نعوذ بالله من مقت الله
واي حاكم اجور واظلم ممن ظلم بنت
رسول الله صلعم ثم خرج فقال ابو بكر لخدمه
ردوه فقالوا ما خرج علينا احد وان الباب

لمغلق فقال عمر لا يهولنك هذا فربما تخيل
ابليس علينا وعلى امة محمد ليفتنهم فقال ابو بكر
لابن عباس اعيذك بالله ان تسمع احدا ما
سمعت فسمعناها تقفا يقول يا من تسمى باسم لا يليق به
اعدل على آل يس المياميننا اتجعل الخضر ابليسا فقد
ذهبت
بنا المذاهب من تركك المضلينا فتب الى الله مما قد ركبت له
آل النبي ودع ظلم الوليينا فالله يشهد ان الحق لهم
لا حق تيم ولا حق المخلينا فاجابه آخر
عدلت لخاتيم على كل ظالم وجرت على آل النبي محمد
واغنيت تيما مع عدي وزهرة وافقرت عمرا من سلالة احمد
أفي فدك شك بان محمدا حواها لها من دون تيم بمشهد
علي وسلمان ومقداد منهم وجندب مع عمار في وسط مسجد
واشهدنا والناس ان تراثه لفاطم من دون البعيد المبعد
فنحن شهود يوم نلقى محمدا بظلمكم آل النبي المسدد



فلا زلت ملعونا بمسك سخطه ولا زلت مخزولا عظيم
التندم
فدخل ابن عباس فحدثه علي بالحديث فلما اصبح
ابو بكر دعا بفاطمة وكتب لها كتابا بفدك فاخذ
عمر وبقره فدعت عليه بالبقر فاستجيب لها فيه
تذنيب رد عمر بن عبد العزيز فدكا في ايامه و
هو من ائمة العدل عنهم فعوتب عليه وقيل
له ظلمت الشيخين فقال هما والله ظلما انفسهما
وطعنا عليهما وجمع المامون العلماء لاجلها
فاضطرته الحجة الى ردها فردها وقال رحمه الله
في موضع آخر منه تذنيب روي ان الاول كتب
الى مسيلمة الكذاب يوبخه على فعله فاجابه
اجتمع الناس علي كما اجتمعوا عليك
واختاروني كما اختاروك فاجبت كما اجبت
فاخلع نفسك بالعراق لاخلع نفسي بالحجاز

تكميل دخل رجل شامي على الصادق ع
مُحاجّاً فقال عليه السلام لهشام بن الحكم
كلّمه فقال يا شامي ربك انظر لخلقه ام
خلقه انظر لانفسهم قال بل هو انظر لهم
قال فما نظره لهم قال اقام لهم الحجة و
ازاح عنهم العلة قال فما الحجة قال الرسول
عليه السلام قال فبعده قال كتابه وسنته
قال فار الاعنا الاختلاف ليوم قال لا
قال الشامي والا فمن قال هذا الجالس
يعني الصادق ع الذي يخبرنا باخبار السماء
وراثة عن ابيه وجده قال فكيف اعلم
ذلك قال سله فابتداه الامام واخبره
بيوم خروجه وما حدث له في طريقه فصدّ

واقر

مناظرة هشام بن الحكم مع الرجل الشامي بحضور مولانا الصادق عليه السلام



واقر بوصيته وقال في موضع اخر منه
قال ابن ابي الحديد في مدحه للسيد المجيد
تقبلت افعال الربوبية التي عذرت بها من شك انك مربوب
وقد قيل في عيسى نظير امثاله فخسر لمن عادى علاك وتتبيب
وقصده المبالغة في المقال لا قبول عذر الضال
ولا نسلم عدم المعنى في تلك الاضافات
اكثر المفسرين قالوا وضعت على صور قوم
كرام من الانام تبركاً بشرفهم فلما طالت
الاوقات عبدها اولادهم جهلاً منهم
وقيل انما وجهوا الى الاصنام العبادات
لانها صور الكواكب المؤثرات فارادوا
لارتباط منافع العالم السفلي بها واستنادها
اليها فلما تناسلت القرون نسي ذلك في التا بعين
المعنى
وصاروا مقلدين وايضا لا يلزم من عدم وجود

فيها عدم وجوده في غيرها والمجتمعون
على مسيلمة وسجاح طلبوا الدنيا بهما لا الفضل
راوا فيهما كما جرت عوايد اتباع الظلمة لاحراز
الاموال وعلو الكلمة وقال في موضع آخر منه
على انه روى عن عايشة وقيس ابن حازم والاصفهاني
والشيرازي وابن مردويه والخوارزمي وابن حنبل
والبلاذري وابن عبدوس والطبراني ان
عليا خير البشر من ابى فقد كفر وخير البرية
وخير الخليقة وخير من اخلف وخير الناس
ولا يقاس وهذه الا نقض ما قالوه فيجب
اليها للاتفاق عليها وفي موضع آخر منه وثانيا
ان حدوث الفساد بفعل السنة حيث قتلوا
اولاد نبيهم وشردوهم عن اوطانهم ومنعوهم
عن ميراثهم وسبوا عليا في زمان امامته

انما هو م

با



بالاتفاق على منابرهم قال شيعي شعر
يا امة كفرت وفي افواهها القرآن فيه صلاحها ورشادها
اعلى المنابر تعلنون بسبه وبسيفه نصبت لكم اعوادها
وثالثا ان التشيع لم يكن كما ذكرته للسنة فيما سلف
حادثا والامامية لم تفارق كتاب ربها وذرية
نبيها فلينظر ذو البصيرة والدين ابفعلهم
فسد الدين ام بفعل الناصبين وبعد اسطر
قليلة يقول قالوا تبرأتم من ازواج النبي صلعم
قلنا انما تبرأنا من زوجة خالفت ربها في قوله
وقرن في بيوتكن ونبيها في قوله من هنا
تخرج الفتنة حيث يطلع قرن الشيطان
واشار الى مسكن عايشة وقال لن تفلح قوم
ولوا امرهم امرأة كما اخرجهما البخاري في صحيحه

وقولهم فعلوا كذا وكذا فقد اجبنا عنه وقال
قدس الله روحه منه تذنيب اسند صاحب مراصد
العقد فان ابن مسعود حلف بحضرة عثمان
فقال والله ما انت على الحق ولا اصحابك
فان شئت فاضربني وان شئت فدع فاني سمعت
النبي صلعم يقول علي مع الحق والباطل مع غيره
والويل للعيون تظلم عينا فضربه اربعين درة
والعيون ابو بكر اسمه عبد اللات وعمر وعثمان
يظلمون عينا يعني بذلك عليا وفي موضع اخر منه
وفي كتاب علي بن حسان الواسطي يملك القائم
ثلاثمائة وتسع سنين وبعده بسطرين يقول
وفي كتاب الحضرمي عن الباقر عليه السلام
ايام الله ثلاثة يوم القائم ويوم الكرة و
يوم القيامة ومثله في كتاب الشفاء عن الصادق

فقال



وقال في موضع آخر منه محمد بن عبد الحميد وابان
بن تغلب قال الصادق ع اتى الاول الى علي
معتذرا فقال له ما حملك على ذلك قال اجتمع
الناس وسمعت النبي صلعم يقول لا تجتمع امتي
على ضلال فانا واهلي والعصابة اللتي معي
من الامة ام لا قال بل من خيار الامة
ثم عدد عليه السلام مناقبه نحو اربعمائة
وقال وانت خلو منها فما حالك فيمن ياتيك
منابذا مجادلا فبكى وقال صدقت انظر في امري
فبات فراى النبي في نومه فاقبل يسلم عليه
فصرف وجهه عنه ثلاثا وقال اد الحق الى
اهله علي بن ابي طالب فانتبه فاتى عليا فبايعه
وخرج فلقيه الثاني فاخبره فلامه فرجع الى حاله
الاول وفي رواية ابان عثمان عن ابن عباس ان ذلك

قاله

كان سبب صعوده المنبر وقوله اقيلوني وبدا
بقصر رؤياه فقام الثاني وقال ماذا هالك والله
لا اقلناك وردّه عن عزمه وقال في موضع اخر منه
وقد روى الشعبي عن شريح بن هاني قول علي انّ
عندي من نبي الله عهدا ليس لي ان اخالفه
ولو خزموا انفي فلما بويع لابي بكر مسكت يدي
فلما ارتد قوم خشيت ثلمة الاسلام فبايعت
لئلا يبيد الاسلام ورايت ذلك اعظم
من فوت ولاية ايام قلائل وقد روى
البلادري وهو من اكبر ثقاتهم ان عليا
قال لعمر احلب حلبا لك شطره والله ما
حرصك على امارته اليوم الا ليؤمرك غدا

قال الناشي في موضع اخر منه وقال في هذه الابيات

وكسّر اصناما الذي فتح مكة • فاورث حقدا كل من عبد الوثن
فابدت له عليا قريش عداوة • فاصبح بعد المصطفى الطهر في محن
يعادونه اذ احقن الكفر سيفه • واضحى به الدين الحنيفي قد علن



وفي موضع اخر منه وقال ابو البركات في لخيته

رايت ابي في النوم بعد وفاته • عفى خالقي عنه وعن كل مسلم
فقلت له ماذا لقيت فقال لي • نجوت بحب الطالبين فاعلم
فليس سوى الاطهار آل محمد • فسلم اليهم فرط حبك تسلم
فقلت له والله ما في شعرة • تخلص من حب الوصي المكرم
بلى قد توالى يا ابي غيرهم اخي • وقدّم جهلا منه غير المقدم
فقال ابي انت الحلال بعينه • وغيرك من غيّ ومن غير آدم

وفي موضع اخر من صراط المستقيم قال اليشنوي

انكرتم حق الوصي جهالة • ونصبتم للامر غير معلم
عوجتم بالجهل غير معوج • واقمتم بالغي غير مقوم
صيرتم بعد الثلاثة رابعا • من كان خامس خمسة كالانجم

وقال السروكي

ان رمت تشرب من رحيق الكوثر • فاخلص يقينك
في ولاية حيدر

وابرأ فما عقد الولا الا البرا من شيخ تيم ومن عضا حبتر

ودع الصهاكي الزنيم ونعثلا اعني ابن عفان الغوي المفتري

هم غيروا سبل الرشاد وبدلوا سنن الهداية بالشنيع المنكر

جحدوا عليا حقه وتقدموا ظلما عليه ولم يكن بموخر

يا من يقدم حبترا بضلالة لم لا تقدم يوم بدر وخيبر

في اي يوم قدموا الملمة فيقدمون لذاك فوق المنبر

بالله لا ارضى اقايس منهم الفا بشسع من نعيلة قنبر

من يعبد الاصنام ليس بواجب منه يقايس من كها بمكسر

يا آل طه حبكم لي جنة يوم المعاد من الجحيم المسعر

وفي موضع اخر منه وقد اجازوا المعاصي على انبيائهم واولوا

حظا يا علمائهم فقد صنف ابن الفراء الحنبلي كتاب

تنزيه معاوية وصنف الجاحظ كتاب درء الحد

عمن اللايط وكيف ضاق التاويل عن الانبياء

واتسع



واتسع للاشقياء وما احسن ما قال عامر البصري في

عروض نظم السلوك في قبيل آخر من الشناعة فيهم

قضاتهم في حكمها تقبل الرشا حراما ترى من اخذها ما استحلت

وعالمهم من جهله غير عامل وفاضلهم من نقصه في غباوة

لرغبتهم في جذب مال وزخرف تمسك منهم كل قوم ببدعة

فمنهم رئيس بالتفلسف مولع بدايع اشارات لطيف عبارة

واخر منهم في الاصولين ناظر يناظر عن وهم بلج وجراة

ومنهم بتقرير الخلاف مسفسط يغالط في الفاظه الجدلية

واخر منهم قد راى صرف عمره بتصريف صيغا بفعل وفعلة

ومنهم لخوطمات وفوق تصوف يدلس تهييبا بصمت وخلوة

ومنهم فقيه ليس يفقه ما الذي يراد به من نسك حج وعمرة

واخر منهم بالقرائة قد يلي فعنا بقول الشاطبي وحمزة

وكلهم فقر من العلم باطنا وان اصبحوا في ظاهر اهل ثروة

تجافوا عن القرآن واتبعوا الهوى وما لوا الى الدنيا بحرص وشهوة
ومنهم مقاتل قال الجزري كان كذابا وقال في موضع آخر منه
باجماع المحدثين وقال وكيع كذاب وقال السعدي كان
حسودا وقال البخاري كان مقاتل لاشيء البتة وقال
الساجي كذاب متروك وقال الرازي متروك الحديث
وقال النسائي الكذابون المعروفون بوضع الحديث
على رسول الله صلعم اربعة ابن يحيى بالمدينة والواقدي
ببغداد ومقاتل بخراسان وابن سعيد بالشام ومنهم
ابو حنيفة قال الغزالي اجاز ابو حنيفة وضع الحديث
على وفق مذهبه وبعده باسطر يقول ومنهم المغيرة
بن شعبة شهد عليه ثلاثة بالزنا فلقن عمر الرابع
فتلجلج حتى رفع الحد عنه ومنهم ابو هريرة ضرب
عمر بن الخطاب راسه بالدرة وقال اراك قد اكثرت

الرواية



الرواية ولا احسبك الا كذابا وقال له يا عدو الله
وعدو الاسلام اخنت اخذت ماله وغرمه
اثنى عشر الف درهم وقال فيه علي عليه السلام
اكذب رجل على رسول الله هذا الغلام الدوسي
وبعده باسطر يقول وفي ربيع الابرار عن الزمخشري
انه كان يقول اللهم ارزقني ضرسا طحونا ومعدة
هضوما ودبرا نثورا وروى الثوري عن منصور
عن ابراهيم انهم كانوا لا ياخذون عن ابي هريرة
الا ما كان من ذكر جنة او نار قال صاحب المصالت
عايشة تكذبه فقال اسكتي غيرت فضايل علي
وقال ابو حنيفة كل الاصحاب اخذ عنهم الحديث
ما خلا انس وابو هريرة واعطي اربعماية الف درهم
على وضع اربعماية حديث وبعده باسطر يقول

وروى الشاذكوني ان ابن عمر مر من مكة الى المدينة
ما سمع منه الا حديث واحد وفي موضع منه يقول
فهاؤلاء رواة المنكرات مثل قولهم ان النبي قال
ما ابطأ عني جبرئيل الا ظننته بدأ بعمر وقد روى
علماؤهم انه كان ممن يحبس رسول الله العقبة
رواه عبيد الله بن موسى عن الوليد بن جبير
عن ابي الطفيل عن حذيفة وعمار انهم ابو بكر
وعمر وعثمان وطلحة والزبير وعمرو ابن العاص
وابن مسعود وابو موسى وجماعة اخرى فهذا
اختلاف من اخذوا عنهم امر دينهم واعتمدوا في الاحتجاج
على قولهم وقد ذكر علماؤهم وفقهاؤهم ان
عامة من تعلق بهم علم الحديث مبتدعة وفي موضع
آخر منه يقول ويروون ان اول من بايع ابا بكر عمر ثم قال

كانت



كانت بيعة ابي بكر فلتة فانظر الى هذه المناقضات انهم
يثبتون وتارة يهدمون ورجالهم الذين اخذوا
اخذوا عنهم دينهم بنقلهم كذابون وبزعمهم مدلسون
وقد شرحنا طرفا من احوالهم وطرفا من اقوالهم
اقوالهم واسند الشاذكوني ان شعبة اخذ
من اربعمائة شيخ ثلاثمائة وثمانية وتسعين
يدلسون الا رجلين ابو عون وعمر بن مرة
وقال رحمه الله في موضع اخر منه وقد علمتا احتجاجهم
بسكوت علي عند بيعة الناس لابي بكر قلنا مع ما سلف
من الجواب قد طلب حقه في مواضع منها حديث سعيد بن
قدامة في قوله نحن والله اولى بمحمد منكم ونحوه كلام
طويل وفي حديث مقول انه قال لهم ما اسرع ما نقضتم
وفي حديث اسحاق وغيره لما ابى البيعة توعدوه بضرب عنقه

فلما ارتد جماعة من العرب وخاف على الاسلام
فلخل مع الناس بوساطة عثمان رواه الواقدي
ورای عليه السلام اسياف الفتن شاهرة وشواهد
الفساد ظاهرة ولئن سلم سكوته فسببه امور
منها حشو المدينة من المنافقين الذين يعضون
الانامل من الغيظ ويتنهزون الفرصة وقد وثبوا
وتهيأوا للفتنة ووافق ذلك ارتداد العرب و
من حولهم وقد قال عليه السلام لابن داود
ان لما تعجب من تقدمهم عليه كانت اثرة شحت
عنها نفوس قوم وسخت عليها نفوس اخرين فان
ترتفع عنا محن البلوى نحملهم من الحق على محضه
وان تكن الاخرى فلا تذهب نفسك عليهم
ولا تاس على القوم الفاسقين وقال عليه

السلام



السلام للخوارج لما قالوا كان وصيا فضيع الوصية
انتم كفرتم وازلتم الامر عني وليس على الاوصياء
الدعاء الى انفسهم لغنائهم عن ذلك بنص
الانبياء عليهم وقد نصبني النبي علما وقال
انت بمنزلة الكعبة تؤتى ولا تاتي وفي موضع اخر منه
روى عاصم بن حميد عن صفوان عن الصادق ع
انهما لم يبيتا معه الا ليلة ثم نقلا الى واد
في جهنم يقال له وادي الدود وقال في موضع اخر منه

فصل السادس في مبيت علي على فراش النبي حين خرج
الى الغار وفي رواية الى الشعب قال المفيد يجوز صدق الروايتين
بالنوم مرتين وهذه الفضيلة لم يات احد بمثلها فلم يتهيأ
لشخص احراز فضلها لان النبي خرج سرا عند اجتماع القبائل
على قتله فاعلم عليا واستكتمه وامره بالنوم على فراشه فنام خصلهاد

وبذل نفسه دون نبيه فانزل الله بين مكة والمدينة
على رسوله ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء
مرضات الله قال وهب واية مظنونة فلا يعول
عليها قلنا قد نقلها من الخاص والعام جماعة يوجب
تواترها فمن العامة الثقفي والفلكي والطوسي والشيباني
والحسن البصري وابو زيد الانصاري والثعلبي والسدي ومعبد
والعكبري والسمعاني والغزالي في الاحياء وكيميا السعادة
وابن عقبة في ملحمته وابو السعادات في فضايل
العشرة وابن حنبل في مسنده وابن المغازلي في
مناقبه والخطيب الخوارزمي والقاضي والجوزي
والفرا والزمخشري والثعلبي ومن الخاصة ابن شاذان
والطوسي وابن بابويه والكليني وابن ابي هالة [illegible]
والصفواني وابن عقدة والعبدلي وابن فياض وابو رافع

فمن العامة

ومن الخاصة



والبرقي وووواهم والثعلبي في تفسيره الحديث القدسي
ان الله اوحى الى جبرئيل وميكائيل قد اخيت بينكما
وجعلت عمر احدكما اطول من صاحبه فايكما
يؤثر اخاه فكل منهما كره الموت فقال هلا كنتما
مثل علي وليي اخيت بينه وبين محمد نبيي فاثره
بالحيوة على نفسه اهبطا فاحفظاه من عدوه
فهبطا فكان جبرئيل عند راسه وميكائيل عند
رجليه وبخ بخ له جبرئيل وقال من مثلك يباهي
الله بك الملائكة وفي كتاب الخوارزمي نزل جبرئيل
على النبي صبيحة الغار فرحا فقال اراك فرحا قال
كيف لا وقد قرت عيني بما اكرم الله به اخاك
ووصيك وامام امتك علي بن ابي طالب باهى الله
بعبادته البارحة ملائكته وحملة عرشه

فقال انظروا الى حجتي في ارضي بعد نبيي وقد بذل
نفسه وعفر في التراب خده تواضعا لعظمتي
اشهدكم انه امام خلقي ومولى بريتي وما باهى
الله به خاصة ملائكته بذلك الا وقد علم من
حالهم عدم صبرهم على هذه المهالك فكلفهم
وقد علم كراهتهم لتلك المسالك واراد يعلم بني
آدم ان الملائكة لم تقدم على فعله فيقرون انه
ليس فيهم كمثله وهذا المبيت لو وزن باعمال الخلايق
لرجحها لانه سبب نجاة نبيها واداء رسالته
اليها وانفاذ الامر الالهي فيها وثبوته وهو ابن
عشرين سنة مع كثرة الاعداء مراغما لهم ينادي
على الكعبة ثلاثا بصوت عال وقوة جنان وقلب
راسخ وثبات لسان مع قلة الاعوان وكثرة الخذلان

هل

٢٦١

هل من صاحب امانة او وصية او عدة عند رسول
الله فادى الحقوق وجهز العيال جهارا وفيهم عائشة
فله المنة على ابيها وعليها بحفظها وفي وصيته
بذلك سالفا دليل استحقاقه ووصيه خالفا فقال
ابن جبر في نخبه الشجاع الثابت بين اربعمائة سيف
مظهرا لعداوتهم حين سالوه عنه فقال هو
في حفظ الله اورقيب كنت عليه وهذا يعجز
عنه ذوو القدر لولا التاييد من خالق البشر ه
وقال قدس سره العزيز في موضع منه وايضا لا يجوز
الاختيار قبل النظر في الكتاب الذي هو تبيانا لكل
شيء فينزعونه منه ولما وجدنا الامة اختلفت
على قولين مشهورين فقالت فرقة الامام علي
بنص النبي صلعم وقالت اخرى الامام ابو بكر باختيار

تمام

الامة فاجمعت الفرقتان على عدم جواز اهمال [illegible]
من الخليقة قلنا فهل لله خيرة اصطفاها على
خلقه قالتا نعم لقوله وربك يخلق ما يشاء ويختار
قلنا فمن خيرته فاجمعتا على المتقين لاية ان
اكرمكم عند الله اتقيكم قلنا فهل له من المتقين
خيرة فاجمعتا على المجاهدين لاية وفضل الله
المجاهدين على القاعدين قلنا فهل من المجاهدين
خيرة فاجمعتا على السابقين لاية لا يستوي منكم
من انفق من قبل الفتح قلنا هل له خيرة من
السابقين فاجمعتا على اكثرهم كآبة في اعداء
الدين لاية من يعمل مثقال ذرة خيرا يره قلنا فمن
اكثر جهادا ابو بكر او علي فاجمعتا على علي قلنا
فقد علمنا من الكتاب والاجماع ان عليا افضل

فهو



فهو احق فتفضيل ابي بكر بعد ذلك من المحال
لانه من احكام الخيال لان العقل والتخييل يتفقان
على مقدمات الدليل فلما تظهر النتيجة ينكص الخيال عنها
ويستقر العقل عليها وهنا اتفق الفريقان على المقدمات
فلما وصلا الى تفضيل علي ع رجع المبطلون الى خيالهم
الموجب لضلالهم واستمر المحقون على قضاء
عقولهم المخلص من وبالهم وايضا قلنا للفريقين
من المتقون فاجمعا انهم الخاشعون قلنا فمن الخاشعون
فاجمعا انهم العالمون لاية انما يخشى الله من عباده
العلماء قلنا فمن العالمون فاجمعا على من كان
احكم بالعدل لاية يحكم به ذوا عدل قلنا فمن احكم
بالعدل فاجمعا على انه الاهدى الى الحق لاية افمن
يهدي الى الحق احق ان يتبع قلنا فعلي احق ان يتبع
لانه اهدى الى الحق لقول النبي اقضاكم علي ولرجوع

المشايخ عند الخطأ والاشكال الى احكام علي فهو اعلم
فهو اخشى فهو اتقى فاذا دل الكتاب الذي جعله الله
تبيانا لكل شيء عليه حرم العدول عنه وتحتم المصير
اليه وايضا فالذين كانت الصحابة تاخذ عنهم ابواب شرايعهم خمسة
علي وابن عباس وعمر وابن مسعود وزيد بن ثابت قلنا فاذا
اجتمعوا من يأمهم فاجمعا على اقراهم لقول النبي يؤمكم
اقراكم قلنا فمن هو فاجمعا على ان الاربعة كانوا اقرأ
الكتاب من عمر قلنا فهم اولى بالتقدم من عمر قلنا فاي
الاربعة اولى فاجمعا على القرشي لقوله عليه السلام الائمة
من قريش قلنا فعلي وابن عباس اذ ليس الاخران من
قريش قلنا فمن اولاهما فاجمعا على الاكبر سنا والاقدم
هجرة للحديث في ذلك قلنا فمن هو فاجمعا على علي قلنا فسقط
الاربعة وفي هذا كفاية لانفراد علي بالولاية اذ لا يعدل بهم
عن الكتاب والسنة واجماع الامة الا من عاند الله ورسوله او كان قاصرا

وقال

**وقال في موضع آخر منه** فهذا بعض ما جاء من
طريق الخصم واما الطريق الاخر فكثير سلف منه منها
جانب وسياتي ان شاء الله جانب ولما ادعى الامامة
واقسم عليها في قوله وايم الله لقد تقمصها ابن ابي قحافة
وهو يعلم ان محلي منها محل القطب من الرحى
وقد اظهر الله كراماته على يده الدالة على صدقه لان الله
لا يخرق العادة لعدوه والكاذب عليه فعلم من
ذلك صحة امامته كما علم من اقتران دعوى الرسول
بمعجزته صحة نبوته وهذا كاف شاف فلو لم يوجد نص على خلافته
كما قال العلامة الفريد عز الدين ابن ابي الحديد **شعر**

وخلافة ما ان لها لو لم تكن ... منصوصة عن جيد مجدك معدل
عجبا لقوم اخروك وكعبك العالي ... وخد سواك اذرع اسفل

**وقال في موضع آخر منه**

يفنى المديح ولا يحيط بوصفه ... ايحيط ما يفنى بما لا ينفد
فجزاء من قاس الوصي بغيره ... نار توهج حرها لا يبرد
اذ حط مرتفعا واعلى خافضا

بفضيلة ورذيلة لا تجحد روت الثقات لهذه ولهذه

من وامق او رامق بتفند وقال في موضع اخر منه

فصل العاشر نزل في علي وفاطمة والحسنين

انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم

تطهيرا وفي رواية القمي انها نزلت في علي والسبطين

والائمة من ولده قال احمد بن فارس اللغوي صاحب

المجمل فيه التطهير التنزيه عن الاثم وعن كل قبيح

واقول فيه شاهد عدل على عصمتهم ان قلت الواحد

المعرف بلام الجنس لا يعم قلت بل يعم كما في النفي لانه لو ثبت

من الرجس فرد كانت الماهية فيه فسلم بصدق

الاذهاب وليست اللام للعهد لعدم تقدم ذكر

الرجس قالوا الله يريد اذهاب الرجس عن كل احد قلنا

نمنع ان الرجس المستلزم اذهابه للعصمة يريد الله

اذهابه عن كل احد قالوا يريد لفظ مستقبل فلا

دليل على وقوعه قلنا دعى النبي لهم به ولا يدعو

الا



الا بامر ربه فيكون مقبولا فيقع مع ان صيغة

قد جائت للماضي والحال انما يريد الشيطان ليوقع بينكم

العداوة يريد الله ان يخفف عنكم يريدون ان يبدلوا كلام الله

قالوا الاذهاب يستلزم الثبوت اولا وليس من قولكم

ذالك قلنا لا فان الانسان يقول لغيره اذهب الله عنك

كل مرض ولم يكن حاصلا له كل مرض قالوا المراد النساء

لان مبدأ الاية وختامها فيهن قلنا الميم التي هو علامة

التذكير يخرجهن قالوا فلتخرج فاطمة وليس قولكم قلنا

يدخل المؤنث اذا جامعه بخلاف قولكم فانكم خصصتموها

بالنساء ان قالوا خاطب موسى ع امراته بالميم في قوله

لعلي اتيكم منها بقبس قلنا اقامها مقام الجمع مجازا

قالوا فكذا هنا بل اولى قلنا لا ضرورة تحوج الى المجاز هنا

وحديث ام سلمة اخرج النساء وسياتي ذالك منا في

انعقاد الاجماع في ان ترتيب القران ليس على ما انزل وقال

الامام الطبرسي عادة الفصحاء الذهاب من خطاب

الى اخر والعود اليه والقران مملوّ منه حتى اذا كنتم

في الفلك وجرين بهم وسقاهم ربهم شرابا طهورا
ان هذا كان لكم وقد اخرج صاحب جامع الاصول
ما رواه مسلم في صحيحه عن زيد بن ارقم لما قيل له
من اهل بيته نساؤه قال لا ان المرأة تكون مع
الرجل الدهر ثم يطلقها فترجع الى قومها اهل بيته
اصله وعصبته الذين حرموا الصدقة بعده واسند
ابن حنبل الى واثلة بن الاسقع ان النبي صلعم اجلس عليا
على يساره وفاطمة عن يمينه والحسنين بين يديه
ثم التفع عليهم بثوبه وتلا الاية ثم قال اللهم
هاؤلاء احق وفي الرواية قالت ام سلمة انا معكم
قال انك على خير قالوا عنا بالخبر نزول الاية فيمن
قلنا لو كن معينات بالاية لم يكن لقول ام سلمة
فائدة وايضا فقد اسند ابن حنبل اليها انها لما
قالت ذالك قال لها قومي فتنحي عن اهل بيتي قالت
فتنحيت واسند ايضا اليها انه القى عليهم كساء قد

ثم



ثم وضع يده عليهم وقال اللهم هاؤلاء ال محمد فاجعل
صلواتك وبركاتك على محمد وال محمد انك حميد
مجيد قالت فرفعت الكساء لادخل معهم فجذبه
من يدي قال انك على خير ورواه في المصابيح عن عايشة
ورواه احمد بن حنبل عن ام سلمة بطرق اخر ورواه
البخاري ومسلم في صحيحيهما بطرق اخر في الجزء
الرابع للبخاري على حد كراسين وفي تفسير الثعلبي
عن الصادق ع معنى طه طهارة اهل البيت ع
ثم تلا اية التطهير وروى مثل ذالك ايضا في تفسير
عن الخدري وعن ابي الحمراء ورواه ايضا الطبراني في معجمه
عن الخدري قال صاحب المستدرك انه حديث صحيح
على شرط مسلم ولم يخرجه وقال الترمذي انه حديث
حسن صحيح على شرط البخاري ولم يخرجه وذكر نحو
ذالك ابو داود في مواضع من سننه وذكره الحميدي
في الجمع بين الصحيحين في الحديث الرابع والستين من

افراد مسلم وذكر مسلم ايضا في الجزؤ الرابع في ثالث كراس
ان النبي لما خرج بالاربعة الى المباهلة قال اللهم
هاؤلاء اهل بيتي وذكر الشيخ المفيد ان النبي وضع الكسا
عليهم ثم قال هاؤلاء اهل بيتي فانزل الله اية [التطهير]
فيهم وفي اخبار مسلم انه قال لام سلمة انما نزلت
في وفي اخي وابني وتسعة من ولد الحسين ليس معنا
فيها غيرنا ومما يدل على تخصيصهم ما اسند الثعلبي
في تفسيره الى الخدري ان النبي قال نزلت اية التطهير
في وفي علي والحسنين وفاطمة واسند الى مجمع قال
دخلت على امي عايشة فقلت ارايت خروجك
يوم الجمل قالت كان قدرا من الله قلت فعلي قالت
احب الناس الى رسول الله لقد رايت النبي جمعه وفاطمة
والحسنين وقال اللهم هاؤلاء اهل بيتي وخاصتي
فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا قلت انا
من اهلك قال تنحي انك على خير ونحوه عن زينب

ومما



ومما يدل على خروج النساء قوله لن يفترقا حتى
يردا على الحوض ولو كن مقصودات لم تخرج عن
الاسلام وحاربت المجمع على امامته عليه السلا[م]
كما عرفت من صاحب الجمل ان التطهير التنزيه
عن كل قبيح وفي الفردوس قال النبي عليه السلام
انا اهل البيت بيت اذهب الله عنا الفواحش
ما ظهر منها وما بطن وبهذا يسقط قول من
زعم انه لا يلزم من ارادة ذلك وقوعه و
قد سلف ولان الله مدحهم ولا يمدح بغير
الواقع ولان وصفهم بالطهارة ليس عدميا
لانه نقيض الاتصاف العدمي فوصفهم بها ثبوتي
وقال انتهت دعوة ابراهيم الي والى علي في قوله
اجنبني وبني ان نعبد الاصنام وانسابنا الجاهلية
ليست بصحاح لما فينا من السفاح وبعده باسطر يقول
علي علي الاسلام والدين قد نشا ولا عبد الاوثان قط ولا انتشا

عايشة ٣

وقد عبد الرحمان طفلا او يافعا وذالك فضل الله يؤتيه من يشاء
وفي التاريخ من طرق كثيرة عن بريدة الاسلمي قال النبي وآله
لي جبرئيل ان حفظة علي تفتخر على الملائكة لم تكتب عليه
خطيئة منذ صحباه و في موضع آخر منه ففي صحيح
البخاري قالوا يا رسول الله من قرابتك الذين وجبت
علينا مودتهم قال علي و فاطمة و ابناهما ومثله
في صحيح مسلم وتفسير الثعلبي و مسند ابن حنبل
ونقله ابن المرتضى والزمخشري في تفسيريهما وقال
صاحب التقريب قد صح ذالك عن ابن عباس وفي مناقب
ابن المغازلي بالاسناد عن السدي في تفسير ومن
يقترف حسنة نزد له فيها حسنا قال المودة في
آل الرسول قال مكي القيسي في مشكل اعراب القرآن
اصل آل اهل وهو اعلم من صنف في المشكل وقال
في موضع آخر منه انا مولى لفتى انزل فيه هل اتى
الى متى اكتمه الى متى آخر الى م الالام وحتى متى

افتد



افتند في حب هذا الفتى اهل تزوجت فاطم غيره
وفي غيره هل اتى هل اتى وقال في موضع آخر منه
قلنا الا فان اعاظم الصحابة كانت في جانب علي كما
قاله شارح الطوالع وغيره الا انهم الاقل عددا و
كذالك اتباع كل نبي ووصي وقد خرج صاحب المصابيح
وغيره ان النبي مات ساخطا على ثلاثة احياء من العرب
وعد منهم امية وقال ابن الجوزي في زاد المسير ورد
ان الشجرة الملعونة بنو امية وقال في المصابيح
وغيرها قال النبي هلاك امتي على يد غلمة من قريش
وظاهر في بني العباس شرب الخمور وركوب الفجور
وقتلهم اولاد علي وتشريدهم حتى انشئت الاشعار
في القتل والطرد لبني المختار منها قول دعبل الا اضحك
الله سن الدهر ان ضحكت يوما وآل رسول الله قد قهروا
مشتتون نفوا عن عقر دارهم كانهم قد جنوا ما ليس يغتفر
وقال ابو نواس
ما نال منهم بنو حرب وان عظمت تلك الجرائم الا دون نيلكم

أنتم لهامة فيما ترون وفي ‌ أظفاركم من بنيه الطاهرين دم

وقال شارستاني بمحمد كلّوا سيوف محمد ‌ ضربوا بها لهامات آل محمد

فكأن آل محمد أعداؤه ‌ وكأنما الأعداء عترة أحمد

وقال العلوي

أهل النبي الذي لولا هدايتهم ‌ لم يهد خلق إلى فرض ولا سنن

مشتتين حيارى لا نصير لهم ‌ مشردين عن الأهلين والوطن

وقال السروجي

لأصبح دين الله من بعد قوة ‌ على جرف هار بغير دعائم

وآل علي الطهر شرقا ومغربا ‌ يطاف بهم في غربها والأعاجم

كأنهم كانوا على الدين سرقة ‌ تطل بالقنا والصوارم دماها

وأوصى رسول الله قبل وفاته ‌ بقتل بنيه دون أولاد آدم

ونحو هذا كثير يخرج عن قانون الكتاب فكيف يقال
إنهم غير مبغضين وفي أي موضع مدح القرآن
الصحابة بل ذم كثيرا منهم ففي آية النجوى فتاب عليكم
وفي سورة الفتح ومن نكث فإنما ينكث على نفسه
لقد رضي الله عن المؤمنين إذ يبايعونك وقد كانت

البيعة



البيعة على عدم الفرار وقد فر كثير بأحد وخيبر وحنين ۝
ولهذا قال في أمير المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا
الله عليه ولم يقل كل المؤمنين ولقد كانوا عاهدوا
الله أن لا يولوا الأدبار وكان عهد الله مسئولا
بل وقد جاء في السنة ذم بعضهم كحديث الحوض و
حديث الدبادب أخرج مسلم في صحيحه والجامع بين
الصحيحين ونحوه ذكر ابن كيسان والثعلبي في تفسيره
**وبعده بأسطر يقول** وقد أجمع المسلمون على قوله
حب علي يأكل الذنوب كما تأكل النار الحطب
**وقال في موضع آخر منه** أخرج صاحب الوسيلة
في المجلد الخامس قول النبي لعلي لولا أن تقول فيك
طوائف من أمتي ما قالت النصارى في عيسى لقلت
فيك مقالا لا تمر على ملأ إلا أخذوا من تراب
نعليك وفضل طهورك يستشفون به ولكن
حسبك أن تكون مني كهارون إلا أنه لا نبي بعدي

وانك تبرئ عني ذمتي وتقاتل على سنتي وانك في الآخرة
معي وعلى الحوض خليفتي واول من يدخل الجنة معي
وان شيعتك على منابر من نور مبيضة وجوههم
اشفع لهم ويكونون جيراني وان حربك حربي و
سلمك سلمي وسرك سري وعلانيتك علانيتي
وان الحق معك وعلى لسانك وفي قلبك وبين
عينيك وان الايمان يخالط لحمك ودمك
كما خالط لحمي ودمي ولن يرد الحوض مبغض لك
ولن يغيب عنه محب لك وقد اخرج صاحب المناقب
صدر هذا الحديث باسانيده واخرج ابن المغازلي
الشافعي في موضعين من مناقبه قول النبي
علي يوم القيامة على الحوض لا يدخل الجنة
الا من جاء بجواز منه وبعده باسطر يقول
وقال فيه امام المعتزلة ابن ابي الحديد امام هدى
بالقرص اثر فاقضى له القرص رد القرص ابيض ازهرا

وبعده



وبعده باسطر يقول فأمر النبي حسانا ان ينشد فقال
لا تقبل التوبة من تائب الا بحب ابن ابي طالب
اخا رسول الله بل صهره والصهر لا يعدل بالصاحب
يا قوم من مثل علي وقد ردت عليه الشمس بالغائب
وبعده بخطوط يقول قلنا لا يرتاب احد ان سلمانا
كان من شيعة علي وقد روى سبط الجوزي الحنبلي
في كتاب الرجال ان جماعة من الصحابة سألوه لمن الامر
بعد رسول الله صلى الله عليه وآله فقال شعر
ما كنت احسب هذا الامر منصرفا عن هاشم ثم منها
عن ابي حسن أليس اول من صلى لقبلتهم واعرف
الناس بالاحكام والسنن ما فيهم من صنوف
الخير يجمعها وليس في القوم ما فيه من الحسن
فانصرفوا عنه الى السقيفة فلما اخبر بها قال
كردن ونه كردن وفي موضع آخر يقول منه
وقد قال الغزالي اما علي فلا يقل فيه ذو تحصيل شيئا
فعلى تقريركم هو افضل من الانبياء وفي موضع

اخر منه يقول نقل مالك ابن انس اخبارا جمة في
فضائل علي وكان يفضله على اولي العزم من الانبياء
فرمي بالغلو لذلك وكان الجفاني وابو الانهر الهروي
يروون الحق فرموهم بالرفض واكثر شيوخنا يفضلونه
على اولي العزم لعموم رياسته واتفاع جميع اهل الدنيا
بخلافته لكونه خليفة لنبوة عامة بخلاف نبوتهم
ولقول النبي في خبر الطاير ائتني باحب خلقك اليك
ولم يستثن الانبياء ولانه مساو للنبي الذي هو
افضل في قوله تعالى وانفسنا وانفسكم والمراد
المماثلة لامتناع الاتحاد ولانه افضل من الحسنين
في قوله عليه السلام وابوهما خير منهما وقد حكم
جدهما سيدين لاهل الجنة في الحديث المشهور
فيهما وقال في موضع اخر منه حدث كمال الدين الانباري
قال امسينا عن عون الدين الوزير فراينا يقرب شخصا
لا نعرفه ونسمع كلامه فتجارينا عنده المذاهب فقال

الوزير



الوزير اقل طايفة الشيعة فقال خرجت مع والدي
في البحر من مدينتنا الزاهية فاوغل بنا المركب فجئنا
جزيرة واسعة فسالنا اهلها عن اسمها واسم
فقالوا المباركة واسم السلطان الطاهر قلنا
فاين سرير ملكه قالوا بالمدينة الزاهرة فدخلنا
عليه فاذا رجل عليه عباءة وتحته عباءة
فاخذ منا الجزية وكان معنا مسلمون فناظرهم
فقال انتم خوارج ولستم مسلمين وتحل اموالكم
فسالوه الحمل الى سلطانه فاجابهم فاخذوا
دليلا عارفا قال وخرجنا معهم في البحر ثلاثة
عشر يوما بلياليها فاقبلنا على جزيرة ومدينة
مليحة كثيرة الماء طيبة الهواء ترعى النعاج
مع السباع واهلها على احسن قاعدة في ديانتهم
وامانتهم ليس فيهم لغو ولا تساب ولا نميمة

ولا اغتياب فدخلنا على سلطانهم فاذا هو في قبة
من قصب فلما اذن المؤذن اجتمعوا اليه في اسرع
وقت فصلى بهم وانصرف فما رأت عيني اخضع
لله منه ولا الين جانبا للرعية ثم التفت الينا
وخاطبنا وكان معنا رجل يعرف بالمقري شافعي
فقال له انت تقول بالقياس قال نعم قال هل تلوت
اية المباهلة قال نعم قال واية التطهير قال نعم
قال فهل بلغك ان غير علي وزوجته وولديه خرج
الى المباهلة ونزلت اية التطهير فيه ولف النبي
الكساء عليه افمن طهره الله يقدر احد ينجسه
ثم بسط لسانا امضى من السهام واقطع
الحسام فقال الشافعي قايلا عفوا عفوا انسب
لي نفسك فقال انا الطاهر بن محمد بن الحسن
بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد

بن



بن علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب الذي انزل الله
فيه وكل شيء احصيناه في امام مبين وانزل في حقنا
ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم فبكى الشافعي
وامن به وحمد الله تعالى على انتقاله من التقليد الى
اليقين وكان معنا رجل مالكي فامن ايضا وقمنا
في تلك المدينة سنة كاملة وتحققنا ان ملك تلك
مسيرة شهرين برا وبحرا وان بعدها مدينة اسمها
الرايقة سلطانها القاسم ابن صاحب الامر وبعدها
مدينة اسمها ظلوم سلطانها عبد الرحمن بن صاحب
الامر رستاقها وضياعها شهران وبعدها مدينة
اسمها عاطن سلطانها هاشم بن صاحب الامر
هي اعظم المدن مسيرة ملكها اربعة اشهر فهذه
المدن على كبرها لم يوجد فيها سوى الشيعة الذين
لو اجتمع اهل الدنيا لكانوا اكثر منهم فاقمنا سنة
نتوقع ورود صاحب الامر فلم يوفق لنا قال كمال الدين

فلما سمعه الوزير شدد علينا في كتمان ذالك وبعده
بسطور يقول واعلم انه لا بقية للكيسانية الا ما يحكى
شاذا لا نعلم صحته من بقية شاذة لا يعلم وجودها
وفي انقراضها بطلان قولها ولا يخرج الحق عن الامة
وان علم وجودها فقلتها تمنع القطع بقولها على انه لا
عصمة لابن الحنفية ولا نص عليه ولا ادعى ذالك ولا
اخرج معجزا على يديه وما تلوناه من المنصوص على الائمة
المنقولة عن المؤالف والمخالف تدل على بطلان قول هذه
وغيرها من الطوائف وقال في موضع اخر منه
وقد اسلفنا ما تواتر من النصوص على عدد الائمة واسمائهم
من الرب الجليل والنبي النبيل ومن كل امام على من بعده
بالتفصيل وقد جاء ذالك من طرق المخالفين الجاحدين
لائمة العالمين فضلا عما تواتر من الشيعة المؤمنين
رضوان الله عليهم اجمعين باب يه في الطعن
فيمن تقدمه بظلمه وعدوانه وما احدث كل واحد

في



في زمانه من طغيانه وساذكر ذالك من طرق الخصم
وغيره ليكون الزم للحجة واثبت للنفس على المحجة حتى
صنف الكلبي كتابا كله في مثالب الصحابة ولم يذكر فيه
منقصة واحدة لاهل البيت عليهم السلام واتى له و
لغيره بذالك بعد تطهير الخبير العلام وستعلم
باليقين ما حدث منهم في الدين فالمختارون لهم من
دون الله دخلوا في قوله اتخذوا الشياطين اولياء
من دون الله وهذا الباب يتنوع الى ثلثة بحسب المشايخ
الثلاثة ويلحقها كلام بالاختصاص في اهل العقبة
ومعاوية وابن العاص وقال في موضع آخر منه
وفي تاريخ الطبري اول من سماه الفاروق اهل الكتاب فاثره
المسلمون به ولم يرد فيه رواية عن النبي وفي موضع اخر منه
واخرج الترمذي انها قالت من يرثك قال اهلي وولدي
قالت فما لي لا ارث ابي واخرج البخاري انها قالت
اترث اباك ولا ارث ابي اين انت من قوله تعالى

وورث سليمان داود وقول زكريا فهب لي من لدنك
وليا يرثني ويرث من آل يعقوب واذا اجمع انها
اتت بآيتي الميراث في احتجاجها ودل الدليل على عصمتها
وجب الجزم بحقية قولها ان قيل قد يورث غير من
المرسلين ولا يورث خاتم النبيين قلنا هذا خلاف
اجماع المسلمين فان من ورثهم عمتهم ومن منعهم
وفي موضع آخر منه هب انه لا ميراث أليس قد
اسند علماؤكم بطرق ثلاثة الى الخدري وروى
ايضا عن مجاهد والسدي انه لما نزلت وآت ذا القربى
حقه دفع النبي اليها فدكا وفي موضع آخر منه
وعلي عليه السلام وان لم يتول جميع الامور فقد
تولى اكثرها وخلفه على المدينة وكان على يده من
الفتوح وكان في خيبر امير جيشها وكان الفتح له
دون المنهزمين عنها وعزل ابا الفضيل عن





براءة وبعث عليا بها ولو لم يكن الا ان النبي لم
يول عليه احدا قط لكفى وشفى وفي موضع آخر منه
تذنيب هذه المخالفة مجمع عليها ذكرها مسلم والبخاري
لقول ابن الزبير حين قال ايتوني بدواة وقرطاس
ورواها عبد الرزاق عن الزهري عن ابن عباس والطبري
والبلاذري ورووه عن سعيد بن جبير بطريقين وعن
جابر الانصاري وفي موضع آخر منه وقد تمسكوا بخلافة
ابي بكر بقول عايشة عنه عليه السلام مروا ابا بكر فليصل
فلم يهجرهنا وفي موضع آخر ولو احتمل هذا الرد التأويل
لم يجزم بحديث لان تحريم رد قول النبي مع وضوحه
اذا قبل التأويل قبله ثم كلما جاء عنه من الاقاويل
وفي موضع آخر وكيف قلتم الاكرم مقدم وانتم تجوزون
تقديم المفضول فان قلتم هو الزام قلنا نلتزم به
ونثبت الافضلية لعلي بخبر الطائر وبكونه لم يكفر
قط فكيف يجعل من مضى اكثر زمانه على الكفر اتقى منه
وبقوله تعالى فضل الله المجاهدين على القاعدين

وعلي بالانفاق من اجهد المجاهدين وابو بكر
من ملازمي القاعدين ومتى كان ثبات علي اكبر
فثوابه اكثر وقد اخرج صاحب الوسيلة عن ابي سعيد
قول النبي لعلي لك من الثواب ما لو قسم على اهل
الارض لوسعهم ان قلت كان ابو بكر يجاهد بلسانه
قلت فعلي بلسانه وسنانه وكانت هدايته اكثر
الضلال على يده ان قلت فكان النبي في القاعدين
فيدخل ابن عمكم في جملة المفضولين قلت ليس للملوك
مباشرة الضروب لما فيها من فساد نظام الحروب
فكيف يقال ان الاية نزلت في ابي بكر وقد اخرج
البخاري في صحيحه عن عايشة ما انزل الله فينا
شيئا من القران الا انه انزل عذري وبعيد
ان ينزل في ابيها قران ولا تعلمه لشدة حرصها

على



على قيام ناموسه كما دل عليه تقديمها له في منصب
نبيه وغيره ولو نزل فيه شيء لاحتج يوم السقيفة به
ولم يحتج بالائمة من قريش لخروج على شركته بل
اولى بلبيس قرابته وقبل هذه السطور قال
وسيجنبها الاتقى الذي يؤتي ماله يتزكى وما لاحد
عنده من نعمة تجزى والاتقى في كتاب الله اكرم و
الاكرم مقدم قلنا ذالك ابو الدحداح كما حكى شارح
الطوالع ورواه الواحدي باسناده الى عكرمة وابن
عباس انه ابتاع نخلة لرجل في دار فقير باربعين
نخلة وجعلها للفقير بنخلة في الجنة واسند الثعلبي
الى عطا انه ابو الدحداح وقد ذهب اكثر المفسرين
الى ان الاتقى علي بن ابي طالب ع قال شارح الطوالع
ويؤيده ويطعمون الطعام الاية وقال في موضع اخر منه
وقد تشيع السلطان خدابنده وكان من كمال فهمه وعقله ان كتب
الثلاثة على اسفل نعله وفي موضع اخر قال الثعلبي في تفسيره

قال السدي لما قتل الحسين بكت عليه السماء وبكاؤها حمرتها
وحكى ابن سيرين ان الحمرة لم تر قبل قتله وعن سليم
القاضي مطرنا دما ايام قتله وفي موضع اخر منه
وقد قال امام الحرمين لا اجماع على امامة علي لا حاجة له
وانما هاجت الفتن لامور اخر قلت هي التهمة بقتل عثمان
المسبب عن الشورى التي لم تكن برضا علي عليه السلام
وكان حرب الجمل والصفين عنها والخوارج سبب عن المسبب
وقال المتكلمون منهم الامامة استقرت لعلي بالاجماع
لانعقاده زمان الشورى على انها له او لعثمان
فتعينت له بعد عثمان ذكر ذالك نظام الدين الشافعي
في شرحه للطوالع وقد اعترفوا بسخط عايشة
على علي في زمان امامته المجمع عليها فلينظر
العاقل في ايمان من هذا فعلها ولو فعل ذالك احد
غيرها بخليفة غيره لسارعوا الى تكفيره مع ان النبي
لم يقل في حق غير علي حربك حربي وحرب النبي كفر بالاجماع





وفي موضع اخر منه وذكر ابن الراوندي من اعيانهم في
في منهاج البراعة ان عليا قال ادخل معهم لان عمر روى
ان النبي قال لا تجتمع النبوة والامامة في بيت والان
فقد استصلحني لها فادخل ليظهر انه كذب نفسه
فاين الرضا بالشورى مع هذه الامور المشهورة وفي
موضع اخر فصل قالوا انكح عمر ابنته قلنا قال المرتضى
في كتابه الشافي العقل لا يمنع اباحة نكاح الكفار
وانما يمنع منه الشروع وفعل علي اقوى حجة في
احكام الشرع على انه لا يمتنع شرعا انكاح الكافر
لا اختيارا وقد كان عمر على الاسلام ظاهرا و
عمر الح على علي وتوعده بما خاف على علي امر عظيم فيه
ظهور ما لم يزل يخفيه فساله العباس لما راى ذالك
رد امرها اليه فزوجها منه وقد اخرج ابن المغازلي
الشافعي في مناقبه والبخاري في صحيحه ان عمر صعد

المنبر وقال حملني الالجاج على علي في ابنته كذا وكذا الحديث
وفي الحديث ان عمر احضر العباس وقال لعمر ايها الناس
هنا رجل من علية اصحاب النبي قد زنى وهو محصن
وقد اطلع امير المؤمنين وحده عليه فقالوا ليمض حكم
الله فيه فلما انصرفوا قال للعباس والله لئن لم يفعل
لافعلن فاعلمه فابى فسأله العباس السكوت و
مضى الى عمر فزوجه ام كلثوم وفي حديث اخر انه
امر الزبير يضع درعه على سطح علي فوضعه بالرمح
ليرميه بالسرقة وفي كافي الكليني انه قال لاغورن
زمزم ولا ادع لكم مكرمة الا هدمتها ولاقيمن
شاهدين بانه سرق واقطعه وسئل مسعود العياشي
عن ام كلثوم فقال كان سبيلها سبيل اسية مع
فرعون وذكر النوبختي انها كانت صغيرة وماتت عنها
قبل الدخول بها وبعده بسطرين يقول وقد روى اهل
مذاهب الاربعة عن جعفر بن محمد بن مالك الكوفي

مسنداً



مسنداً الى الصادق ع انه قال ذلك فرج غصبنا عليه
ورويته الفرقة المحقة ايضاً على انه لا خلاف ان التناكح
والتوارث على الاسلام ولا شك في كونه على ظاهر الاسلام
وقد ذكر الراوندي في خرائجه رواية متصلة الى الصادق ع
ان علياً ادعى يهودية بنجرانية فتمثلت بام كلثوم فزوجها
اياها وحجبت ام كلثوم فلما قتل ظهرت وفي موضع
اخر قالوا نصر ابوبكر النبي في ذلك الوقت دون غيره قلنا يرده
قوله تعالى فقد نصره الله ولم يذكره قالوا انزل الله سكينته
على ابي بكر لانها لم تفارق النبي قط قلنا لو نزلت عليه
لكان بالمحاريب وقد عرفت انه من جملة الهاربين
والسكينة اجل قدراً واعظم خطراً من ان يطيش
محلها او يهرب من وصفه بها وهذه كتب المغازي
لم يذكر في شيء منها ثابتاً ولا الضعيف فضلاً عن غيره
قائلاً ولا جارحاً بل المشركون بريئون من محاربته
مشتغلون بعلي ونكايته وقد وسمه النبي بالفرار كما

وفي موضع اخر قلنا لا اعتبار بكثرة العوام فانهم كالهوام
بل الاعتبار بالرؤساء واولي الاحلام الذين هم اساطين الاسلام
وقد كانوا في جانب علي عليه السلام وقد ذكر البخاري حديث
البيعة وفيه خالف عنا علي والزبير ومن معهما واخرج مسلم
انه قيل للزهري لم تبايع علي ستة اشهر فقال لا والله
ولا واحد من بني هاشم وقال نظام الدين الشافعي في شرح
الطوالع مالت طائفة الى علي وهم اكثر اكابرهم وروى
تخلفه عنها البلاذري وهو من ثقاتهم وابن عبد ربه
وعمر بن عليه والطبري والواقدي فقد ظهر بهذا و
نحوه من نقلهم عدم تسليم علي لخلافتهم وقد ثبت بحديث
الراية وغيره محبة الله ورسوله له ولا يحبانه الا وهو
متبع لهما للاية ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم
الله فامتنع دخوله حال امتناعه تحت ويتبع غير سبيل
المؤمنين وبعده بسطرين يقول وعدول الامة
ان ارادوا بعضهم فهم في جانب علي كما عرفت وان ارادوا
كلهم نقض بحديث الحوض وغيره اخرجه البخاري وغيره

وفي



وذكر في موضع اخر وقد اخبر الكتاب السماوي بمخالفة اكثر
الصحابة في قوله واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك
قائما وقد اجمع المخالف والموالف انهم انصرفوا والنبي
يخطب للجمعة الا اثني عشر وفي قوله كما اخرجك
ربك من بيتك بالحق وان فريقا من المؤمنين لكارهون
الى قوله كانما يساقون الى الموت وهم ينظرون قالوا
عاد الى الوفاق بعد الخلاف قلنا نمنع ذالك ونظلمانه
طول عمره مشهورة في كتبهم وقد سلف منها جانب
وقد انكر قوم على ابي بكر في مقام بعد مقام ولو فرض
سكوته لم يدل على رضائه ولا قعوده عن البيعة
ان كان حقا فالبيعة باطلة وان كان باطلا بطل قول
النبي فيه علي على الحق والحق معه وسياتي تحقيقه
قالوا صارت حقا بموافقته قلنا لا يصير الباطل حقا
بالموافقة وحينئذ فمن مات قبل الموافقة ايضا او
لم يجد ذ بيعة بعدها مات بغير امام على ان المخالفة

المرتقين دراية من الفريقين والموافقة رواية من احد
الخصمين وقد اسلفنا تظلماته وهي تنافي موافقاته
وقال في موضع آخر منه نكتة فاذا انحصرت في علي
مزايا النبوة وليس له نبوة فهي دالة على الامامة حيث
حيث ادعى الامامة اذ يمتنع من الله ان يضع العلامة
ويخص بالكرامة من ليس له زعامة ان قيل ما ذكرتم
من الاحاديث ونحوها اخبار آحاد وانفردتم
بنقلها فلا حجة لكم فيها قلنا لا بل كل طائفة من
المسلمين روت شيئا منها فاشتركت آحادها في
التواتر المعنوي اللازم عن مجموعها فاعجوبة رد الشمس
اصحاب الشافعي روتها وروى غيرهم غيرها ومن
تتبع كتب القوم وجد ذلك فيها فكيف يمكن معاندیهم
انكارها وفي كتب ائمتهم اظهارها وبهذا يندفع
ما لعله يتوهم من كونها صدرت عن داع واحد



على ان للكفار اللئام ان يعارضه بمثله في معاجز
النبي عليه السلام **فصل** في مساواة امير المؤمنين
لجماعة من النبيين قال الله سبحانه وعلم آدم
الاسماء كلها اني جاعل في الارض خليفة وقال
النبي انا مدينة العلم وعلي بابها من ناصب عليا
الخلافة بعدي فهو كافر كما رواه ابن المغازلي الشافعي وغيره
ادريس اطعم بعد وفاته من الجنة ودرس الكتب و
اول من وضع الخط وعلي اطعم منها في حيوته وقد سلف
وعنده علم الكتاب واول من وضع النحو ٢ نوح نجى من ركب
في سفينته وقد مثل النبي صلعم بها اهل بيته فنجا
من تمسك بعلي وذريته ايها المؤمن الذي طاب فرعا منه
فنمى اصله وتمسك طب بدين النبي نفسا وان خفت
من النار في غد ان تمسك فاستجر من لظا لظى بعلي
وبنيه وبالبتول تمسك ٣ ابراهيم وهديناه الى الصراط

مستقيم وعلي الصراط المستقيم رحمة الله وبركاته
عليكم اهل البيت وفي علي انما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا وابراهيم الذي
وفى وفي علي يوفون بالنذر ابراهيم كسر الاصنام و
اكبرها افلون وكسرها علي واكبرها هبل ٤ اسماعيل استسلم
للذبح والدقيق واستسلم علي للكفار في المبيت ولبس
فيهم شفيق ٥ يعقوب سئل الذئب هل اكل ولده فقال
لحوم الانبياء علينا حرام وكلم الذئب والاسد والثعبان
لعلي عليه السلام ٦ يوسف رب قد آتيتني من الملك و
نزل في علي واهله واذا رايت ثم رايت نعيما وملكا
ولما بان لاخوته فضله حسدوه واظهروا نصحه
في الباطن عادوه وقريش سلموا على علي بامرة المؤمنين
وفي الباطن مقتوه وقيل ايها الصديق وعلي الصديق
الاكبر و في يوسف ولما بلغ اشده آتيناه حكما وعلما
وعلي اوتي الاخوة والخلافة والعلم صغيرا في يوسف

الا



الا ترون اني اوفي الكيل وفي علي ويطعمون الطعام
على حبه يوفون بالنذر ٧ موسى احيا الله بدعائه قوما
في قوله تعالى ثم بعثناكم من بعد موتكم واحيى لعلي اهل
اهل الكهف وروي انه احيا له سام بن نوح واحيا
له جمجمة الجلندي ملك الحبشة صاحب الفيل الذي
قصد به البيت ولها مشهد معروف ببابل وعدو موسى
رماه الله بالبرص وانس حيث كتم الشهادة رماه الله
بالبرص ونزل جبرئيل بعصى موسى ونزل بفقار علي
وعلا موسى الطور وعلا علي النبي والقى الله على موسى
محبة منه واوجب محبة علي على الخلق حتى انها حسنة
لا تضر معها سيئة واكرم موسى بالشبرين وعليا
جر موسى الحجر عن بئر مدين وكان لا يجره الا اربعون ودحا
علي الصخرة عن عين مراجوما عند الدير وقد عجز عنها مائة
٨ هرون اول من امن بموسى وقال له اخلفني في قومي وعلي
اول من امن بالنبي وقال له انت مني بمنزلة هرون من موسى

٩ يوشع ردت له الشمس وردت لعلي مرارا وسيأتي قريبا
وقد اسند ابن جبر في نخبه وعلي بن مجاهد في تاريخه الى النبي
قوله لعلي عند وفاته انت مني بمنزلة يوشع من موسى ١٠
ايوب انا وجدناه صابرا والصابرين في البأساء والضراء وفي علي
وحين البأس ١١ جرجس صبر في المحن وعذب بانواع العذاب وعلي
صبر في الفتن وعذب بانواع الحروب ١٢ يونس التقمه الحوت
وهو مليم وعبد الله في موضع لم يعبده بشر وعلي سلمت عليه
الحيتان وجعله الله امام الانس والجان وولد في الكعبة
دون كل انسان ١٣ زكريا كان لبني اسرائيل واعظا ولمريم كافلا
وعلي كان للامة مفتيا ولفاطمة كافلا ١٤ يحيى واتيناه
الحكم صبيا وعلي اوتي الحكم والوزارة صبيا ١٥ داود انا
جعلناك خليفة في الارض وقتل داود جالوت وكانت له
سلسلة الحكومة واتاه الحكمة وفصل الخطاب وعلي رابع
الخلفاء ادم وداود وهرون وقتل عمرا ومرحبا وقال فيه النبي
اقضاكم علي وقال الله فيه ومن عنده علم الكتاب ١٦ سليمان
طلب الملك فاعطي خاتم الملك وتصدق علي بالخاتم فنزلت

فيه



فيه اية الولاية وقال يا صفراء ويا بيضاء غري غيري حملت الريح
بساطه وردت الشمس له وحملت عليا على بساط النبي و
ردت الشمس له ١٧ صالح سماه الله صالحا واخرج ناقة
وسمى عليا صالح المؤمنين واخرج ثمانين ناقة ١٨ عيسى
نزلت المائدة عليه ونزلت على علي بنقل اهل المناهل الاربعة
فيه وقال في عيسى ويعلمه الكتاب وفي علي ومن عنده علم
الكتاب وفي عيسى واحيي الموتى باذن الله وعلي احيا سام
واهل الكهف والجمجمة باذن الله واختلف في عيسى
فاليعقوبية هو الله والنسطورية هو ابن الله والاسرا ثلثية
هو ثالث الله واليهود هو كذاب على الله والمحققون هو والمحققون
هو عبد الله واختلف في علي فالمسلمون هو عبد الله والغلاة
هو الله والخوارج كافر بالله والمخالفون انه رابع افتراء
على الله والمحققون انه المقدم من الله ولاجل ذالك قال النبي
هو اشبه الخلق بعيسى ١٩ محمد سيد الانبياء وخاتمهم
وعلي سيد الاوصياء وخاتمهم ركب النبي البراق
وركب علي كتف النبي علامة الرسالة في كتف النبي

علامة الشجاعة في ساعديه على **تذنيب** الاسكندر سد الله به على ياجوج وماجوج وكان يعرف لغات الخلق وعلى سد الله به كيد الشياطين عن الشيعة وكان يعرف لغات الملائكة والجن والبهم وجميع الخلق لقمان آتاه الله الحكمة وجعل النبي عليا باب دار الحكمة فاستفاضت منه الحكمة

**تذنيب آخر** اسند ابن جبر الى ابن عباس قول النبي صلى الله عليه وآله من اراد ان ينظر الى آدم في حلمه والى نوح في فهمه والى موسى في مناجاته والى عيسى في سمته والى محمد في تمامه فلينظر الى هذا الرجل فتطاولت الاعناق واذا هم بعلي عليه السلام واسند ابن بطة في الابانة الى ابن عباس وروى نحوه انس ايضا وقد ذكرناه في موضع آخر في كتابنا استيناسا وتيمنا **ويقول بعد ثلاثة سطور**

**فصل**



**فصل** نذكر فيه طرفا مما نقل من معاجز مضافا الى ما سلف من دلائله وهذا باب واسع قد بلغ من الاشتهار الى حد يمتنع مقابلته بالانكار لا يتهيأ لمحبيه ستره ولا يتهيأ لمبغضيه ستره من طلب شيئا طالعه من مظانه وكتب فيه اختصت به مثل الدلائل لعبد الله بن جعفر الحميري والخرائج لسعيد بن هبة الله الراوندي والنوادر لابن جمهور القمي والدرجات لسعيد بن عبد الله وبصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار وغير ذالك

ان قيل فقد ظهر عن حسين بن منصور الحلاج وغيره من المشايخ امور خارقة فلا دلالة في ذالك على الامامة قلنا ان صح ذالك فهو من الحيل المشهورة وقد وقفت على كشف اسرارهم والتمويه

على اتباعهم والله سبحانه اجل من ان يخرق العادة
للكذابين وقد علم ان الحلاج دعا اصحابه الى انه المعنى
وفي هذا تجسيم الرب تعالى والانبياء والائمة
دعوا الى التوحيد والعدل وغيرهما فبينهما فرقان
وقال في موضع اخر منه كلام في المناشدة اسند
ابن مردويه من اهل المذاهب الاربعة واخطب
خوارزم الى عامر بن واثلة قال كنت على الباب يوم
الشورى فارتفعت الاصوات بينهم فسمعت عليا
يقول بايع الناس ابا بكر وانا والله اولى بالامر منه
واحق فاطعت مخافة ان يرجع القوم كفارا يضرب بعضهم
رقاب بعض ثم بايع ابو بكر لعمر واني اولى بالامر منه فاطعت
لذلك ثم تريدون ان تبايعوا عثمان اذا لا اسمع
ولا اطيع وفي رواية اخرى لابن مردويه اذا اسمع
واطيع ولو اشاء ان اتكلم بما لا يستطيع عربيهم

ولا



ولا عجميهم ولا المعاهد منهم ولا المشرك ان يرد
خصلة منها ثم افتخر باختصاصه باخوة رسول الله
وعمومة حمزة واخوة جعفر وزوجية فاطمة وابوة
الحسنين وقتل المشركين وسبقه الى توحيد الله و
تغسيله لرسول الله واكله من الطائر بدعوة نبي الله
ورد الشمس له بامر الله وكشف الكرب عن وجه
رسول الله وفتح بابه الى المسجد دون غيره عن
امر الله وتطهيره في كتاب الله وتقديمه الصدقة
ستة عشر مرة في مناجاة رسول الله وبان له
سهما في الخاص وسهما في العام ومودة القربى
وتقميص النبي ودفنه عليه السلام وفي اخرى
للخوارزمي اسندها الى ابي ذر انه عليه السلام
الزمهم بقول جبرئيل لا سيف الا ذو الفقار ولا
فتى الا علي وبان جبرئيل امر النبي عن الله بمحبته

ومحبته من يحبه وقال ان الله يحبه ويحب من يحبه
ثم ذكر ان النبي نودي ليلة الاسراء في السماء نعم
الاب ابوك ابراهيم ونعم الاخ اخوك علي فاستو
قال ابن عوف سمعت ذلك من رسول الله والا
فصمتا ثم ذكر دخوله المسجد جنبا وذكر قول النبي
انت مني بمنزلة هرون من موسى ولقد علمتم مو
من رسول الله وقربي وتخصيصي بمس جسده وشم
عرفه ولم يجد لي كذبة في قول ولا خطلة في فعل وكنت
اتبعه اتباع الفصيل امه يرفع لي كل يوم علما من اخلا
ويأمرني بالاقتداء به ولقد لقد سمعت رنة الشيطا
حين نزل الوحي على رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت
له ما هذه قال رنة الشيطان قد ايس من عبادته
انك تسمع ما اسمع وترى ما ارى الا انك لست بنبي
ولكنك وزير ولقد كنت معه حين طلب منه الملاء

مجئ



مجئ الشجرة فدعاها فجاءت فقالوا ردها فردت فقالوا
فليات نصفها فجاء نصفها فقالوا رده فرده فقالوا
فقالوا ساحر فقلت اني اول مؤمن بان ذلك من امر
الله تصديقا لنبوتك وحيث كان ذلك كله معلوم
عند اهل الشورى وغيرهم لم يمكنهم جحده ولو امكن
لسارعوا اليه اذ هو مقام التوصل الى الخلافة فدل
اقرارهم على انه حق عندهم قد عرفوا صحته وسمعوها
واستوضحوا قضيته ووعوها وعلموا انهم لو انكروه
قامت عليهم البراهين واعترف به غيرهم من العالمين
وابو بكر اقام الحجة يوم السقيفة بقرابته من النبي
وامس منها قرابة علي فاذا حصلت له الخلافة ببعض
خصلة من خصال علي فكيف لم يكن علي المخصوص
بجميعها اولى بمقام النبي وكذا بغيرها مثل مساواته
للنبي في نفسه وهوى النجم في داره واخذ برائة

من ابي بكر وعزله والنص على ولايته حين اتى الزكوة
في ركوعه وقلع الصخرة عن القليب من غرائبه ودحو
باب خيبر من عجائبه وكلام الثعبان والجمجمة
من آياته ونزول الجام والمنديل من كراماته الى
غير ذلك مما يطول الكتاب بذكره ويعول الخطاب
بنشره وقد صرح فيما ذكر بروايته اعيانهم واذكان
اذيانهم مع صدقه وعدله انه اولى ممن تام عليه
وسعى في هضمه وعزله قال بعضهم مساع اطيل
بتفصيلها كفى معجزا ذكرها مجملا ولما حصل
في تاليفه فنظمه الخوارزمي من هذه المزايا في علمه نضد شيئا منها
فقال

هل فيهم من له زوج كفاطمة — قل لا وان مات عضا كل ذي احن
هل فيهم من له في ولده ولد — مثل الحسين شهيد الطف والحسن
هل فيهم من له عم يوازره — كمثل حمزة في اعمام ذي الزمن
هل فيهم من له صنو يكانفه — كجعفر ذي المعالي الباسق الفنن

هل



هل فيهم من تولى يوم خندقهم — قتال عمرو وعمرو وخز للذقن
هل فيكم من نحى في حال سطوته — بباب خيبر لم يضعف ولم يهن
هل مثله سابق في السابقين الى — حق اليقين وما صلى الى الوثن
وهل اتى هل اتى الا الى اسد — فتى الكتائب طود الحلم في المحن
اطاع في النقض والابرام خالقه — وقد عصى نفسه في السر والعلن
الناس في سفح علم الشرع كلهم — لكن علي ابو السبطين في القنن

وقال في موضع اخر منه قال عبد المحمود تصفحت بعض
كتاب ابن مردويه فوجدت مائة واثنين وثمانين منقبة
لعلي من النبي منها تصريحات بالنص على خلافته وانه
القائم مقامه في امته وفي موضع اخر منه وفي الجمع بين
الصحيحين للحميدي انه ذكر عند عايشة ان عليا وصي
فقالت سمعته من النبي صلعم وفي موضع اخر منه وقدام
نبيه بالاقتداء بالنبيين وقد روى ابن حنبل وغيره انهم
نصبوا الوصيين وسنذكر شيئا منه قريبا ان شاء الله
وفي موضع اخر منه وقد خالف ابو حنيفة النبي في موضع

وقال لو كان رسول الله في زماني لاخذ بكثير من اقوالي ذكره

ابن الجوزي في المنتظم ولما نقل الغزالي ما قال الناس في

مثالب الثلاثة قال اما علي فلم يقل فيه ذو تحصيل شيئا

ومنها ما اسنده الحافظ في الحلية **وفي موضع اخر منه**

من قول النبي لابي برزة ان الله عهد الي في علي ابن ابي طالب

انه راية الهدى ومنار الايمان وامام اوليائي ونور

جميع من اطاعني وصاحب رايتي في القيمة واميني على مفاتيح

خزاين ربي وهو الكلمة التي الزمتها المتقين من احبه احبني

ومن ابغضه ابغضني وقد سلف نحو هذه وقد

نظم الضعيف مؤلف هذا الكتاب للطيف معاني

هذا الحديث الظريف بما قيل لبعض الفضلاء لم

عدلت من النثر الى النظم فقال لم ينس من النظم

عشره ولم يحفظ من النثر عشره وقد اشار الشيخ

تاج الدين بن راشد في قوله والنظم اولى بقبول الذهن



له واحلى موقعا في الاذن فقلت قد سند الحافظ في حليته

قول النبي في علي مستطر ... عهد من الله الي قد اتى

بانه منار ديني المفتخر ... وانه امام اوليائه

ونور من اطاعه من البشر ... وحامل الراية في العرض وقد

امنته على المفاتيح الغرر ... وانه كلمة الله التي

الزمتها للمتقين في الاثر ... وان من احبه احبه

وعكسه كذا اتى به الخبر ... عن رجل ليس بذي حمية

لانه يولي عتيقا وعمر **وقال في موضع اخر منه**

واسند ابن حنبل وابن المغازلي ان النبي راى في الاسرا

على باب الجنة محمد رسول الله علي اخو رسول الله ورواه

في الجزء الثالث من الجمع بين الصحاح الستة من صحيح

ابي داود وصحيح الترمذي فانظر الى مرتبته حيث امر

الله نبيه بالمواخاة بين صحابته فلم يجد فيهم غير

علي يصلح لاخوته لانه نظيره في النسب وصراحته

وفي آية التطهير المفوهة بعصمته وفي آية انما وليكم الله
المبينة لامامته وفي كونه منه في حديث سورة برائة
وناديته وفي قوله تعالوا ندع يوم المباهلة وفي استطراق
مسجده جنبا وفتح باب سدته اخي النبي عليا و
الاخوة لا تدعو سوى المثل عند الضرب للمثل
وقد تمدح به علي عليه السلام في قوله ومن حين
اخي بين من كان حاضرا دعاني واخاني وبين من فضلي
وقد علم كل ذكي ان من تقدم على علي فقد تقدم على
نظيره اي النبي وفي موضع اخر فصل كه في قوله
تعالى واسأل من ارسلنا قبلك من رسلنا قال ابن
عبد البراج ابو نعيم الحافظ من كبار الجمهور قول
النبي صلعم لما اسري بي جمع الله بيني وبين الانبياء وقال
سلهم على ما بعثتم فقالوا على شهادة ان لا اله الا الله
والاقرار بنبوتك والولاية لعلي ابن ابي طالب دل هذا الحديث

علی



على ان من لم يواله في جميع الازمان عاريا عند الله
عن الايمان وخارقا لعهده الماخوذ على انبيائه وهذا
نص الكتاب المجيد وقول النبي الرشيد لا يحتمل الترديد
ولا يقبل التفنيد ولو اجتهد في رده المتعصب العنيد
اذ هو تنزيل من حكيم حميد تم ومن اشعار علي عليه السلام

انا علي صاحب الصمصامة ‌ ‌ وصاحب الحوض لدى القيامة
اخو نبي الله ذي العلامة ‌ ‌ قد قال اذ عممني العمامة
انت اخي ومعدن الكرامة ‌ ‌ ومن له من بعده الامامة

وجه اطلاق صاحب الحوض بر مرتضى عليه السلام انكه حضرت مصطفى صلى الله
عليه وآله وسلم با وگفت انك في الاخرة على الحوض خليفتي ودر فاتحه سابعه گذشت
وواقدي از زهري روايت كند كه چون مرتضى عم متوجه عمرو بن عبد الود ميشد
حضرت مصطفى صلى الله عليه وآله وسلم فرمود ادن مني يا علي پس مرتضى عم
نزديك رفت وپيغمبر صلى الله عليه وآله عمامه از سر خود برداشت وبر سر او نهاد
وشمشير خود باو داد وفرمود امض لشانك پس فرمود اللهم اعنه

میفرماید من علی‌ام خداوند شمشیر برنده که کج نشود و خداوند حوض کوثر نزد قیامت
و برادر پیغمبر خدا که خداوند نشانه پیغمبری بود بحقیقه گفت چون بر سر نهاد مرادستار
تو برادر منی و کان بزرگواری و انکس که مراد راست از بعد من پیشوایی **شعر**

ای گشته عیان سر قیامت از تو — در باب صفا ختم امامت از تو
چون دیدهٔ ما گشت بمهرت روشن — دیدیم بهر قصه کرامت از تو

**نکته** از مصراع اخیر توهم نکنی که خلافت خلفاء بغیر حق بود چه فرق میان خلافت
و امامت در فاتحه سابعه گذشت یا گوییم مفهوم ازین عبارت مجرد ثبوت
امامت مرتضی علیه السلام هست بعد موت حضرت مصطفی صلی الله
علیه وآله وسلم خواه متصل باشد خواه منفصل من شرح قاضی میر حسین میبدی رحمه الله

**از علمای اهل سنت وجماعت قال مصنف صراط المستقيم**

تنبيه اذا كان الرب القديم جعل كل شئ في القران العظيم
فقال ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين ومن المعلوم
ان ذلك ليس في ظاهره فهو في باطنه فقد ذكر امير المؤمنين
قوله سلوني ونحوها ولم يرد عليه احد من الصحابة و

التابعين



التابعين فهو الذي عنى الله بقوله وكل شئ احصيناه
في امام مبين فهو اولى من الله بامامته لقبح تقديم المفضول
في حكمته والعلماء والحكماء واهل الزواجر بفضله
يعترفون ومن لجج بحار الزواخر يغترفون اما المتكلمون
فناهيك بنهج البلاغة وما فيه من التوحيد لباريه
وقد شهد له الرسول الذي هو مدينة العلم بانه
رباني هذه الامة وقال الغزالي في كتاب احياء العلوم
اول من سن دعوة المبتدعة بالمجادلة الى الحق علي بن
ابي طالب وقد ناظرته الملاحدة في مناقضات القران
فاجاب مسئلة الجاثليق فاسلم وقد روى ابن جبر في
نخبه عن ابن عباس ان الله جمع القران في قلبه وجمعه
بعد موت رسوله صلعم واما القراء فحمزة والكسائي

اما المتكلمون

واما القراء

يقولان على قراءته وقال ابن مسعود ما رايت احداً
اقرأ من علي ونافع وابن كثير وابو عمرو يرجعون في الاكثر
الى ابن عباس وهو قرأ على علي وابي وقراءتهم تخالف قراءة
ابي فهو عن علي وعاصم قرأ على ابي عبد الرحمن السلمي
وهو قرأ على علي واما المفسرون فابن عباس وابن مسعود
وابي وزيد بن ثابت معترفون له بالتقدم قال ابن شهراشوب
سمعت مذاكرة انه عليه السلام تكلم لابن عباس
في الباء من بسم الله الى قرب الفجر وقال لو ازدنا
الليل لزدنا وفي قوة القلوب لو شئت لاوقرت سبعين
بعيراً في تفسير الفاتحة وفي فضايل العكبري قال الشعبي
ما احد اعلم بكتاب الله بعد نبي الله من علي بن
ابيطالب وفي حلية الاولياء وتاريخ البلاذري انه
عليه السلام قال ما نزلت اية الا وقد علمت فيما نزلت

اما المفسرون

وابن



وابن نزلت بليل او نهار في سهل او جبل ان ربي وهب
لي قلباً عقولاً ولساناً سؤولاً واما الفقهاء فابن ابي ليلى
وسفيان الثوري والحسن بن صالح وشريك من اهل
الكوفة يرجعون اليه ويترجمون الابواب بقولهم
هذا قياس قول علي ع والحسن وابن سيرين من اهل
البصرة ياخذان عمن اخذ عن علي وقد افصح ابن سيرين
باخذه عن عبيدة السلماني وهو اخص الناس بعلي
والمكيون اخذوا عن ابن عباس وعلي واخذ ابن عباس
معظم علمه عن علي والمدنيون قد صنف الشافعي
كتاباً في اتباعهم لعلي وفي مسند ابي حنيفة قال له الصادق
عليه السلام من اين اخذت القياس قال من علي وزيد
حين شاجرهما عمر في الجد مع الاخوة فقال له علي
لو ان شجرة انشعب منها غصن ثم انشعب منه غصنان

واما الفقهاء

ايهما اقرب الى احدهما الغصن الاول ام الشجرة
وقال زيد لو انبعث من الجدول ساقية فانبعث
منها ساقيتان ايهما اقرب احدى الساقيتين الى
الاخرى ام الى الجدول واما الفرضيون فقد روى في
فضايل احمد ان اعلم اهل المدينة بالفرايض علي
بن ابي طالب قال الشعبي ما رايت افرض ولا
احسب منه سئل على المنبر وهو يخطب عن من مات
وترك امراة وابوين وبنتين كم نصيب المراة فقال
صار ثمنها تسعا وذالك اما استفهام او بيان
حكم على راي من يقول بالعول فلقبت المسئلة
بالمنبرية وروت العامة انه سئل عن من خلف
ستمائة دينار فاستحقت امراة من الورثة دينا

فاما الفرضيون

واحداً



واحداً كم كانوا فقال بنتان وام وزوجة
واثنا عشر اخ ذكر واخت فسميت الدينارية وان
هذا من عمر حيث اتى اليه زوج وام واخوان لام
واخوان لابوين فجعل للزوج نصفا وللام سدسا
ولاخوي الام ثلثا فقال اخوا الابوين هب ان ابانا
كان حمارا فاشركنا بامنا فسميت الحمارية
واما النحاة فظاهر وضعه لابي الاسود الدولي فانه
دخل عليه فراه مفتكرا فقال له فيم تفتكر قال
سمعت في بلدكم لحنا واردت ان اصنع في اللغة
كتابا قال فاتيته بعد ايام فالقى الي صحيفة فيها
الكلام كله ثلاثة اسم وفعل وحرف والاسماء
ثلاثة ظاهر ومضمر وغيرهما فانح هذا النحو فجمع

فاما النحاة

حروف النصب ولم يذكر لكن منها فقال له هي منها
فزدها فيها وبخل ابو الاسود به زمانا حتى سمع
قاريا يقرا ان الله بريء من المشركين ورسوله
بالكسر فقال لا يحل ان اترك الناس بعد هذا فوضع
ادوات الاعراب الثلاث والوصل والتسكين والتشديد
والتمديد ثم اخذه عنه عيينة ثم ابن ابي اسحاق
وهو اول من فتح النحو وشرح العلل وصنف ثم عيسى
ثم الخليل ثم سيبويه ثم الاخفش ثم المازني ثم
المبرد ثم ابن السراج ثم ابو علي الفارسي ثم علي بن عيسى
ثم الحسن بن حمدان ثم احمد بن يعقوب كل واحد من
المذكورين اخذ عن من تقدمه قال الزجاجي في امالیه
واما الخطباء والفصحاء فناهيك بكلامه في نهج

البلاغة



البلاغة وكتاب الخطب وغيره في الاصول من خطبته
في التوحيد وغيرها وفي الفروع من احكامه التي لا
يمكن احد ان يفوه بنكيرها ومن نظر في العلوم
وجد انتهاءها اليه وراه راسها المنقاد اليه و اشتهاد
كل من حصل علما فمنه احتذى ولحذوه وبه
اقتدى واهتدى وكل جليل من بحره اغترف وبدقيق
علمه اعترف فقد قيل لعبد الحميد كاتب بني امية
لما كتب الى ابي مسلم كتابا اجمل فيها من اين لك هذه
البلاغة قال من حفظي لالف خطبة لاصلع
بني هاشم وقد دهش الجاحظ الذي هو علامة
الدهر في مفردات كلماته الحكمية واعترف بانها
حوت متفرق المعاني واشتملت على احسن المباني

ومن رزق الهداية رأى كلامه منضودا في عقد
الالفاظ الرائقة والاساليب الفائقة لا بالمستعمل
من الخلق ولا بالمشكل الفلق بل اشهى الى النفوس
من الخرد الحسان واعلق بالقلوب من تعلق الجزع بالامان
فان وجدت شاردا منسوبا الى غيره فبتفضله وان
رأيت واردا مضافا الى سواه فلا تعرض عن تخيله
ومن بلغ في الهداية الى هذا المربع كان احق بقوله
أفمن يهدي الى الحق احق ان يتبع فوجب اتباعه
بعد النبي بلا فصل لاختصاصه بعظيم الخصل
شعر رواه ابن جبر في نخبه عن الصادق عليه السلم
محال وجود النار في بيت ظلمة وان يهتدي حيران في ظل حائر
فلا تطمعوا في العدل من غير اهله ولا في هدى من غير اهل البصائر

قال



قال السيد الرضي كان عليه السلام مشرع الفصاحة
وموردها ومنشأ البلاغة ومولدها ومنه ظهر
مكنونها وعنه اخذ قانونها وانشد بعضهم في المعنى
وخوطب بالوزارة من اليه تناهى الفضل وجمع الفخار
منيع لا يطاوله زمان وفي لا يضام له جوار
خطيب لا يعثره خطاب بليغ لا يجاوزه اختصار
فنحن ننتهب جواهر البلاغة من بحار خطراته وملح
اشعاره وننتقب فرائد البراعة من وجيز توقيعاته
وكنوز افكاره فمن كلامه فهمت جواهر العربية
ويواقيت الحكم الدينية والدنياوية عليه مسحة
من الكلام الالهي وفيه عبقة من اللفظ النبوي

قال قطب الدين الراوندي سمعت بعض العلماء بالحجاز
يقول بمصر مجموعا من كلام علي ع في نيف وعشرين
مجلدا واسند صاحب النخب الى الكلبي الى ابي صالح ان
الصحابة اجتمعت و قالت الالف اكثر دخولا في
الكلام فارتجل خطبة المونقة عليه السلام اولها
حمدت من عظمت منته وسبغت نعمته وسبقت
رحمته غضبه الى اخرها لم يوجد فيها الف ثم ارتجل
اخرى خالية من النقط واما الوعاظ فليس لاحد
واما الوعاظ

من الرجال ما له من العبر والامثال مثل عز زرع
العدوان حصد الخسران ومن ذكر المنية نسي الامنية
من قعد به العقل قام به الجهل من عدل في سلطانه
استغنى عن عدوانه من طال عدوانه زال سلطانه



من ساءت سريرته سادت منيته من مال الى الحق مال اليه
الخلق من ساء اختياره قبحت اثاره من قل اعتباره قل
استظهاره من جار في سلطانه صغره ومن من باحسانه
كدره العدل اقوى جيش والامن اهنا عيش كل دولة
يحوطها الدين لا تغلب وكل نعمة يحرسها الشكر
لا تسلب وله مائة كلمة مشهورة قد تضوع المحققون
واما الفلاسفة

بنشرها واغتنى المدققون بكشف سترها اشتملت من العلوم
على اغداق جانية واقطاف دانية واما الفلاسفة
فهو ارجحهم قال عليه السلام انا النقطة انا الخط
انا الخط انا النقطة انا النقطة والخط فقال جماعة القدرية
هي الاصل والجسم حجابه والصورة حجاب الجسم لان النقطة
هي الاصل والخط حجابه ومقامه والحجاب غير الجسم الناسوتي
وقال صاحب النخب سئل عليه السلام عن العالم العلوي

*واما المهندسون*

فقال صور عارية عن المواد عالية عن القوة والاستعداد
تجلى لها فاشرقت وطالعها فتلألأت والقى في هويتها
مثاله فاظهر عنها افعاله وخلق الانسان ذا نفس ناطقة
ان زكيها بالعلم فقد شابهت جواهر اوائل عللها واذا
اعتدل مزاجها وفارقت الاضداد فقد شارك بها
السبع الشداد واما المهندسون فقد روى ان رجلين
مرا بعبد مقيد فقال احدهما ان كان وزن قيده كذا فامرأته
طالق وقال الآخر بخلافه فسالا سيده ان يحله فابا
حله فارتفعا الى عمر فامرهما باعتزال نسائهما وبعث
الى علي فوضع رجليه بالقيد في اجانة وصب الماء عليه ثم
رفع ووضع الحديد مكانه ثم اخرج الحديد ووزنه ثم اخرج
القيد ووزنه فتعادلا فتعجب منه عمر وفي المصالتجاته رجل
باخر وقال هذا احتلم بامي فقال عليه السلام اوقفه بالشمس

واضرب



*واما الحساب*

واضرب ظله وفي التهذيب قال له رجل حلفت ان ازن
الفيل فادخل الفيل قرقورا وعلم الماء ثم اخرجه
ووضع القصب فلما وصل الماء الى العلامة وزن
القصب وقال هذا وزن الفيل واما الحساب فذكر
الشيخ في النهاية وغيره مسئلة الارغفة و
هي مشهورة ووجدنا ان انسانا سئله عن الكسور
التسعة فقال هي مضروب ايام اسبوعك في ايام
سنتك واما اصحاب الكيمياء فسئل في اثناء

*واما اصحاب الكيمياء*

هل لها كون فقال لها كون وهي كائنة قالوا ثم هي
قال في الزيبق الرجراج والاسرب والزاج والحديد
المزعفر وزنجار النحاس الاخضر قيل زدنا قال اجعلوا
البعض ارضا والبعض ماء وافلحوا الارض بالماء وقد
تم قيل زدنا فقال لا زيادة ان الحكماء القدماء ما زادوا

لئلا يتلاعب الناس به وفي كلام آخر له ان الكيميا اخت
النبوة وعصمة المروة ما في الارض من شيء الا وفيه
منه اصل وفرع اني لا اعلم به من العالمين انه في الزيبق
والزجاج والذهب والزاج والحديد المزعفر وزنجار النحاس الاخضر
تكون اصباغ لا يؤتى على عابرها يصلح بعضه ببعض فتفتر عن
ذهب كائن وصبغ غير متباين قيل ما العقل هذا قال ماء جامد
وهواء راكد ونار حامية وارض سائلة فمن يبلغ نهده اذ ترك الدنيا
باختياره وغيره باضطراره واما الاطباء فروى عن الصادق
عليه السلام ان عليا قال اذا كان الغلام ملتات الازر صغير
الذكر ساكن النظر فهو ممن يرجى خيره ويؤمن شره واذا كان شديد
الازر كبير الذكر حاد النظر فهو ممن لا يرجى خيره ولا يؤمن
شره وروى عنه عليه السلام انه قال يعيش الولد لستة اشهر
وسبعة وتسعة لا ثمانية وقال اللبن الجارية من المثانة
والغلام من العضدين والمنكبين وقال يشب الصبي كل سنة

اربع



اربع اصابع باصابع نفسه وقد روى المخالف وفير علمه
وغزير حكمه فاسند ابن حنبل الى ابن المسيب ان عمر كان
يتعوذ بالله من معضلة ليس لها ابو الحسن فاذا ثبت
انه الاعلم بقول الفريقين والاحكم باتفاق الخصمين
كان بالامامة اولى ممن سئل عن الله فقال في السماء
روى المفيد في ارشاده ان حبرا قال لابي بكر انت خليفة
نبي هذه الامة قال نعم قال فانا نجد في التورية ان
خلفاء الانبياء اعلم ائمتهم اين الله قال في السماء
قال فاري الارض خالية منه ثم ولى مستهزئا بالاسلام
فلقيه علي عليه السلام فقال قد عرفت سؤالك فجوابك
وانا نقول ان الله اين الاين فلا اين له جل ان يحويه مكان
وهو في كل مكان بغير مماسة يحيط علما بما فيها ولا
يخلو من تدبيره شيء منها اليس في كتبكم ان موسى ع
جائه ملك فقال من اين اقبلت قال من المشرق من عند
الله ثم آخر من المغرب وآخر من السماء وآخر من الارض

كل يقول جئت من عند الله قال اليهودي هذا الحق
وانت احق بمقام نبيك صلعم ممن استولى عليه
ولقد سالت جمعا من اهل الذمة قرؤا التورية
وكتاب يوشع وكتبا تسمى كتب النبوة فقالوا فيها
ان خليفة الانبياء لا بد ان يكون اعلم الرعية
وازهد الخليقة واشدهم رايا واعلاهم حسبا
وذلك ايضا في الجزء الخامس من السفر الثاني والاول
من السفر الخامس وقد روى انس وغيره قول النبي
صلعم لسلمان انما اوصى موسى ليوشع لانه كان
اعلم امته واذا ثبت في الكتب السالفة والاخبار
الخالفة ان الاولى هو الاعلم وظهر مما ذكرنا
وغيره ان عليا هو الاعلم اتضح انه احق
ممن تقدم وقد روى ان ابا بكر حفظ البقرة في

سبع



سبع عشرة سنة ونحر جزورا وليمة عند فراغها
وقد حكمت ضرورة العقل بقبح تقديم المفضول
وعضدها قول الرب والرسول افمن يهدي الى الحق
احق ان يتبع زوجتك اعظمهم حلما واقدمهم
سلما واعلمهم علما وفي علوم علي الولي
قال السيد الحميري علي امير المؤمنين اخو
الهدى وافضل ذي نعل ومن كان حافيا
اسر اليه احمد العلم جملة وكان له دون البرية واعيا
ودونه في مجلس منه واحد بالف حديث كلها كان داريا
وكل حديث من اولئك فاتح له الف باب فاحتواها كما هيا
وقال ابن العودي ومن ذا يساميه بمجد ولم يزل
يقول سلوني ما يحل ويحرم سلوني ففي جنبي علم ورثته
عن المصطفى ما فاه مني به الفم سلوني عن طرق السماء فانني
بها من سلوك الطرق في الارض اعلم ولو كشف الله الغطا لم ازد به

السيد الحميري

ابن العودي

للصاحب

بقينا على ما كنت ادري وافهم وقال الصاحب من كالوصي
علي عند مشكلة * وعلمه البحر قد فاضت نواحيه
من كالوصي علي عند مخمصة * قد جاد بالقوت ايثارا لعافيه
يا يوم بدر تجشم ذكر موقعه فاللوح يحفظه والوحي عليه
وانت يا احد قل ما في الورى احد يطيق مجدا لما قد قلته فيه
بوائه استرسلي في القول وانبسطي فقد لبست جمالا من توليه

لجامع الكتاب

ومما انتحله جامع الكتاب في هذا الباب علي علا في
السموات قدره وسار مع الركبان في الارض امره
بعلم وزهد وافر وشجاعة وانواع افضال بها شيد ذكره
نعاها الموالي والموالي فان يكن لها منكر يوما فقد فاه نكره
فباء بحوب لا يحد عذابه واصر وهتك لا يؤمل ستره

فصل من تكميل ما سبق انواع الفضايل خمسة
العلم وقد سبق جانب منه ونزيده وضوحا ما اسنده
ابو نعيم في حلية الاولياء الى علقمة عن عبد الله

انه



انه سئل النبي عن علي فقال قسمت الحكمة عشرة اجزاء
فاعطي علي تسعة والناس جزءا واحدا ونحوه ذكر ابن
جبر في نخبه عن ابن عباس قال انه لاعلمهم
بالعشر الباقي وفي اربعين الخطيب قسم عمر
العلم ستة وقال لعلي خمسة وللناس واحد
ولقد شركنا في السدس الاخر حتى لهو اعلم منا
به وبعده بسطرين يقول وفي تفسير النقاش عن
ابن عباس ما علمي وعلم اصحاب محمد صلعم في علم
علي ع الا كقطرة في سبعة ابحر وفي كتاب الحسن البصري
راى الخضر ع عصفورا وضع نقطة على يد موسى ع
فقال هذا العصفور يقول ما علمكما في علم وصي نبي ياتي
في اخر الزمان الا كما اخذت بمنقاري من هذا البحر
وفي موضع اخر يقول وقال العوني وهل يقاس حيدر بحبتر

وهل تقاس الارض جهلا بالسماء هل يستوي المؤمن والمشرك
والمعصوم عن معصية ومن عصا هل من كسر الاصنام يستوي
والساجد للاصنام كلا لا سوى هل يستوي الفاضل
والمفضول لا هل يستوي شمس النهار والدجى
وفي موضع اخر يقول وقد ذكر الحركوشي والثعلبي
عن جابر قول النبي لعلي الناس من شجر شتى وانا
وانت من شجرة واحدة وبنحوه ذكر ابن عقدة وعطا
والخرساني وابن شريح الفلكي والطوسي في الاربعين
وفي الفردوس وفي بعضها انا الشجرة وعلي فرعها
والائمة من ذريته اغصانها وعلم الائمة ثمرها
وشيعتهم ورقها ونحو هذا كثير انتهى قال الشيخ العالم
الفاضل رجب الحافظ البرسي طاب ثراه وجعل الجنة
مثواه وقد روى الاصبغ بن نباته ان امير المؤمنين ع
كان يجلس للناس في نجف الكوفة فقال يوما لمن حوله

من



من يرى ما ارى فقالوا وما ترى يا عين الله الناظرة
في عباده فقال ارى بعيرا يحمل جنازة ورجلا يسوقه
ورجلا يقوده وسيأتيكم بين ثلاث فلما كان اليوم
الثالث قدم البعير والجنازة مشدودة عليه و
الرجلان معه فسلما على الجماعة فقال لهم
امير المؤمنين ع بعد ان حياهم من انتم ومن اين
وما هذه الجنازة ولماذا قدمتم فقالا نحن
من اليمن واما الميت فابونا وانه عند الموت
اوصى الينا فقال اذا غسلتموني وكفنتموني وصليتم
علي فاحملوني على بعيري هذا الى العراق وادفنوني
هناك بنجف الكوفة فقال لهما امير المؤمنين ع
هل سألتماه لماذا فقالا اجل قد سألناه فقال
يدفن هناك رجل لو شفع يوم العرض في اهل

الموقف لشفع فقام امير المؤمنين ع وقال صدق

انا والله ذالك الرجل انا والله ذالك الرجل انه

قال مؤلف كتاب صراط المستقيم في كتابه المزبور رحمة الله عليه

مقدمه في ترتيب ابواب هذا الكتاب وقد رتبت خطبته

على ما يتضمنه كل باب فمن اعتبر الفقرات الموضوعة

فيها عثر منها عليها واصطلحت على ذكر الاسناد و

ان كان بعضها غير مسند ثقة مني ما لاعتضاد

بدليل عقلي او خبر سمعي فلا يعزب عنك ذالك مسيئ

به الظن فصلا باب آ في ثبات الواجب وصفاته ويتبعه

ا في انه يفعل لغرض هو مصلحة خلقه ۲ استناد

افعالهم الى اختيارهم لا بالجائه باب ب في ابطال

الجبر المنافي لعدله ورحمته وفيه فصول متناسبة

تاتي في نسقه باب ج في اثبات النبي وصفاته وفيه

فصول

---



فصول آ في اثباته ۲ في عصمته ۳ في شئ من معجزاته

۴ فيما نص الله عليه في سالف كتبه ۵ في الرد على

الطعن في الارسال وخصوصا في نبوته ۶ في ختمه

لرسالة ربه باب د في اثبات الوصي وصفاته وفيه

فصول آ في طريق اثباته ۲ في تكميل شئ منه

۳ في رد شبهة من اوجبه على الامة ۴ في ابطال الاختيار

في ابطال الاختيار ۵ في ابطال الاختيار ۶ في ابطال الاختيار

۷ في ابطال الاختيار ۸ في ابطال الاختيار باب ه فيما

صدر عنه من الكرامات الموجبة لاستحقاقه

وفيه فصول الاول في كراماته ۲ في مساواته

عند الله لجماعة من انبيائه ۳ فيما نقل من معاجزه

باب و في شرايطه وفيه فصول منها ۲ في اثبات عصمته

من المعقول ويتلوها اقطاب في اثنائها من المنقول

ويط في رد الاعتراضات عليها باب ز في شئ من فضايله

وفيه فصول ١ في اشياء متفرقة ٢ في جواب من ردّ فضيلته
باعتقاد الغلات فيه ٣ في جواب عن ردّ فضيلته بالمطاهرة
٤ في تكسير الاصنام ٥ في آية النجوى ٦ في سورة هل اتى
٧ في آية اذهاب الرجس ٨ في مودة اهل البيت اجر الرسالة
١١ في حديث الطائر ١٢ في ان حبه حسنة ١٣ في قول النبي ص
فيه لولا ان تقول فيك طوائف من امتي ما
قالت النصارى في عيسى ع لقلت كذا ١٤ في ردّ
الشمس ١٥ في المضي الى سلمان لتجهيزه ١٦
في مخاطبة النبي في معراجه بلغته ١٧ فيما نقل
عن مالك في تفضيله على اولي العزم حتى
رمي بالغلو فيه ١٨ في احاطته بفضائل اولي
الالباب ١٩ في حصوله على اكمل انواع الفضائل

الخمسة



الخمسة ٢٠ في المبيت على الفراش لفدائه ٢١ في سدّ الابواب
دون بابه ٢٢ في سبق اسلامه ٢٣ في كونه البئر المعطلة
والحسنة وابو الائمة ٧٢١ في كتبه على جبهة الملك
ايد الله محمدا بعلي ٢٩ في اعطائه مفاتيح البلدين
في القيمة باب ح فيما جاء فيه تعيينه من كلام
ربه وفيه آيات متكثرة نتلوها عليك قريبا
ان شاء الله تعالى باب ط فيما جاء في النص عليه
من رسوله تصريح قوله ودلالة فعله منه
خبر الغدير والمنزلة والدار والراية وبرائة وقضاء والا
به ومدينة العلم والاخوة وقوله عليه السلام
من ظلم عليا مقعدي هذا فكانما جحد
نبوتي ويتبع ذلك فصول ١ في الوصية اليه ٢
في ردّ من انكرها ٣ في نص النبيين على الوصيين

فی كونه خليفة الله ٥ فی عدم قبول العمل الا بولايته
٦ فی تسميته امير المؤمنين ٧ فی قول رسول الله صلی
الله عليه وآله انت منی وانا منك ٨ فی خصف النعل
٩ فی قوله وتعيها اذن واعية ١٠ فی كونه خير البرية
١١ فی كونه الشاهد والنور والهدی والجنب و
الحجة ومثال الكعبة وعنده ام الكتاب ١٣ فی ذكر
الدرجات ١٤ فی ذكر الشهادات ١٥ فی كونه آية النبی
صلی الله عليه وآله باب ی فيما جاء من النصوص
المتظافرة علی اولاده وفيه اقطاب الاول فی العدد
المجرد عن مجموع الاسماء الا نادرا الثانی فی
العدد المصاحب للاسماء والترتيب الثالث فی
نص كل واحد علی من بعده الرابع فی ذكر شیء
من معاجزهم القطب الاول وفيه فصول ١ فی

قول



قول النبی الائمة اثنا عشر ٢ فی ضرب امثالهم
بالشهور والنقباء والبروج وما يتبع ذالك ٣ نص
النبی عليه السلام علی عددهم ٤ نص النبی صلی
الله عليه وآله علی عددهم ايضا ٥ فی ذكرهم بمدينة
فی مفازة الاندلس القطب الثانی فی العدد المضاف
للاسماء وفيه فصول ١ فی اطلاع الله الی الارض واختيار
وما يتبع ذالك ٢ فی امره عليه السلام بالتمسك بالشمس
ثم القمر ثم الفرقدين ثم النجوم وما يتبع ذالك
٣ النص عليهم من النبی فی خبر نعثل وما يلحقه
٤ الكتاب المستخرج من تحت الكعبة ٥ حديث
جبرئيل عن ربه بولايته ونحو ذالك مما يناسبه
٦ قول سلمان للنبی صلی الله عليه وآله لكل نبی وصی
ونحو ذالك مما يقاربه القطب الثالث فی نص كل واحد
علی من بعده ويلحقه فصل فيما ظهر عن كل واحد منهم

من العلوم **القطب الرّابع** فيما ظهر عنهم من المعاجز

**باب يا** ما جاء في خاتمهم وتملكه وشيء من علاماته

ومعاجزه ودلائل خروجه ويتبع ذالك فصلٌ في

تعيين الائمّة والرّد على الفرق الخارجة عن الامامة

الاثنى عشريّة **باب يب** الطّعن فيمن تقدّمه

بظلمه وعداوته وما حدث في كلّ واحد في زمانه

من طغيانه وفيه امور تاتي **باب يج** المجادلة

لنصرة دينه وفيه فصول وابحاث ومناظرات

**باب يد** ردّ الشّبهات الواردة من مخالفه و

فيه فصول منها في الآيات ومنها في الرّوايات ويلحقه

كلام في وقعة الجمل ونحوها **باب يه** في تخطئة

كلّ واحدٍ من الائمّة الاربعة في كثيرٍ من احكامه

وفيه فصول **ا** فيما اجمعوا عليه **٢** فيما اختلفوا فيه

**٣** فيما اضيف اليهم من المخازي **٤** في البخاري **٥**

فيه



فيما انكر مسلم والبخاري من الاحاديث **باب يو** في

الطّعن في رواة احاديثهم منهم وفيه فصول **باب يز**

ردّ الاعتراضات على شيء من شرايع اتباعه وفيه امور

وبها نختم الكتاب **تمّ فهرست الكتاب المستطاب**

## منقول من كتاب روضة الكليني

علي بن ابراهيم عن ابيه عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمر

اليماني عن سليم بن قيس الهلالي قال سمعت سلمان الفارسي

يقول لمّا قبض رسول الله صلعم وصنع النّاس ما صنعوا

وخاصم ابوبكر وعمر وابو عبيد بن الجرّاح الانصار فخصموهم

بحجّة عليّ ع قالوا يا معشر الانصار قريش احقّ بالامر

منكم لانّ رسول الله من قريش والمهاجرين منهم انّ الله

بدأ بهم في كتابه وفضّلهم وقد قال رسول الله الأئمّة

من قريش قال سلمان فاتيت عليّاً ع وهو يغسّل رسول الله

فاخبرته بما صنع النّاس وقلت انّ ابا بكر السّاعة على منبر رسول الله

ما يرضى ان يبايعوه بيد واحدة انهم ليبايعونه بيديه جميعا
بيمينه وشماله فقال لي يا سلمان هل تدري من اول من بايعه
على منبر رسول الله صلى الله عليه وآله قلت لا أدري
الا اني رايت في ظلة بني ساعدة حين خصمت الانصار
وكان اول من بايعه بشير بن سعد وابو عبيدة بن الجراح
ثم عمر ثم سالم قال لست اسألك عن هذا ولكن تدري
اول من بايعه حين صعد على منبر رسول الله صلعم
قلت لا ولكني رايت شيخا كبيرا متوكيا على عصاه بين
عينيه سجادة شديد التشمير صعد اليه اول من صعد
وهو يبكي ويقول الحمد لله لم يمتني من الدنيا حتى رايتك
في هذا المكان ابسط يدك فبسط يده فبايعه ثم
نزل فخرج من المسجد فقال علي ع هل تدري من هو
قلت لا ولقد سائتني مقالته كأنه شامت بموت النبي
فقال ذاك ابليس لعنه الله اخبرني رسول الله ان ابليس



ورؤساء اصحابه شهد وانصب رسول الله صع اياي للناس
بغدير خم بامر الله فاخبرهم اني اولى بهم من انفسهم
وامرهم ان يبلغ الشاهد الغائب فاقبل الى ابليس
ابالسته ومردة اصحابه فقالوا ان هذه امة مرحومة
معصومة وما لك ولا لنا عليهم سبيل قد اعلموا
امامهم ومفزعهم بعد نبيهم فانطلق ابليس لعنه
الله كئيبا حزينا واخبرني رسول الله صلعم انه لو
قبض الناس يبايعون ابا بكر في ظلة بني ساعدة
بعد ما يختصمون ثم ياتون المسجد فيكون اول من
يبايعه على منبري ابليس في صورة رجل شيخ مشمر
يقول كذا وكذا ثم يخرج فيجمع شياطينه وابالسته
فينخر ويكسع ويقول كلا زعمتم ان ليس لي عليهم سبيل
فكيف رايتم ما صنعت بهم حتى تركوا امر الله وطاعته
وما امرهم به رسول الله صع ٥ محمد بن يحيى عن احمد بن سليمان

عن عبد الله بن محمد اليماني عن مسمع الحجاج عن صباح الحذاء
عن صباح المزني عن جابر عن ابي جعفر ع قال لما اخذ رسول الله
بيد علي ع يوم الغدير صرخ ابليس في جنوده صرخة
فلم يبق منهم احد في بر ولا بحر الا اتاه فقالوا يا سيدهم
ومولاهم ماذا دهاك فما سمعنا لك صرخة اوحش
من صرختك هذه فقال لهم فعل هذا النبي فعلاً
ان تم لم يعص الله ابداً فقالوا يا سيدهم انت كنت لآدم ع
فلما قال المنافقون انه ينطق عن الهوى وقال
احدهما لصاحبه اما ترى عينيه يدوران
في راسه كانه مجنون يعنون رسول الله صلعم (ابو بكر او عمر)
صرخ ابليس صرخة بطرب فجمع اوليائه فقال
اما علمتم اني كنت لآدم ع من قبل قالوا نعم
قال آدم ع نقض العهد ولم يكفر بالرب وهؤلاء
نقضوا العهد وكفروا بالرسول فلما قبض رسول الله

فأقام



وأقام الناس غير علي ع لبس ابليس تاج الملك و
ونصب منبراً وقعد في الزينة وجمع خيله ورجله
ثم قال لهم اطربوا لا يطاع الله حتى يقوم امام
وتلا ابو جعفر ع ولقد صدق عليهم ابليس ظنه
فاتبعوه الا فريقاً من المؤمنين قال ابو جعفر ع
كان تاويل هذه الآية لما قبض رسول الله والظن
من ابليس حين قالوا لرسول الله ص انه ينطق
عن الهوى فظن بهم ابليس ظناً فصدقوا
ظنه ٥ محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى عن
علي بن حديد عن جميل بن دراج عن زرارة عن احدهما ع
قال اصبح رسول الله ص يوماً كئيباً حزيناً فقال له علي ع
مالي اراك يا رسول الله كئيباً حزيناً فقال وكيف لا اكون
كذلك وقد رايت في ليلتي هذه ان بني تيم وبني عدي
وبني امية يصعدون منبري هذا يردون الناس عن
الاسلام القهقرى فقلت يا رب في حيوتي او بعد

موتی فقال بعد موتك ٥ جميل عن زرارة عن احدهما
قال قال رسول الله صلعم لولا انی اكره ان يقال
ان محمدا استعان بقوم حتى اذا ظفر بعدوه قتلهم
لضربت اعناق قوم كثير وفی الروضة من بعض

## فقرات خطبة لامير المؤمنين عليه السلام

الا وان الخطايا خيل شمس حمل عليها اهلها وخلعت
لجمها فتقحمت بهم النار الا وان التقوى مطايا ذلل حمل
عليها اهلها واعطوا ازمتها فاوردتهم الجنة و
فتحت لهم ابوابها ووجدوا ريحها وطيبها وقيل
لهم ادخلوها بسلام امنين الا وقد سبقني
الى هذا الامر من لم اشركه فيه ومن لم اهبه له و
من ليست له توبة الا بنبي يبعث الا ولا نبي بعد محمد
اشرف منه على شفا جرف هار فانهار به في نار جهنم حق
وباطل ولكل اهل فلئن امر الباطل لقديما فعل ولئن قل
الحق فلربما ولعل ولقلما ادبر شيء فاقبل ولئن رد عليكم
امركم انكم سعداء وما علي الا الجهد واني لاخشى ان

تكونوا

جمع ذلول



تكونوا على فترة ملتم عني ميلة كنتم فيها عندي غير محمودي
الراي ولو اشاء لقلت عفى الله عما سلف سبق فيه الرجلان
وقام الثالث كالغراب همته بطنه ويله لو قص جناحاه
وقطع راسه كان خيرا له شغل من الجنة والنار امامه
ثلاثة واثنان خمسة ليس لهم سادس ملك يطير
بجناحيه ونبي اخذ الله بضبعيه وساع مجتهد وطالب
يرجو ومقصر في النار اليمين والشمال مضلة والطريق
الوسطى هي الجادة عليها باقي الكتاب واثار النبوة ٥
هلك من ادعى وخاب من افترى ان الله ادب هذه الامة
بالسيف والسوط وليس لاحد عند الامام فيهما هوادة
فاستتروا في بيوتكم واصلحوا ذات بينكم والتوبة من ورائكم
من ابدى صفحته للحق هلك ومنها ايضا عنه عن علي
بن الحسين عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي عبد الله
في قول الله عز وجل ما يكون من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم
ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنى من ذلك ولا اكثر
الا هو معهم اينما كانوا ثم ينبئهم بما عملوا يوم القيامة

إن الله بكل شيء عليم قال نزلت هذه الآية في فلان وفلان
وأبي عبيدة بن الجراح وعبد الرحمن بن عوف وسالم
مولى أبي حذيفة والمغيرة بن شعبة حيث كتبوا الكتاب
بينهم وتعاهدوا وتوافقوا لئن مضى محمد لا يكون الخلافة
في بني هاشم ولا النبوة أبداً فأنزل الله عز وجل فيهم هذه
الآية قال قلت قوله عز وجل أم أبرموا أمراً فإنا مبرمون
أم يحسبون أنا لا نسمع سرهم ونجويهم بلى ورسلنا
لديهم يكتبون قال وهاتان الآيتان نزلتا فيهم ذالك
اليوم قال أبو عبد الله ع لعلك ترى أنه يشبه يوم
كتب الكتاب إلا يوم قتل الحسين عليه السلام
وهكذا كان في سابق علم الله الذي اعلمه رسول الله ص
إذا كتب الكتاب قتل الحسين وخرج الملك من بني هاشم
فقد كان ذالك كله الى اخر الحديث ومنها ايضا عدة من
اصحابنا عن سهل بن زياد عن اسماعيل بن مهران عن محمد بن منصور
الخزاعي عن علي بن سويد ومحمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن محمد بن اسماعيل





بن بزيع عن عمه حمزة بن بزيع عن علي بن سويد والحسين بن محمد
عن محمد بن احمد النهدي عن اسماعيل بن مهران عن محمد بن منصور
عن علي بن سويد قال كتبت الى ابي الحسن موسى ع وهو في الحبس كتاباً
اساله عن حاله وعن مسائل كثيرة فاحتبس الجواب علي ثم
اجابني بالجواب هذه نسخته بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله العلي العظيم الذي بعظمته ونوره ابصر قلوب
المؤمنين وبعظمته ونوره عاداه الجاهلون وبعظمته
ونوره ابتغى من في السموات ومن في الارض اليه الوسيلة
بالاعمال المختلفة والاديان المتضادة فمصيب ومخطئ
وضال ومهتد وسميع واصم وبصير واعمى حيران فالحمد
لله الذي عرّف ووصف دينه محمد ص اما بعد فانك امرؤ انزلك
الله من آل محمد ص بمنزلة خاصة وحفظ مودة ما استرعاك
من دينه وما الهمك من رشدك وبصرك من امر دينك
بتفضيلك اياهم وبردك الامور اليهم كتبت تسألني عن امور
كنت منها في تقية ومن كتمانها في سعة ولما انقضى سلطان

الجبابرة وجاء سلطان ذي السلطان العظيم بفراقه
الدنيا المذمومة الى اهلها العتاد على خالقهم رايت ان
افسر لك ما سالتني عنه مخافة ان يدخل الحيرة على
ضعفاء من شيعتنا من قبل جهالتهم فاتق الله جل
ذكره وخص بذلك الامر اهله واحذر ان تكون سبب
بلية على الاوصياء او حارشا عليهم بافشاء ما استودعتك
واظهار ما استكتمتك ولن تفعل ان شاء الله ان
اول ما انهي اليك اني انعي اليك نفسي في ليالي هذه
غير جازع ولا نادم ولا شاك فيما هو كائن مما قد قضى الله
جل وعز وحتم فاستمسك بعروة الدين آل محمد والعروة
الوثقى الوحي بعد الوحي والمسالمة لهم والرضا بما قالوا
ولا تلتمس دين من ليس من شيعتك ولا تحبن دينهم
فانهم الخائنون الذين خانوا الله ورسوله وخانوا اماناتهم
وتدري ما خانوا اماناتهم وائتمنوا على كتاب الله فحرفوه
وبدلوه ودلوا على ولاة الامر منهم فانصرفوا عنهم فاذاقهم

الله



الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون وسالت عن
رجلين اغتصبا رجلا مالا كان ينفقه على الفقراء والمساكين
وابناء السبيل وفي سبيل الله فلما اغتصباه ذلك لم يرضيا
حيث غصباه حتى حملاه اياه كرها فوق رقبته الى منازلهما
فلما احرزاه توليا انفاقه ايبلغان بذلك كفرا فلعمري
لقد نافقا قبل ذلك وردا على الله جل وعز كلامه وهزئا برسوله
صلى الله عليه واله وهما الكافران عليهما لعنة الله والملائكة
والناس اجمعين والله ما دخل قلب احد منهما شيء من الايمان
منذ خروجهما من حالتيهما وما ازدادا الا شكا كانا خداعين
مرتابين منافقين حتى توفتهما ملائكة العذاب الى
محل الخزي في دار المقام وسالت عمن حضر ذلك
الرجل وهو يغصب ماله ويوضع على رقبته منهم عارف
ومنكر فاولئك اهل الردة الاولى من هذه الامة
فعليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين و
سالت عن مبلغ علمنا وهو على ثلاثة وجوه ماض وغابر
وحادث فاما الماضي فمفسر واما الغابر فمزبور فاما

الحادث فقذف في قلوب ونقر في الاسماع وهو افضل علمنا
ولا نبي بعد نبينا محمد ص وسألت عن امهات اولادهم
وعن نكاحهم وعن طلاقهم فاما امهات اولادهم فهن
عواهر الى يوم القيامة نكاح بغير ولي وطلاق في غير عدة
فاما من دخل في دعوتنا فقد هدم ايمانه ضلاله ويقينه
شكه وسألت عن الزكوة فيهم فما كان من الزكوة فانتم
احق به لانا قد احللنا ذلك لكم من كان منكم واين كان
وسألت عن الضعفاء فالضعيف من لم يرفع اليه حجة
ولم يعرف الاختلاف فاذا عرف الاختلاف فليس بضعيف
وسألت عن الشهادة لهم فاقم الشهادة لله عز وجل
ولو على نفسك او الوالدين والاقربين فيما بينك وبينهم
فان خفت على اخيك ضيما فلا وادع الى شرايط الله عز ذكره
بمعرفتنا من رجوت اجابته ولا تحصن حصن زنا وآل محمد
ولا تقل لما بلغك عنا ونسب الينا هذا باطل وان كنت تعرف
منا خلافه فانك لا تدري لما قلناه وعلى اي وجه وضعناه

امن



امن بما اخبرك ولا تفش بما استكتمناك من خبرك
ان من واجب حق اخيك ان لا تكتمه شيئا تنفعه به
لامر دنياه وآخرته ولا تحقد عليه وان اساء واجب
دعوته اذا دعاك ولا تخل بينه وبين عدوه من الناس
وان كان اقرب اليه منك وعده في مرضه ليس من
اخلاق المؤمنين الغش ولا الاذى ولا الخيانة ولا
الكبر ولا الخنا ولا الفحش ولا الامر به فاذا رأيت المشوه
الاعرابي في جحفل جرار فانتظر فرجتك ولشيعتك
المؤمنين فاذا انكسفت الشمس فارفع بصرك الى
السماء وانظر ما فعل الله عز وجل بالمجرمين فقد فسرت
لك جملا مجملا وصلى الله على محمد وآله الاخيار تم

ومنها ايضا علي عن ابيه ومحمد بن اسماعيل عن الفضل بن
شاذان جميعا عن ابن ابي عمير عن عبد الرحمن بن الحجاج
وحفص بن البختري وسلمة بن سباع السابري عن ابي عبد الله
قال كان علي بن الحسين ع اذا اخذ كتاب علي ع فنظر فيه قال
من يطيق هذا من يطيق ذا قال ثم يعمل به وكان اذا قام الى الصلوة

تغير لونه حتى يعرف ذالك في وجهه وما اطاق احد عمل علي ع من
ولده من بعده الا علي بن الحسين عليهما السلام ٥ محمد بن يحيى
عن احمد بن محمد عن علي بن النعمان عن ابن مسكان عن الحسن الصيقل
قال سمعت ابا عبد الله ع يقول ان ولي علي ع لا ياكل الا الحلال
لان صاحبه كان كذالك وان ولي عثمان لا يبالي احلالا
اكل او حراما لان صاحبه كان كذالك قال ثم عاد الى ذكر علي ع
فقال اما والذي ذهب بنفسه ما اكل من الدنيا حراما قليلا
ولا كثيرا حتى فارقها ولا عرض له امران كلاهما لله طاعة
الا اخذ باشدهما على بدنه ولا نزلت برسول الله شديدة
قط الا وجهه فيها ثقة به ولا اطاق احد من هذه الامة
عمل رسول الله ص بعده غيره ولقد كان يعمل عمل رجل كانه
ينظر الى الجنة والنار ولقد اعتق الف مملوك من صلب ماله
كل ذالك تحفى فيه يداه ويعرق فيه جبينه التماس وجه الله
والخلاص من النار وما كان قوته الا الخل والزيت وحلوه
التمر اذا وجده وملبوسه الكرابيس فاذا فضل عن ثيابه شيء





دعا بالجلم فجزه ٥ سهل بن زياد عن يعقوب بن يزيد او غيره عن
سليمان كاتب علي بن يقطين عمن ذكره عن ابي عبد الله
قال ان الاشعث بن قيس شرك في دم امير المؤمنين ع وابنته
جعدة سمت الحسن ع ومحمد ابنه شرك في دم الحسين ع
٥ عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد وعلي بن ابراهيم عن ابيه
جميعا عن ابن محبوب عن هشام بن سالم قال سمعت ابا عبد الله
يقول لحمران بن اعين يا حمران انظر الى من هو دونك في
المقدرة ولا تنظر الى من هو فوقك في المقدرة فان ذالك
اقنع لك بما قسم واحرى ان تستوجب الزيادة من ربك
واعلم ان العمل الدائم القليل على اليقين افضل عند الله
جل ذكره من العمل الكثير على غير يقين واعلم انه لا ورع
انفع من تجنب محارم الله والكف عن اذى المؤمنين
واغتيابهم فلا عيش اهنأ من حسن الخلق ولا مال انفع
من القنوع باليسير المجزي ولا جهل اضر من العجب
٥ علي بن ابراهيم عن ابيه عن حنان بن سدير عن ابيه
قال سألت ابا جعفر ع عنهما فقال يا ابا الفضل ما تسألني

عنهما فوالله ما مات منا ميت قط الا ساخطا عليهما
وما منا اليوم الا ساخطا عليهما يوصي بذلك الكبير منا
الصغير انهما ظلمانا حقنا ومنعانا فيئنا وكانا اول من ركب
اعناقنا وثبقا علينا ثبقا في الاسلام لا يسكر ابدا حتى يقوم
قائمنا او يتكلم متكلمنا ثم قال اما والله لو قد قام قائمنا
او تكلم متكلمنا لابدى من امورهما ما كان يكتم ولكتم
من امورهما ما كان يظهر والله ما اسست من بلية
ولا قضية يجري علينا اهل البيت الا هما اسسا اولها
فعليهما لعنة الله والملائكة والناس اجمعين ٥
حنان عن ابيه عن ابي جعفر ع قال كان الناس اهل ردة بعد
النبي صلعم الا ثلثة فقلت من الثلاثة فقال المقداد بن
اسود وابو ذر الغفاري وسلمان الفارسي رحمة الله
وبركاته عليهم ثم عرف الناس بعد يسير وقال هاؤلاء
الذين دارت عليهم الرحا وابوان يبايعوا حتى جاؤا
بامير المومنين مكرها فبايع وذلك قول الله وما محمد
الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل
انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله
شيئا

شيئا وسيجزي الله الشاكرين ٥ حنان عن ابيه عن ابي جعفر
ع قال قلت له ما كان ولد يعقوب ع انبياء قال لا ولكنهم كانوا
اسباط اولاد الانبياء ولم يكن يفارقوا الدنيا الا سعداء
تابوا وتذكروا ما صنعوا وان الشيخين فارقا الدنيا ولم يتوبا
ولم يتذكرا ما صنعا بامير المؤمنين عليه السلام
فعليهما لعنة الله والملائكة والناس اجمعين
٥ عنه عن هشام بن سالم عن عبد الحميد بن ابي العلا
قال دخلت المسجد الحرام فرايت مولى لابي عبد الله ع
فملت اليه لاسئله عن ابي عبد الله ع فاذا انا بابي عبد الله
ساجدا فانتظرته طويلا فطال سجوده علي فقمت وصليت
ركعتين وانصرفت وهو بعد ساجد فسالت مولاه متى
سجد فقال من قبل ان تاتينا فلما سمع كلامي رفع
راسه ثم قال ابو محمد ادن مني فدنوت منه فسلمت
عليه فسمع صوتا خلفه فقال ما هذه الاصوات المرتفعة
فقلت هاؤلاء قوم من المرجئة والقدرية والمعتزلة

عدد ورق

الشيعة الى المتعصب واقول لا شك ان اهل البيت
مهبط الوحي والنبي منذ كان مدة حيوته مهتما
بتربيتهم وارشادهم غاية الاهتمام فكل ما قالوا او اتفقوا
عليه يكون اقرب الى الحق والصواب وابعد عن الخطأ
والفساد وهذا المقدار كاف في افادة المراد انتهى
الذي رحمة الله عليه فيه ايضا وفيه عن ابي سعيد
الخدري قال قال رسول الله صلعم اني قد تركت فيكم
ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدي الثقلين واحدهما
اكبر من الاخر كتاب الله حبل ممدود من السماء
الى الارض وعترتي اهل بيتي الا انهما لم يفترقا
حتى يردا على الحوض ونحوه عن مسلم في صحيحه
وصاحب كتاب السنن وصحيح الترمذي
وروى الزمخشري باسناده الى رسول الله صلعم
قال قال النبي صلعم فاطمة مهجة قلبي وابناها ثمرة
فؤادي وبعلها نور بصري والائمة من ولدها
امناء

